



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گشای



عمر الکرمان
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه الغدير

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	ترجمه الغدير - جلد ۱۰
۹	مشخصات کتاب
۱۰	پيشگفتار
۱۲	شعراء غدیر در قرن ۰۶
۱۲	غدیریه سید محمد اقسامی
۱۲	شرح حال خاندان اقسامی
۱۲	شگفت از این تعصب بی جا
۱۲	کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعوله
۱۲	اشاره
۱۳	سلسله درغویان و حدیث سازان
۱۳	حرف (الف)
۲۱	حرف (باء)
۲۲	حروف (جیم)
۲۳	حرف (حاء)
۲۷	حرف (خاء)
۲۸	حرف (دال)
۲۸	حرف (راء و زاء)
۲۹	حرف (سین)
۳۱	حرف (شین)
۳۱	حرف (صاد و ضاد)
۳۲	حرف (طاء و ظاء)
۳۲	حرف (عین)

۴۲	حرف (غین)
۴۳	حرف (فاء)
۴۳	حرف (قاف)
۴۳	حرف (کاف)
۴۴	حرف (لام)
۴۴	حرف (میم)
۵۵	حرف (نون)
۵۶	حرف (هائ)
۵۷	حرف (واو)
۵۸	حرف (یاء)
۵۹	کینه ها
۶۱	حدیث سازی عامل تقرب به خدا
۶۱	اشاره
۶۳	روایت در مدح ابو حنیفه
۶۵	گفتار در مذمت ابو حنیفه
۶۷	گفتاری درباره دیگر پیشوایان اهل سنت
۷۱	فهرست احادیث ساختگی و دگرگون شده
۷۱	اشاره
۷۳	نسخه ها و احادیث موضوعه
۷۵	مشکل ثقه و ثقات
۷۸	احادیثی که بنام رسول خدا ساخته اند
۱۱۰	احادیث ساختگی در مورد خلافت
۱۱۰	اشاره
۱۳۱	رسوایی تزویر

- ۱۴۸ این غرض ورزشها و سر و صداها برای چیست؟
- ۱۴۹ نظر حفاظ و علماء اهل سنت درباره حدیث سازان
- ۱۵۰ قطب الدین راوندی
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۱ شخصیت و شرح حال راوندی
- ۱۵۲ مشایخ او و کسانی که از او روایت کرده‌اند
- ۱۵۳ تالیفات او
- ۱۵۴ فرزند شایسته او
- ۱۵۵ سبط ابن تعاونی
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۶ تعاونی کیست؟
- ۱۵۸ شعراء غدیر در قرن ۰۷
- ۱۵۸ ابو الحسن المنصور بالله
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۹ شخصیت المنصور بالله
- ۱۶۱ مجد الدین ابن جمیل
- ۱۶۱ اشاره
- ۱۶۲ به دنبال این شعر چه پیش آمد؟
- ۱۶۳ ابن جمیل کیست؟
- ۱۶۵ ادب و فرهنگ مجد الدین ابن جمیل
- ۱۶۷ الشواء کوفی حلی
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۸ او کیست؟
- ۱۶۹ کمال الدین شافعی

- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۰ شرح حال این شاعر؟
- ۱۷۴ ابو محمد المنصور بالله
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۷ شرح حال المنصور بالله
- ۱۷۸ ابو الحسن جزار
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۹ آشنایی با این شاعر
- ۱۸۰ قاضی نظام الدین
- ۱۸۰ اشاره
- ۱۸۲ آشنایی با شاعر
- ۱۸۲ شمس الدین محفوظ
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۴ این شاعر کیست؟
- ۱۸۵ بهاء الدین اربلی
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۷ شخصیت شاعر
- ۱۸۷ مشایخ روایت او و کسانی که از او روایت کرده‌اند
- ۱۹۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ترجمه الغدير - جلد ۱۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی : الغدير فى الكتاب و السنه و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدير / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی‌رضا میرزما محمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ ج

شابک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج. ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج. ۴ :

۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۶ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۷ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۱۰ :

۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲ ؛ ج. ۱۱ : X-۷۲۰-۳۰۹-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی : فایا (چاپ دوم/ برون‌سپاری)

یادداشت : هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمدتقی واحدی، علی‌شیرخ الاسلامی، جلد سوم جمال

موسوی، جلد چهارم محمدباقر بهبودی، جلد پنجم زین‌العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف‌رازی، جلد هفتم و هشتم اکبر

ثبوت، جلد نهم و دهم جلال‌الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیبا).

یادداشت : ج. ۹، ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدير.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدير.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمدتقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴ الف/غ۸ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۹۶۷۲

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از عوامل پیدایش و بقاء مذاهب و فرقه‌های گوناگون در طول تاریخ، بی شک جهالت و نا آشنائی مردم با حقائق است. چه آنکه اگر حقائق پوست کنده و بدون رتوش به آنان تفهیم می شد، از آنجا که راه راست در شرائط زمانی و مکانی واحد، واحد است، جز افراد معاند و بد نیت، همان یک راه و طریق واحد (مذهب) را می پیمودند و طبعاً این همه مذاهب مختلف و جنگ و جدال هائی که از این رهگذر پدید می آید از بین می رفت.

اینکه می بینیم بعد از حضرت موسی پیروانش به هفتاد و یک فرقه، و بعد از حضرت عیسی پیروانش به هفتاد دو فرقه، و بعد از حضرت محمد (ص) پیروانش به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند عامل مهم آن همان نرسیدن به حق و طریقه درست بوده است که شاعر ما در همین زمینه می گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

بگذریم از یک عده خاصی که معرکه گردان قضایا دست اندر کار حوادثند

[صفحه ۶]

و روی مقاصد شوم و هوس های شیطانی حق و باطلی را بهم می آمیزند و آئین و فرقه جدیدی را پایه ریزی می کنند اما نوع مردم از " نیم کاسه های زیر کاسه " بی اطلاعند، و همه را مثل خود نیت می دانند و روی خلوص و صفا به آن مرام های باطل می گروند و به آن مذاهب پایبند می شوند، تنها افراد انگشت شماری هستند که می توانند با واقع بینی، حق را از باطل باز شناخته فریب دغل کاری و تحریف رانخورند، علی علیه السلام، در خطبه پنجاه نهج البلاغه، این حقیقت را در یک سطح وسیعتری چنین بیان می فرماید: "همواره منشا پیدایش فتنه ها، پیروی از خواهش های نفس و احکام صادره بر خلاف کتاب خدا است (= راه حق) که در نتیجه، گروهی ساده دل، از گروهی مغرض پیروی می کنند (و به راه باطل می روند)، پس اگر باطل باحق در هم نمی شد، راه حق بر طالبان آن پوشیده نمی گردید، و اگر حق در میان باطل پنهان نمی شد، زبان دشمنان از آن کوتاه می گردید، ما قسمتی از این و قسمتی از آن، گرفته و با هم ممزوج شده، اینجا است که شیطان بر دوستانش تسلط پیدا می کند (و آنها به راه باطل می کشاند) و در این میان تنها کسانی که لطف خدا شامل حالشان شده از این مهلکه نجات می یابند ".

بعد از پیامبر اکرم

با آنکه پیامبر اکرم، در زمان حیاتش از هر فرصتی برای تعیین جانشین خود استفاده می فرمود و علی علیه السلام را به عنوان خلیفه بلا فصل خویش معرفی می نمود، با این حال، بعد از وفات آن حضرت، کسانی که از خواهش های نفسانی پیروی می کردند، بدون توجه به آن همه نصوص، دست اندر کار خلیفه تراشی در سقیفه بنی ساعده شدند، و حق مسلم علی را غصب کردند. و بدنبال آن،

گروهی سود جو و ابن الوقت، برای انحراف افکار عمومی و تحریف حقائق، شروع به جعل احادیث به نفع وضع موجود نمودند و احادیث زیاردی درباره خلافت خلفاء و فضائلشان،

[صفحه ۷]

ساختند و چنان وانمود کردند که گویا خدا و پیغمبر حتی علی جز وضعی را که بعد از وفات پیامبر پیش آمده نمی خواستند!! در این میان، کسانی که بیرون گودند و از دور می خواهد در باره حوادث بعد از رسول خدا قضاوت کنند در برابر خود، احادیث گونه گون و متناقضی می یابند که هم خلافت و فضائل علی را تثبیت می کند و هم خلافت و فضائل خلفاء به اصطلاح راشدین و معاویه و بنی امیه و بنی عباس را، بدیهی است این افراد یا طبعاً به اکثریت خواهند پیوست و یا همچنان سرگردان خواهند ماند. اینجا است که نقش عالمان و متعهد و نویسندگان مسول آشکار می شود، آنان موظفند از باب " اذا ظهرت البدع فللعالمان يظهر علمه و الافعلیه لعنه الله، دست اند کار نشر حق و دفع باطل گردند.

علامه امینی رحمه الله علیه، و قتیکه دیدند: جمعی معاند و سود جو، مساله خلافت را از وضع طبعیش منحرف کرده شتر خلافت را در خانه دیگران خواباندند و برای موجه جلوه دادن این امر، و انحراف افکار عمومی، روایات و احادیث ساختگی زیادی در مورد حقایق خلفاء، حتی به نام علی وضع کردند، اقدام به تالیف کتاب نفیس " الغدير " فرمودند.

وی در این کتاب، صرف نظر از اینکه، حقیقت " ولایت " و " امامت " را از لحاظ کتاب و سنت و نظرات دشمنان منصف، مورد بررسی قرار داده و از این رهگذر، خلافت بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام را اثبات نمودند، معرکه گردانان قضایا و کسانی که روی سوء نیت، احادیث جعلی به نفع وضع موجود، ساخته و یا همت های نا روا به پیروان راستین علی زده اند معرفی فرموده اند. از باب نمونه: او در همین کتاب (جلد دهم) در برابر کسانی که به شیعه تهمت حدیث سازی زده اند، تحت عنوان " کند و کاری در حدیث و چگونگی احادیث مجعوله " بحث جالب الاطرفی نموده و در حدود هفتصد نفر از روات اهل سنت را می‌شمرند که کذاب و حدیث ساز بوده اند و تنها از ۴۳ نفر آنها، در حدود نیم میلیون حدیث جعلی نقل می نماید

[صفحه ۸]

به علاوه، در حدود صد حدیث دروغ از طریق عامه، نقل کنند که در آنها، نه تنها خلافت و فضائل خلفاء، به اصطلاح راشدین تایید شده، بلکه از مقام ارجمند معاویه، یزید، منصور دوانیقی و دیگر خلفاء بنی امیه و بنی عباس نیز تجلیل شایسته شده است!!! امینی با این کار بی نظیرش، به همه نویسندگان مسئول و متعهد این درس را دادند که هیچ گاه نباید در برابر تحریف حقائق و انحراف افکار عمومی ساکت نشست.

اگر بینی که نابینا و چاه است

اگر خاموش بنشین گناه است

و باید حرف حق را چنانکه پیامبر اکرم فرموده است: " قل الحق و لو علیک " گفت و لو بلغ ما بلغ. امید است که خفتگان بیدار شده راه سلف صالح را سر مشق خورش قرار دهند " الیس الصبح بقریب ؟ "

زین العابدین قربانی

تهران - خیابان تاج - ۲۲ آذر ۱۳۵۳ شمسی

مطابق با بیست و هشتم ذیقعدہ الحرام ۱۳۹۴ قمری

[صفحه ۹]

شعراء غدیر در قرن ۶

غدیریہ سید محمد اقسامی

شرح حال خاندان اقسامی

شگفت از این تعصب بی جا

کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعوله

اشاره

سر و صدا پیرامون احادیث شیعه، از کسانی که هرچه بدشان می آید می گویند، زیاد گویند، زیاد شده و هر کدام راه فاسدی را برگزیده و هر غلطی را نشخوار می کنند!!

این یکی، آنها را نامه های ساختگی منسوب به امام غائب می انگارد، و دیگری آنها را دروغ های منسوب به امام باقر و صادق می پندار نه این یکی از نتیجه افترایش باکی دارد و نه آن دیگر برای کشف دروغ و بدی هایش اهمیت قائل است، و در آخر آنان کذاب تنگ نظر قرار آورده است، بدانید که او " عبد الله قصیمی " است که در " الصراح " ۴ جلد ۱ صفحه ۸۵ گفته است " :
حقا دروغسازان در رجال شیعه و مردم هوا پرست به خاطر رسیدن به دنیا و تقرب به اهل آن و یا کینه و دشمنی با حدیث و سنت و طرفدارانش، در میان آنان

[صفحه ۱۰]

زیادند، ولی علماء اهل سنت ماهیت آنان را به عالترین وجه آشکار نموده اند !!!

تا اینکه می گوید " : و در میان رجال اهل سنت، کسی که متهم به دروغسازي به خاطر دنیا و تقرب به اهل آن و کمک کردن به مقاصد شوم و عقائد باطل باشد، وجود ندارد، بلی گاهی در میانشان، افرادی که حافظه خوبی نداشته و یا فراموشی زیاد داشته و یا فریب فریبکاران را خورده باشند وجود دارند که رجال تراجم و جرح و تعدیل، این گونه افراد را معرفی کرده و شناسانده اند !!!

پاسخ به این پندار

شاید پژوهشگر گمان کند که در این ادعاهای بی اساس بوئی از راستی و یا نموده ای از درستی است غافل از اینکه قلم های مزدور، چیزی جز تهمت و دروغ ندارند، و مدار پیشرفت بسیاری از ملل نیز هم اکنون روی دروغ و نیرنگ و دغل است و محور

سیاست دنیا در جهات ششگانه همان دروغ و تهمت و افتراء و وارونه جلوه دادن حقائق است و بسیاری از تبلیغات در باره نیاز مندی های زندگی و آراء و عقائد، روی منافع شخصی و گفتار بی اساس پیچیده به انواع خدعه و نیرنگ است. و در آنجا، در میان مردم، افرادی پراکنده اند که حاجاتشان از زر و زیور دنیا جز از راه دروغ پردازی و مزخرف گوئی و کور و کرنگاهداشتن مردم و سوق دادنشان به راه های غلط و نادرست تامین نمی شود.

و اگر خدا، بندگانش را چنین تهدید نکرده بود: ما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید": سخن گوید مگر اینکه رقیب و عتید پیشش هستند" و در قرآن عذاب را بر هر دروغگوی تهمت زننده گناهکار وعده نداده بود، هیچ گاه اینان بیش از این نمی توانستند دروغ بگویند و یا چیزی را که نیاورده اند بیاورند. پس هر کدام از آنها از "خرافه" و "جحینه" دروغگو ترند

[صفحه ۱۱]

بنابراین بر ماست که خواننده محترم را از حقیقت امر آگاه کنیم و پرده را از راز آنچه که در باره رجال حدیث قومش ادعا کرده از اینکه: متهم به وضع و کذب.. در میان آنها پیدا نمی شود برداریم.

پس جمعی از کسانی را که به عنوان کذاب و دروغساز شناخته شده اند، تا چه رسد آنها که متهم هستند، در اینجا می آوریم و در برابر پژوهشگر قسمتی از موضوعاتی که جز به خاطر طمع به دنیا و تقرب به اهلش و با کمک به پیروان عقائد باطله ساخته نشده قرار می دهیم و حساب آنچه را که این دست های پلید خیانت گر به نام پیامبر اکرم و سنتش ساخته اند، می رسیم تا حقیقت پیشش آشکار گردد و جای سخن برایش باقی نماند، اگر پیرو هوای نفس نباشد که از راه راست منحرف و گمراه گردد.

[صفحه ۱۳]

سلسله درغویان و حدیث سازان

حرف (الف)

۱- ابان (اباء) بن جعفر ابو سعید بصری کذاب است به نام پیامبر اکرم حدیث ساخته و بیش از سیصد حدیث به نام ابو حنیفه که هرگز آنها را نگفته بوده جعل کرده است.

۲- ابان بن فیروزابی عیاشی، غلام عبد القیس ابو اسماعیل بصری، متوفی در سال ۱۳۸ هـ.

شعبه گفته است: جامه و لباس در میان فقرا، صدقه باشد اگر ابن ابی عیاش در حدیث دروغگو نباشد.

و نیز گفته است: از او نمی شود چشم پوشی کرد، زیرا که او بر رسول خدا دروغ گفته است.

و احمد پیشوای حنبلی ها به یحیی بن معین که از ابان نسخه می نوشته، گفته است: تو این رامی نویسی در حالی که میدانی ابان کذاب است؟

و نیز شعبه گفته است: اگر مردی زنا بکند، بهتر است که از ابان روایت کند. و نیز گفته است: اگر از بول الاغ بنوشم بهتر است که بگویم: ابان به من حدیث کرده است. شاید او از انس بیش از هزار و پانصد حدیث نقل کرده که برای بسیاری

[صفحه ۱۴]

از آنها اصلی نیست.

- ۳- ابراهیم بن ابی حیه زیاد دروغگو است.
- ۴- ابراهیم بن ابی الیث، متوفی در سال ۲۳۴ هـ مصاحب اشجعی، دروغگو، حدیث ساز و متروک الحدیث است.
- ۵- ابراهیم بن ابی یحیی ابو اسحاق مدنی، متوفی در سال ۱۸۴ که کذاب و دروغ ساز است. نسائی او را از درغگویان و حدیث سازان معروف نسبت به رسول خدا بشمار آورده است.
- ۶- ابراهیم بن احمد حرانی ضریر، حدیث می ساخته است.
- ۷- ابراهیم بن احمد عجلی، متوفی در سال ۳۳۱ هـ از کسانی بوده حدیث می ساخته و ابن جوزی گفته است که: او حدیث هائی ساخته و مفتضح شده است.
- ۸- ابراهیم بن اسحاق بن عیسی بغدادی کذاب است.
- ۹- ابراهیم بن البراء انصاری، متوفی در سال ۲۲۴ یا ۲۲۵ هـ نوه انس بن مالک کذاب است از ثقات روایات موضوعه را آورده که روا نیست نقل آنها، مگر به عنوان عیب گرفتن آنها. ابن عدی گفته است: احادیث او ساختگی است.
- ۱۰- ابراهیم بن بکر شیبانی ابو اسحاق اعور نزیل بغداد، احادیثش ساختگی است و حدیث سرقت می کرده است.

[صفحه ۱۵]

- ۱۱- ابراهیم بن الحرث السمات، معاصر ترمذی کذاب است خودش گفته است: چه بسا احادیثی ساخته ام.
- ۱۲- ابراهیم بن زکریا ابو اسحاق عجلی بصری حدیثش انکار است چیزهای نادرست روایت کرده و از مالک احادیث ساختگی آورده است.
- ۱۳- ابراهیم بن صرمه انصاری، کذاب خبیثی است که بر خدا و رسولش دروغ گفته است.
- ۱۴- ابراهیم بن عبد الله بن خالد مصیعی، مردی درغگو و حدیث دزد است احادیثش ساختگی است.
- ۱۵- ابراهیم بن عبد الله السفرقع، متوفی در سال ۳۶۱ هـ کذاب و حدیث ساز است.
- ۱۶- ابراهیم بن عبد الله مخزونی، متوفی در سال ۳۰۴ هـ مورد اعتماد نیست. از افراد مورد اطمینان احادیث ساختگی نقل کرده است.
- ۱۷- ابراهیم بن عبد الله بن همام صنعائی، کذاب و حدیث ساز است.
- ۱۸- ابراهیم بن علی الامدی، متوفی در سال ۵۷۵ هـ در حکایاتش دروغ میگوید و فقیه فاضلی است.
- ۱۹- ابراهیم بن فضل اصفهانی ابو منصور البار، متوفی در سال ۵۳۰ هـ یکی از حفاظ و کذاب است او در بازار اصفهان توقف میکرد و از حفظ سندها را نقل

[صفحه ۱۶]

می کرد و درعین حدیث می ساخته است.

معمراً گفته است: او را در بازار دیدم که مطالب نادرست را با سندهای صحیح نقل کرد وقتیکه خوب در او دقیق شدم دیدم که

- گویا شیطان به شکل او آشکار شده است.
- ۲۰- ابراهیم بن مجشر ابو اسحاق بغدادی، متوفی در سال ۲۵۴ هـ فضل بن سهل او را تکذیب کرده است، و ابن عدی گفته است: حدیث دزدی میکرده است.
- ۲۱- ابراهیم بن محمد عکاشی آدم کذابی بوده است.
- ۲۲- ابراهیم بن منقوش زبیدی که ازدی گفته است: او حدیث می ساخته است.
- ۲۳- ابراهیم مهاجر مدنی کذاب است.
- ۲۴- ابراهیم بن مهدی ابلی ابو اسحاق بصری، متوفی در سال ۲۰۸ هـ ازدی گفته است که او مشهور به وضع حدیث است.
- ۲۵- ابراهیم بن نافع جلاب بصری کذاب است.
- ۲۶- ابراهیم بن هدیه ابو هدیه بصری، کذاب خبیثی است که چیزهائی نادرست را نقل کرده و به انس روایت هائی به دروغ نسبت داده است، در بصره به عروسی ها دعوت می شده و رقص می کرده و شراب می خورده و تا سال دویست زنده بوده است.
- ۲۷- ابراهیم بن هراسه شیبانی کوفی، مورد اعتماد نیست و حدیثش نوشته

[صفحه ۱۷]

- نمی شده و متروک الحدیث و کذاب است.
- ۲۸- ابراهیم بن هشام غسانی، متوفی در سال ۲۳۷ هـ کذاب است.
- ۲۹- ابراهیم بن یحیی بن زهیر مصری، دروغ می گفته و سندهای احادیث را به هم مخلوط می کرده است.
- ۳۰- ابرد بن اشرش، کذاب و حدیث ساز است.
- ۳۱- احمد بن ابراهیم مزنی، حدیث می ساخته و کنار ساحل می گردیده و برایش نسخه ساختگی است.
- ۳۲- احمد بن ابراهیم بن موسی، کذاب است. جائز نیست از او روایت کردن.
- ۳۳- احمد بن ابی عمران جرجرنی، متوفی در سال ۳۶۰ هـ حدیث می ساخته است.
- ۳۴- احمد بن ابی یحیی انماطی، کذاب است، او احادیث نادرستی از ثقات روایت کرده است.
- ۳۵- احمد بن احمد ابو العباس بغدادی حنبلی، متوفی در سال ۶۱۵ هـ حافظ احادیث زیاد است. ابن خضر او را تکذیب کرده است.
- ۳۶- احمد بن اسماعیل ابو خذافه سهمی، متوفی در سال ۲۵۹ هـ مصاحب مالک بن انس کذاب است. هرچه که برایش بگوئی می گوید، از مالک و غیره چیزهای نادرستی نقل کرده است.

[صفحه ۱۸]

- ۳۷- احمد بن بکر بالسی ابو سعید ابن بکرویه، حدیث می ساخته است.
- ۳۸- احمد بن ثابت رازی فرخویه، شکی ندارند که او کذاب است.
- ۳۹- احمد بن جعفر بن عبد الله سمسار، یکی از مشایخ حافظ ابی نعیم. مشهور به حدیث سازی است.
- ۴۰- احمد بن جعفر بن عبدالله بن یونس، مشهور به حدیث سازی است و کسی نیست.
- ۴۱- احمد بن حامد سمرقندی، دروغ می گفت و از کسی که در کش نکرده بود، حدیث می کرد و در سال ۳۶۰ هـ مرده است.

۴۲- احمد بن حسن بن ابان مصری که بزرگان شیوخ طبرانی است، آدم کذاب و دروغ پرداز بود و به افراد مورد اعتماد حدیث می ساخته است.

۴۳- احمد بن حسن بن قاسم کوفی، متوفی در سال ۲۶۲ ه کذاب است، او به نام ثقات حدیث می ساخته است.

۴۴- احمد بن حسین بن اقبال مقدسی ابو بکر صائد، متوفی در سال ۵۳۲ ه کذاب است وقتی که دروغگویش آشکار شد، مردم او را ترک کردند.

۴۵- احمد بن حسین ابو الحسین بن سماک، واعظ، متوفی در سال ۴۲۴ ه. ابو الفتح مصری گفته: در بغداد برای مشایخی که گفته شد و دروغگویند چیزی نوشتم، مگر برای چهار نفر که یکی، آنها ابو الحسین بن سماک بوده که

[صفحه ۱۹]

ابن ابی الفوارس، او را دروغگو می دانسته است.

۴۶- احمد بن خلیل نوفلی قومسی، متوفی در سال ۳۱۰ ه کذاب است و از کسانی که خلق نشده اند روایت می آند.

۴۷- احمد بن داود، پسر خواهر عبد الرزاق، از دروغگوترین افراد است و عموم احادیث نادرست است.

۴۸- احمد بن داود بن عبد الغفار حرانی، کذاب و حدیث ساز است.

۴۹- احمد بن سلیمان قرشی، متورک الحدیث و کذاب است.

۵۰- احمد بن سلیمان (ابی سلیمان) ابو جعفر قواریری بغدادی که ابو الفتح حتفظ درباره اش گفته است: کذاب است به حماد بن سلمه دروغ نسبت می داده است و خطیب گفته است: دروغ این شیخ آشکار است، و نمی شود روایتش را از راه عروض سهو و خیال و اشتباه تصحیح و تعدیل کرد.

آنگاه شواهدی بر دروغگویش می آورد و می گوید: و در بعضی از چیزهایی که ذکر کردیم دلالت کافی ای بر بیان حال و دروغ آشکارش می باشد.

۵۱- احمد بن صالح ابو جعفر شمس مصری، نزیل مکه، کذاب و حدیث ساز و گزاف گواست.

۵۲- احمد بن طاهر بن حرمله مصری، متوفی در سال ۲۹۲ ه کذاب است.

از جدش، از شافعی، حکایت دروغی روایت کرده است. او دروغگوترین مردم است. در حدیث رسول خدا، هنگام روایت دروغ می گفته و از مردم که چیزی نقل

[صفحه ۲۰]

می کرده آمیخته با دروغ بوده است.

۵۳- احمد عبد الجبار کوفی، متوفی در سال ۲۷۱ یا ۲۷۲ کذاب است.

۵۴- احمد بن عبد الرحمن بن الجارود و الرقی کذاب و حدیث ساز است.

۵۵- احمد بن عبد الله الشاشی کذاب است.

۵۶- احمد عبد الله هیثمی مودب ابو جعفر، متوفی در سال ۲۷۱ حدیث می ساخته است.

۵۷- احمد بن عبد الله شیبانی، ابو علی جویباری کذاب و حدیث ساز است.

بیهقی گفته است: من کاملاً او را می‌شناسم که به نام رسول خدا، حدیث ساخته و بیش از هزار حدیث به نام آن حضرت ساخته است و از حاکم شنیدم که می‌گفت: این مردم، کذاب و خبیث است احادیث زیادی در فضائل عمرها ساخته و به هیچوجه جائز نیست از او روایت کردن.

سیوطی گفته است: او هزاران حدیث به نفع کرامتیه ساخته است و ابن حبان گفته است: دروغگویان است و از ائمه هزاران حدیثی که آنها نگفته بودند روایت کرده است. و حافظ سری گفته است: او و محمد بن تمیم و محمد بن عکاشه، ده هزار حدیث ساخته اند. ۵۸- احمد بن عبد الله ابو بکر ضریر، خطیب در تاریخ بغداد، جلد ۴ صفحه ۲۳۲ با اسنادش از انس از رسول خدا آورده است که: جبرئیل پیشم آمد در حالی

[صفحه ۲۱]

که قبا و کفش سیاهی پوشیده و کمر بندی بسته داشت و گفت: "ای محمد این طرز لباس پوشیدن پسر عموهایت بعد از تو می باشد " آنگاه گفته ایت: این حدیث دروغ است تمام اسناد آن ثقه هستند مگر ضریر و این دروغ از ناحیه اوست.

۵۹- احمد بن عبد الله بن محمد ابو الحسن بکری، کذاب و دروغ ساز است و داستان هائی که هرگز وجود نداشته بافته است، چقدر او نادان و بی حیا، بوده است.

۶۰- احمد بن عبد الله ابو عبد الرحمن فاریانای، حدیث ساز مشهوری بوده است.

۶۱- احمد بن عبد الله ابو العزین کادش، متوفی در سال ۵۵۶ ه از کسانی است که به کذب و دروغسازى شهرت دارد. به گفته امثال او احتیاج نمی شود کرد و بزرگان در باره او مطالبی گفته اند. ابن عساکر گفته است که: ابو العز برایم گفته است: شنیدم که مردی در حق علی حدیثی ساخته و لذا من هم در حق ابو بکر حدیثی ساختم، ترا بخدا آیا کار بدی کردم!؟

۶۲- احمد بن عصمت نیشابوری، متهم به وضع و دروغ و هلاک شونده است. حدیث ساختگی روایت کرده که همان آفت اوست. امینی می گوید: خبر ساختگی در ضمن اخبار موضوعه خواهد آمد.

۶۳- احمد بن علی بن احمد بن صبیح، زیاد دروغ می گفته و در حدود سال های ۵۲۰ ه می زیسته است.

۶۴- احمد بن علی بن حسن بن شفیق ابو بکر مروزی، حدیث می ساخته است.

۶۵- احمد بن علی بن حسن بن منصور اسد آبادی مقری، وارد دمشق شد و در آن

[صفحه ۲۲]

حدیث گفت: او شیخ دروغگوئی بود. آنچه را که نشنیده بود ادعا می کرد.

۶۶- احمد بن علی بن سلیمان (سلیمان) مروزی، متروک و حدیث ساز است.

۶۷- احمد بن عیسی عسکری، متوفی در سال ۲۴۳ ه کذاب است.

۶۸- احمد بن عیسی لخمی، متوفی در سال ۲۷۳ ه که ابن طاهر او را کذاب دانسته است.

۶۹- احمد بن عیسی هاشمی، کذاب است.

۷۰- احمد بن عیسی خشاب تنیسی، متوفی در سال ۲۹۳ ه کذاب و حدیث ساز است. با احادیث ساختگی حدیث می کرده است.

۷۱- احمد بن فرج ابو عتبه حجازی، متوفی در سال ۲۷۱ ه کذاب و گفتارش غیر مسموع است.

۷۲- احمد بن محمد بن محمد ابو الفتوح غزالی طوسی واعظ مشهور، متوفی دی سال ۵۲۰ هـ برادر حجه الاسلام ابی حامد غزالی، حدیث می ساخته و بیشتر گفتارش آمیخته با دروغ و احادیث ساختگی بوده و نسبت به شیطان تعصب داشته و معذورش می داشته است.

۷۳- احمد بن محمد بن حجاج بن رشدین ابو جعفر مصری، متوفی در سال ۲۹۲ هـ از حفاظ حدیث بوده، ولی دروغ می گفته و نسبت به شیوخ احادیث دروغ نسبت می داده است، او با ضعف و معرفت کمی که داشته حدیثش نوشته می شده است. ابن عدی گفته است: او را تکذیب کرده و چیز هائی را بر او انکار نموده اند

[صفحه ۲۳]

و خانواده " رشدین " از احمد تا " رشدین " به ضعف در حدیث اختصاص یافته اند.

۷۴- احمد بن محمد بن حرب لخمی جرجانی، تعدد در کذب و حدیث سازی داشته است.

۷۵- احمد بن محمد بن حسن مقری، متوفی در سال ۳۸۰ هـ کذاب است و در حدیث مورد اعتماد نیست، اما تظاهر به عبادت و شایستگی می کرده است.

۷۶- احمد بن محمد بن الصلت بن المغلس ابو العباس حمانی، متوفی در سال ۳۰۲ یا ۳۰۸ هـ حدیث ساز است. و در میان دروغگویان کم حیا تر از او نیست و در مناقب ابی حنیفه احادیث باطله نوشته که همه آنها، ساختگی است و از ثقات اخباری را نقل کرده که همه آنها دروغ است.

۷۷- احمد بن محمد بن علی ابو عبد الله صیرفی معروف به ابن الابنوسی، متوفی در سال ۳۹۴ هـ از کسانی است که تعدد در کذب داشته است.

۷۸- احمد بن محمد بن علی بن حسن بن شقیق مروزی، حدیث ساز بوده است.

۷۹- احمد بن محمد بن عمر ابو سهل حنفی یمانی، نزیل بغداد، کذاب و حدیث ساز و متروک الحدیث است. المطرز گفته است: از او پانصد حدیث که پیش مردم اثری از آنها نبوده نوشته ام.

[صفحه ۲۴]

۸۰- احمد بن محمد بن عمرو ابو بشر کندی مروزی، نزیل بغداد، متوفی در سال ۳۲۳ هـ فقیه خوبی در سنت و در رد بر اهل بدعت و محدث شیرین زبانی بوده، اما از پدرش و از دیگران حدیث می ساخته و دروغ می گفته و به نام افراد مورد اعتماد حدیث جعل می کرده و برایش از نسخه های ساخته شده بهره زیادی است.

ابن حبان گفته است: او از کسانی است که متن ها می ساخته و سندها را زیر و بالا می کرده و لذا سزاوار است که حدیثش ترک شود او بیش از ده هزار حدیث به نام ثقات پائین بالا کرده که من از آنها بیش از سه هزار حدیث که شکی در پائین بالا کردن آنها ندارم، نوشته ام.

و دار قطنی گفته است: او حدیث ساز، شیرین زبان و حافظ بوده است و در شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۲۹۸ آمده است که: او با آنکه محدث و امام و پاسخگوی اهل بدعت ها بوده یکی از حدیث سازان است.

۸۱- احمد بن محمد بن غالب باهلی ابو عبد الله، متوفی، در سال ۲۷۵ هـ غلام خلیل از بزرگان زهاد در بغداد و کذاب و دروغ ساز

بوده است!!.

حافظ ابن عدی گفته است: از ابی عبد الله نهاوندی در حران مجلس ابی عروبہ شنیدم که می گفت: به غلام خلیل گفتم: این چه احادیث رقیقی است که شما حدیث می کنید؟ گفت: اینها را به خاطر نرم کردن دل های مردم ساخته ام!!
ابو داود سجستانی، دروغ کسی را مانند: کدیمی و غلام خلیل آشکار نکرده. او در باره احادیثی که کدیمی نقل کرده گفته است: آنها دروغند و در باره غلام خلیل گفته است: صاحب الزنج دجال بصره بوده و می ترسم که غلام خلیل دجال بغداد باشد، آنگاه گفته است: احادیثش بر من عرضه شد چهار صد حدیثش از لحاظ سند و متن دروغ بوده است.

[صفحه ۲۵]

امینی می گوید: جای بسی شگفتی است، مردی که سیره و شرح حالش چنین است با مرگش بازارهای " مدینه السلام " بسته و جنازه اش به بصره حمل و در آن جا دفن گردید و قبه و بارگاهی روی آن بنا کردند، چنانکه در تاریخ بغداد و المنتظم ابن جوزی آمده است.

۸۲- احمد بن محمد بن فضل قیسی، حدیث ساز بوده است. ابن حبان گفته است: به قریه اش رفتم در حدود پانصد حدیث از او نوشتم که همه آنها ساخته شده بود. تا اینکه می گوید: و شاید این شیخ، بنام پیشوایان پسندیده بیش از سه هزار حدیث ساخته است.

۸۳- احمد بن محمد بن مالک، حدیث ساز بوده است.

۸۴- احمد بن محمد بن مصعب، یکی از سازندگان حدیث بوده است.

۸۵- احمد بن محمد بن هارون ابو جعفر برقی، کذاب و جعال در حدیث بوده است.

۸۶- احمد بن مروان دینوری مالکی، متوفی در سال ۳۳۳ هـ دارقطنی در " غرائب مالک " گفته است: او حدیث ساز بوده است.

۸۷- احمد بن منصور ابو السعادات ملحد و کذاب است و از جمله ساخته هایش حدیثی است که در آن می گوید: در برابر خدا لوحی است که در آن اسم های کسانی است که صورت و رویت و کیفیت (خدا) را اثبات می کنند و فرشتگان نیز بوجود آنها مباحات می نمایند.

[صفحه ۲۶]

۸۸- احمد بن موسی ابو الحسن بن ابی عمران جرجانی فرضی، متوفی بعد از سال ۳۶۸ هـ یکی از حفاظ و کذاب و حدیث ساز بوده سندها را با متن ها ترکیب می کرده روایات نادرست را از شیوخ گمنام و ناشناخته که از آنها پیروی شود نقل کرده است و از این رو او را تکذیب کرده اند.

۸۹- احمد بن یعقوب بن عبد الجبار اموی مروانی جرجانی، متوفی در سال ۳۶۷ هـ حدیث ساز بوده و احادیث موضوعه که نقل آنها جائز نیست روایت کرده است.

۹۰- اسباط ابو الیسع بصری که یحیی بن معین او را تکذیب کرده است.

۹۱- اسحاق بن ابراهیم طبری، کذاب است از او چیزی نوشته نمی شود، از ثقات روایات ساختگی نقل کرده است.

۹۲- اسحاق بن ابراهیم واسطی، مودب، که ابن عدی و ازدی او را تکذیب کرده اند.

۹۳- اسحاق بن ادريس اسواری بصری ابو یعقوب، کذاب و حدیث ساز است مردم او را ترک کرده اند.

۹۴- اسحاق بن بشر بخاری ابو حذیفه، متوفی در سال ۲۰۶ ه اتفاق دارند که او کذاب و حدیث ساز بوده روا نیست حدیث او را نقل کردن مگر بر سبیل تعجب.

۹۵- اسحاق بن بشر بن مقاتل کاهلی ابو یعقوب، متوفی در سال ۲۲۸ ه کذاب و حدیث ساز بوده است.

[صفحه ۲۷]

و در جلد دوم " اللئام المصنوعه " صفحه ۹۰-۷۳-۷۲ گفته است که او به اتفاق، کذاب و حدیث ساز است.

۹۶- اسحاق بن عبد الله اموی، غلام آل عثمان بن عفان، متوفی در سال ۱۴۴ ه کذاب است و فراموشی در حفظو نقل حدیث دارد، سندها را پائین و بالا می کند و برای مراسیل سند درست می کند و سلسله سند را پیامبر اکرم می رساند.

۹۷- اسحاق بن محمشاذ، کذاب است و به نفع مذهب " کرامیه " حدیث می ساخته و کتابی در باره فضائل محمد بن کرام (رهبر کرامیه) نوشته است که همه اش دروغ و ساختگی است.

۹۸- اسحاق ناصح، از دروغگو ترین افراد است، با رای ابی حنیفه از پیامبر اکرم و ابن سیرین حدیث می کرده است.

۹۹- اسحاق بن نجیح ملطی ازدی دجال و دروغگو ترین مردم، دشمن خدا و مرد پلید و حدیث ساز بوده است.

۱۰۰- اسحاق بن وهب طهرمی، کذاب و متروک الحدیث است و آشکارا حدیث می ساخته است.

۱۰۱- اسد بن عمرو ابو المنذر جبلی، قاضی ز مصاحب ابی حنیفه، متوفی در سال ۱۹۰ ه کذاب است، اعتباری به حرفش نیست او طبق مذهب ابی حنیفه حدیث می ساخته، ولی حدیثش آنان یکسان است.

[صفحه ۲۸]

۱۰۲- اسماعیل بن ابان ابو اسحاق غنوی کوفی، متوفی در سال ۲۱۰ ه کذاب و حدیث ساز است.

۱۰۳- اسماعیل بن ابی اویس عبد الله مدنی، متوفی در سال ۲۲۶ ه کذاب و حدیث دزد است.

۱۰۴- اسماعیل بن ابی زیادشامی، کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز است.

۱۰۵- اسماعیل بن اسحاق جرجانی، حدیث ساز بوده است.

۱۰۶- اسماعیل بن بلال عثمانی دمیاطی، متوفی در سال ۴۶۶ ه کذاب بوده است.

۱۰۷- اسماعیل بم زریق بصری، کذاب است.

۱۰۸- اسماعیل بن شروس ابوالمقدم صنعائی، حدیث ساز بوده است.

۱۰۹- اسماعیل بن علی مثنی واعظ استر آبادی، متوفی در سال ۴۴۸ ه کذاب پسر کذاب داستان های دروغ می گفته، متون ساختگی را با اسانید صحیحه ترکیب می کرده است.

۱۱۰- اسماعیل بن محمد بن یوسف ابو هارون فلسطینی، از خانواده جبرئیل، کذاب و حدیث دزد است که به گفته هایش احتجاج نمی توان کرد.

[صفحه ۲۹]

- ۱۱۱- اسماعیل بن محمد مسلمه ابو عثمان واعظ محتسب، که ابن ناصر در باره اش گفته است: حدیث ساخته و دروغ و راست به هم آمیخته است.
- ۱۱۲- اسماعیل بن مسلم سکونی الیشکری، حدیث می ساخته است.
- ۱۱۳- اسماعیل بن یحیی سببانی شعری، کذاب است.
- ۱۱۴- اسماعیل بن یحیی التمیمی، نوه ابی بکر صدیق، کذاب است و روایت از او روا نیست، او را رکنی از ارکان دروغ و حدیث ساز است، عموم چیزهایی که روایت کرده نادرست است او بر مالک و ثوری و دیگران روایات دروغ نسبت داده و از افراد مورد اعتماد چیزهایی که مورد قبول نبوده روایت کرده است.
- ۱۱۵- اسید بن زید بن نجیح ابو محمد جمال، متوفی در سال های قبل از ۲۲۰ هـ کذاب و متروک الحدیث است. او حدیث های دروغ می ساخته و عموم چیزهایی که روایت کرده، مورد پیروی قرار نگرفته است.
- ۱۱۶- اشعث بن سعید بصری ابو الریبع سمان، مورد اطمینان نیست. ضعیف و متروک الحدیث است. هشتم گفته است: او دروغ می گفته است.
- ۱۱۷- اصبع بن خلیل قرطبی مالکی، متوفی در سال ۲۷۲ هـ حدیثی در ترک

[صفحه ۳۰]

- بالا- بردن دست ها ساخته و مردم بر دروغش آگاه گردیدند، از احمد بن خالد نقل شده که: او تصمیم بر کذب بر رسول خدا نداشته، تنها نظرش این بوده که: مذهبش را تایید کند. (در این توجیه دقت کن آنگاه بخند و یا گریه کن.)
- ۱۱۸- اصرام بن حوشب ابو هاشم، که جوزی در سال ۲۰۲ هـ از او مطالبی نوشته است، کذاب و خبیث و دروغ پرداز بر افراد مورد اعتماد است.
- ۱۱۹- ایوب بن خوط ابو امیه بصری حبشی، متروک الحدیث است.
- ۱۲۰- ایوب بن سیار زهری مدنی، که نسائی در باره اش گفته است: او از دروغگویان است و ابن حبان است: سندهارا زیر و بالا می کرده و برای مراسیل سند درست می کرده است.
- ۱۲۱- ایوب بن محمد ابو میمون الصوری، کذاب است.
- ۱۲۲- ایوب بن مدرک ابو عمر و حنفی یمامی، کذاب است و اعتنائی به او نمی شود. از مکحول نسخه موضوعه ای را روایت کرده است.

حرف (باء)

- ۱۲۳- باذام ابو صالح تابعی، کذاب و متروک الحدیث است. از کلبی نقل شده که ابو صالح گفته است: هر چه که برایت کردم، دروغ بوده است.

[صفحه ۳۱]

- ۱۲۴- برکه بن محمد حلبی کذاب دزد و حدیث ساز است.

- ۱۲۵- محمد بن بریه ابو القاسم البیع، کذاب و دروغ ساز است روایات عوضی نقل می کند. دارای کتابی است که احادیثش ساختگی و نادرست و از لحاظ متن جدا ناپسند است.
- ۱۲۶- بشر بن ابراهیم ابو سعید قرشی انصاری دمشقی ساکن بصره از کسانی است که به نام ثقات حدیث می ساخته و احادیث موضوعه ای آورده که در مورد پیروی قرار نگرفته است.
- ۱۲۷- بشر (بشار) بن ابراهیم بصری، ابو عمر و مفلوج، کذاب و حدیث ساز بر ثقات است.
- ۱۲۸- بشر بن حسین اصفهانی، کذاب است، و بر زبیر دروغ بسته و دارای نسخه موضوعه ای است که حدود صد و پنجاه حدیث دارد.
- ۱۲۹- بشر بن رافع حارثی، پسر عم ابی هریره، حدیث ساز بوده و مطالب عجیب و غریبی می ساخته که حتی کسانی که حدیث شناسی کار آنها نبوده، تشخیص می داند که آنها ساختگی است و گویا که او تعهد در این کار داشته است. و ابن حبان گفته است: او چیزهایی عمدا می ساخته است.
- ۱۳۰- بشر بن عبید الدارسی کذاب است.

[صفحه ۳۲]

- ۱۳۱- بشر بن عون شامی، پیش او نسخه ای بوده که در حدود صد حدیث ساختگی در آن بوده است.
- ۱۳۲- بشر بن نمیر بصری، متوفی در سال ۲۳۸ ه رکنی از ارکان دروغ و کذاب ز حدیث ساز بوده و عموم چیزهایی که روایت کرده، قابل پیروی نیست.
- ۱۳۳- بکر بن زیاد باهلی، دجال و حدیث ساز است.
- ۱۳۴- بکر بن عبد الله شردود صنعائی، کذاب است و سندها را پائین و بالا می - کرده و مراسیل را بالا می برده و برای آنها سند درست می کرده است.
- ۱۳۵- بکر بن مختار صائغ، کذاب است روایت از او روا نیست.
- ۱۳۶- بندار بن عمر بن محمد ابو سعید تمیمی روایانی، نزیل دمشق کذاب است.
- ۱۳۷- پهلوان بن شهر مزان ابو البشر یزدی، متوفی در قرن ششم کذاب است.

حروف (جیم)

- ۱۳۸- جابر بن عبد الله یمامی عقیلی، کذاب و نادان و نفهم است ابن شاذویه گفته است: در بخارا سه نفر از دروغگویان را دیدم که عبارت بودند از: محمد بن تیمیم، حین بن شبل و جابر یمامی.
- ۱۳۹- جارود بن یزید ابو علی عامری، متوفی در سال ۲۵۳ ه کذاب و متروک

[صفحه ۳۳]

- الحدیث است، دروغ می گفته و حدیث ساز بوده است.
- ۱۴۰- جابره بن المغلس ابو محمد حمانی، متوفی در سال ۲۴۱ ه که یحیی گفته است: او کذاب است.

- ۱۴۱- جراح بن منهال ابو العطوف الجزری، در سال ۱۶۸ هـ حدیثش نادرست و متروک است. او در حدیث دروغ می‌گفته و شراب می‌خورده است.
- ۱۴۲- جریر بن ایوب بجلی کوفی، که ابو نعیم گفته است: او حدیث ساز بوده است.
- ۱۴۳- جریر بن زیاد طائی است.
- ۱۴۴- جعفر بن ابان، حدیث می‌ساخته است.
- ۱۴۵- جعفر بن زبیر حنفی دمشقی بصری، متوفی بعد از سال ۱۴۰ هـ که "شعبه" او را تکذیب کرده و "غندر" گفته است: شعبه را دیدم سوار بر الاغی بود و به من گفت: می‌روم تا علیه جعفر بن زبیر که چهار صد حدیث به نام رسول خدا ساخته است، اقدام نمایم، ولی او در عبادت کوشا بوده است.
- ۱۴۶- جعفر بن عبد الواحد هاشمی، متوفی در سال ۲۵۸ هـ از حفاظ حدیث و کذاب و حدیث ساز و حدیث دزد بوده و احادیثی روایت می‌کرده که لصلی نداشته است.

[صفحه ۳۴]

- ۱۴۷- جعفر بن علی بن سهل، حافظ ابو محمد دوری دقاق، متوفی در سال ۳۳۰ هـ، کذاب و فاسق است.
- ۱۴۸- جعفر بن محمد بن علی، که حافظ ابن عدی از او روایت می‌کند و در حقیقت گفته است: او حدیث ساز است.
- ۱۴۹- جعفر بن محمد بن فضل ابو القاسم دقاق مصری، شهیر بن ابن المارستانی، متوفی در سال ۲۸۷ هـ که دار قطنی و صویری او را تکذیب کرده اند.

حرف (حاء)

- ۱۵۰- حارث بن عبد الرحمن بن سعد مثنی دمشقی، غلام مروان بن حکم، یا غلام ابی الجلال کذاب است.
- ۱۵۱- حامد بن آدم مروزی، کذاب است و از کسانی است که مشهور به وضع حدیث است.
- ۱۵۲- حباب بن حنبله دقاق، کذاب است.
- ۱۵۳- حبیب بن ابی حبیب ابو محمد مصری، متوفی در ۲۱۸ هـ کاتب مالک بوده، ولی حدیث ساز و از دروغگو ترین افراد است و حدیث هایش همه ساختگی است.
- ۱۵۴- حبیب بن ابی حبیب خرطمی مروزی، کذاب و به نام ثقات حدیث

[صفحه ۳۵]

- می‌ساخته است.
- ۱۵۵- حبیب بن جحدر، که احمد و یحیی او را تکذیب کرده اند.
- ۱۵۶- حرب بن میمون عبدی ابو عبد الرحمن بصری مجتهد و عابد، ولی از دروغگو ترین افراد است و در سال صد و هشتاد و چند فوت کرده است.
- ۱۵۷- حسان بن غالب مصری، اخبار را دگرگون می‌کرده و از افراد مورد اعتماد مطالبی را روایت می‌نموده که جز بر سیل اعتبار

نقل آنها روا نیست او از مالک احادیث ساختگی نقل کرده است.

۱۵۸- حسن بن حسین بن عاصم هسنجانی، که محمد بن ایوب گفته است: ما و علی بن شهاب شکی در باره اینکه او کذاب است، نداریم.

۱۵۹- حسن بن دینار ابو سعید تمیمی، کذاب است و مورد اعتماد نیست؟

۱۶۰- حسن بن زیاد ابو علی لولوی، کوفی، متوفی در سال ۲۰۴ ه که یکی از فقهاء، اصحاب ابی حنیفه بوده کذاب و خبیث و متروک الحدیث و غیر مورد اعتماد و غیر مامون است و ابن کثیر در نهاییه ج ۵ صفحه ۳۵۴ گفته است: بسیاری از ائمه او را ترک کرده و تصریح به دروغگویش نموده اند.

۱۶۱- حسن بن شبلی کرمینی بخاری، شیخ کذاب و از جمله کسانی است که حدیث می ساخته است.

[صفحه ۳۶]

۱۶۲- حسن بن عثمان، ابو سعید تستری، کذاب و حدیث ساز است.

۱۶۳- حسن بن طیب بلخی، متوفی در سال ۳۰۷ ه خبری را که نشنیده بوده حدیث می کرده است.

از " مطین " نقل شده که گفته است: او کذاب و حدیث دزد بوده است.

۱۶۴- حسن بن علی اهوازی ابو علی، متوفی در سال ۴۴۶ ه در حدیث و قرائت کذاب است او از دروغگو ترین افراد است. کتابی تصنیف کرده در آن احادیث ساختگی و چیزهای فضیحت آور نقل کرده است.

۱۶۵- حسن بن علی ابو علی نخعی، معروف به ابی الاشنان، که ابن عدی گفته است: او را در بغداد دیدم که دروغ های فاحش می گفت و از مردمی که ندیده بود، حدیث می کرد و احادیثی را که اختصاص به قومی داشته، به دیگران می چسبانده است.

۱۶۶- حسن بن علی بن زکریا ابو سعید عدوی بصری، متوفی در سال ۳۱۷ یا ۳۱۸ یا ۳۱۹ ه شیخ کم حیا و کذاب و تهمت زننده است و به نام رسول خدا حدیث می ساخته و دزدی حدیث می کرده و آن را به دیگران نسبت می داده و از مردمی که نمی شناخته، حدیث می کرده و بر رسول خدا دروغ نسبت می داده است، ابن حبان گفته است: شاید او از ثقات بیش از هزار حدیث ساختگی نقل کرده است.

۱۶۷- حسن بن علی بن عیسی ازدی معانی، حدیث ساز است، از مالک

[صفحه ۳۷]

احادیث موضوعه روایت کرده است.

۱۶۸- حسن بن عماره بن مضروب، ابو محمد کوفی، متوفی در سال ۱۵۳ ه فقیه بزرگ و کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز بوده است. شعبه گفته است: هر کس می خواهد به دروغگو ترین افراد بنگرد، به حسن بن عماره نگاه کند.

۱۶۹- حسن بن عمر و بن سیف عبدی، کذاب و متروک الحدیث است.

۱۷۰- حسن بن غالب ابو علی تمیمی، معروف به ابن مبارک مقری، متوفی در سال ۴۵۸ ه سمرقندی گفته است: او کذاب است.

۱۷۱- حسن بن غفیر مصری عطار، کذاب و حدیث ساز است.

۱۷۲- حسن بن محمد ابو علی کرمانی شرقی، متوفی در سال ۴۹۵ ه در راه طلب حدیث مسافرت کرده و همت در جمع آن داشته و

از افراد زیادی حدیث شنیده و در او عبارت و دین و زهد بوده و نماز شب می خواند، لیکن چیزهایی را که شنیده نیز روایت کرده، در نتیجه شنیده هایش را فاسد کرده است و مو^{۱۱} تمن ابو نصر، در باره اش می گفت: او کذاب است.

۱۷۳- حسن بن یزید موزن بغدادی، حدیثش مورد انکار است سندها را دگرگون می کرده و از افراد مورد اعتماد چیزهایی نقل می کرده که شبیه به احادیث اهل صدق نبوده است.

۱۷۴- حسن بن واصل کذاب است. و گفته شده که فرزند پول است.

[صفحه ۳۸]

۱۷۵- حسین بن ابراهیم کذاب و دجال و حدیث ساز است، او احادیث نمازهای شب ها و روزها را ساخته است.

۱۷۶- حسین بن ابی السری " متوکل " عسقلانی، متوفی در سال ۲۴۰ ه کذاب است.

۱۷۷- حسین بن حمید بن ربیع کوفی خزار متوفی در سال ۲۸۲ ه کذاب پسر کذاب پسر کذاب است.

۱۷۸- حسین بن داود ابو علی بلخی، متوفی در سال ۲۸۲ ه حدیث ساز است و مورد اعتماد نیست، حدیثش ساختگی است. او از یزید بن هارون از حمید بن انس نسخه ای را روایت کرده که اکثرش ساختگی است.

۱۷۹- حسین بن عبد الله بن ضمیره حمیری، کذاب و متروک الحدیث است. گفتارش ارزش ندارد. و با هیچ غیر ثقه و غیر مامونی برابر نیست.

۱۸۰- حسین بن عبید الله (عبد الله) عجلی ابو علی، به نام افراد مورد اعتماد حدیث می ساخته است.

۱۸۱- حسین بن علون بن قدامه ابو علی، در بغداد سنه ۲۰۰ ه حدیث می گفته، اما کذاب و خبیث ساز بوده است.

[صفحه ۳۹]

۱۸۲- حسین بن فرج خیاط، کذاب و حدیث دزد بوده است.

۱۸۳- حسین بن قیس، ملقب به حنش کذاب است. احادیثش جدا نادرست است و نباید حدیثش نوشته شود.

۱۸۴- حسین بن محمد ابو عبد الله خالع بغدادی، متوفی در سال ۴۲۲ ه که ابو الفتح صواف مصری گفته است: من در بغداد از کسانی که گفته می شد دروغگو هستند، چیزی ننوشته ام مگر از چهار نفر که یکی از آنها عبد الله خالع بوده است.

۱۸۵- حسین بن محمد بزوی، متوفی در سال ۴۲۳ ه کذاب است. و یکی از مشایخ دروغگوی بغداد بوده است.

۱۸۶- حصن بن عمر ابو عمر احمسی کوفی، کذاب منکر الحدیث و گفتارش پوچ است.

۱۸۷- حفص بن سلیمان ابو عمر اسدی بزار، متوفی در سال ۱۸۰ ه و گفته شده نزدیک به ۱۹۰ ه فوت کرده است. او حفص بن ابی داود قاری، نزیل بغداد است که کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز و باطل گو است. و ابو حاتم گفته است او متروک الحدیث است گفتارش قابل تصدیق نیست. و ابی عدی گفته است: حدیثهایش محفوظ نیست و ابن حبان گفته است سندها را دگرگون می کرده و مراسیل را بالا می برده و برای آنها سند درست می کرده است.

۱۸۸- حفص بن عمر الرفا که ابو حاتم گفته است: او کذاب و نسیان در حدیث داشته است. از شعبه حدیثی روایت کرده که دروغ بوده است.

[صفحه ۴۰]

۱۸۹- حفص بن عمر بن دینار ایلی که ابو حاتم در باره اش گفته است: شیخ کذابی است و عقیلی گفته است: از ائمه روایت های نادرست نقل می کرده و "ساوجی گفته: او دروغگو بوده است.

۱۹۰- حفص بن عمر رازی، دروغگو بوده است.

۱۹۱- حفص بن عمر حبیطی رملی، نزیل بغداد، مورد اعتماد نبوده احادیش مامون از دروغ نیست و ازدی گفته است: او متروک الحدیث است، و ابن عدی گفته است: جز چند حدیث الباقی احادیش مورد اعتماد و محفوظ نیست او از مشایخ به نادرست حدیث نقل کرده است.

۱۹۲- حفص بن عمر قاضی حلب، کذاب و حدیث ساز بوده است. ابو حیان گفته است: او از ثقات احادیش ساختگی روایت می کرده که نمی شود طبق آنها عمل کرد.

۱۹۳- حفیده بن کثیر بن عبد الله، کذاب است. شافعی گفته است: او رکنی از ارکان دروغ است.

۱۹۴- حکم بن عبد الله ابو سلمه، کذاب و حدیث ساز است. از طریق زهری از ابن مسیب حدود پنجاه حدیثی که اصل نداشته روایت کرده است.

۱۹۵- حکم بن عبد الله ابو عبد الله ابلی، غلام حارث بن حکم بن ابی العاص،

[صفحه ۴۱]

کذاب و دروغ ساز است. احمد گفته است: تمام احادیش ساختگی است.

۱۹۶- حکم بن عبد الله ابو المطیع بلخی فقیه، مصاحب ابی حنیفه، کذاب و حدیث ساز است و ابن عدی گفته است: ضعف او در حدیث آشکار است، عموم چیزهایی که روایت می کند قابل اعتماد و عمل نیست و او در سال ۱۹۹ ه فوت کرده است.

۱۹۷- حکم بن مصقله، که ازدی گفته است: او مذاب است.

۱۹۸- حماد بن عمر و نصیبی، کذاب و حدیث ساز است و به نام ثقات احادیشی وضع می کرده که جز برای تعجب، نوشتن آنها روا نبود، یحیی بن معین گفته است: او از افرادی است که معروف به دروغ و حدیث سازی است.

۱۹۹- حماد بن ابی حنیفه امام حنفی ها (نعمان بن ثابت کوفی) که جریر او را تکذیب کرده و به قتیبه گفت: به او بگو: ترا با حدیث چه کار؟ روش تو دعوی و دشمنی است. و ابن عدی گفته است: برای او روایت درستی نمی شناسم.

۲۰۰- حماد بن ابی یعلی دیلمی کوفی، شهیر به حماد الروایه، متوفی در سال ۱۵۵ ه که مشهور به دروغ در روایت و شعر بوده، اشعاری می ساخته و آنها را به پیشینیان نسبت می داده تا جائی که گفته اند که او شعر را فاسد کرده است.

۲۰۱- حماد مکی، از دروغگویان بوده است.

۲۰۲- حمزه بن حمزه جزری، کذابی حدیث ساز بوده، حدیثش پشیزی

[صفحه ۴۲]

ارزش نداشته، تمام روایت شده هایش ساختگی بوده است.

۲۰۳- حمزه بن حسین دلال، متوفی در سال ۴۲۸ هـ، کذاب است.

۲۰۴- حمید بن ربیع ابو الحسن لخمی خزاز کوفی، متوفی در سال ۳۵۸ هـ. یحیی بن معین در باره اش گفته است: درغگویان زمان ما چهار نفرند: حسین بن عبد الاول، ابو خشام رفاعی، حمید ربیع و قاسم بن ابی شیبه.

آنگاه گفته است: او کذاب، خبیث، غیر ثقه و غیر مامون از دروغ و اشتباه است.

و ابن عدی گفته است: او حدیث می دزدیده و روایات بی سند را سند دار می کرده است.

۲۰۵- حمید بن علی بن هارون قیسی، که حاکم گفته ایت او کذاب و خبیث است. در بصره بعد از سیصد سال اوز عبد الواحد غیاث و شاذ کونی، احادیث موضوعه حدیث کرده است. و نقاش نیز، نظیر این گفته است.

حرف (خاء)

۲۰۶- خارجه بن مصعب ابو الحجاج ضیعی خراسانی سرخسی، متوفی در سال ۱۶۸ هـ، کذاب است، و مورد اعتماد نیست مردم از حدیثش پرهیز می کردند و از این رو آن را ترک کرده اند.

و ابو معمر هدلی گفته است: از آنجا حدیثی خارجه متروک شد که اصحاب رای به سوی مسائلی از مسائل ابی حنیفه توجه خاص نمودند و برای آنها سندهائی از یزید بن ابی زیاد، از مجاهد، از ابن عباس ساخته و آنها را در کتب خود قرار داده اند

[صفحه ۴۳]

و خارجه آنها را حدیث می کرده است.

۲۰۷- خالد بن آدم، کذاب است.

۲۰۸- خالد بن ابن اسماعیل ابو الولید مخزومی مدنی، متروک الحدیث است، به حدیثش احتجاج نمی شود کرد و او به نام ثقات، حدیث می ساخته است.

۲۰۹- خالد بن عبد الرحمن العید، کذابی حدیث ساز و حدیث دزد است.

۲۱۰- خالد بن الملک بن حارث بن حکم بن ابی العاص، کذاب است. او از ناحیه هشام در سال ۱۱۳ اداره ولایت مدینه را به عهده گرفت. و هفت سال در آن سمت باقی مانده و روی منبر رسول خدا به علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، جسارت می کرد و می گفت: (خدا داناتر است) رسول خدا علی را بکار گمارد در حالی که می دانست او چنین وچنان است، و لکن فاطمه با او در این باره سخن گفت.

۲۱۱- خالد بن عمر و ابو سعید اموی کوفی، از فرزندان سعید بن عاص، کذاب و حدیث ساز بوده، احادیث نادرست و ساختگی از شعبه و دیگران روایت کرده است.

۲۱۲- خالد بن قاسم مدائنی، ابو الهیثم، متوفی در سال ۲۱۱ هـ اتفاق است که او کذاب است. ابو یحیی گفته است: او کذاب است چیزی را که نشنیده ه بود ادعا می کرده و من از هزاران حدیث نوشته ام واحادیثی را که در مصر نبوده و از لیث حدیث نشده بود، روایت می کرده و چه بسا احادیثی را از جانب خودش

[صفحه ۴۴]

می ساخته است.

۲۱۳- خالد بن نجیح مصری، متوفی در سال ۲۵۴ ه، ابو حاتم در باره اش گفته است: او کذاب و حدیث ساز بوده است.

۲۱۴- خالد بن یزید مکی ابو الهیثم عمری متوفی در سال ۲۲۹ ه، کذاب است و از افراد مورد اعتماد روایت جعلی نقل می کرده است.

۲۱۵- خراش بن عبد الله، کذاب و از درجه اعتبار ساقط است و روا نیست احادیثش نوشته شود جز بعنوان اعتبار و پند گرفتن.

۲۱۶- خصیب بن جحدر متوفی در سال ۱۳۲ ه، کذاب است و نباید حدیثش نوشته شود.

۲۱۷- خلیل بن زکریا شیبانی بصری، کذاب است و احادیث نادرستی نقل می کند.

حرف (دال)

۲۱۸- داود بن ابراهیم، قاضی قزوین، متروک الحدیث و دروغگوست.

۲۱۹- داود زبرقان ابو عمر و رقاشی بصری، نزیل بغداد، متوفی در حدود صد و هشتاد و چند هجری، کذاب و متروک الحدیث است و عموم چیزهاییکه روایت می کند مورد توجه و عمل قرار نمی گیرد.

[صفحه ۴۵]

۲۲۰- داود بن سلیمان، ابو سلیمان جرجانی که مقیم بغداد، کذاب و منکر الحدیث است، شایسته نیست که حدیثش نوشته شود.

۲۲۱- داود بن عبد الجبار ابو سلیمان مؤذن، نزیل بغداد، کذاب و منکر الحدیث است، شایسته نیست که حدیثش نوشته شود.

۲۲۲- داود بن عفان که از اصحاب انس بن مالک بوده مالک حدیث می ساخته و در خراسان می گردیده و به نام انس جعل حدیث می کرده و کتابی با احادیث موضوعه از او نوشته است.

۲۲۳- داود بن عمر نخعی، کذاب است.

۲۲۴- داود مجبر، ابو سلیمان بصری نزیل بغداد متوفی در سال ۲۰۶ ه کذاب است و به نام ثقات حدیث می ساخته و در این روایات نادرست است و متروک الحدیث است، و اگر برای او غیر از وضع " کتاب عقل " عیب دیگری نباشد، همان برای آنچه که گفته شده کافی خواهد بود.

۲۲۵- دینار بن عبدالله ابو مکیش حبشی کذاب است. دارای نسخه طولانی است که در آن دویست و چهل حدیث در کمال وقاحت از انس بن مالک آورده است و از او روایات ساختگی نقل کرده است. ذهبی از ابن عدی حدیثی از احادیث دینار بطریق محمد بن احمد قفاص ذکر کرده، آنگاه گفته است که ابن عدی از قول قفاص گفته است: من از دینار دویسا و پنجاه حدیث حفظ کرده ام. سپس می گوید: اگر از این نوع باشد می تواند از او بیست هزار حدیث که همه دروغ باشد روایت کند. حاکم گفته است: او از انس، قریب صد حدیث ساختگی

[صفحه ۴۶]

نقل کرده است.

حرف (راء و زاء)

- ۲۲۶- ربیع بن بدر، کذاب است.
- ۲۲۷- ربیع بن محمود مادر دینی متوفی در سال ۶۵۲ هـ دجال و مفتری است با آنکه در سال ۵۹۹ می زیسته ادعای مصاحبت با رسول خدا و عمر طولانی کرده است.
- ۲۲۸- رتن هندی، شیخ دجال و کذابی که ادعای مصاحبت با رسول خدا را داشته در صورتی که دروغ می گفته شده که او در سال ۶۳۲ هـ فوت کرده است.
- ۲۲۹- بوح بن مسافر ابو بشر بصری، حدیث ساز بوده از اعمش صدها حدیثهای ساختگی روایت کرده است.
- ۲۳۰- زکریات درید (در اسنی المطالب صفحه ۲۱۳ زویل آمده) کندی کذاب بوده و به نام حمید الطویل روایت می ساخته و دارای نسخه ای است که ساختگی است و نقل کردن از او روا نیست.
- ۲۳۱- زکریا بن زیاد، دجال و حدیث ساز است.
- ۲۳۲- زکریا بن یحیی مصری ابو یحیی و کار، متوفی در سال ۲۵۴ هـ از دروغگویان بزرگ و حدیث ساز است ولی فقیه صاحب درسی بوده است ز گفته شده: از شایستگان و عابدان و فقیهان بوده است.

[صفحه ۴۷]

- ۲۳۳- زید بن حسن بن زید حسینی، متوفی در سال ۴۹۱ یا ۴۹۲ هـ، کذاب و حدیث ساز و دجال است، او در حدود چهل حدیث در باره ایام " طراد الزبینی " ساخته است.
- ۲۳۴- زید بن رفاعه ابو الخیر، کذاب است، و طبق فلسفه ای که داشته حدیث می ساخته و در اینکار معروفیتی داشته است و برای او چهل حدیث ساختگی است که ابن ودعان آن ها را سرقت کرده و همه آنها را طبق سندهای صحیح و مشهور بین اهل حدیث شایع کرده است.
- ۲۳۵- زیاد بن میمون ثقفی فاکهی بصری، کذاب و حدیث ساز و سست حدیث است.

حرف (سین)

- ۲۳۶- سالم بن عبد الاعلی، حدیث ساز بوده است.
- ۲۳۷- سری بن عاصم ابو عاصم همدانی، کذاب و حدیث ساز و حدیث دزد بوده که روایات بی سند را، با سند می کرده است و احتجاج با آن جائر نیست.
- ۲۳۸- سعید بن سلام ابو الحسن عطار بصری، کذاب است، گفته شده که حدیث ساز است و پیش اهل حدیث جدا بدنام می باشد، و در مکه به چیزهای باطل حدیث می کرده است.
- ۲۳۹- سعید بن سنان ابو مهدی، کذاب است. گفته شده که در سال ۱۶۸ هـ

[صفحه ۴۸]

فوت کرده است.

۲۴۰- سعید بن عبسه رازی، کذاب است و راست نمی گوید.

۲۴۱- سعید بن موسی ازدی حدیث ساز بوده است.

۲۴۲- سکین بن سراح (ابی سراج)، کذاب است.

۲۴۳- سلم بن ابراهیم وراق بصری، کذاب است.

۲۴۴- سلمه بن حفص سعدی، حدیث ساز بوده است.

۲۴۵- سلام بن سلم (مسلم و سلیم) طویل ابو عبد الله تمیمی، حدیث ساز و دروغگو و متروک الحدیث بوده و پیش او روایات نادرست بوده و در سال ۱۷۷ ه فوٹ کرده است.

۲۴۶- سلیم بن مسلم حدیث ساز، جهمی، خبیث و متروک الحدیث است و حدیثش با پیشزی برابری نمی کند.

۲۴۷- سلیمان بن احمد ابو محمد جرشى شامی، کذاب و متروک الحدیث و حدیث دزد است.

۲۴۸- سلیمان بن احمد واسطی حافظ، که یحیی او را تکذیب کرده و ابن عدی گفته است: او پیشم حدیث دزد است و برای او در این کار افرادی است.

۲۴۹- سلیمان بن احمد ملطی مصری متاخر، که دار قطنی او را تکذیب

[صفحه ۴۹]

کرده است.

۲۵۰- سلیمان بن احمد سرقسطی، بغدادی متوفی در سال ۴۸۹ ه کذاب است.

۲۵۱- سلیمان بن بشار، از کسانی است که به نام افراد مورد اعتماد احادیث زیادی ساخته است.

۲۵۲- سلیمان بن داود بصری ابو ایوب، معروف به شاذ کونی، متوفی در سال ۲۳۴ ه یکی از حفاظ کذاب و خبیث است و به مقتضای وقت و زمان حدیث می ساخته است و گفته شده که او اهل مسکر و در گفتار بی حیا بوده است.

۲۵۳- سلیمان بن زید محاریبی، ابو آدم کوفی، که ابن معین او را تکذیب کرده است.

۲۵۴- سلیمان بن سلمه جبائری (در تاریخ ابن عساکر آمده، خبائری حمصی) دروغ می گفته و حدیث می ساخته است.

۲۵۵- سلیمان بن عبد الحمید ابو ایوب بهرانی حمصی، کذاب است و مورد اعتماد نیست.

۲۵۶- سلیمان بن عمر و ابو داود نخعی، دروغگو ترین افراد نسبت به رسول خدا و معروف به حدیث سازی بوده گر چه در ظاهر آدم صالحی بود اما حدیث ساز بوده است. خطیب گفته است: در بغداد افرادی بودند که دروغ میگفتند و حدیث میساختند و از آن جمله ابو داود مخعی بود.

[صفحه ۵۰]

و حاکم گفته است: من شکی در حدیث سازیش با همه عبادت و ظاهر- الصلاحیش ندارم. و دیگری گفته است: او در عین حال، از همه مردم شب زنده دارتر و روزه دار تر بوده است.

۲۵۷- سلیمان بن عیسی السجزی، کذاب و حدیث ساز بوده است و پیش از بیست حدیث ساخته است.

۲۵۸- سهل بن صقین ابو الحسن خلاصی بصرت حدیث میساخته است.

۲۵۹- سهل بن عامر بجلی حدیثهای باطل روایت می کرده و حدیث دروغ میساخته است.

۲۶۰- سهل بن عمار نیشابوری که حاکم او را تکذیب کرده و ابو اسحاق فقیه گفته است: بخدا قسم سهل بر نافع دروغ گفته و ابراهیم سعدی گفته است: او با کذب به من تقرب می جست است.

۲۶۱- سهل بن قرین بصری که ازدی او را تکذیب کرده است.

۲۶۲- سیف بن عمر تمیمی برجمی وضاع و ناکس است و عموم حدیثهایش نادرست و متهم به زندقه است.

۲۶۳- سیف بن محمد ثوری پسر خواهر سیفان ثوری کذاب و خبیث و حدیث.

[صفحه ۵۱]

ساز است که نباید حدیثش را نوشت و در مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۲۱۹ و اللئالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۱۲۹-۱۰۱-۴۷ و جلد ۲ صفحه ۲۰۹ و خلاصه التهذیب صفحه ۱۳۶ آمده است که: او به اتفاق کذاب است.

حرف (شین)

۲۶۴- شاد بن شیر یا میان، حدیث می ساخته است.

۲۶۵- شاه بن بشر خراسانی که ابن حبان گفته است: او حدیث می ساخته است.

۲۶۶- شاه بن قرح ابو بکر حدیث ساز بوده است.

۲۶۷- شعیب بن عمر و الطحان که ازدی گفته او کذاب است.

۲۶۸- شیخ بن ابی خالد بصری، حدیث می ساخته و گفته است: چهار صد حدیث ساختم و آنها را در برنامه های زندگی روزمره مردم داخل کردم ولی حالا نمی دانم که چه کنم؟

حرف (صاد و ضاد)

۲۶۹- ابو العلاء صاعد بن حسن ربعی بغدادی لغوی، صاحب کتاب "الفصوص" وارد اندلس شد و کتابها تالیف نمود و در سال ۴۱۷ه فوت کرد. او در مطالبی که نقل می کرده متهم به دروغ بوده و لذا مردم کتابش را دور انداختند و هنگامی که برای منصور بن عامر دروغش آشکار گردید کتاب فصوصش را به دریا افکند.

[صفحه ۵۲]

زیرا به او گفته بودند: آنچه که در آن کتاب است دروغ و بی اساس است.

۲۷۰- صالح بن احمد بن ابی مقاتل قیراطی هروی، متوفی در سال ۳۱۶ه، کذاب و دجال است، و چیزی را که نشینیده بوده حدیث می کرده و حدیث می دزدیده است. ابو حاتم محمد بن حسان بستی گفته است: او حدیث می دزدیده و آن را دگرگون می کرده است و شاید او پیش از ده هزار حدیث، پائین و بالا- کرده و آنها را از شیوخ در ابواب مختلف آورده که به هیچوجه قابل عمل و احتجاج نیستند.

۲۷۱- صالح بن بشیر ابو بشر مری بصری، متوفی در سال ۱۷۲ یا ۱۷۶ه، داستانسرا و کذاب و متروک الحدیث است.

۲۷۲- صالح بن حسان بصری کذاب است.

۲۷۳- صبیح (در تاریخ بغداد صبیح آمده است) ابن سعید بغدادی خلدی، کذاب و خبیث و ناکسی است.

۲۷۴- صخی بن محمد منقری مروزی حاجبی که در حدود سال های صد و سی می زیسته، کذاب و حدیث ساز است، و تمام روایاتش ساختگی است و از ثقات مطالب نادرست آورده و از مالک و لیث و ابن لهیعه احادیث ساختگی روایت کرده است.

۲۷۵- صقر بن عبد الرحمن ابو بهز کوفی از دروغگو ترین مردم بوده و حدیث می ساخته است.

[صفحه ۵۳]

۲۷۶- صله بن سلیمان ابو زید عطار، نزیل بغداد، کذاب و متروک الحدیث و غیر مورد اطمینان است.

۲۷۷- ضحاک بن حمزه منجی، حدیث می ساخته و تمام حدیثهایش یا از لحاظ متن و یا از لحاظ سند نادرست است.

حرف (طاء و ظاء)

۲۷۸- طاهر بن فضل حلبی او به نام افراد مورد اعتماد حدیث می ساخته و احادیثش را جز به عنوان تعجب نباید نوشت.

۲۷۹- طلحه بن زید- در لثالی سیوطی یزید آمده که فکرمی کند تصحیف شده باشد- ابو مسکین الرقی حدیثش جدا نادرست است و نمی شود با خبرش احتجاج کرد او بد حدیث و حدیث ساز بوده است.

۲۸۰- ظیان محمد حمصی، کذاب است و نمی شود با حدیثش احتجاج کرد.

حرف (عین)

۲۸۱- عاصم بن سلیمان ابو شعیب تمیمی بصری، کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز است.

۲۸۲- عاصم بن طلحه، که ازدی گفته است: او مجهول و کذاب است.

۲۸۳- عامر بن ابی عامر، کذاب و حدیث ساز بوده است.

۲۸۴- عامر بن صالح نوه زبیر بن عوام ابو الحارث اسدی مدینی، نزیل بغداد متوفی

[صفحه ۵۴]

در خلافت رشید، کذاب و خبیث و دشمن خدا و غیر مورد اعتماد است، و ابن معین و ابن حبان و ابن عدی او را تکذیب کرده اند.

۲۸۵- عباد بن جویری بصری، کذاب تهمت زنده، متروک الحدیث و ناکس است.

۲۸۶- عباد بن صهیب، موصوف به وضع و متروک الحدیث است. کدیمی گفته است: از علی بن المدینی شنیدم که می گفت: از حدیث صد هزار حدیث را ترک کردم که نصف آنها از عباد بن صهیب از "المدینی" نقل کرده که گفته است از صد هزار حدیث صرف نظر کردم که در آنها هزار از عباد بن صهیب بود.

۲۸۷- عباس بن بکار ضبی بصری، کذاب است.

۲۸۸- عباس بن ضحاک بلخی، دجال و حدیث ساز است.

۲۸۹- عباس بن عبد الله بن احمد ابو الفضل مری فقیه شافعی که در سال ۳۲۵ ه زیست می کرده، کذاب و تهمت زنده است. او

راستگو و مورد اعتماد و مامون نبوده است.

۲۹۰- عباس بن فضل عبدی ازرق بصری، نزیل بغداد، کذاب و خبیث است.

۲۹۱- عباس بن محمد عدوی، حدیث می ساخته است.

۲۹۲- عباس بن محمد مرادی، احادیث دروغی از مالک روایت کرده است.

۲۹۳- عبد الاعلی بن ابی المساو را ابو مسعود جزار، کذاب و حدیثش نادرست و

[صفحه ۵۵]

غیر قابل احتجاج است.

۲۹۴- عبد الباقي بن احمد ابو الحسن، متوفی در سال ۴۸۵ هـ، که ابن صابر گفته است: او کذاب است.

۲۹۵- عبد الرحمن بن حماد طلحی، که پیشش نسخه موضوعه و ساختگی بوده است.

۲۹۶- عبد الرحمن بن داود، ابو البرکات الزرور، که در سال ۶۰۸ هـ می زیسته کذاب است. برای او را بعینی در باره قضاء الحوائج

است که تمام آن ساختگی است، ولی برای آن سندهائی از طرق بخاری و ابو داود و غیر اینها ساخته است.

۲۹۷- عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر عدوی عمری، نوه عمر بن خطاب متوفی در سال ۱۸۶ هـ، کذاب و در گون کننده احادیث و

متروک الحدیث بوده و حدیثش نادرست و دور از حقیقت است.

۲۹۸- عبد الرحمن بن عفان، ابو بکر الصوفی، کذاب و دروغ پرداز است.

۲۹۹- عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر بن حفص عمری، کذاب، متروک الحدیث و احادیثش غیر قابل احتجاج است.

۳۰۰- عبد الرحمن بن عمر و بن جبلة، کذاب و حدیث ساز است.

۳۰۱- عبد الرحمن بن قطامی بصری، کذاب است.

[صفحه ۵۶]

۳۰۲- عبد الرحمن بن قیش ابو معاویه ضبی زعفرانی بصری، نزیل بغداد کذاب و حدیث ساز است.

۳۰۳- عبد الرحمن بن مالک بن مغول، کذاب و تهمت زننده و حدیث ساز بوده و کسی در آن شک ندارد.

۳۰۴- عبد الرحمن بن محمد بلخی که، بنام قتیبه حدیث ساخته است.

۳۰۵- عبد الرحمن بن محمد بن علویه ابو بکر ابهری قاضی، متوفی در سال ۳۴۲ هـ دروغگوئی است که سندها را با متون ترکیب می

کرده، برایش احادیثی است که همه آنها ساختگی و حمل آنها به عهده اوست.

۳۰۶- عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن هندویه که حافظ ابن ناصر او را تکذیب کرده و در سال ۵۳۷ هـ وفات کرده است.

۳۰۷- عبد الرحمن بن مرزوق طرطوسی، احادیث جعل می کرده که خبر بر سیل مذمت شایستگی برای نقل ندارد.

۳۰۸- عبد الرحمن بن یزید دمشقی دروغگو و متروک الحدیث است.

۳۰۹- عبد الرحیم (در تاریخ ابن عساکر عبد الرحمن آمده که تصحیف شده است) ابن حبیب فاریابی که به نام ثقات حدیث می

ساخته و شاید بیش از پانصد حدیث به نام

[صفحه ۵۷]

رسول خدا ساخته، چنانکه حافظ ابو حاتم گفته است.

۳۱۰- عبد الرحيم بن زيد بصری، کذاب و خبیث است.

۳۱۱- عبد الرحيم، بن منيب بغدادی، حدیث می ساخته است.

۳۱۲- عبد الرحيم بن هارون واسطی، نزیل بغداد، کذاب و متروک الحدیث است.

۳۱۳- عبد العزيز بن ابان، از فرزندان سعد بن العاص اموی ابو خالد قرشی، متوفی در سال ۲۰۷ ه کذاب و خبیث و حدیث ساز است که با احادیث موضوعه روایت می کرده است.

۳۱۴- عبد العزيز بن ابی زواد (در لثالی سیوطی ابی الرجاء و در تاریخ ابن عساکر ابن ابی داود آمده است) کذاب است پیش او نسخه موضوعه و ساختگی است.

۳۱۵- عبد العزيز بن حارث ابو الحسن تمیمی حنبلی، متوفی در سال ۳۷۱ ه که از روسای حنبلی ها بوده دو حدیث در سند امام احمد وضع کرده است.

ابن زرقویه گفته است: اصحاب حدیث این کار را بر حارث انکار کرده و در محضر حاکم این مطلب را علیه او نوشته اند، دار قطنی و ابن شاهین و دیگران چنین مطلبی را نوشته اند.

[صفحه ۵۸]

۳۱۶- عبد العزيز بن خالد کذاب است.

۳۱۷- عبد العزيز بن عبد الرحمن باسلی کذاب است که احمد بن حنبل نسخه ای را که او در آن حدیث ثبت کرده بوده دور انداخت زیرا که بعضی از آنها اصل نداشته و بعضی دیگر را از کسانی نقل کرده بوده که قابل اعتماد نبودند.

۳۱۸- عبد العزيز بن یحیی مدنی، کذاب و حدیث ساز است که حدیث او را ترک کرده اند.

۳۱۹- عبد الغفور بن سعید ابو الصباح واسطی از کسانی بوده که حدیث می ساخته است.

۳۲۰- عبد القدوس بن حبيب ابو سعید شامی که عبد الرزاق گفته است:

ندیدم ابن المبارک در باره کسی کلمه کذاب بزبان جاری کند، مگر در باره عبد القدوس و اسماعیل بن عیاش می گوید: در باره کسی به دروغ شهادت نمی دهم، مگر در باره عبد القدوس و ابن حبان می گوید: او حدیث ساز بوده است.

۳۲۱- عبد القدوس بن عبد القاهر ابو شهاب او دروغ هائی به نام علی بن عاصم ساخته که آشکار گردید.

۳۲۲- عبد الکریم بن عبد الکریم ابو الفضل خزاعی جرجانی، متوفی در سال ۳۸۰ ه وارد بغداد شد و در آنجا حدیث می کرد.

خطیب گفته است: برای او عناوین خاصی به قرائتها بوده و در آن باره کتابی نوشته است آنگاه گفته است که او مطالب را بهم مخلوط می کرده و بر چیزهایی که

[صفحه ۵۹]

روایت می نموده مامون نبوده است و او کتابی در باره حروف ساخته و آنرا به ابی حنیفه داده است.

دارقطنی و جماعتی نوشتند که این کتاب ساختگی است و اصلی ندارد، آنگاه او مفتضح شد و از بغداد به سوی جبل عامل رفت و جریانش در آنجا مشهور گردید و منزلتش پائین آمد.

۳۲۳- عبد الله بن ابراهیم بن ابی عمر و غفاری، بی اساس گو و حدیث ساز بوده عموم چیزهایی که روایت کرده افراد مورد اعتماد آنها را ترک کرده اند و ابن عدی دو حدیث از او در باره فضیلت ابو بکر نقل کرده که هر دو باطلند.

۳۲۴- عبد الله بن ابراهیم مدنی شیخ نادرست گو و حدیث ساز که به نام ثقات حدیث های نادرست می ساخته است.

۳۲۵- عبد الله بن ابی جعفر الرازی، که محمد بن حیدر رازی گفته است از او ده هزار حدیث شنیدم، همه آنها را به خاطر آنکه فاسق بوده دور انداختم.

۳۲۶- عبد الله بن ایوب بن ابی علاج، او و پدرش دروغگو هستند که ازدی گفته است: ایوب کذاب است و پسرش از او دروغگو تر است و هر دو بر خدا جری هستند. دارقطنی گفته است: ابن ابی علاج حدیث می ساخته است.

۳۲۷- عبد الله بن حارث صنعانی، شیخ دجال و حدیث ساز است که عبد الرزاق نسخه دارد که همه محتوای آن ساختگی است.

[صفحه ۶۰]

۳۲۸- عبد الله بن حفص، ابو محمد وکیل سامری، دجال و حدیث دزد است و حدیثهای زیادی ساخته است که ابن عدی گفته است: از او چیزی نوشتم، ولی او حدیث دزد بوده و بر من احادیثی را املا می کرد که شک در ساختگی بودن آنها نداشتم.

۳۲۹- عبد الله بن حکیم ابو بکر داهری بصری، کذاب و حدیث ساز و متروک الحدیث بوده است.

۳۳۰- عبد الله بن زیاد بن سمعان فقیه ابو عبد الرحمن قرشی قاضی، کذاب و نسیان در حدیث داشته و حدیث ساز است.

۳۳۱- عبد الله بن سعد انصاری رقی، کذاب و حدیث ساز است.

۳۳۲- عبد الله بن سلیمان سجستانی حافظ، پسر حافظ، متوفی در سال ۳۱۶ ه، بدرش او را در چند حدیث تکذیب کرده اما زاهد و عابد بوده است.

۳۳۳- عبد الله بن صالح، ابو صالح مصری، متوفی در سال ۲۲۳ ه کاتب لیث، کذاب و حدیث ساز بوده است.

۳۳۴- عبد الله بن عبد الرحمن کلبی اسامی از دروغگوترین افراد مردم بوده و مطالب نادرست را روایت می کردند و لذا، او را تکذیب کرده و عموم احادیثش را نادرست دانسته اند او در سال ۲۲۵ ه به بخارا رفت و در آنجا حدیث می کرد.

[صفحه ۶۱]

۳۳۵- عبدالله بن علان بن رزین خزاعی ابو الفضل واسطی، متوفی در سال ۶۲۳ ه کذاب و اهل تزویر بوده است.

۳۳۶- عبد الله بن علی باهلی و ضاحی، حدیث می ساخته است.

۳۳۷- عبد الله بن عمرو واقعی بصری، حدیث می ساخته و دارقطنی او را تکذیب کرده است.

۳۳۸- عبد الله بن عمیر قاضی افریقیه (تونس و طرابلس) بنام مالک حدیث می ساخته و از او نسخه‌ای دارد.

۳۳۹- عبدالله بن عیسی جزری حدیث می ساخته است.

۳۴۰- عبد الله بن قیس از حمید الطویل روایت می کرده و ازدی گفته که: او کذاب است.

۳۴۱- عبد الله بن کرز، کذاب است.

۳۴۲- عبد الله بن محمد بن اسامه حدیث ساز بوده است.

۳۴۳- عبد الله بن محمد بن عبدالله ابن بختری ابو القاسم، معروف به ابن ثلاث، متوفی در سال ۲۸۷ هـ کذاب و حدیث ساز و سند ساز بوده و مطالب را به هم می آمیخته و چیزی را که نشنیده بوده ادعای می کرده است.

۳۴۴- عبد الله بن محمد بن جعفر، ابو القاسم قزوینی، قاضی و فقیه بر مذهب

[صفحه ۶۲]

شافعی، متوفی در سال ۳۱۵ که در مصر مجلسی برای فتوی داشته، کذاب بوده و احادیثی را بر متون معرفه ساخته است. او کتاب سنن شافعی را نوشته و در آن حدود دویست حدیث که شافعی بدانها حدیث نکرده بوده آورده است.

۳۴۵- عبد الله بن محمد بن سنان روحی (چون روایات زیادی از روح بن قاسم نقل کرده، از این رو به این لقب ملقب شده است) بصری واسطی، متروک الحدیث بوده و حدیث می ساخته و دگرگون می کرده و دزدی می نموده است. او از روح بیش از هزار حدیث که کسی از آنها پیروی نکرده نقل کرده است. او زیاد حدیث می ساخته تا جائی که اجماع کرده اند که او کذاب است.

۳۴۶- عبد الله بن محمد بن قراد ابو بکر خزاعی، متوفی در سال ۳۵۹ هـ متروک الحدیث است او و پدرش حدیث می ساخته اند.

۳۴۷- عبد الله بن محمد بن وهب دینوری حافظ، متوفی در سال ۳۰۸ هـ، دجال و متروک الحدیث و حدیث ساز بوده است.

۳۴۸- عبد الله بن محمد البلوی، صاحب رحله شافعی، کذاب است.

۳۴۹- عبد الله بن مسلم بن رشید، که به نام لیث و مالک و ابن لهیعه حدیث می ساخته، نوشتن حدیثش روا نیست.

۳۵۰- عبد الله بن مسور ابو جعفر هاشمی، کذاب و حدیث ساز است، احادیثش ساختگی است. او از قول رسول خدا، کلمه می ساخته و با احادیث آن حضرت مخلوط کرده است.

[صفحه ۶۳]

۳۵۱- عبد الله بن وهب نسوی، دجال و حدیث ساز است.

۳۵۲- عبد الله بن یزید بن مخمش نیشابوری، که دار قطنی گفته است: او حدیث می سازد.

۳۵۳- عبد المغیث بن زهیر بن علوی حربی حنبلی بغدادی، متوفی در سال ۵۸۳ هـ. یکی از حفاظ است. جزوه ای در فضائل یزیدنویسه و در آن، مطالب ساختگی زیادی آورده است. و ابن جوزی، کتابی در رد این جزوه، نوشته و آن را " الرد علی المتعصب العنید عن العن یزید " نام نهاد.

۳۵۴- عبد الملک بن عبد الرحمن ابو العباس شامی، نزیل بصره، که فلاس گفته است: او آدم کذابی است.

۳۵۵- عبد الملک بن هارون بن عتره، دجال و کذاب و حدیث ساز است.

۳۵۶- عبد المنعم بن ادريس ابو عبد الله یمانی، متوفی در سال ۲۲۸ هـ قصه گو و کذاب و خبیث و حدیث ساز است.

۳۵۷- عبد المنعم بن بشیر ابو الخیر انصاری از ابن معین احادیث زیادی با سند خود آورده و در حدود دویست حدیث از آن را پیش ابی مودود فرستاد، او به عبد المنعم گفت: از خدا بترس، زیرا اینها همه دروغند.

حاکم گفته است: او احادیث ساختگی روایت می کرده، و حلیلی گفته است:

[صفحه ۶۴]

او به نام ائمه، دروغ می ساخته. و احمد گفته: او کذاب است، و ابو نعیم گفته: مطالب نادرست روایت می کرد است.

۳۵۸- عبدوس بن خلاد، که ابو زرعه رازی او را تکذیب کرده است.

۳۵۹- عبد الوهاب ضحاک عرضی، کذاب و حدیث ساز و راوی مطالب ساختگی زیاد است. و حدیث می دزدیده و معروف به دروغ در روایت بوده است.

۳۶۰- عبد الوهاب بن عطاءخفاف، متروک الحدیث و دروغگو بوده است.

۳۶۱- عیید بن قاسم، فامیل سفیان ثوری، که در شرح موهب زرقانی جلد ۵ صفحه ۴۱، آمده است. او پسر خواهر ثوری است. او کذاب و خبیث و حدیث ساز بوده و دارای نسخه موضوعه است.

۳۶۲- عبد الله بن تمام، ابو عاصم که ساجی گفته است: او کذاب است و به مطالب نادرست حدیث می کرده و دارقطنی و ابن ابی هند گفته اند: او حدیث های دگرگون شده روایت می کرده است.

۳۶۳- عیید الله بن سفیان غذانی، ابو سفیان بن رواحه ازدی، صوفی بصری، کذاب بوده است.

۳۶۴- عتاب بن ابراهیم، کذاب است و به خاطر تقرب به خلیفه مهدی، پسر منصور به نام رسول خدا حدیث ساخته است.

[صفحه ۶۵]

۳۶۵- عثمان بن خالد عمر، نوه عثمان بن عفان اموی با احادیث موضوعه حدیث می کرده و از ثقات روایات دگرگونه روایت می کرد است.

۳۶۶- عثمان بن عبد الرحمن ابو عمر زهری، نوه سعد بن ابی وقاص اموی، متوفی در خلافت هارون، دروغ می گفته حدیثش نوشته نمی شده از نظر افتاده و ترک شده بوده است. و خطیب نیز گفته است: او کذاب و متروک الحدیث بوده مطالب نادرست را روایت می کرده و از افراد مورد اعتماد مطالب موضوعه می آورده است.

۳۶۷- عثمان بن عبد الله مغربی، حدیث ساز و دروغ گو بوده است.

۳۶۸- عثمان بن عبد الله بن عمر و بن عثمان بن عفان اموی، کذاب و حدیث ساز بوده نوشتن حدیثش جز بر سبیل اعتبار و پند گرفتن جائز نیست، دارقطنی گفته است: او چیزهای نادرست را به نام افراد مورد اعتماد می ساخته است.

۳۶۹- عثمان بن عفان سجستانی، که ابن خزیمه گفته است: من شهادت می دهم که او به نام رسول خدا حدیث می ساخته و جوزقانی گفته است: او دزدی حدیث می کرده است.

۳۷۰- عثمان بن مطر شیبانی، کذاب است و به نام ثقات حدیث می ساخته است.

۳۷۱- عثمان بن معاویه، که ابن حبان گفته است: او شیخی است که مطالب

[صفحه ۶۶]

ساختگی که هیچ کس از ثقات آن را نقل نکرده است روایت می کند ز روایتش جز بر سبیل مذمت کردن جائز النقل نیست.

۳۷۲- عثمان بن مقسم بری ابو سلمه کنندی بصری، یکی از ائمه اعلام است ولی از معروفین بد دروغ و حدیث سازی است، عموم

- حدیث هایش نه از لحاظ متن و نه سند، قابل پیروی نیست، پیش شیانی، از عثمان بیست و پنج هزار حدیث بوده که از او شنیده بوده و فلاس گفته: از ابو داود شنیدم که می گفت: در سینه ام ده هزار حدیث از عثمان است، یعنی به آنها حدیث نکرده ام.
- ۳۷۳- عذافر بصری، که سلیمانی گفته است: او در زمره کسانی است که حدیث می ساخته است.
- ۳۷۴- عصمه بن محمد بن فضاله انصاری خزرچی، کذاب و حدیث ساز است، او دارای هیبت و قیافه جالبی است، ولی از دروغگوترین مردم است در عین حال پیشنهاد مسجد بزرگ انصار در بغداد بوده است.
- ۳۷۵- عطاء بن عجلان حنفی بصری عطار، و حدیث ساز بوده. و برایش حدیث ساخته می شده و او حدیث می کرده است.
- ۳۷۶- عطیه بن سفیان، کذاب است.
- ۳۷۷- علاء بن زید ثقفی بصری، کذاب و حدیث ساز بوده، او دارای نسخه موضوعه است.

[صفحه ۶۷]

- ۳۷۸- علاء بن عمر (عمرو) حنفی کوفی، کذاب و متروک الحدیث است و به گفته اش احتجاج نمی شود کرد.
- ۳۷۹- علاء بن مسلمه الرواس، حدیث می ساخته و روایت از او جائز نیست. او از ثقات مطالب ساختگی روایت می کرده و در چیزهایی که روایت می کرده باک نداشته است.
- ۳۸۰- علی بن احمد بن علی واعظ شروانی، مولف " اخبار الحلاج " کذاب و عیاش است.
- ۳۸۱- علی بن امیرک خوافی مروزی، محدث و کذاب است برای " زینب شرعیه " مطالب شنیده شده را جعل کرده و مفتضع شده و تزویرش نگرفته است.
- ۳۸۲- علی بن جمیل رقی وضاح، به نام ثقات حدیث می ساخته و مطالب نادرست می گفته و حدیث می دزدیده است. در این کار شیخ مجهول، به نام معروف بلخی و مردم کمنا می به نام عبد العزیز خراسانی از او پیروی نموده اند.
- ۳۸۳- علی بن جهم بن بدرسامی خراسانی بغدادی، مقتول در سال ۲۴۹ ه از دروغگوترین خلق خدا و مشهور به ناصبی بوده و نسبت به علی و اهل بیت علیهم السلام جسارت می کرده است. و گفته شده که پدرش را به جهت اینکه نامش را علی گذارده بوده لعن می کرده است، و تجری او را را هجو کرده و او منسوب به سامه بن لوی بوده و در نسبتش به قریش تردید است و ترجمه گفته تجری چنین است: " هنگامی که قریش علی را یافت تو در قافله و قوم نبودی. روی چه حساب علی کتاب الغدير جلد- ۱۰ -

[صفحه ۶۸]

مجتهد را با دروغ ها و گفتار نادرست هجو کرده ای؟

"امینی می گوید: این مخلص گفتار در باره شرح حال این مرد (علی بن جهم بوده)، حال بین که ابن کثیر در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۴ در باره اش چه می گوید: او می گوید " او یکی از شعراء مشهور و اهل دیانت با اعتبار است اگر چه نسبت به علی بن ابی طالب رضی الله عنه توهین کرده و عدالت را در حقش روا نداشته است.

" و گویا توهینش نسبت به علی، او را از اهل دیانت صاحب اعتبار پیش ابن کثیر قرار داده است، آری ابن کثیر باید چنین باشد و پایان همه به سوی خدا است..

۳۸۴- علی بن حسن بن جعفر ابو الحسین، شهیر به ابن کرینب محزومی، متوفی در سال ۳۷۶ ه در ضبط متون از همه حافظ تر بود،

نهایت آنکه کذاب بوده چیزی را که نشنیده بوده ادعا می کرده و حدیث می ساخته است.

۳۸۵- علی بن حسن بن صقر صائغ بغدادی، کذاب است و به نام شیوخ حدیث می ساخته و دزدی حدیث می کرده است.

۳۸۶- علی بن حسن بن یعرم شامی مصری، دروغ می گفته و از ثقات مانند مالک و ثوری و ابن ابی ذئب و دیگران مطالب نادرست روایت می کرده است.

۳۸۷- علی بن حسن رصافی، حدیث می ساخته و بر خدا افتراء، می بسته است.

۳۸۸- علی بن ظبیان عبسی قاضی بغداد، متوفی در سال ۱۹۲ هـ متروک الحدیث و کذاب و خیث و غیر مورد اطمینان است.

[صفحه ۶۹]

۳۸۹- علی بن عبده المکتب، متوفی در سال ۲۵۷ هـ کذاب و حدیث ساز است.

۳۹۰- علی بن عبد الله بردانی آدم درستی نیست، او متهم به حدیث سازی است.

۳۹۱- علی بن عبد الله بن حسن بن جهضم ابو الحسن همدانی مولف کتاب " بهجه الاسرار " متوفی در سال ۴۱۴ هـ که ابن خیرون گفته است که: گفته شده او دروغ می گفته است و دیگران گفته اند که او متهم بوضع حدیث است جوزی گفته است: ذکر کرده او کذاب است و گفته می شود که او نماز غائب را وضع کرده است.

۳۹۲- علی بن عروه دمشقی، کذاب و حدیث ساز است.

۳۹۳- علی بن فرس که ابن حجر گفته است که: او را به وضع حدیث نسبت داده اند.

۳۹۴- علی بن قرین ابو الحسن بصری، نزیل بغدادی متوفی در سال ۲۳۳ هـ کذاب و خیث و حدیث ساز بوده است.

۳۹۵- علی بن مجاهد بن مسلم کابلی قاضی رازی که در سنه ۱۸۲ هـ می زیسته کذاب و حدیث ساز بوده و برای گفتارش اسنادی می ساخته.

[صفحه ۷۰]

۳۹۶- علی بن محمد مروزی ابو احمد حبیبی، متوفی در سال ۳۵۱ هـ که حاکم گفته است: او دروغ می گفته و صاحب حدیث بوده است.

۳۹۷- علی بن محمد زهری ابو الحسن ضریر، که در سال ۳۸۱ هـ می زیسته کذاب و حدیث ساز بوده است.

۳۹۸- علی بن محمد بن اسری، ابو الحسن همدانی وراق، متوفی در سال ۳۷۹ هـ، کذاب بوده و از متقدمین شیوخ که در کشان نکرده روایت می کرده است.

۳۹۹- علی بن محمد بن سعید ابو الحسن موصلی، متوفی در سال ۳۵۹ هـ ساکن بغداد بوده کذاب و در هم آمیزنده احادیث و غیر نیکو بوده است.

۴۰۰- علی بن معاذ ابو الحسن رعیسی، متوفی در سال ۳۸۹ هـ کذاب بوده است.

۴۰۱- علی بن یعقوب بن سوید وراق مصری، متوفی در سال ۳۱۸ هـ حدیث ساز بوده است.

۴۰۲- عمار بن زربی ابو المعتمر بصری، که ابن عدی گفته است: او دروغ می گفته و عبدان اهوازی از او و استماع حدیث کرده و او را ترک نموده رمی به کذبش کرده است و نباتی گفته است که: او متروک الحدیث است.

۴۰۳- عمار بن عطیه کوفی وراق، دروغ گو بوده است.

۴۰۴- عمار بن مطر ابو عثمان رهاوی که ابن عدی گفته است: احادیث او نادرست است و ابو حاتم گفته است: او دروغ می گفته است، و عقیلی گفته است: از

[صفحه ۷۱]

ثقات مطالب ناپسند حدیث می کرده است، و بیهقی گفته است: سندها را پائین و بالا می کرده و حدیث می دزدیده است.

۴۰۵- عمار بن زید حدیث ساز بوده است:

۴۰۶- عمر بن ابراهیم بن خالد کردی هاشمی کذاب و غیر مورد اعتماد است از افراد مورد اعتماد مطالب نادرست روایت می کرده و حدیث ساز بوده و تا سال بعد از دویست و بیست می زیسته است.

۴۰۷- عمر بن اسماعیل بن مجالدهمدانی، کذاب و خبیث و مرد بد و متروک الحدیث و حدیث دزد بوده است.

۴۰۸- عمر بن جعفر ابو حفص وراق بصری، متوفی در سال ۳۵۷ ه یکی از حفاظ است. سیعی گفته است که: او کذاب کذاب بوده و کتاب هایش بی ارزش است.

۴۰۹- عمر بن حبیب عدوی بصری، متوفی در سال ۲۰۹ ه که ابن معین او را تکذیب کرده است.

۴۱۰- عمر بن حسن، شهیر به ابن دحیه ابو الخطاب حافظ شیخ دیار مصر حدیث بوده و در سال ۶۳۳ ه فوت کرده است، مردم روایت کردن از او را ترک کرده و تکذیبش نمودند. و او را به وضع حدیث در کوتاه کردن نماز نسبت داده اند.

[صفحه ۷۲]

۴۱۱- عمر بن حفص دمشقی خیاط که دارقطنی گفته است: معتقدم که او به نام معروف خیاط احادیث وضع کرده، پس از دویست و پنجاه سال بعد از او آنها را حدیث می کرده است.

۴۱۲- عمر بن راشد ابو حفص جاری، حدیثش دروغ و ساختگی است. افراد مورد اعتماد احادیثش را مورد عمل قرار نداده از آن پیروی نمی کنند.

۴۱۳- عمر بن رباح بصری، دجال و متروک الحدیث است. و از ثقات، روایت ساختگی نقل می کند.

۴۱۴- عمر بن سعد خولانی، حدیث می ساخته است.

۴۱۵- عمر بن سعید دمشقی ابو حفص، متوفی در سال ۲۲۵ ه که ساجی گفته است: او کذاب است، و ابن عدی گفته است: او از سعید احادیث غیر محفوظه ای روایت کرده است.

۴۱۶- عمر بن شاکر بصری، دارای نسخه است که در حدود بیست حدیث غیر محفوظه دارد.

۴۱۷- عمر بن صبیح (صبح) خراسانی، کذاب و حدیث ساز بوده، و در دنیا در بدعت و دروغ نظیر نداشته است.

۴۱۸- عمر بن عمر و عسقلانی ابو حفص طحان، که ابن عدی گفته است: او از

[صفحه ۷۳]

افراد مورد مطالب دروغ و نادرست روایت می کرده است، و نیز گفته است: عموم چیزهائی که روایت کرده، موضوع و ساختگی است. و او در زمره حدیث سازان است.

۴۱۹- عمر بن عیسی اسلمی، که ابن حبان گفته است: او از ثقات، احادیث ساختگی را روایت می کرده است.

۴۲۰- عمر بن محمد بن سری الوراق ابو بکر بن ابی طاهر، متوفی در سال ۳۱۸ ه که حاکم گفته است. او معروف ترین مردم به دزدی حدیث و دگرگونی- های آن بوده و دروغگو است دیدم که همه بر ترک حدیثش اجماع کرده اند، و در باره اش نوشته اند که: او کذاب است. پس ملاقاتش نکردم و به او مشغول نشدم.

۴۲۱- عمر بن محمد ابو حفص تلعبیری خطیب بغدادی، غیر ثقه و مشهور بوضع حدیث است.

۴۲۲- عمر بن مدرک قاضی بلخی، متوفی در سال ۲۷۰ ه، کذاب است.

۴۲۳- عمر بن موسی میثمی بن وجیه و جیهی، کذاب و حدیث ساز است. و از لحاظ متن و سند حدیث می ساخته است.

۴۲۴- عمر بن هارون بلخی ابو حفص، متوفی در سال ۱۹۴ ه کذاب و خبیث و متروک الحدیث است و ابو زکریا است: از او چیزی نوشته ام سبب حالش برای ما آسکار شد نوشته را پاره کردم، تا جایی که یک کلمه از او پیش من باقی نماند مگر آنچه که پشت دفتر واره شده باقی مانده است.

[صفحه ۷۴]

۴۲۵- عمر بن یزید الرفا ابو حفص البصری، که ابو حاتم گفته است که: او دروغگو بوده است، و ابن عدی گفته است: احادیثش شبیه به ساختگی است.

۴۲۶- عمرو بن الازهر العتکی بصری، قاضی جرجان، کذاب و حدیث ساز و متروک الحدیث است.

۴۲۷- عمرو بن بحر ابو عثمان جاحظ، متوفی در سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ ه صاحب تصانیف زیاد، دروغگوترین افراد است و حدیث ساز ترین آنها و یاری کننده ترینشان نسبت به باطل است. و ثعلب گفته است: او کذاب بر خدا و رسول خدا و مردم بوده است.

۴۲۸- عمرو بن بکر السکسکی، که ابن حبان گفته است: او دروغگو بوده است.

۴۲۹- عمرو بن جریر ابو سعید البجلی که ابو حاتم او را تکذیب کرده است.

۴۳۰- عمرو بن جمیع ابو عثمان قاضی حلوان، کذاب و خبیث و غیر مورد اطمینان است.

۴۳۱- عمرو بن حصین، کذاب بوده است.

۴۳۲- عمرو بن حمید قاضی دینور، که سلیمان او را در زمره حدیث سازان آورده است

[صفحه ۷۵]

۴۳۳- عمرو بن خالد قرشی کوفی ابو خالد، کذاب و غیر مورد اطمینان و حدیث ساز بوده است.

۴۳۴- عمرو بن خلیف ابو صالح خناوی، که ابن حبان گفته است: او حدیث می ساخته است. و از حدیث های ساختگی این است که ابن عباس گفته است که: رسول خدا فرموده است: وارد بهشت شدم گرگی را در آنجا دیدم و گفتم: آیا در بهشت و گرگ؟ گرگ در جواب گفت: چون من پسر پاسبان و پلیسی را خورده بودم، ابن عباس گفت: این توفیق به خاطر خوردن پسر پلیسی مصیب گرگ شده و اگر خود پلیس رامی خورده طبعاً در علین جای داده می شد!!

امینی می گوید: ای کاش ابن عباس می گفت: اگر او رئیس پلیس ها را خورده بود در کجا جایش می دادند؟
 ۴۳۵- عمرو بن زیاد بن تومان باهلی، که در سال ۲۳۴ هـ حدیث می گفته کذاب و تهمت زننده و حدیث ساز بوده است و ابن عدی گفته است: او حدیث دزد بوده و مطالب نادرست نقل می کرده است.
 ۴۳۶- عمرو بن عبید ابو عثمان معتزلی بصری، متوفی در سال ۱۴۴ هـ از دروغگویان گناهکار و بدعتگذار بوده است.
 ۴۳۷- عمرو بن مالک فقیمی، کذاب و حدیث دزد بوده است.
 ۴۳۸- عمر و بن محمد بن اعثم، کذاب و حدیث ساز بوده است. و از افراد مورد اعتماد مطالب نادرست روایت می کرده و اسماء محدثین را می ساخته است. احمد

[صفحه ۷۶]

ابن حسین بن عباد بغدادی احادیث از او روایت کرده که همه آنها ساختگی بوده است.
 ۴۳۹- عمرو بن واقد دمشقی که دحیم گفته است: شیوخ ما از او حدیث نمی کرده و شک نداشتند که او دروغ می گوید.
 ۴۴۰- عنبسه بن عبد الرحمن اموی نوه عاص بن امیه، کذاب و حدیث ساز بوده است.
 ۴۴۱- عوانه بن حکم کوفی، متوفی در سال ۱۵۸ هـ عثمانی بوده و به نفع بنی امیه اخبار می ساخته است.
 ۴۴۲- عیسی بن زید هاشمی عقیلی که شافعی مذهب بوده و حاکم به او ملحق شده کذاب بوده است.
 ۴۴۳- عیسی بن عبد العزیز لخمی اسکندرانی مقری، متوفی در سال ۶۲۷ هـ حدیث هائی که سلقی و دیگران شنیده است صحیح است و اما در قرائت هایش مورد اعتماد و امین نیست، سندهائی ساخته و مطالبی را که اصلا وجود ندارد ادعا کرده است و بسیاری را موهون دانسته در صورتی که ما از آنها حدیث شده این و برای او کتاب جامع بزرگی در باره اختلاف قرا: است که مشتمل بر هفت هزار روایت و طریق است و از همین کتاب، مردم در آن اختلاف، واقع شدند.
 ۴۴۴- عیسی بن یزید ابن داب اللیثی المدینی، کذاب و حدیث ساز در مدینه بوده و ابن منذر در باره اش چنین گفته است: "هرگاه کسی بخواهد از وصیت ها

[صفحه ۷۷]

پیروی کند پیشم و صیائنی برای پیران و جوانان است: از مالک و ابن عوف روایت کنید، اما ابن داب را روایت نکنید، افراد هلاک شونده از احادیث دروغ رستگاری می جویند در صورتی که به دنبال آنها رفتن همانند دنبال سراب رفتن بی نتیجه و مایه سرگردانی است.

حرف (غین)

۴۴۵- غنیم (غنم) بن سالم یکی از دروغگویان معروف است ثقه و امین نیست، ابن حبان گفته است: او چیزهای عجیب و ساختگی زیاد روایت کرده است که خوشم نمی آید آنها را نقل کنم تا چه رسد احتجاج به آنها و ابن حجر گفته است: برای او از انس نسخه ساختگی است.
 ۴۴۶- غیاث ابن ابراهیم نخعی کوفی کذاب و خبیث و حدیث ساز است.

حرف (فاء)

۴۴۷- فضل بن احمد لولوی که ابو الشیخ گفته است: او از اسماعیل بن عمرو احادیث زیادی را می ساخته و حدیث می کرده است و لذا ابو اسحاق و ابو احمد و مشایخ ما اتفاق بر ترک حدیثش کرده و گفته اند که او کذاب است.

۴۴۸- فضل بن جبار کذاب است.

۴۴۹- فضل بن سکین ابو العباس قطعی سندی، که ابن معین گفته است: او دروغگو است و خدا لعنت کند کسی را که بخواهد از او چیز بزرگ و یا کوچکی

[صفحه ۷۸]

بنویسد، مگر آنکه نداند و او را نشناسد.

۴۵۰- فضل بن سهل اسفراینی دمشق حلبی شریف، متوفی در سال ۵۴۸ ه که او را متهم به کذاب کرده اند. شیخ شیوخ اسماعیل بن ابی سعد گفته است: ابو محمد مقری پیشم بوده که جناب آقای حلبی وارد شد شروع کرد ابو محمد را ستودن و گفت: از فضائلش این است که مردی مالی به من داد من آن را به او دادم ولی او قبول نکرد وقتی که برخاست ابو محمد گفت: بخدا قسم پیشم چیزی نیاورد و نمی دانم چه می گوید و الحمد لله که نگفت پیشم ودیعه ای از ناحیه کسی است.

۴۵۱- فضل بن شهاب، که یحیی گفته است او کذاب است.

۴۵۲- فضل بن عیسی، کذاب است.

۴۵۳- فضل بن محمد عطارباهلی، کذاب و حدیث ساز بوده احادیثی را وضع می کرده و به متن ها می افزوده است.

۴۵۴- فهد بن عوف ابو ربیع، که گفته شده در سال ۲۱۹ ه فوت کرده و ابن المدینی گفته است او کذاب است.

۴۵۵- فیض بن وثیق که در سال ۲۲۴ ه وارد بغداد شده، کذاب و خبیث بوده است.

[صفحه ۷۹]

حرف (قاف)

۴۵۶- قاسم بن ابراهیم ملطی، که در سال ۳۲۳ ه وارد موصل شده کذاب و تهمت زننده و حدیث ساز بوده و مطالب عجیب و غریبی آورده است.

۴۵۷- قاسم بن ابی سفیان، محمد ابو القاسم معمری، متوفی در سال ۲۲۸ ه خبیث و کذاب بوده است.

۴۵۸- قاسم بن عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر خطاب مدنی، کذاب و حدیث ساز بوده است.

۴۵۹- قاسم بن محمد بن عبد الله الفرغانی، حدیث ساز فاحشی بوده اس.

۴۶۰- قطن بن صالح دمشقی، کذاب است.

حرف (کاف)

۴۶۱- کادح بن رحمه، کذاب است.

۴۶۲- کثیر بن زید اسلمی، که شافعی گفته است: او رکنی در کذب بوده است و ابن حبان گفته است: از برای او از پدرش از جدش نسخه ساخته شده ای است.

۴۶۳- کثیر بن سلیم بن هاشم ایلی، حدیث می ساخته است.

۴۶۴- کثیر بن عبد الله بن عمر و مزنی، رکنی از ارکان دروغ بوده و

[صفحه ۸۰]

احمد حدیثش را دور انداخته و ابن عدی گفته است: عموم چیزهایی که روایت کرده مورد پیروی قرار نگرفته است.

۴۶۵- کثیر بن مروان ابو محمد شامی، کذاب و ناکس بوده در حدیثش دروغ می گفته و لذا به آن احتجاج نمی شود کرد.

۴۶۶- کلثوم بن جوشن قیشری، از ثقات و افراد مورد اعتماد مطالب نادرست روایت می کرده که بدانها احتجاج نمی شود کرد.

حرف (لام)

۴۶۷- لاحق بن حسین ابو عمرو (بن عمر) مقدسی، متوفی در سال ۴۸۴ ه ادریسی در باره اش گفته است: او کذاب و تهمت زننده و از ناحیه ثقات حدیث ساز بوده و روایات مرسل را مسند می کرده و از کسانی که از آنها چیزی نشنیده بوده حدیث می کرده و نسخه هایی برای مردمی که اسامی شان در زمره راویان حدیث، شناخته نشده ساخته است مثل: طرغال و طربال و کرکدن و شعوب و امثال اینها و در عصر ما مانند او در کذب و وقاحت با کمی درایت کسی را ندیده و نمی شناسیم و با خطش برایم بیش از پنجاه جزء از حدیثش را نوشته است و البته یادداشت احادیثش برای این بوده که ساختگی ها و اسناد مراسیل و مقطوعاتش را بدانیم و با این حال دیدیم که بعد از مفارقت با ما و خارج شدن از سمرقند احادیث را ساخته است.

حرف (میم)

۴۶۸- مامون بن احمد سلمی هروی، دجال و حدیث ساز بوده مطالب نادرست

[صفحه ۸۱]

و فضیحت آوری روایت کرده است.

۴۶۹- مبارک بن فاخر ابو الکریم الدباس از بزرگان ائمه لغت و ادب که در سال ۵۰۰ ه وفات کرده و دارای تالیفاتی است. ابن ناصر، او را رمی به کذب و تزویر در روایت کرده و گفته است که او چیزی را که نشنیده بوده ادعا می کرده است.

۴۷۰- مبشر بن عبید حمصی، کذاب و حدیث ساز است.

۴۷۱- مجاشع بن عمر و، دروغگو بوده و ابن معین گفته است: او را یکی از دروغ گویان یافتیم.

۴۷۲- مجاعه بن ثابت خراسانی، نزیل بغداد، کذاب و ناکس است.

۴۷۳- محمد بن ابان رازی، دجال و کذاب و حدیث ساز بوده و خوب هم نمی توانست بسازد.

۴۷۴- محمد بن ابراهیم سعدی فریانی، حدیث ساز بوده است.

۴۷۵- محمد بن ابراهیم شامی، ابو عبد الله زاهد کذاب و معتاد در حدیث سازی بوده است عموم احادیثش غیر محفوظ و غیر قابل روایت است، مگر به جهت عبرت گرفتن، ولی او از زهاد بوده است.

[صفحه ۸۲]

۴۷۶- محمد بن ابراهیم طیالسی، که تا سال ۳۱۳ هـ زندگی می کرده آدم بد و دجال و حدیث ساز بوده و شکی در حدیث دزدیش نیست.

۴۷۷- محمد بن ابی نوح ابو عبد الله، غلام خزاعه، کذاب و متروک الحدیث است و احادیث نادرست روایت می کند.

۴۷۸- محمد بن احمد بن ابراهیم بن محبر کتبی، متوفی در سال ۷۷۸ هـ کذاب و مزور بوده است.

۴۷۹- محمد بن احمد، ابو الطیب رسعنی، کذاب ساز است که ابو عروبه گفته است: در میان دروغگویان دروغگوتر از او ندیدم.

۴۸۰- محمد بن احمد بن اسماعیل ابو بکر قزوینی که ابن نجار گفته است: جماعتی را دیدم که او را رمی به کذب و مذمتش می کرده اند به ما رسیده، که او در سال ۶۱۴ هـ فوت کرده است.

۴۸۱- محمد بن احمد بن حامد قاضی حلب، متوفی در سال ۴۸۲ هـ که عبد الوهاب انماطی او را تکذیب کرده است.

۴۸۲- محمد بن حسین اهوازی، کذاب است.

۴۸۳- محمد بن احمد بن حمدان عنبری ابو حزام، حدیث ساز بوده است.

۴۸۴- محمد بن احمد بن سهیل (سهل) ابو الحسن باهلی از کسانی بوده که از لحاظ سند و متن حدیث می ساخته و حدیث‌های ضعاف را می دزدیده و به افراد

[صفحه ۸۳]

مورد اعتماد می چسبانده است.

۴۸۵- محمد بن احمد بن عبد الله عامری مصری، متوفی در سال ۳۴۳ هـ دروغ می گفته و نسخه ساختگی داشته است.

۴۸۶- محمد بن احمد بن محروم ابو الحسن مصری، متوفی در سال ۳۳۰ هـ دروغ می گفته است.

۴۸۷- محمد بن احمد نحاس عطار، شیخ متاخر و کذاب است.

۴۸۸- محمد بن احمد بن هارون ابو بکر زیوندی شافعی، متوفی در سال ۳۵۵ هـ استاد ابی عبد الله حاکم، متهم به حدیث سازی است که حاکم گفته است: از احادیث نادرست زیادش و روایتش از مردمی که شناخته شده نیستند، مثل: ابی الملوک، حجازی و احمد بن عمر زنجانی بر من عرضه داشت. و اتفاقاً روزی بر ابی محمد عبد الله بن احمد ثقفی مزکی وارد شدم او حدیثی با سندهای نادرست از حجاج ابن یوسف بر من عرضه داشت، که شنیدم ابن جندب از رسول خدا آورده است: "هر کس که خدا برایش خیر بخواهد او را فقیه در دین می کند" گفتم: این باطل است چون تو از فرزندان حجاج بودی ابو بکر شافعی برای خوشایندت این حدیث را ساخته است.

حاکم می گوید: دو باره در جائی با هم اجتماع کردیم به من گفت: آمده ام تا حدیثم را بر تو عرضه بدارم، گفتم: از ابی الملوک و احمد بن عمر چیزی نگو که بنظرم هنوز خدا آنها را نیافریده است. او گفت: خدا را خدا را در من که آنها سرمایه ام

[صفحه ۸۴]

هستند آنگاه به او گفتم: " اصلت را برایم آشکار کن، و دیگر در این باره با من سخن مگو " اما گویا که به او گفته بودم: در آنچه که آغاز کردی اضافه کن و لذا بر آن افزود.

۴۸۹- محمد بن اسحاق ابو بکر مدینی، متوفی در سال ۱۵۰ ه صاحب سیره مشهور که هشام بن عروه گفته است: او خبیث و دشمن خدا و دروغ گو است و مالک پیشوای مالکیها گفته است: او کذاب و دجال است.

۴۹۰- محمد بن اسحاق بلخی، متوفی در سال ۲۴۴ ه یکی از حفاظ بوده، ولی دروغ می گفته و از پیش خود احادیث نادرستی می ساخته و برای کلمات، سند درست می کرده است.

۴۹۱- محمد بن اسحاق عکاشی، کذاب و حدیث ساز بوده است.

۴۹۲- محمد بن اسحاق ابو عبد الله ضبی (صینی) متوفی در سال ۲۳۶ ه کذاب و متروک الحدیث بوده است.

۴۹۳- محمد بن اسعد حکیمی ابو المظفر، واعظ و فقیه حنفی ها، نزیل دمشق، متوفی در سال ۵۶۷ ه که در دینش سست و قمارباز، کم مروت و کذاب بوده است.

۴۹۴- محمد بن اسماعیل ابو الحسین رازی، تعلیم دهنده کتابت، متوفی بعد از سال ۳۵۰ ه که حافظ ابو القاسم طبری او را در روایتش از موسی بن نصر،

[صفحه ۸۵]

تکذیب کره است.

۴۹۵- محمد بن اسماعیل وساسی بصری، حدیث ساز بوده است.

۴۹۶- محمد بن اسماعیل عوام، دروغ می گفته و در شنیده ها تزویر می کرده است.

۴۹۷- محمد بن ایوب رقی، به نام مالک، حدیث می ساخته است.

۴۹۸- محمد بن ایوب بن سوید رملی، حدیث ساز بوده و در کتابهای پدرش، مطالب ساختگی زیادی داخل کرده و حاکم و ابونعیم گفته اند: او از پدرش احادیث ساختگی روایت کرده است.

۴۹۹- محمد بن تمیم فاریابی، کذاب و خبیث و حدیث ساز است. حافظ سری گفته است: محمد بن تمیم واحمد جویباری و محمد بن عکاشه، بیش از ده هزار حدیث ساخته اند.

۵۰۰- محمد بن حاتم مروزی ابو عبد الله سمین، متوفی در سال ۲۳۶ ه که یحیی بن معین گفته است: او کذاب است و به نام مدینی حدیث دروغ ساخته است.

۵۰۱- محمد بن حاتم کشی کذاب است.

۵۰۲- محمد بن حجاج واسطی لخمی ابو ابراهیم نزیل بغداد، متوفی در سال ۱۸۱ ه کذاب، خبیث، حدیث ساز و نسیان در حدیث داشته است.

[صفحه ۸۶]

۵۰۳- محمد بن حسان کوفی خزاز، که ابو حاتم گفته است: او کذاب است.

۵۰۴- محمد بن حسان اموی که ابن جوزی گفته است: او کذاب است.

۵۰۵- محمد بن حسان سمتی که یحیی بن معین، گفته است: او کذاب و آدم بدی است که او را در مسجد الحرام دیدم دروغ می گفته است.

۵۰۶- محمد بن حسن بن ابی یزید همدانی کوفی، کذاب و متروک الحدیث است.

۵۰۷- محمد بن حسن شیبانی، مصاحب ابی حنیفه، متوفی در سال ۱۸۹ ه که یحیی بن معین و احمد گفته اند که او کذاب است.

۵۰۸- محمد بن حسن اهوازی، کپسول دروغ، کذاب و حدیث دزد بوده و به نام شیوخ حدیث می ساخته و در سال ۴۱۸ فوت است.

۵۰۹- محمد بن حسن، که ذهبی گفته است: شاید او همان نقاش و صاحب تفسیر بوده که کذاب و یا آخر دجال ها است.

۵۱۰- محمد بن حسن بن زباله مخزومی ابو الحسن مدنی، که پیش از دویست مرده است، کذاب و متروک الحدیث، سست روایت، به حدیث سازی نسبت داده شده است.

[صفحه ۸۷]

۵۱۱- محمد بن حسن ابو بکر دعاء اصم قطایعی، متوفی در سال ۳۲۰ ه از افراد مورد اعتماد، مطالب ساختگی روایت می کرده است و بنظر ذهبی، او واضع کتاب " الحیده " است که متفرد در روایت آنست.

۵۱۲- محمد بن حسن (ابو الحسن) بن کوثر ابو بحر البر بهاری، متوفی در سال ۳۶۲ ه، کذاب بوده است.

۵۱۳- محمد بن حسن (حسین) ابو عبد الرحمن سلمی نیشابوری، حدیث ساز بوده و بنفع صوفیه، احادیثی ساخته و کتاب بزرگی مشتمل بر صد کتاب نوشته است.

۵۱۴- محمد بن حسین بن ابراهیم ابو بکر وراق، معروف به ابن خفاف، در سال ۶۱۸ ه فوت کرده که خطیب، در تاریخش جلد ۲ صفحه ۲۵۰ گفته است، شک ندارم که او حدیث ها را بهم مخلوط کرده و بنام ثقات آنها را می ساخته است. و اسمها و نسبهای عجیبی برای کسانی که از آنها حدیث می کرده، می ساخته است. و پیش من، از آن مطالب نادرست، مقداری موجود است. و من بعضی از آنها را برهه الله بن حسن طبری، عرضه داشتم. و او کتابم را پاره کرد و تعجب می کرد که چگونه از او شنیده ام. ابن خفاف برایم نقل کرد که: یکبار بازار " باب الطاق " را آتش گرفت و از کتابهایم در حدود هزار و هشتاد جلد، که همه آنها سماعی بوده سوخت.

۵۱۵- محمد بن حسین شاشی، مرک کذابی است.

۵۱۶- محمد بن حسین مقدسی، حدیث ساز بوده، او چنانکه گذشت خود را

[صفحه ۸۸]

ملحق کننده نامیده است.

۵۱۶- محمد بن حسین ابو بکر قطان بلخی. متوفی در سال ۳۰۶ ه. که ابن ناحیه او را تکذیب کرده است.

۵۱۷- محمد بن حسین بن عمران ابو عمر، حدیث می ساخته است.

۵۱۸- محمد بن حمید ابو عبد الله رازی، متوفی در سال ۲۴۸ ه که یکی از حفاظ و از ظرفهای دانش بوده، کذاب و حدیث دزد و

مخلوط کننده سندها، با متن است. او حدیثها را اخذ می کرده، آنگاه بعضی را با بعضی دیگر، می آمیخته و احادیثش، هر روز زیاد می شده است.

اسدی گفته است: کسی را در دروغگوئی، حاذق تر از دو نفر: سلیمان بن شاذ کونی، و محمد بن حمید رازی، ندیدم. و جزری گفته است: کسی را جری تر از او به خدا ندیدم، و فضلک رازی گفته است: پیش من از ابن حمید پنجاه هزار حدیث است که حتی یک حرف آنرا برای کسی نقل نکردم.

۵۱۹- محمد بن خالد واسطی طحان. مرد بد و دروغ گوئی بوده است.

۵۲۰- محمد بن خلیل حنفی کرمانی، اخبار را دگرگون و روایات بی سند را سند دار می کرده است.

۵۲۱- محمد بن خلیل ذهلی، حدیث می ساخته است.

[صفحه ۸۹]

۵۲۲- محمد بن داب المدینی، کذاب است.

۵۲۳- محمد بن داود بن دینار فارسی، دروغگو و حدیث ساز بوده است.

۵۲۴- محمد بن ززام، کذاب است.

۵۲۵- محمد بن زکریا خصیب، حدیث می ساخته است.

۵۲۶- محمد بن زیاد جزری حنفی، حدیث می ساخته است.

۵۲۷- محمد بن زیاد الیشکری، کذاب و حدیث ساز و کور و خبیث بوده است. و یحیی بن معین گفته است. در بغداد مردمی، حدیث ساز و دروغ گو بوده اند که از آن جمله محمد بن زیاد، است که حدیث می ساخته و ترجمان دروغ بوده است.

۵۲۸- محمد بن زیاده طحان، حدیث می ساخته و احادیثش دروغ بوده است.

۵۲۹- محمد بن سعید معروف به مصلوب شامی، کذاب بوده و عمدا حدیث می ساخته است. که نسائی او را، از دروغگویان چهار گانه معروف که به نام رسول خدا حدیث می ساخته اند به حساب آورده است. و عبد الله بن احمد بن سواده گفته است: اسمش را بر بیشتر از صد اسم، دگرگون نموده اند و من همه آنها را در کتاب جمع کرده ام.

[صفحه ۹۰]

۵۳۰- محمد بن سعید ازرق، کذاب و حدیث ساز است.

۵۳۱- محمد بن سعید مروزی بورقی، متوفی در سال ۳۱۸ ه یکی از سازندگان حدیث، و دروغگویان است. و بغیر حدیثی که ساخته است نیز حدیث کرده است.

خطیب گفته است: او به نام افراد مورد اعتماد، احادیث نادرستی که از شمارش بیرون است ساخته است. و بدترین آنها روایتی است که از بعضی از مشایخش نقل کرده است.

۵۳۲- محمد بن سلیم بغدادی، در حدیث، دروغ می گفته است.

۵۳۳- محمد بن سلیمان بن ابی فاطمه، کذاب و حدیث ساز است.

۵۳۴- محمد بن سلیمان بن دبیر، که بنام ثقات، حدیث می ساخته است و ابن حبان گفته است: او حدیث می دزدیده و حدیث می

ساخته است.

۵۳۵- محمد بن سلیمان بن زبان، او شیخی در بصره بوده و گفته شده که حدیث می ساخته است.

۵۳۶- محمد بن سلیمان بن هشام ابو جعفر خزازی، معروف به "ابن بنت مطر وراق" که در سال ۲۶۵ ه فوت کرده، او را بطور کلی تضعیف کرده اند. ابن حبان گفته است: به هیچ وجه با گفته اش احتجاج نمی شود کرد. و ابن عدی گفته است: حدیث را اصل می کرده و می دزدیده است. و ذهبی در کتابش جلد ۳ صفحه ۶۸ برای او، دروغ هائی شمرده است. و خطیب، در تاریخش جلد ۵ صفحه ۲۹۷ و ابن جوزی و ذهبی، بعضی از روایات ساخته را، از او دانسته اند.

[صفحه ۹۱]

۵۳۷- محمد بن سنان قزاز بصری، نزیل بغداد، که ابو داود و دیگران، او را تکذیب کرده اند.

۵۳۸- محمد بن سهل ابو عبد الله عطار، حدیث می ساخته است.

۵۳۹- محمد بن شجاع ابو عبد الله بن ثلجی حنفی، متوفی در سال ۲۶۶ ه که در زمانش، فقیه عراق بوده، کذاب است. و در موضوع تشبیه، حدیث ساخته. و در ابطال حدیث از رسول خدا، و ردش، به خاطر یاری کردن ابی حنیفه و رایش حیل کرده است.

۵۴۰- محمد بن ضوبن صلصال ابو جعفر کوفی، کذاب و شارب الخمر بوده است.

۵۴۱- محمد بن عبد عامر سمرقندی، متوفی در حدود سیصد، کذاب و معروف به وضع حدیث است. او احادیث نادرست، روایت می کرده. و حدیث می دزدیده. و آن را روایت می کرده. و از ضغفاء و درغگویان در روایت کردن از ثقات به باطل، پیروی می نموده. و بالاخره دروغش آشکار گردید.

۵۴۲- محمد بن عبده قاضی بصری، متوفی در سال ۳۱۳ ه کذاب، متروک-الحدیث، ناچیز و آفت بوده است.

۵۴۳- محمد بن عبد الرحمن بن بجیر، متوفی در سال ۲۹۲ ه کذاب و متروک الحدیث بوده، از افراد مورد اعتماد و مالک مطالب نادرست و غیر صحیح روایت

[صفحه ۹۲]

می کرده است.

۵۴۴- محمد بن عبد الرحمن بیلمانی، از پدرش نسخه ای، مشتمل بر دوست حدیث که همه آنها ساختگی بوده، حدیث کرده است.

۵۴۵- محمد بن عبد الرحمن ابو جابر بیاضی مدنی، کذاب و متروک الحدیث است.

۵۴۶- محمد بن عبد الرحمن قشیری، کذاب و متروک الحدیث بوده، دروغ می گفته. و حدیث می ساخته است.

۵۴۷- محمد بن عبد الرحمن بن غزوان، مشهور به ابن قراد، کذاب و حدیث ساز، بوده و از ثقات مردم مطالب نادرست روایت کرده و با وقاحت، از مالک و شریک و ضمام بن اسماعیل، در باره حوادث و بلایا، حدیث کرده است.

۵۴۸- محمد بن عبد العزیز جارودی عبادانی حافظ، دروغ گوئی بوده است.

۵۴۹- محمد بن عبد القادر ابو الحسن بن سماک واعظ، متوفی در سال ۵۰۲ ه کذاب است و روایت از او جائز نیست.

۵۵۰- محمد بن عبدالله بن سبره ابو بکر مدنی، متوفی در سال ۱۶۲ ه کذاب و حدیث ساز و ناکس بوده، حدیث می ساخته و دروغ

می گفته و در مدینه

[صفحه ۹۳]

طیبه فتوا می داده و پیش او هفتاد هزار حدیث، در باره حلال و حرام، وجود داشته است.

۵۵۱- محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن ثابت ابو بکر اشنانی، کذاب و دجال و حدیث ساز، بوده است و گاهی حدیثی که نیکو نبوده. نهایت آنکه، خدا داناتر است. سندهای صحیحی، از بعضی کتابها می گرفته، آنگاه این بلاها را، با آنها ترکیب می کرده است.

۵۵۲- محمد بن عبد الله بن زیاد ابو سلمه، کذاب است.

۵۵۳- محمد بن عبد الله بن علائه حرانی قاضی، متوفی در سال ۱۶۷ ه از افراد مورد اعتماد، حدیث می ساخته و معضلاتی نقل می کرده است که روایت از او چنانکه ابن حبان گفته است. روا نیست.

۵۵۴- محمد بن عبد الله بن مطلب ابو الفضل شیبانی کوفی، متوفی در سال ۳۸۷ ه وضاع و دجال و کذاب است. و به نفع رافضی ها، حدیث می ساخته است.

و در صفحه ۱۴۷ اللثالی به نقل از ابی الغنائم، آمده است که او کذاب و حدیث ساز است. آنگاه سیوطی گفته است: او موصوفین به حفظ است، در صورتی که این از شگفت انگیزترین چیزها است و خدا داناتر است.

۵۵۵- محمد بن عبد الله بن حبابه بغدادی بزار، متوفی در سال ۴۳۵ ه که ابن برهان، گفته است: ابن شیخ کذاب است.

[صفحه ۹۴]

۵۵۶- محمد بن عبد الملك ابو عبد الله ضریر انصاری مدنی، کذاب و حدیث ساز است. احمد در باره اش گفته: او کذاب است. از این رو حدیثش را سوزانده ایم.

۵۵۷- محمد بن عبد الواحد ابو عمر زاهد، غلام ثعلب، متوفی در سال ۳۴۵ ه که خطیب در باره اش گفته است: او چنان بود که اگر مرغی می پرید، می گفت:

ثعلب از ابن اعرابی ما حدیث کرده، آنگاه چیزی در این باره می گفت. و اما از لحاظ حدیث، جمیع شیوخ ما را دیدم که حدیث او را توثیق و تصدیق می کردند و رئیس الروسا، به من گفت: بسیاری از احادیث ابو عمر که مورد استنکار قرار گرفته و در کتب اهل علم، دروغ شمرده شده دیده ام. برای او کتابی است به نام "غرائب- الحدیث" که آن را بر اساس مسند احمد نوشته و چه نیکو نوشته است. و نیز دارای جزوه ای است که در آن جمیع احادیث که در فضائل معاویه روایت شده، گرد آورده است. و هر کدام از اشراف و کتاب را که احادیث را بر آنها قرائت می کرده ابتداء، از این جزوه آغاز می نموده و آنها را نسبت به آن معاف نمی داشته است.

ابن نجار گفته است: ابو عمر زاهد، جزوه ای در فضائل معاویه تهیه کرده که اکثر مطالبش نادرست و ساختگی است. امینی می گوید: ابن نجار، در رایش، راه انصاف نیموده، بلکه درست همان است که فیروز آبادی در "سفر السعاده" اش وعجلونی در "کشف الخفاء آورده اند که: هیچ حدیث صحیحی در فضیلت معاویه نیامده است. و از این جزوه (ابو عمر) خواننده محترم، ارزش گفتار خطیب را که گفته است: "و اما از لحاظ حدیث پس دیدیم" .. می یابد که چگونه شیوخ ما، مردی را که چنین جزوه ای در باره معاویه تهیه کرده است، توثیق و تصدیق می کنند؟!.

[صفحه ۹۵]

۵۵۸- محمد بن حسن بن عثمان بن حسن قاضی نصیبی بغداد، ابوالحسن، متوفی در سال ۴۰۶ ه کذاب است. و به نفع شیعه مطالب نادرست روایت کرده و احادیث ساخته است. و ابو الفتح مصری گفته است: من در بغداد، برای کسانی که گفته می شده دروغ گو هستند چیزی ننوشتیم، جز برای چهار نفر که یکی از آنها "نصیبی" بوده است. و ابو عبد الله صیمری گفته است: او در روایت ضعیف و در شهادت، عدل بوده است.

۵۵۹- محمد بن عثمان بن ابی شیبه، متوفی در سال ۲۹۷ ه که عبد الله بن اسامه کلبی و ابراهیم بن اسحاق صفوان و داود بن یحیی و عبد الرحمن بن یوسف ابن خراش و محمد بن عبد الله حضرمی و عبد الله بن احمد بن حنبل و جعفر بن محمد ابن ابی عثمان طیالسی و عبد الله بن ابراهیم بن قتیبه و محمد بن احمد عدوی و جعفر ابن هذیل گفته اند: او کذاب و حدیث ساز بوده که حدیث سازیش، آشکار بوده و چیزهایی را به مردمی نسبت می داده که معلوم بوده از آنها نیست.

۵۶۰- محمد بن عثیم، کذاب و متروک الحدیث است و نباید حدیثش را نوشت.

۵۶۱- محمد بن عکاشه کرمانی، دروغ گو و حدیث ساز بوده. و مطالب نادرست، روایت می کرده و زیاد گریه می کرده، چنانکه هر گاه حرف می زده گریسته است و از حافظ سری نقل شده که می گفت: احمد جویباری و محمد تمیم و محمد ابن عکاشه، به نام رسول خدا بیش از ده هزار حدیث ساخته اند و قرطبی در "التذکار" صفحه ۱۵۵ او را از افرادی که قریه الی الله، حدیث می ساخته اند تا مردی را به اعمال نیک دعوت کنند بشمار آورده است.

۵۶۲- محمد بن علی بن موسی ابو بکر سلمی دمشقی، متوفی در سال ۴۶۰ ه

[صفحه ۹۶]

دروغ می گفته و به نام شیوخ، حدیث می ساخته است.

۵۶۳- محمد بن علی بن ودعان، متوفی در سال ۴۹۴ ه صاحب "اربعین ودعانیه" ساختگی که "سلفی" گفته است: هنگامی که آنرا ورق زدیم، این حقیقت برایم آشکار گردید که در آن، درهم آمیزی بزرگی وجود دارد که دلالت بر کذب او و مخلوط کردن سندها که از عمویش و یا از زید بن رفاعه دزدیده است می کند.

۵۶۴- محمد بن علی بن یحیی سمرقندی، متوفی در سال ۳۵۹ ه کذاب بوده و به نام ثقات، روایاتی که نقل نکرده بودند می ساخته و از کسانی که در کشان نکرده بوده روایت می کرده است.

۵۶۵- محمد بن عمر بن فضل جعفری، متوفی در سال ۳۶۱ ه کذاب بوده است.

۵۶۶- محمد بن عیسی بن رفاعه اندلسی، متوفی در سال ۳۳۷ ه کذاب و حدیث ساز بوده است.

۵۶۷- محمد بن عیسی بن عیسی بن تمیم، کذاب و حدیثش نادرست و بی ارزش بوده است.

۵۶۸- محمد بن فرات کوفی، (در اللثالی بجای کوفی کرمانی آمده که تصحیف شده است) ابو علی تمیمی، شیخی بود در بغداد، ولی اصلا اهل کوفه بوده، دروغ می گفته و از محارب روایات موضوعه نقل می کرده است.

۵۶۹- محمد بن فرخان (در اللثالی فرغانی بجای فرخان آمده که تصحیف

[صفحه ۹۷]

شده است) ابن روزبه، غلام متوکل ابو طیب دوری سامرائی الاصل مقيم بغداد، متوفی کمی بعد از ۳۵۹ ه که خطیب، در تاریخش جلد ۳ صفحه ۱۶۸ حدیث نادرستی نقل کرد و آنگاه افزود: بعید نیست، که ساخته ابن فرخان باشد که دارای احادیث نادرست زیادی است که با سندهای آشکار از شیوخ مورد اعتماد نقل کرده است. و در میزان الاعتدال آمده است که: برای او خبر دروغی در "موضوعات" ابن جوزی است. و در لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۴۰ آمده است که ابن نجار گفته است: او متهم به ساختن حدیث است. و سیوطی گفته است: او حدیث می ساخته است.

۵۷۰- محمد بن فضل بن عطیه مروزی، متوفی در سال ۱۸۰ ه کذاب و حدیث ساز است.

۵۷۱- محمد بن فضل یعقوبی واعظ، کذاب و در هم آمیزی احادیثش آشکار شده و در سال ۶۱۷ فوت کرده است.

۵۷۲- محمد بن قاسم ابو بکر بلخی، حدیث می ساخته است.

۵۷۳- محمد بن قاسم ابو جعفر طالقانی، کذاب و خبیث و از مرحله است. او بفتح مذهبش حدیث می ساخته است.

۵۷۴- محمد بن مجیب ثقفی زرگر کوفی، ساکن بغداد، کذاب و دشمن خدا و نسیان در حدیث داشته است.

[صفحه ۹۸]

۵۷۵- محمد بن مجیب ابوهمام قرشی کذاب و نسیان در حدیث داشته است.

۵۷۶- محمد بن معمر کذاب است.

۵۷۷- محمد بن محسن اسدی، مورد اعتماد نیست و متروک الحدیث و کذاب و حدیث ساز است.

۵۷۸- محمد بن محمد جرجانی وکیل ابو الحسین نضله، متوفی در سال ۳۶۸ یا ۳۷۸ ه او حافظ و امام است. که مطالب نادرست از شیوخ گمنام روایت کرده که کسی از آنها پیروی نکرده. و آنها را مورد انکار قرار داده و تکذیبش نموده اند و ابو سعید نقاش، قسم خورده که او حدیث ساز بوده است.

۵۷۹- محمد بن محمد بن عبد الرحمن ابو الفتح خشاب ثعلبی، که به او در دروغ گوئی و تخیلات و وضع حدیث مثل زده شد و او شراب خوار بوده است. ابراهیم بن عربی، در باره اش گفته است: " پدرش وصیت کرده بوده که او چوب بتراشد، نتوانست و دروغ تراش در آمد."

۵۸۰- محمد بن معمر محدث ابوالبقاء، که ابن مبارک خفاف گفته است: در سال ۵۴۲ ه فوت کرده ثقة نبوده بلکه کذاب و حدیث ساز بوده اسمهای مردم را در جزوه هائی می ساخته، آنگاه می رفته و آنها را بر مردم قرائت می کرده است.

۵۸۱- محمد بن محمد ابو بکر واسطی باغندی حافظ معمر، متوفی در سال ۳۱۲ ه مخلوط کننده احادیث و خبیث در تدلیس بوده و ابراهیم اصفهانی گفته

[صفحه ۹۹]

است: او کذاب است.

۵۸۲- محمد بن مروان، معروف به سدی صغیر، مصاحب کلبی، کذاب و غیر ثقة و حدیث ساز بوده که حتما نباید حدیثش نوشته

شود.

۵۸۳- محمد بن مزید (مرثد) ابو بکر خزاعی، معروف به ابن ابی الازهرنحوی، متوفی در سال ۳۲۵ هـ دروغ گوی بدی که خطیب در مسندش گفته است: او کذاب است.

۵۸۴- محمد بن مستنیر ابوعلی نحوی، معروف به قطر، متوفی در سال ۲۰۶ هـ که ابن سکیت گفته است: از او مطلب زیادی نوشتم، و قتیکه معلوم شد، او در لغت دروغ گو است، چیزی از آن نقل نکردم.

۵۸۵- محمد بن مسلمه واسطی، متوفی در سال ۲۸۲ هـ متهم به حدیث ساختگی باطلی است که رجالش همه مورد اعتمادند، مگر خود او.

۲۸۶- محمد بن معاویه ابو علی نیشابوری، متوفی در سال ۲۲۹ هـ کذاب است، در مکه، حدیث می ساخته و احادیث دروغ زیادی که اصل نداشته، برای مردم نقل کرده است.

۵۸۷- محمد بن منده بن ابی الهیثم اصفهانی، نزیل ری، کذاب و دروغ گو بوده است

[صفحه ۱۰۰]

۵۸۸- محمد بن منذر تابعی است.

۵۸۹- محمد بن منصور بن جیکان ابو عبد الله قشیری، کذاب است.

۵۹۰- محمد بن مهاجر ابو عبد الله طالقانی، برادر حنیف قاضی، متوفی در سال ۲۶۴ هـ وضاع و کذاب است. و به نام افراد مورد اعتماد، حدیث می ساخته که صالح اسدی، گفته است: او دروغ گوترین مخلوق خدا است. از مردی حدیث می کرد که پیش از سی سال از تولدش مرده بودند، من او را از پنجاه سال پیش به دروغ می شناسم.

۵۹۱- محمد بن مهلب حرانی، حدیث می ساخته است.

۵۹۲- محمد بن موسی بن ابی نعیم واسطی، کذاب و خبیث است.

۵۹۳- محمد بن نعیم نصیبی، کذاب است.

۵۹۴- محمد بن نمیر فاریابی، که او را "بیلمانی" در زمره حدیث سازان، بشمار آورده است.

۵۹۵- محمد بن هارون هاشمی، معروف به ابن بریه، نیشان در حدیث داشته و متهم بوضع است.

۵۹۶- محمد بن ولید قلانسی بغدادی، کذاب و حدیث ساز است.

[صفحه ۱۰۱]

۵۹۷- محمد بن ولید قرطبی، متوفی در سال ۳۰۹ هـ هلاک شده و حدیث- ساز است.

۵۹۸- محمد بن ولید الیشکری که او همان محمد بن عمر بن ولید است که ازدی او را تکذیب کرده است.

۵۹۹- محمد بن یحیی بن رزین مصیصی، دجال و حدیث ساز است.

۶۰۰- محمد بن یزید مستملی ابو بکر طرطوسی، حدیث دزد است و در آن کم و زیاد می کند و حدیث می سازد.

۶۰۱- محمد بن یزید معدنی، کذاب و خبیث است.

۶۰۲- محمد بن یزید عابد حدیث ساخته ای، در فضیلت معاویه ذکر کرده که همان آفت او است.

۶۰۳- محمد بن یوسف ابو بکر رقی حافظ، متوفی بعد از ۳۸۲ ه کذاب است و بر طبرانی حدیث وضع کرده است.
 ۶۰۴- محمد بن یوسف بن یعقوب رازی، شیخ دجال و کذاب است و حدیث و قرائت و نسخه می ساخته و در قرآن چیز هائی وضع کرده است که دار طقنی گفته است: در حدود شصت نسخه قرائت که اصل نداشته و احادیث که ضبط شده نبوده ساخته است او پیش از سیصد وارد بغداد گردید.

۶۰۵- محمد بن یونس کدیمی قریشی، یکی از زبرگان حفاظ بصره که در

[صفحه ۱۰۲]

سال ۲۸۶ ه فوت کرده، کذاب و حدیث بر پیغمبر و ثقات می ساخته، و ابن حبان گفته است: او پیش از هزار حدیث ساخته است.
 ۶۰۶- محمش نیشابوری، حدیث می ساخته است.
 ۶۰۷- محمود بن علی طواری (طرازی)، کذاب بوده و در سنه ششصد می زیسته است.
 ۶۰۸- مروان بن سالم دمشقی غلام بنی امیه، کذاب و حدیث ساز بوده، هیچکدام از احادیثش مورد پیروی ثقات نیست.
 ۶۰۹- مروان بن شجاع حرانی اموی، حجت نیست، مقلوبات را از افراد مورد اعتماد نقل میکند.
 ۶۱۰- مروان بن عثمان بن ابی سعید ذرقی، کذاب است.
 ۶۱۱- مطهر بن سلیمان ابو بکر معدل فقیه، متوفی در سال ۳۴۳ کذاب است.
 ۶۱۲- معاویه بن حلبی، حدیث می ساخته است.
 ۶۱۳- معلی بن صبیح موصلی، که ابن عمار گفته است: او از عبادت کنندگان موصل بوده، حدیث می ساخته و دروغ می گفته است.

[صفحه ۱۰۳]

۶۱۴- معلی بن هلال بن سوید طحان کوفی عابد، کذاب است و از معروفین به دروغ است و حدیث می ساخته است و احمد گفته است: تمام احادیثش ساختگی است.
 ۶۱۵- مقاتل بن سلیمان بلخی، متوفی در سال ۱۵۰ ه کذاب و دجال و حدیث ساز است. که نسائی او را از دروغگویان معروف که برسول خدا حدیث می ساخته به شمار آورده است، او به ابی جعفر منصور می گفته: بنگر چه حدیثی را در بارهات دوست می داری که برایت حدیث کنم و به مهدی گفته است: اگر بخواهی احادیثی برای تو درباره عباس وضع کنم؟ او در جواب گفت: حاجتی در آن نیست.
 ۶۱۶- منذر بن زیاد (یزید) طائی، کذاب و متروک الحدیث است.
 ۶۱۷- منصور بن عبد الله هروی ابو علی خالدی ذهلی، متوفی در سال ۴۰۱ ه که ابو سعید ادریسی گفته است: او کذاب است.
 ۶۱۸- منصور بن مجاهد، حدیث می ساخته است.
 ۶۱۹- منصور بن موفق، حدیث می ساخته است.
 ۶۲۰- مهدی بن هلال ابو عبد الله بصری، کذاب و صاحب بدعت است و حدیث می ساخته و عموم چیزهائی که روایت می کرده مورد پیروی قرار نگرفته است.

[صفحه ۱۰۴]

۶۲۱- مهلب بن ابی صفره ظالم بن سراق ازدی، متوفی در سال ۸۳ هـ مکنی به ابو سعید عیبی جز دروغ نداشته است و در باره اش گفته شده: هماره دروغ می گفته است و او والی خراسان بوده و پنج سال در آن ولایت داشته است. ابن قتیبه در "المعارف" صفحه ۱۷۵ چنین گفته: ولی ابو عمر صاحب "الاستیعاب" گفته است:

او ثقة است و کسی که او را با دروغ عیب گرفته وجهی ندارد، زیرا او در جنگ با خوارج احتیاج به دروغ گفتن داشته و آنان روی خشم و کینه او را به دروغ نسبت داده اند.

امینی می گوید: جناب ابو عمر، دروغ گفتن مهلب را با این بیانش تثبیت کرده، نهایت آنکه آن را بخاطر نیازی که در جنگ داشته تجویز کرده است و این همان رای معاویه است فتح این باب کرده است!!

۶۲۲- مهلب بن عثمان، کذاب است.

۶۲۳- موسی ابتی، در زمره حدیث سازان یاد شده است.

۶۲۴- موسی بن ابراهیم مروزی، کذاب است.

۶۲۵- موسی بن عبد الرحمن ثقفی صنعانی، دجال و وضاع است. و کتابی در تفسیر ساخته است.

۶۲۶- موسی بن محمد ابو طاهر دمیاطی بلقاوی مقدسی واعظ، کذاب و حدیث ساز بوده و به نام افراد مورد اعتماد مطالب نادرست می ساخته است

[صفحه ۱۰۵]

۶۲۷- موسی بن مطیر، کذاب و متروک الحدیث است.

۶۲۸- مسیره بن عبد ربه فارسی بصری، کذاب و حدیث ساز است و در فضیلت قزوین چهل حدیث ساخته است، و ابو ذرعه گفته است که او می گفته: من در این کار نظر خیر دارم. و محمد بن عیسی بن طباع، گفته است که به مسیره گفتم: این احادیث را از کجا آورده ای کسیکه چنین قرائت کند، برایش چنین خواهد بود؟ در جواب گفت: آنها را به خاطر ترغیب مردم به آن، ساخته ام!! و گروهی او را به زهد توصیف کرده اند.

۶۲۹- مسیره بن عبید، کذاب است.

حرف (نون)

۶۳۰- نافع بن هرمز ابو هرمز جمال، کذاب و حدیث ساز است.

۶۳۱- نصر بن باب ابوسهل خراسانی، نزیل بغداد، که گفته شده در سال ۱۹۳ هـ فوت کرده، کذاب و خیث و دشمن خدا است. احمد و ابن معین و ابو خثیمه حدیثش را از درجه اعتبار ساقط دانسته اند و ابن معین از او بیست هزار حدیث نوشته است.

۶۳۲- نصر بن حماد بن عجلان ابو الحادث بجلی وراق، کذاب و نسیان حدیث داشته و ناکس است.

[صفحه ۱۰۶]

۶۳۳- نصر بن طریف ابو جزء، از معروفین به وضع حدیث است و از کسانی است که به دروغگوئیش اجماع کرده اند.

۶۳۴- نصر بن قدید بن یسار چنانکه عقیلی و ابن معین گفته اند کذاب است.

۶۳۵- نصر الله بن ابی العز مظفر ابو الفتح شیبانی ابن شعیسه دمشقی در سال ششصد و پنجاه و شش فوت کرده و مسند احمد را روایت نموده که ابو شامه گفته است او مشهور به کذب و بی مبالات در دین است.

و احمد بن یحیی بن سنی الدوله، در حالیکه والی دمشق بوده او را به قضاوت آنجا منسوب کرده و بعضی از شعراء در این باره گفته اند: "شعیسه شقی بر مسند قضاوت نشسته، و ای بر شما چه چیز، شما را از او بازداشته بعد از آنچه که او آشکار نمود؟ آیا زلزله آمده بود و یا دجال خروج کرده و یا آنکه رجال صاحب هدایت از بین رفته بودند؟ شگفتا از عصاره فکر کسی که جاهل به شرع است و مردم به او اجازه داده اند که بر مسند قضا بنشیند؟"

۶۳۶- نصر بن سلمه مروزی، کذاب و حدیث ساز بوده است.

۶۳۷- نصر بن شفی، یکی از دروغگویان است.

۶۳۸- نصر بن طاهر، حدیث می دزدیده و دروغ می گفته و در آن مبالغه می کرده است

[صفحه ۱۰۷]

۶۳۹- نعیم بن حماد ابو عبد الله اعور، یکی از پیشوایان است که در سال ۲۲۸ ه فوت کرده است. از دی گفته است: او در تقویت سنت، حدیث می ساخته و حکایات نادرستی در مذمت نعمان که همه آنها دروغ بوده تنظیم می کرده است.

۶۴۰- نعیم بن سالم بن قنبر، کذاب ساز و یکی از دروغگویان مشهور بوده است.

۶۴۱- نهشل بن سعید بصری، کذاب و متروک الحدیث است.

۶۴۲- نوح بن ابی مریم یزید ابو عصمه، متوفی در سال ۱۷۳ ه شیخ کذاب بوده و همانند معلی بن هلال، در فضائل قرآن حدیث وضع نموده است. حاکم گفته است: او کسی است که احادیث فضائل قرآن ساخته است و احادیث فضیلت سوره های قرآن، صد و چهارده حدیث است که همه آنها دروغ می باشد.

۶۴۳- نوح بن دراج، که ذهبی گفته است: او کذاب است.

۶۴۴- نوح بن جعونه، که گفته شده در سال ۱۸۲ ه مرده است کذاب و حدیث ساز بوده است.

۶۴۵- نوح بن مسافر، حدیث می ساخته است.

[صفحه ۱۰۸]

حرف (هاء)

۶۴۶- هارون بن حبیب بلخی، کذاب است.

۶۴۷- هارون بن حیان رقی، حدیث می ساخته است.

۶۴۸- هارون بن زیاد، کسی است که برثقات حدیث می ساخته است.

۶۴۹- هارون بن محمد ابو الطیب، کذاب است.

۶۵۰- هبه‌الله بن مبارک بغدادی حنبلی، متوفی در سال ۵۰۹ هـ یکی از حافظ دروغگو بوده، ولی آفتی در حدیث سازی بشمار می رود که دروغش پیش ائمه حدیث آشکار گردیده است.

۶۵۱- هشام بن عمار ابو الولید سلمی، متوفی در سال ۲۴۵ هـ فقیه، خطیب و محدث دمشق بوده که ابو داود گفته است: او چهارصد حدیث نقل کرده که اصلی برای آنها نیست.

۶۵۲- هناد بن ابراهیم نسفی، کذاب و حدیث ساز و راوی احادیث ساختگی در باره موضوعات و بلایا است. که در سال ۴۶۵ هـ فوت کرده است.

۶۵۳- هیثم بن عدی طائی متوفی در سال ۲۰۷ هـ کذاب و ناکس است و کنیزش در باره او گفته است: مولایم تمام شب را شب زنده داری می کرده وقتیکه صبح می شده می نشسته و دروغ می گفته است.

ابو نواس در باره او گفته است: "هیثم بن عدی در تلونش چنین است که هر روز منزلش روی چوبی است، او همواره در مسافرت بسوی موالی و احیانا به

[صفحه ۱۰۹]

سوی اهل بادیه است، برای او زبانی است که برای هجوشان سوقش می دهد که گویا همواره ظلم برسم میکند، بخدا قسم نزدیکی ای نیست که آنرا قصد کنی مگر آن نزدیکی که از راه انساب بدست آورده‌ای هنگامی که عدی را در بنی "ثعل" نسبت دادی، دال را مقدم بر عین در نسب کن ("یعنی" "دعی" بخوان که ولد الزنا و بی ارتباط با بنی ثعل است).

۶۵۴- هیثم بن عبد الغفار طائی بصری، کذاب و حدیث ساز است.

حرف (واو)

۶۵۵- ولید بن سلمه طبرانی ازدی، کذاب و به نام افراد مورد اعتماد حدیث ساز است.

۶۵۶- ولید بن عبد الله بن ابی ثور همدانی کوفی، متوفی در سال ۱۷۲ هـ نزیل بغداد، کذاب و ناکس است.

۶۵۷- ولید بن فضل عنزی، حدیث می ساخته که ابن حبان گفته است: مطالب ساختگی روایت می کرده که به هیچ وجه احتجاج به آنها جائز نیست.

۶۵۸- ولید بن محمد موقری غلام بنی امیه، متوفی در سال ۱۸۱ هـ کذاب و متروک الحدیث است و نباید حدیثش نوشته شود.

۶۵۹- وهب بن حفص ابو الولید بجلی حرانی، که تا سال ۲۵۰ هـ زندگی

[صفحه ۱۱۰]

نموده کذاب و حدیث ساز است.

۶۶۰- وهب بن وهب قاضی ابو البختری قرشی مدنی، متوفی در سال ۱۹۹ یا ۲۰۰ هـ دروغگوترین افراد، کذاب، خبیث، دجال، دشمن خدا و حدیث ساز بوده است و تمام شب را حدیث می ساخته که سوید بن عمرو بن زبیر، در باره اش چنین گفته است: "ما ابن وهب را هنگامی که برای ما از پیامبر اکرم حدیث می گفته چنان یافتیم که دین و پیرهیز گاری را ضایع می کرده، روایاتی که

همه اش دروغ و افتراء بوده روایت می کرده است، اف بر وهب و چیزهائی که روایت کرده و گرد آورده است." ابن عدی گفته است: ابو البختری، از دروغگویان و حدیث سازان است و در هر حدیثی که روایت می کرده سندهای دروغ برایش می ساخته و به نام ثقات آنها را جا می زده است.

حرف (باء)

۶۶۱- یحیی بن ابی انیسه جزری رهاوی، متوفی در سال ۱۴۶ ه کذاب و متروک الحدیث است.
 ۶۶۲- یحیی بن سکن بصری، متوفی در سال ۲۰۲ ه شیخی است که دروغ می گوید و مطالب ساختگی روایت می کند.
 ۶۶۳- یحیی بن شیبب یمانی، از سفیان، مطالبی که هرگز حدیث نکرده بوده روایت می کرده و به نام حمید طویل، حدیث ساخته و دروغ گفته است.

[صفحه ۱۱۱]

۶۶۴- یحیی بن عبدویه ابو زکریا، کذاب و مرد بدی است.
 ۶۶۵- یحیی بن عقبه بن ابی العیزار، حدیث دروغ می ساخته، کذاب، خبیث، دشمن خدا بوده و هیچکدام از چیزهائی که روایت می کرده مورد پیروی قرار نگرفته است.
 ۶۶۶- یحیی بن علاء که از مطرف روایت می کرده، کذاب و حدیث ساز بوده است.
 ۶۶۷- یحیی بن علی بن عبد الرحمن بلنسی مالکی، متوفی در سال ۵۸۹ ه امام مسجد عتمه، کذاب بوده است.
 ۶۶۸- یحیی بن عنبسه قرشی بصری، کذاب، دجال، وضاع بوده و حدیث می ساخته است که ابن عدی گفته است: حدیثش نادرست و وضعش آشکار بوده است.
 ۶۶۹- یحیی بن محمد برادر حرمه تجیبی، بر حرمه حدیث می ساخته است.
 ۶۷۰- یحیی بن میمون ابو ایوب بصری، متوفی در سال ۱۹۰ ه کذاب، دجال، متروک الحدیث بوده و احادیث را دگرگون می کرده است.
 ۶۷۱- یحیی بن هاشم غسانی سمسار ابو زکریا، کذاب و دجال این امت بوده حدیث می ساخته و حدیث دزد بوده است.

[صفحه ۱۱۲]

۶۷۲- یزید بن خالد العمی، کذاب است.
 ۶۷۳- یزید بن ربیع بن یزید دمشقی، کذاب و معروف به دروغ است.
 ۶۷۴- یزید بن عیاض لیثی بصری، ابو الحکم، کذاب و حدیث ساز و غیر ثقه و متروک الحدیث است.
 ۶۷۵- یزید بن مروان خلال، کذاب است.
 ۶۷۶- یعقوب بن اسحاق بیهسی، که برایش انبساطی در آشکار کردن دروغ بوده، و لذا محدثین تمام آنچه که از او نوشته اند دور انداخته اند.
 ۶۷۷- یعقوب بن ولید ابو یوسف ازدی مدنی، از دروغگویان بزرگ بوده که حدیث می ساخته است.

۶۷۸- یعقوب ابو یوسف اعشی، کذاب و مرد بدی بوده، و در حدود سال ۲۰۰ ه فوت کرده است.

۶۷۹- یعلی بن اشدق ابو الهیثم عقیلی حرانی، که در زمان حکومت رشید زنده بوده کذاب و ناکس است. حدیثش نوشته نمی شود، برایش احادیثی وضع کردند، او به آنها حدیث می کرده و نمی دانست، ابن عدی گفته است: از ابی سمر به من رسیده که گفت به یعلی گفتم: عمویت از پیامبر چه شنید؟ گفت: جامع سفیان و موطا مالک و چیزی از فوائد را.

[صفحه ۱۱۳]

۶۸۰- یمان بن عدی حدیث ساز بوده است.

۶۸۱- یوسف بن جعفر خوارزمی، شیخ متاخر، حدیث ساز بوده است.

۶۸۲- یوسف بن خالد سمتی فقیه، کذاب و حدیث ساز بوده، کتابی در باره عذاب نوشته، در آن منکر میزان و قیامت شده و او نخستین کسی است که کتاب شروط را وضع کرده، و اول کسی است که رای ابی حنیفه را به بصره آورده، و در سال ۱۸۹ ه فوت کرده است.

۶۸۳- یوسف بن سفر ابو الفیض دمشقی، کذاب و متروک الحدیث بوده، دروغ می گفته و مطالب نادرست روایت می کرده، و در زمره حدیث سازان قرار داشته است.

کینه ها

۶۸۴- ابن زباله، که حافظ احمد بن صالح، گفته است: از او صد هزار حدیث نوشتم، آنگاه برایم معلوم شد که او حدیث می ساخته، از این رو حدیثش را ترک کردم.

۶۸۵- ابن شوکر، با سند حدیث می ساخته است.

۶۸۶- ابن الصقر، کذاب بوده و حدیث می دزدیده و آنها را ترکیب می کرده و به نام شیوخ قالب می زده است.

[صفحه ۱۱۴]

۶۸۷- ابو بکر بن عثمان کذاب بوده و دارای احادیث دروغی است.

۶۸۸- ابو جابر بیاضی، کذاب بوده است.

۶۸۹- ابو الحسن بن نوفل راعی، بلاء و کذاب بوده است.

۶۹۰- ابو حیان توحیدی، صاحب تصنیفات زیاد، گفته شده: اسمش علی بن محمد بن عباس است. که مهلبی وزیر، او را به خاطر سوء عقیده و نظرات مخصوص فلسفیش تبعید کرد و تا حدود سنه چهار صد در بلاد فارس بوده است.

"ابن مالی" در کتاب "الفریده" گفته است: ابو حیان کذاب و از لحاظ دین و پرهیز کاری کم بهره بوده، و در بهتان زدن تجاهر می کرده و متعرض امور مهمی از قبیل: عیب گرفتن از شریعت و قول به تعطیل، شده است.

و ابن جوزی گفته است: او زندیق است. و ذهبی گفته است: او صاحب زندقه و انحلال است.

و جعفر بن یحیی حکاک گفته، که ابو نصر سجزی برایم نقل کرده که او از ابو سعید مالینی شنیده است که می گفته: رساله منسوب به ابی بکر و عمر با ابی عبیده را بسوی علی برای ابی حیان قرائت کردم او گفت: این رساله را من بعنوان رد شیعه نوشته ام و سبب

آن این بوده که آنها در مجلس بعضی از وزراء یعنی ابن العمید حاضر می شدند و در باره علی، غلو می کردند، از این رو این رساله را نوشتم، بنابر این او اعتراف به وضع کرده است.

ابن حجر گفته است: به خط قاضی عز الدین ابن جماعه، خواندم که او از خط ابن علاج، نقل کرده که او بر گفتاری از دشمنان که متعلق به این رساله بوده آگاهی یافته که خلاصه آن چنین است: همواره ابو حیان علی بن محمد توحیدی را، در زمره اهل فضل و موصوف به سداد در جد و هزل می دانستم تا آنکه او رساله منسوب به ابو بکر و عمر را بسوی علی ساخت، او از این کار نظر توهین بر

[صفحه ۱۱۵]

صدر اول داشته و لذا در آن به ابو بکر و عمر اموری را نسبت داده که اگر ثابت می شده آنان مستحق فوق آنچه را که امامیه در باره امامانشان قائلند خواهند بود.

و نخستین چیزی که در آن رساله دلالت بر ساختگی بودن آن دارد این است که او در این رساله، به ابوبکر خطبه بلیغی نسبت داده که در آن، از ابی عبیده تملق کرده که آن را، به علی رضی الله عنه برساند، در صورتیکه از این حقیقت، غافل مانده که آنان، از تملق بدورند!!

و دلیل دیگر، بر ساختگی بودن آن، این است که از قبول ابی بکر گفته است: به جانم سوگند، تو به رسول خدا از لحاظ قرابت نزدیکتری، ولی ما از لحاظ نزدیکی به او نزدیکتریم، زیرا قرابت، مربوط به خون و گوشت است و نزدیکی، مربوط به نفس و روح. و این کلام، شبیه به گفتار فلاسفه است و سخافت الفاظش، ما را از درد سر رد کردنش بی نیاز می نماید. و از دلایل ساختگی بودن آن، گفتار عمر رضی الله عنه به علی بن ابی طالب است که "تو کنار گرفتی و به انتظار وحی از ناحیه خدا نشستی، ولی مناجات خدا منحرف شد" در صورتی که چنین کلامی روا نیست که به عمر نسبت داده شود. زیرا دروغ آن، آشکار است.

صرفنظر از اینها، مورد دیگری در آن رساله، از قبیل عدم روانی و رسائی عبارت که از خصائص گفتار گذشتگان است وجود دارد که به خوبی نشان می دهد که آن رساله ساختگی است. امینی می گوید:

آیا از بزرگانی، مانند "عبید مالکی" در "عمده التحقيق" و دیگران، تعجب نمی کنی که در تالیفاتشان از رساله دروغ ابی حیان توحیدی که ماهیت آن و شخصیت کاذبه سازنده اش را شناختی، در باب فضائل ابی بکر و عمر احتجاج و استدلال می نمایند؟ ۶۹۱- ابو خلف اعمی بصری، خادم انس، کذاب است.

[صفحه ۱۱۶]

۶۹۲- ابو الخیر شیخ بغدادی، کذاب است.

۶۹۳- ابو سعد مدائنی، در زمره حدیث سازان یاد شده است.

۶۹۴- ابو سعید قدری، یکی از دروغگویان است.

۶۹۵- ابو سلمه عاملی شامی ازدی، کذاب و حدیث ساز است.

۶۹۶- ابو الطیب حربی، کذاب و خبیث است که احتجاج به گفتارش جائز نیست.

۶۹۷- ابو علی ابن عمر مذکر نیشابوری، دروغگو و معروف به دزدی احادیث بوده است.

۶۹۸- ابوالقاسم جهنی قاضی، که از او به دروغگوئی در حدیث و اختراع عجائب خارق عادت، یاد شده است.

۶۹۹- ابو المغیره از دروغگو ترین و خبیث ترین افراد مردم بوده است.

۷۰۰- ابو المهزم، کذاب بوده است.

ان هولاء متبر ما هم فیه و باطل ما کانوا یعملون

"بی گمان، اینان هلاک شدگان چیزی هستند که در آند و آنچه انجام می دادند باطل است."

[صفحه ۱۱۷]

حدیث سازی عامل تقرب به خدا

اشاره

اینها که بر شمردیم، قطره ای از دریا و مشتکی از خروار بود که شاید خواننده محترم آن را زیاد و بزرگ بداند. غافل از اینکه، وضع حدیث و کذب بر رسول خدا و ثقات از صحابه و تابعان، پیش بسیاری از علماء اهل سنت، منافاتی با زهد و پرهیز گاری ندارد بلکه آن را شعار صالحان و عامل تقرب به سوی خدا می دانند، و از این جا است که یحیی بن سعید قطان گفته است: "صالحان را در چیزی دروغگو تر از آنها در حدیث ندیدم،" و نیز او گفته است: "اهل خیر را در چیزی دروغگو تر از آنها در حدیث ندیدم،" و نیز از او نقل شده که: "دروغ را در کسی بیشتر از آن که منسوب به زهد است ندیدم." و قرطبی در "التذکار" صفحه ۱۵۵ گفته است: "التفاتی به آن احادیث دروغ و اخبار نادرست که حدیث سازان در باره فضیلت سوره های قرآن و دیگر اعمال، ساخته اند نباید کرد، زیرا آنها چنین عملی را بعنوان قصد قربت و پاداش آخرتی انجام داده اند راه، مردم را ترغیب به اعمال نیک نمایند، چنانکه از

[صفحه ۱۱۸]

ابی عصمه نوح بن ابی مریم مزوری و محمد بن عکاشه کرمانی و احمد بن عبد الله جویباری، و دیگران روایت شده است. به ابی عصمه گفته شد: از کجا از عکرمه، از ابن عباس، در فضیلت یکایک سوره ها مطالب نقل کرده ای؟ او در جواب گفت: من دیدم مردم از قرآن اعراض کرده و سرگرم به فقه ابی حنیفه و مغازی محمد بن اسحاق شده اند، از این رو، این روایت را به عنوان عمل خدا پسندانه ساخته ام!

باز قرطبی در صفحه ۱۵۶ همان کتاب چنین ادامه می دهد: حاکم و دیگر از شیوخ محدثین، آورده اند: به مردی از زهاد که اقدام به وضع حدیث، در فضیلت قرآن و سوره های آن نموده بود، گفته شد: چرا چنین کردی؟ او در جواب گفت: دیدم مردم، از قرآن کناره گرفته اند خواستم بدینوسیله آنان را، به آن ترغیب نمایم. آنگاه به او گفته شد: پس با گفته رسول خدا: "کسیکه از روی عمد بر من دروغ بگوید جایگاهش آتش خواهد بود" چه کردی؟ در جواب گفت: من بر ضرر او دروغ نگفته ام بلکه به نفعش حدیث ساختم!!

و او در بر حذر داشتن مردم از حدیث سازی گفته است: و بزرگترین آنها از لحاظ ضرر کسانی هستند که منسوب به زهد بودند، ولی به خیال اینکه حدیث سازی کار خوبی است اقدام به آن نموده اند و مردم نیز به خاطر اطمینانی که به آنها داشته اند ساخته‌های آنان را پذیرفته اند، آنان گمراه بودند و دیگران را نیز گمراه کردند.

و شما در سابق، گفتار "میسره بن عبد ربه" را شنیدید: هنگامی که به او گفته شده بود: از کجا این احادیث را آورده اید؟ او در جواب گفت: آنها را به خاطر ترغیب مردم بدان، وضع کرده ام و در این کار پاداش نیک را امیدوارم. و حاکم گفته است: حسن (کسی که از مسیب بن واضح روایت می کند) از کسانی است که برای خدا حدیث می ساخته است و نیز نعیم بن حماد

[صفحه ۱۱۹]

به خاطر تقویت سنت، حدیثی می ساخته است! بنا بر این، گویا دروغ و تهمت و گفتار نادرست از کارهای زشت نبوده و در آن کوچکترین منقصتی وجود نداشته و با فضائل نفسانی و کرامت انسانی منافاتی ندارد!!

این حرب بن میمون مجتهد و عابد است که دروغگوترین مردم می باشد!!

و این هیشم طائی است که تمام شب را به نماز می ایستاد وقتی که صبح می شده جلوس می کرده و دروغ می گفته است!!

و این محمد بن ابراهیم شامی است که از زهاد بوده و در عین حال، کذاب و حدیث ساز بوده است!!

و این حافظ عبد المغیث، حنبلی موصوف به زهد و اعتماد و دین داری و صداقت و امانت و صلاح و اجتهاد و پیروی از سنت و آثار بوده، و در عین حال از مطالب ساختگی، کتابی در باره فضائل یزید بن معاویه نوشته است!!

و این معلی بن صبیح، از عباد موصل بوده که حدیث می ساخته و دروغ می گفته است!!

و این معلی بن هلال عابد است که کذاب بوده است!!

و این محمد بن عکاشه کننده هنگام قرائت است که حدیث ساز ماهری بوده است!!

و این ابو عمر زاهد است که از مطالب ساختگی، کتابی در فضائل معاویه بن ابی سفیان نوشته است!!

و این احمد باهلی از بزرگان زهاد است که ابن جوزی در باره دروغگویی و حدیث سازیش گفته است: او پارسا و تارک دنیا بوده اما شیطان، این عمل قبیح را برایش نیکو جلوه داده است!!!

و این بردانی، مرد صالح است که در فضیلت معاویه حدیث ساخته است!!

و این وهب بن حفص، از صالحان است که حتی بیست سال با کسی سخن

[صفحه ۱۲۰]

نگفته ولی دروغ فاحشی می گفته است!!

و این ابو بشر مروزی فقیه است که پای بندترین مردم زمانش نسبت به سنت و مدافعتین آنها نسبت به آن بوده، اما در عین حال حدیث می ساخته و آن را پائین و بالا می کرده است!!

و این ابو داود نخعی است که شب‌زنده دار ترین مردم و روزه گیرترین آنها در روز بوده اما در عین حال وضاع و حدیث ساز بوده است!!

و این ابو یحیی و کار، از صالحان عباد و فقهاء است که از درغگویان بزرگ است!!
و این ابراهیم بن محمد آمدی، یکی از زهاد است که احادیثش ساختگی بوده است!!
و ابن ابراهیم ابو اسماعیل اشهلی است که عابد و شصت سال روزه دار بوده ولی حدیثش مورد پیروی قرار نمی گرفته و سندها را دگرگون می کرده و مرا سیل را مسانید می کرده است!!
و این ابن جعفر بن زبیر، مجتهد در عبادت است که وضاع و حدیث ساز بوده است!!
و این ابان بن ابی عیاش، عابد و صالح بوده که می گفته است!!
در میان این حدیث سازان، افراد مختلفی درشئون گوناگون قراردادارند که برخی امام مقتدی، و بعضی محدث شهیر، و برخی دیگر فقیه حجت، و بعضی شیخ در روایت و برخی دیگر خطیب توانا هستند که جمعی از آنها به خاطر خدمت به دین یا تعظیم برای امام یا تایید برای مذاهب عمدا دروغ می گفته اند.
و از این رو دروغ و نسبتهای نا روا زیاد شده و اختلاف و تناقض در مناقب و مثالب میان رجال مذاهب به وقوع پیوسته است و اگر کسی نتوانسته با حدیث از رسول خدا به آن حضرت افتراء بزند، مردم را با دروغ های ساختگی پیرامون مذاهب و مردان آن مبهوت می ساخت.

[صفحه ۱۲۱]

روایت در مدح ابو حنیفه

مردی را می بینی که روایاتی را در مناقب ابی حنیفه، به نام رسول خدا می سازند از قبیل روایت " : به زودی بعد از من مردی می آید که نامش نعمان بن ثابت و کنیه اش ابو حنیفه است که دین خدا و سنتم را با دست هایش زنده خواهد کرد."
و روایت " : در هر قرنی از امتم پیشروانی هستند، و ابو حنیفه پیشرو زمان خویش است " که خوارزمی در کتابش مناقب ابی حنیفه " جلد ۱ صفحه ۱۶ با همین لفظ آن را آورده است، و در جامع مسانید ابی حنیفه جلد ۱ صفحه ۱۱۸ این طور است: و " ابو حنیفه پیشرو این امت است."

سند این روایت از ناحیه ابن لهیعه، متوفی در سال ۱۷۴ ه از رسول خدا، از طریق حامد بن آدم کذاب، که جوزجانی و ابن عدی او را تکذیب کرده اند، رسیده است در صورتی که احمد سلیمانی او را در زمره کسانی که مشهور به حدیث سازی هستند شمرده، و ابن معین گفته است: او کذاب است، خدا لعنتش کند.

و روایت " : در امتم مردی است که اسمش نعمان و کنیه اش ابو حنیفه است، او چراغ امتم، چراغ امتم، چراغ امتم هست " خطیب بغدادی آنرا در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۳۳۵ آورده و گفته است: آن حدیث ساختگی است.

و روایت " : در آخر الزمان مردی پدید می آید، مکنی به ابو حنیفه که بهترین افراد این امت است.

" و روایت " : به زودی در امتم مردی پدید می آید که به او، ابو حنیفه گفته می شود، او چراغ امتم هست."

[صفحه ۱۲۲]

و روایت " : در امتم مردی پدید می آید که به او، نعمان گفته شود و مکنی به ابو حنیفه است، خدا وسیله او، سنتم را تجدید خواهد

کرد " ابن عدی آن را از ساخته های احمد جویباری کذاب و وضاع شمرده است.

و روایت " ابو حنیفه، چراغ اهل بهشت است " در کتاب اسنی المطالب صفحه ۲۱۴ آمده است که: این روایت ساختگی و نادرست است.

و روایت " به زودی بعد از من، مردی می آید که نامش نعمان بن ثابت و کنیه اش ابو حنیفه است، که دین خدا و ستم به دستش احیاء خواهد شد. "

و روایت " مردی می آید که ستم را زنده می کند و بدعت را می میراند، نامش نعمان بن ثابت است " و روایت " دیگر پیامبران به من و من به ابو حنیفه افتخار می کنم، او پیش خدایک مردی پرهیز کار است و گویا که کوهی از دانش، و پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل است، پس هر کس او را دوست داشته باشد، مرا دوست دارد و هر کس او را دشمن داشته باشد، مرا دشمن دارد. "

ابن جوزی گفته است: این حدیث ساختگی است، و عجلونی گفته است: شایسته نیست اگر چه طرقتش گوناگون است.

[صفحه ۱۲۳]

و روایت " اگر در امت موسی و عیسی مثل ابو حنیفه بودند، یهودی و نصرانی نمی شدند. "

و روایت: آدم به من افتخار می کند و من مردمی به من از امتم که نامش نعمان اش ابو حنیفه است. او چراغ امتم می باشد " که عجلونی در کشف الخفاء جلد ۱ صفحه ۳۳ است: این حدیث ساختگی است.

و روایت " در امتم مردی پدید می آید که به او ابو حنیفه گفته می شود و بین شانه هایش خالی است که خدا با دست های او سنت را زنده نگاه می دارد، چنانکه خوازمی در مناقب ابی حنیفه جلد ۱ صفحه ۱۶ گفته است این حدیث مرسل است و او افراد گمنامی روایت شده است.

و روایت ابن عباس " بعد از رسول خدا ماهی بر جمیع خراسان خواهد درخشید که کنیه اش ابو حنیفه است. "

و روایت، ابو البختری کذاب که گفته است: ابو حنیفه بر جعفر بن محمد صادق وارد شد، وقتی که جعفر به او نگاه کرد، گفت: گویا که می بینم تو بعد از مندرس شدن سنت جدم، آن را زنده خواهی کرد و پناهگاه، برای هر محزون، و فریاد رس، برای هر مهمومی، وسیله تو، سرگردان ها به مقصد راه، می یابند و راه راست را تو به آنها نشان می دهی، پس یاری و توفیق از ناحیه خدا مال تو است تا دانشمندان الهی وسیله ات راه را بیابند " خطیب خوارزمی در مناقب ابی حنیفه جلد ۱ صفحه ۱۹ آن را از ابی البختری آورده است: چه بگویم در باره مردی که کتاب بزرگی در باره مناقب ابی حنیفه می نویسد و در آن از این گونه مطالب بیهوده و دروغ های شاخدار می آورد و آن را در جوامع اسلامی همانند حقائق

[صفحه ۱۲۴]

مسلم پخش می کند و هیچ فکر نمی کند که ممکن است روزی دروغش آشکار و زشتیش روشن خواهد گردید و غلو جمعی از پیروان ابو حنیفه، در باره او، به جایی رسیده است که پنداشته اند او از رسول خدا اعلم است.

ابن جریرمی گوید: در کوفه بودم و از آنجا به بصره رفتم و در آنجا عبد الله ابن مبارک بود، او به من گفت: چگونه مردم را ترک کردی؟ گفتم ترک کردم در حالی که، برخی می پنداشتند که ابو حنیفه از رسول خدا اعلم است، آنان ترا در کفر پیشوای خود قرار داده اند، آنگاه چنان گریست که ریشش ترشد.

و نیز از علی بن جریر آمده که گفته است: برابن مبارک وارد شدم، مردی به او گفت: پیش ما دو نفر با هم در مساله ای نزاع کردند، یکی از آنها گفت: ابو حنیفه چنین گفته، و دیگری گفت: رسول خدا چنین گفته است، آنکه گفته بود: ابو حنیفه چنین گفته است، گفت: ابو حنیفه در قضاوت اعلم از رسول خدا است!

ابن مبارک گفت: دوباره بگو، او دوبار گفت: آنگاه ابن مبارک گفت: این کفر است. کفر است. من گفتم: این کفر از ناحیه تو حاصل شده است، و وسیله تو آنان، کافر رایشوای خود قرار داده اند، او گفت: چطور؟ گفتم: به خاطر روایت کردنت از ابو حنیفه. او گفت: من از روایت کردن از ابی حنیفه استغفار می کنم.

و از فضیل بن عیاض آمده که گفته است: اینان دلشان لبریز از محبت ابی حنیفه است و لذا کسی را از او اعلم نمی دانند.

و محمد بن شجاع ابو عبد الله، فقیه اهل عراق، در ابطال حدیث رسول خدا چاره جوئی می کرده تا بارد و ابطال آن، ابن حنیفه و رایش را یاری کرده باشد.

[صفحه ۱۲۵]

گفتار در مذمت ابو حنیفه

و در برابر این حدیث سازان و گزاف گوینان، افرادی به مقابله برخاسته، امامشان را مورد طعن و لعن و حمله و تکذیب قرار داده اند که متأسفانه مقام گنجایش آن را ندارد که فزایهای مهم آن را ذکر نمائیم، تا چه رسد به همه آنچه را که در این باره آگاه می داریم، در اینجا بیاوریم و تنها به گوشه ای از آن اظهار نظرها اکتفاء می کنیم:

عبد البر گفته است: از کسانی که ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری، (صاحب صحیح) در کتابش به عنوان ضعفاء و متورکین مورد طعن قرار داده ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی است.

نعیم بن حماد گفته است: یحیی بن سعید و معاذ بن معاذ، از سفیان ثوری شنیده اند می گفت: گفته شده: ابو حنیفه دو بار از کفر توبه داده شد.

و نعیم از فزاری نقل کرده است که: پیش سفیان بن عیینه بودم، خبر آوردند که ابو حنیفه مرده است. او گفت: خدا لعنتش کند که ریسمان اسلام را گسسته است و در اسلام، فرزندی بدتر از او پدید نیامده است، این چیزی است که بخاری آن را ذکر کرده است.

و نیز او در صفحه ۱۵۰ از کتابش "الانتفاء" گفته است: ساجی در کتاب "العلل" در باره ابی حنیفه ذکر کرده است، که ابوحنیفه در باره خلف قرآن توبه داده شده، او هم توبه کرده است. و ساجی از مخالفان اصحاب ابی حنیفه بوده است. و ابن الجارود در کتابش، در باره ضعفاء و متورکین گفته است: نعمان بن ثابت ابو حنیفه که حدیثش زیاد و مهم است در اسلامش اختلاف کرده اند.

و از مالک، رحمه الله، روایت شده که او در باره ابی حنیفه، همانند گفته

[صفحه ۱۲۶]

سفیان گفته است: او بدترین مولودی است که در اسلام پدید آمده و اگر با شمشیر به جنگ این امت آمده بوده ضررش کمتر بوده است.

وساجی گفته است که ابو السائب گفته است: از وکیع بن جراح شنیدم که می گفته: ابو حنیفه را چنان یافتیم که با رسول خدا در دوست حدیث مخالفت کرد و خطیب در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۳۹۰ آن را آورده است. و ساجی ذکر کرده است که محمد بن روح مدائنی: از معلی بن اسد، نقل کرده که او گفته است به ابن مبارک گفتیم: مردم می گویند تو پیر و ابو حنیفه هستی، او در جواب گفت: هر چه که مردم می گویند درست نیست، ما پیشش می رفتیم و او را نمی شناختیم وقتی که او را شناختیم ترکش کردیم.

و نیز گفته است: محمد بن ابی عبد الرحمن مقری، برایم گفته است که از پدرم شنیدم که می گفته: ابو حنیفه چندین بار مرا دعوت به اطراف نموده که دعوتش را اجابت نکردم.

و در صفحه ۱۵۲ آورده است که ابو عمر گفته است: طحاوی ابو جعفر از مردی شنید که می گفت: "اگر در حدیث دروغ بگوئی، بر تو باد گناه ابی حنیفه یا زفر آنها، که از روی ظلم گرایش به سوی قیاس پیدا کرده و از دین و آئین اعراض نمودند." و ابو جعفر گفته است: دوست داشتم که حسنات و اجرهایشان، مال من و گناهشان بر من بوده است. و عبد الله بن احمد بن حنبل، گفته است: سزاوار نیست از اصحاب ابی حنیفه روایت شود، و از او سوال شد که: آیا می شود از او روایت کرد؟ گفت: نه.

[صفحه ۱۲۷]

منصور بن ابی مزاحم، گفته است: از مالک بن انس شنیدم که از ابی حنیفه یاد کرد و گفت: او با دین بازی کرد، و کسی که با دین بازی کند دین دار نیست.

ولید بن مسلم گفته است که مالک بن انس به من گفته است: آیا از ابو حنیفه در محیط شما یاد می شود؟ گفتم: آری، گفت: دیگر محیط شما جای سکونت نیست.

ابن ابی لیلی، در ضمن ابیاتی، ابو حنیفه را نمونه کفر، یاد کرده و گفته است: "افراد زیر، به دشمنی با مرجئه شهره اند: عمر بن ذر و ابن قیس و عتیبه دباب و ابو حنیفه، شیخ، بد و کافرند."

و از یوسف ابن اسباط، آمده است که: ابو حنیفه چهار صد یا بیشتر حدیث رسول خدا را رد کرده است.

و از مالک، آمده است که گفته: در اسلام مولودی مضر تر بر اهل اسلام از ابی حنیفه متولد نشده است.

و نیز از او که: فتنه ابو حنیفه بر این امت، از فتنه ابلیس در هر دو ناحیه: در اطراف و آنچه را که در نقض سنت ها وضع کرده زیان بار تر است.

و از عبد الرحمن بن مهدی، آمده است: در اسلام بعد از فتنه دجال فتنه ای بزرگتر از ابی حنیفه نمی دانم.

و از شریک آمده است: اگر در هر قبیله ای از قبائل، شراب خوری باشد، بهتر است از اینکه در آن، مردی از اصحاب ابی حنیفه باشد.

و از اوزاعی، آمده است: ابو حنیفه به سوی ریسمان اسلام شتافت و آن را قطعه قطعه کرد، در اسلام مولودی مضر تر بر آن از ابی حنیفه پدید نیامد.

و از سفیان ثوری، آمده است: هنگامی که خبر وفات ابو حنیفه رسید، گفت:

سپاس خدائی را که مسلمین را از شرش راحت کرد، زیرا که ریسمان اسلام را

[صفحه ۱۲۸]

قطعه قطعه کرده بود و در اسلام مولودی شومتر از او پدید نیامده است. و نیز پیش او از ابی حنیفه یاد شد، او گفت: بدون دانش و سنت در باره مسائل اظهار نظر می کرد.

و عبد الله بن ادریس، گفته است: ابو حنیفه گمراه و گمراه کننده است.

و ابن ابی شیبه گفت: من او را یهودی می بینم.

و احمد بن حنبل گفته است: ابو حنیفه دروغ می گفته و سزاوار است که از اصحاب ابی حنیفه روایت نشود.

ابی حفص عمرو بن علی گفته است: ابو حنیفه صاحب رای است، حافظ نیست. حدیثش مضطرب و سست است و صاحب هوی و هوی می باشد.

گفتاری درباره دیگر پیشوایان اهل سنت

و دیگران را می بینی که به نام رسول خدا روایت "عالم قریش، که تمام کره زمین را از دانش پر می کند" را ساخته و آن را حمل بر محمد بن ادریس، امام شافعی ها کرده اند.

و مزنی پنداشته است که خدا را، در خواب دیده و از او در باره شافعی سوال کرده، فرموده است: کسی که اراده محبتم و سنتم را دارد، بر اوست که از محمد ابی ادریس شافعی، مطلبی استفاده کند، زیرا که او از من و من از اویم."

و از محمد بن نصر ترمذی آمده، که او گفته است: بیست و نه سال، حدیث نوشتم و مسائل مالک و گفتارش را شنیدم، و نسبت به شافعی نظر خوبی نداشتم، تا هنگامی که در مسجد النبی در مدینه نشسته بودم، چرتم گرفت، پیامبر اکرم را در خواب دیدم، عرض کردم: یا رسول الله آیا رای ابو حنیفه را بنویسم؟ فرمود: خیر.

عرض کردم: رای مالک را بنویسم؟ فرمود: مادامی که با حدیثم موافق باشد. عرض کردم: رأی شافعی را بنویسم؟ سرش را همانند آدم غضبناک، به خاطر گفته ام، به زیر

[صفحه ۱۲۹]

آورد و فرمود: این را عمل به رای نباید دانست، بلکه آن مراجعه به کسی است که به سنتم عمل می کند، به دنبال این رویا، به سوی مصر حرکت کردم، نوشته های شافعی را نوشتم.

احمد بن نصر گفته است پیامبر اکرم را در خواب دیدم، به او عرض کردم:

یا رسول الله به کدام یک از افراد امت در این عصر فرمانی می دهی که پیروی و اعتماد کرده، مذهبش را معتقد شویم؟ فرمود: بر شما باد به محمد بن ادریس شافعی که او از من است و خدا از او و از جمیع اصحاب و یارانش و کسانی که پیرو مرام او تا قیامت هستند خشنود دانست. دو باره عرض کردم: دیگر به کی؟ فرمود: به وسیله احمد ابن حنبل، که فقیه پرهیزکار و زاهد است.

و از احمد بن حسن ترمذی، آمده است که در روضه مبارکه که بودم، چرتم گرفت، رسول خدا تشریف آورد، به سویش شتافتم و عرض کردم: یا رسول الله، اختلاف در دین زیاد شده، در باره رای ابی حنیفه چه فرمائید؟ فرمود: اف بر او دستش شکسته باد، عرض کردم: در باره رای مالک چه می فرمائید؟ دستش را بالا برد و پائین آورد و فرمود: رسید و خطا کردم، گفتم: در باره رای

شافعی چه می فرمائید؟ پدرم فدای پسر عمم که، ستم را احیاء کرد،!

و نیز او گفته است: رسول خدا در خواب دیدم، گفتم: یا رسول الله، آیا اختلافی که در میان مردم است نمی بینی؟ فرمود: اختلاف درچی؟ گفتم: اختلاف در باره ابو حنیفه و مالک شافعی. فرمود: اما ابو حنیفه که نمی شناسمش. و اما مالک که دانش را نوشته است، و اما شافعی پس از من است و به سوی من.

و می بینی، که پیرو داغ ابی حنیفه، برای تقرب به امامش از طریق ابو هریره،

[صفحه ۱۳۰]

به نام رسول خدا چنین حدیث می سازد: " به زودی در امتم مردی پیدا می شود که نامش ابو حنیفه است و او چراغ امتم هست. و به زودی در امتم مردی پیدا می شود که نامش محمد بن ادریس است، فتنه او برامتم بیش از فتنه ابلیس است. و در تعبیر دیگر: " فتنه اش زیانبار تر است بر امتم از ابلیس "

و محمد بن موسی حنفی قاضی دمشق، متوفی در سال ۵۰۶ ه می گفت: اگر قدرت می داشتم از شافعی ها جزیه می گرفتم. و محب الدین بن محمد دموافی حنفی، متوفی در سال ۷۸۹ ه (این همان عالم پرهیز کاری است که در هر روز یک ختم قرآن می کرده) دارای تعصب شدیدی علیه شافعی ها بوده تا جائیکه دروغ می ساخته و آن را عبادت می دانسته است.

و مالکی ها، پندارهای دیگری را می آوردند و روایتی را که بعضی، به نام رسول خدا ساخته اند، روایت می کنند: " اگر مردم، تمام کره زمین را بگرداند اعلم از عالم مدینه یابند " و آن را تطبیق بر مالک بن انس می نمایند.

و گویا که مدینه، پایتخت اسلام بوده و در آن جایش از مالک و بعد از او، عالمی مورد توجه وجود نداشته است، و گویا که خانواده پیامبر بزرگوار اسلام که رسول خدا آنان را قرین قرآن در جانشینی قرار داده و فرموده است:

انی مخلف فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی وارث علم پیامبر عظیم الشان اسلام نبودند و گویا که صادق آل محمد (البته همه شان راستگو بودند اند) تنها وسیله نشر علم برای ائمه دنیا در آن روز نبوده و مالک نیز از شاگردانش نبوده است.

[صفحه ۱۳۱]

مرد دیگری می آید از ناحیه مسلمین ادعای اجماع می کند که منظور از این حدیث ساختگی، مالک است غافل از اینکه طبق گفته محمد بن عبد الرحمن: احمد افضل از مالک بن انس بوده است.

و نیز، طبق گفته احمد (پیشوای حنبلی ها) ابن ابی ذئب، از مالک بن انس برتر بوده است.

و نیز، طبق گفته یحیی بن سعید: سفیان از هر جهت از لحاظ حدیث، فقه و زهد از مالک برتر بوده است.

و نیز، طبق گفته عطیه ابن اسباط: هر گاه کره زمین از مانند مالک پر شده باشد، ابو حنیفه از همه آنها افقه است.

و نیز، طبق گفته شافعی و ابن بکیر: لیث بن سعید فهمی، شیخ دیار مصر، افقه از مالک است.

و ابو موسی انصاری، گفته است: از سفیان بن عیینه پرسیدم، او از ابن جریر به طور مرفوع برای ما حدیث کرد: " اگر آدمی در راه طلب دانش تمام کره زمین را بگردد، از عالم مدینه، داناتر نمی یابد " و من به او گفتم: آیا ابن جریر معتقد است که او مالک بن انس است؟ او گفت: عالم کسی است که از خدا بترسد و ما کسی را خدا ترس از عمری یعنی عبد الله بن العزیز عمری نمی دانیم.

و یحیی بن صالح گفته است: محمد بن حسن شیبانی، از مالک فقیه تر است.

[صفحه ۱۳۲]

و احمد بن حنبل گفته است: به این ابی ذئب رسید که: مالک حدیث " البیعین بالخیار " را اخذ نکرده. گفت: توبه داده شود، و گرنه گردنش را بزنند، در صورتی که مالک حدیث را رد نکرده، بلکه آن را تأویل کرده است. پس شامی گفت: کدام یک داناترند، مالک یا این ذئب؟ در جواب گفت: ابن ابی ذئب در این باره، از مالک بزرگتر است. و در دینش شایسته تر و پرهیز کارتر و پیش سلاطین او مالک، حق را بر پادارنده تر است.

و برای مالکی ها، پیرامون امامشان خواب هائی است که پنداشته اند رسول خدا در خواب دیده، آن حضرت مالک ستوده است که گوشه از آنها در " حلیه الاولیاء " جلد ۶ صفحه ۳۱۷ و غیره یافت می شود. و برای حنبلی ها، گام های بلندی در باره تبلیغ مذهب و امامشان وجود دارد. آنان خیالات دروغی ساختند که گوش ها از شنیدن آنها کر می شود، و هیچ غلوی به پایه آنها نمی رسد. و قسمتی از آنها را در همین جلد (جلد پنجم عربی صفحه ۲۰۱-۱۹۸) آورده ایم و از آن جمله است چیزی را که ابن جوزی در مناقب احمد صفحه ۴۵۵ اسنادش از علی بن عبد العزیز طلحی، آورده که ربیع بن سلمان از شافعی برایم نقل کرده، که او گفته است: ای ربیع کتابم را بگیر و آن را به عبد الله بن احمد بن حنبل تسلیم کن و جوابش را برایم بیاور. ربیع می گوید: با نامه، وارد بغداد شدم و احمد بن حنبل را هنگام نماز صبح دیدم و با او نماز صبح خواندم، وقتی که از محراب منحرف گردید، نامه را به او تقدیم کردم و به او گفتم: این نامه برادرت شافعی از مصر است. احمد گفت: در آن نگریستی؟ گفتم: خیر، احمد، مهر نامه را شکست و نامه را قرائت کرد، چشم هایش را اشک فرا گرفت. گفتم: چه چیزی در آن است ای ابا عبدالله؟ گفت: یاد آور شده که رسول خدا را در خواب دیده و به او فرموده است نامه ای به ابو عبد الله احمد بن حنبل بنویس و از ناحیه ام به او سلام برسان و

[صفحه ۱۳۳]

به او بگو: به زودی مورد امتحان قرار خواهی گرفت و بسوی خلق قرآن خوانده خواهی شد، اما اجابتشان نکنید که خداوند نامت را تا قیامت زنده خواهد نگاهداشت. ربیع می گوید: گفتم: البشاره. آنگاه جامه اش را از تن در آورد و به من داد و گرفتم و به سوی مصر حرکت کردم. و جواب نامه را نیز گرفته و به شافعی تسلیم نموده. به من گفت: ربیع، چه چیزی به تو داد؟ گفتم: جامه تنش را شافعی به من گفت: ما ترا با گرفتن جامه ناراحت نمی کنیم، آنرا تر کن آبش را به ما بده تا با شما در آن شریک باشیم. و بشکل دیگر نیز آن را روایت کرده و در آن آمده است: ربیع گفت: آنرا شستم و آبش را به او دادم و آن در ظرفی ریخت و می دیدم که هر روز از آن بر می داشت و به عنوان تبرک به صورتش می مالید. و فقیه احمد بن محمد ابو بکر یازودی، گفته است: وارد عراق شدم و کتاب- های اهل عراق را نوشیم و کتب اهل حجاز را نیز نوشتم و از زیادی اختلاف آنها، ندانستم که کدام یک را بگیرم تا اینکه گفته است: و از زیادی اختلاف آنها، جماعت را ترک کرده با حال اندوه خارج شدم، و شب را با اندوه بسر می بردم، وقتی که نیمه های، شب

شد، برخاستم وضو، گرفتم و دو رکعت نماز خواندم و گفتم خدایا مرا به چیزی که دوست داری و می پسندی هدایت فرما، آن گاه به رختخوابم برگشتم، در خواب دیدم که رسول خدا از در بنی شیبه داخل مسجد الحرام شد و پشتش را به کعبه تکیه داد و دیدم که شافعی و احمد بن حنبل در طرف راست رسول خدا قرار دارند که آن حضرت به روی آنها تبسم می فرمایند. و "بشر مریسی" نیز دیدم که در طرف چپ پیامبر اکرم قرار دارد ولی گرفته است، گفتم: یا رسول الله از کثرت اختلاف این دو مرد نمی دانم

[صفحه ۱۳۴]

چه کنم، و کدام یک را بگیرم؟ به سوی احمد و شافعی اشاره فرمود و گفت: اینان کسانی هستند که با آنها کتاب و حکم و نبوت دادیم، آنگاه اشاره به بشر مریسی فرمود و گفت: اگر اینان به آن کافر شوند، قوم دیگری را به آن موکل نمودیم که نسبت به آن کافر نیستند.

ابو بکر یازودی می گوید: بخدا قسم وقتی که این خواب را دیدم، فردایش هزار دینار صدقه دادم و دانستم که حق با شیخین است. و غلو حنبلی ها در باره امامشان به حدی رسیده که مدینی، در باره اش گفته است: خداوند این را بادو مرد، عزت بخشید که سومی ندارند آنها عبارتند از: ابو بکر صدیق در روز رده و احمد بن حنبل روز محنت.

هیچ کس بعد از رسول خدا در باره رواج اسلام، چنانکه احمد بن حنبل قیام نموده اقدام نکرده است.

میمونی می گوید: به او گفتم ای ابا الحسن حتی ابو بکر صدیق؟ گفت: حتی او، زیرا ابو بکر صدیق یار و یاور داشته، اما احمد بن حنبل بدون یار و یاور بدان قیام کرده است.

و در برابر آنها افرادی مثل ابی علی حسین بن علی کرابیسی شافعی، متوفی در سال ۲۴۵ یا ۲۴۸ ه قرار دارد که بر امام احمد اعتراض می کرد و هنگامی که سخنش را در باره قرآن شنید گفت: به چه عمل کنیم به گفتار این بچه؟ که اگر بگوئیم مخلوق است می گوید بدعت است و اگر بگوئیم غیر مخلوق است، باز می گوید بدعت است.

[صفحه ۱۳۵]

و مثل مرجان خادم، متفقه در مذهب شافعی، متوفی در سال ۵۶۰ ه که نسبت به حنبلی ها تعصب شدیدی داشته و نسبت به آنان اظهار دشمنی می کرده تا چائیکه دیوارمخصوص مکه را، که وزیر ابن هبیره پدید آورده بوده و ابن طباطبائی حنبلی در آن جا، نماز می خوانده، به خاطر دشمنی با حنبلیان، خراب کرد و به ابن جوزی حنبلی می گفت: مقصود من، ریشه کن کردن مذهبشان، و از بین بردن نام شما است.

و هنگامی که مرجان فوت کرد، ابن جوزی فوق العاده خوشحال گردید.

و ابن جوزی در "المنتظم" جلد ۱۰ صفحه ۲۲۴ گفته است: ابو سعد سمعانی، متوفی ۵۶۳ ه نسبت به مذهب احمد، دشمنی شدیدی داشته و بسیاری از اصحاب ما را یاد کرده و مورد طعن قرار داده که مستوجب طعن نبوده اند، و برای ابن جوزی در "المنتظم" جلد ۸ صفحه ۲۶۷ گفتار مفصلی پیرامون دشمنی ابی بکر خطیب بغدادی، صاحب تاریخ معروف، نسبت به مذاهب احمد و یارانش وجود دارد، تا جائی که، او را بعدم حیا و کمی دین نسبت داده است.

و محمد بن محمد ابو المظفر الدوی، متوفی در سال ۵۶۷ ه در باره حنبلی ها، گفتار تعصب آمیز و بد گوئی های فراوان داشته تا جائی که گفته است: اگر قدرت می داشتم، بر آنها جزیه قرار می دادم، حنبلیان درباره اش دسیسه کرده، با اسم او و زن و بچه

کوچکش را کشتند.

آری در این میان، افرادی وجود دارند که انگیزه‌ها و هوس‌ها از حق - گوئیشان باز نداشته، مانند فیروز آبادی صاحب قاموس، و عجلونی که اولی در خاتمه کتابش "سفر السعاده" و دومی در کشف الخفاء جلد ۲ صفحه ۴۲ گفته است: باب فضائل ابی حنیفه و شافعی و مذمتشان، که در آن چیزی صحیحی وجود ندارد و آنچه

[صفحه ۱۳۶]

که از اینها ذکر شده ساختگی و افتراء است. و ابن درویش حوت، در اسنی المطالب صفحه ۱۴ گفته است: در باره مناقب و مثالب هیچ کدام از پیشوایان مذهب، نص بخصوصی، چه صحیح و چه ضعیف وجود ندارند.

[صفحه ۱۳۷]

فهرست احادیث ساختگی و دگرگون شده

اشاره

انسان پژوهشگر، می تواند از آن احادیث ساختگی و دگرگون شده که در سلسله دروغ گویان آمده، فهرستی اتخاذ و از این رهگذر، به حساب دیگر این نوع احادیث که در مواضع مختلف کتب و مسانید اهل سنت پراکنده است، آگاهی حاصل نماید، اگر چه تمام، بلکه قسمت عمده آن را نمی تواند بشناسد، زیرا کتابی که اسامی حدیث سازان و ساخته‌ها و بافته‌هایشان را نوشته و محصور کرده باشد در درست نیست و آنچه که در شرح حال عده کمی از آن جمعیت زیاد، یافت شده از گوشه و کنار تاریخ است که دست تصادف برای ما حفظ کرده است.

و اینک فهرست گروهی از آن حدیث سازان و بافته‌هایشان، ذیلا آورده می شود:

ابو سعید ابان بن جعفر، بیش از ۳۰۰ حدیث ساخته است.

ابو علی احمد جویباری و دو فرزند او عکاشه و تمیم، بیش از ۱۰۰۰۰ حدیث ساخته‌اند.

احمد بن محمد قیسی، که شاید به نام پیشوایان، بیش از ۳۰۰۰ حدیث ساخته‌اند.

احمد بن محمد باهلی، احادیث موضوعه اش، بیش از ۴۰۰ حدیث ساخته است.

احمد بن محمد مروزی، به نام افراد مورد اعتماد، بیش از ۱۰۰۰۰ حدیث پائین و بالا کرده است.

[صفحه ۱۳۸]

احمد ابو سهل حنفی، احادیث دروغش ۵۰۰ است.

بشر بن حسین اصفهانی، دارای نسخه ساختگی است که در آن ۱۵۰ حدیث است.

بشر بن عون، دارای نسخه ساختگی است که در حدود ۱۰۰ حدیث دارد.

جعفر بن زبیر به نام رسول خدا ۴۰۰ وضع کرده است.

حارث بن اسامه، احادیث ساختگی در حدود ۳۰ حدیث بوده است.
 حسن عدوی، ویش از ۱۰۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است.
 حکم بن عبد الله ابو سلمه، در حدود ۵۰ حدیث ساخته است.
 دینار حبشی، از انس در حدود ۱۰۰ حدیث ساختگی روایت کرد است.
 زید بن حسن ۴۰ حدیث ساخته است.
 زید بن رفاعه ابو الخیر، دارای ۴۰ حدیث ساختگی است.
 سلیمان بن عیسی ۲۰ و چند ساخته است.
 شیخ بن ابی خالد بصری ۴۰۰ حدیث ساخته است.
 صالح بن احمد قیراطی، شاید بیش از ۱۰۰۰۰ حدیث پائین و بالا کرده باشد.
 عبد الرحمن بن داود دارای ۴۰ حدیث ساختگی است.
 عبد الرحیم فاریابی، بیش از ۵۰۰ حدیث ساخته است.
 عبد العزیز، ساخته ها و دگرگون کرده هایش ۱۰۰ حدیث است.
 عبد الکریم بن ابی العوجاء ۴۰۰۰ حدیث ساخته است.
 عبد الله قزوینی، به نام شافعی، در حدود ۲۰۰ حدیث ساخته است.
 عبد الله قدامی، به نام مالک، بیش از ۱۵۰ حدیث پائین و بالا کرده است.
 عبد الله روحی، بیش از ۱۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است.
 عبد المنعم بیش از ۲۰۰ حدیث دروغ روایت کرده است.
 عثمان بن مقسم، از روایات ناشنیده ای که پیش شیبان داشته ۲۵۰۰۰ حدیث بوده است.

[صفحه ۱۳۹]

عمر بن شاکر، دارای ۲۰ نسخه ی غیر محفوظه است.
 محمد بن عبد الرحمن بیلمانی ۲۰۰ حدیث دروغ، روایت کرده است.
 محمد بن یونس کدیمی، بیش از ۱۰۰۰ حدیث ساخته است.
 محمد بن عمر واقدی ۳۰۰۰۰ حدیث که واصل ندارد روایت کرده است.
 معلی بن عبد الرحمن واسطی ۹۰ حدیث وضع کرده است.
 میسره بن عبد ربه بصری ۴۰ حدیث ساخته است.
 نوح بن ابی مریم، در فضیلت سوره ها ۱۱۴ حدیث ساخته است.
 هشام بن عمار ۴۰۰ حدیث دروغ روایت کرده است.
 مجموع احادیث ساختگی و دگرگون شده اینان ۹۸۶۸۴ حدیث خواهد بود.
 و به آن اضافه کنید، احادیثی را که از افراد زیر دور انداخته شده:
 عباد بصری ۶۰۰۰۰ حدیث
 عمر بن هارون ۷۰۰۰۰ حدیث

عبد الله رازی ۱۰۰۰۰ حدیث

ابن زباله ۱۰۰۰۰۰ حدیث

محمد بن حمید ۵۰۰۰۰ حدیث

نصر ۲۰۰۰۰ حدیث

که مجموع احادیث این عده ۴۰۸۶۸۴ خواهد شد.

و برای شخص بحث کننده، مخفی نخواهد بود که این عدد، نسبت به آنهمه احادیث ساختگی، که دستهای جنایتکارانه ساخته اند، بسیار ناچیز خواهد بود.

نسخه ها و احادیث موضوعه

برای اغلب دروغگویان حدیث ساز (اگر نگوئیم همه آنها) کتاب هائی، که

[صفحه ۱۴۰]

مشمتمل بر بسیاری از بافته هایشان که از حد و اندازه، بیرون است بوده است، اما تاریخ، برای ما چیزی جز اشاره ای که در تراجم جمعی از نویسندگان آن رفته، حفظ نکرده است. چنانکه از گفتارشان در سابق گذشت.

اینک برخی از آنان، ذیلا آورده می شود:

محمد بن ابراهیم مزنی، دارای نسخه موضوعه و ساختگی است.

احمد بن محمد حمانی، در مناقب ابی حنیفه نوشته که تمام مطالب آن ساختگی است.

اسحاق بن محمشاذ، دارای کتابی در باره فضائل ابن کرام است که تمامش ساختگی است.

ایوب بن مدرک حنفی، دارای نسخه موضوعه است.

بریه بن محمد البیع، دارای کتابی است که احادیث آن ساختگی است.

حسن بن علی اهوازی، کتابی تصنیف کرده که در آن احادیث موضوعه آورده است.

حسین بن داود بلخی، دارای نوشته ای است که اکثر آن ساختگی است.

داود بن عفان، دارای نسخه ای است که به نام انس، ساخته شده است.

زکریا بن درید، دارای نسخه ای است که همه آن ساختگی است.

عبد الرحمن بن حماد، نزدش نسخه موضوعه ای است.

عبد العزیز بن ابی زواد، پیشش نسخه ساختگی است.

عبد الکریم بن عبد الکریم، دارای کتاب ساختگی است.

عبد الله بن حارث، دارای نسخه ای است که همه آن موضوعه است.

عبد الله بن عمیر قاضی، به نام مالک نسخه ساختگی دارد.

عبد المغیث بن زهیر حنبلی، دارای جزوه ساختگی در باره فضائل یزید است.

عبید بن قاسم، دارای نسخه ساختگی است.

علاء بن زید بصری، دارای نسخه موضوعه ای است.

[صفحه ۱۴۱]

لاحق بن حسین مقدسی، از حدیث ساختگیش، بیش از پنجاه جزء نوشته است.

محمد بن احمد مصری، دارای نسخه ساختگی است.

محمد بن حسن سلمی، تالیفاتش از صد کتاب است.

محمد بن عبد الواحد زاهد، دارای جزوه ای در فضائل معاویه است.

محمد بن یوسف رقی، در حدود شصت نسخه وضع کرده است.

موسی بن عبد الرحمن ثقفی، کتابی در تفسیر ساخته است.

و بر شخص خواننده است که این را مقیاس قرار دهد و بدین وسیله ساخته های جمیع دروغ گویان و حدیث سازان، چه آنها که یاد

کردیم و چه آنها که یاد نکردیم اندازه گیری نماید، در آن صورت که گفته های افراد زیر را مبالغه آمیز نخواهد دانست:

یحیی بن معین گفته است "از دوغ گویان به قدری کتاب نوشتیم که تنور را با آن فروختیم و نان پخته از آن در آوردیم."

و بخاری، صاحب گفته است "دویست هزار حدیث غیر صحیح را حفظ کردم."

و اسحاق بن ابراهیم حنظلی، گفته است "چهار هزار حدیث دروغ، حفظ کرده است."

و یحیی بن معین گفته است "کدام صاحب حدیث است که از کذابی، هزار حدیث نوشته باشد؟"

و خطیب بغدادی، گفته است "برای اهل کوفه و خراسان از احادیث موضوعه و سندهای ساختگی نسخه های زیادی است و بحمد

الله، در میان محدثین بغداد چنانکه

[صفحه ۱۴۲]

در میان غیر آنان اشتهار به دروغ در روایت و حدیث سازی است، کمتر وجود دارد.

و ابو بکر بن ابی سبزه وضاع و کذاب گفته است "پیشم هفتاد هزار حدیث در حلال و حرام است."

و فیروز آبادی صاحب قاموس، در خاتمه کتابش "سفر السعاده" نود و یک باب شمرده که در آنها احادیث زیادی است. و در

کتب آنان، از آن احادیث موجود است آنگاه می گوید: و در آنها حدیث صحیحی وجود ندارد، و پیش بزرگان دانش صحت آن

احادیث، به ثبوت نرسیده است.

و عجلونی در پایان کتابش "کشف الخفا" قسمتی از احادیث موضوعه و حدیث سازان و کتب دروغین را یاد آور شده و در

صفحه ۴۲۴-۴۱۹ صد باب را شمرده که اکثر آنها در فقه است و بعد از هرباب گفته است: در آن حدیث صحیحی نیست و یا نظیر

آن.

و ابن الحوت بیوتی، در "اسنی المطالب" بیش از سی مبحث را، از ابو ابی شمرده که در آنها حتی یک حدیث صحیح وجود

ندارد.

ائمه حدیث که در تالیفات صحاح و مسانیدشان، از میان آن همه احادیث زیاد قسمتی از احادیث مورد اعتماد را انتخاب کرده و

الباقی را ترک کرده اند، نشانه زیادی احادیث ساختگی است و پرده از روی این حقیقت بر می دارد که:

ابو داود سجستانی، در سننش ۴۸۰۰ حدیث آورده که آن را از میان ۵۰۰۰۰۰ حدیث انتخاب کرده است.

و صحیح بخاری، مشتمل بر ۲۷۶۱ حدیث غیر مکرر است که از میان بیش از ۶۰۰۰۰۰ حدیث، انتخاب شده است.

[صفحه ۱۴۳]

و در صحیح مسلم ۴۰۰۰ حدیث غیر مکرر است که از میان ۳۰۰۰۰۰ حدیث، انتخاب شده است. و احمد بن حنبل، در مسندش ۳۰۰۰۰ حدیث آورده که آنها را از میان بیش از ۷۵۰۰۰۰ حدیث، انتخاب کرده، در صورتیکه ۱۰۰۰۰۰۰ حدیث فراهم کرده بوده است.

و احمد بن فرات، متوفی در سال ۲۵۸ هـ یک میلیون و پانصد هزار حدیث نوشته و از میان آنها ۳۰۰۰۰۰ حدیث را در تفسیر و احکام و فوائد و غیره اخذ کرده است.

این یک از شئون حدیث و در اینجا نواحی دیگری وجود دارد که ناشی از الفاظ جرح غیر کذب و وضع است که زیر هر کدام از آنها افراد زیادی از رجال حدیث قرار دارند که هر فردی از آنها احادیث زیادی روایت کرده اند.

آن الفاظ عبارتند از: روایت از او روا نیست، تمام احادیثش ساختگی است، چیزهاییکه اصل ندارند روایت میکنند، از ثقات، روایات موضوعه روایت می کند، احتجاج بدان روا نیست، سندها را دگرگون میکرده و بالا می برده است، حدیث موقوف را بالا برده و وصل، نوشتن حدیثش جائز نیست، در هیچکدام از احادیثش مورد پیروی قرار نمی گیرد، ثقه و امین نیست، تمام اصحاب بر ترکش اجماع دارند، تمام چیزهایی که روایت می کند غیر محفوظ است، به آن استدلال نمی شود و اعتباری به آن نیست، دارای حدیث مورد اعتماد نیست، حدیثش مضطرب و ناچیز است، از احادیث نادرست در تالیفاتش زیاد آورده است، اتفاق بر ترک اوست، احادیث موضوعه می آورده است، احادیث دگرگون شده می آورده، حدیث از یادش می رفته است، از او چیزی

[صفحه ۱۴۴]

نباید نوشته شود، فریب خورده، از ناحیه دروغ گویان است، چیزی را دست انجام نمی داده است، در آوردن مطالب نادرست متفرد بوده است، حجت نیست بطور کلی ضعیف و سست است، جدا ضعیف است، هلاک شونده است، سقوط کننده است، بدعت گزار است، گول خورده است، تدلیس می کند، در هم آمیخته است، در هم می آمیزد، متهم به دروغ است، متهم بوضع حدیث است، احادیثش دگرگون شده و ناشایسته است، در حدیث ناچیز است، از ثقات مطالب نادرست می آورد.

[صفحه ۱۴۵]

مشکل ثقه و ثقات

اینها که گفته شد، مربوط به کسانی است که پیش عامه به آنها و گفتار و حدیثشان اعتمادی نیست، و اما کسی که بنظر آنها مورد اعتماد است تازه خود مشکل بسیار مهم و غیر قابل حل دیگری است که خواننده محترم را در بهت و حیرت قرار می دهد و آن اینکه منظور از ثقه و رای مورد اعتماد چیست؟ از کجا حاصل می شود؟ و چه خصلتی با آن مناقض است؟
بیا با من تا تاریخ جمعی از کسانیکه تصریح به ثقه بودن آنها شده (در صورتیکه اثری از اعتماد در آنها دیده نمی شود) بخوانیم،

مانند:

۱- زیاد بن ابیه، کسیکه آنهمه جرائم و جنایات مهم را در تاریخ مرتکب شده، خلیفه بن خیاط او را از زهاد شمرد و احمد بن صالح، او را متهم به کذب نمی داند!!

۲- عمر بن سعد بن ابی وقاص، قاتل امام حسین علیه السلام که عجلای او را ثقه و مورد اعتماد می داند!!

۳- عمران بن حطان، رئیس خوارج، صاحب شعر معروف، در باره ابن ملجم مرادی:

ياضربه من تقى ما راد بها

الا ليبلغ من ذى العرش رضوانا

انى لا ذكره حنيا فاحسبه

او فى البريه عند الله ميزانا

[صفحه ۱۴۶]

"ای ضربتی که از پرهیز کاری صادر شده و از آن جز رسیدن به رضوان و خشنودی خدا نظری نداشته است، من هرگاه که آن را یاد می آورم فکری می کنم که او پیش خدا از لحاظ پاداش از همه مردم پر پاداش تر است."

چنین فردی را عجلای توثیق کرده و بخاری از رجال صحیحش قرار داده و از او حدیث نقل کرده است!!!

۴- اسماعیل بن اوسط بجلی، امیر کوفه، متوفی در سال ۱۱۷ ه که از یاران حجاج بن یوسف ثقفی بوده و سعید بن جبیر را برای قتل پیشش فرستاده بود، ابن معین چنین شخصی را توثیق کرده و ابن حبان او را از ثقات شمرده است!!

۵- اسد بن وداعه شامی تابعی ناصبی که علی را سب می کرده و عابد بوده است، نسائی او را توثیق نموده است!!

۶- ابو بکر محمد بن هارون ناصبی منحرف، و معروف به دشمنی با امیر المومنین که خطیب بغدادی او را توثیق کرده است!!

۷- خالد قسری امیر ناصبی، دشمن ستمکار (ذهبی او را چنین توصیف کرده است) و در تاریخ ابن کثیر جلد ۱۰ صفحه ۲۱-۲۰ آمده است که: او مرد بدی بوده، به علی جسارت می کرده و مادرش نصرانی بوده و در درینش متهم بوده و در خانه اش برای مادرش کنیسه ای ساخت، با این حال، ابن حبان او را توثیق کرده است!!

۸- اسحاق بن سوید عدوی بصری، متوفی در سال ۱۳۱ ه که نسبت به علی دشمنی می کرد و می گفت: او را دوست ندارم. با اینحال، احمد و ابن معین

[صفحه ۱۴۷]

و نسائی او را توثیق کردند، و او از رجال صحاح بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی است!!

۹- نعیم بن ابی هند متوفی در سال ۲۱۱ ه مردی ناصبی و دشمن علی بوده، با اینحال، نسائی او را توثیق کرده است!!

۱۰- حریر بن عثمان کسی که در مسجد نماز می خواند و از آن خارج نمی شد تا روز هفتاد بار علی را لعن کند. اسماعیل بن عیاش

می گوید: با حریر از مصر تا مکه رفیق را شدم، او در بین راه علی را سب و لعن می کرد و به من می گفت: این که مردم از رسول خدا روایت کرده اند که به علی فرموده است: "تو نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی هستی" درست است اما شنونده خطا کرده است، گفتم: چطور؟ گفت: بیان رسول خدا چنین بوده: "تو نسبت به من بمنزله قارون نسبت به موسی هستی" گفتم: از کی چنین روایت بوده می کنی؟ گفت: از ولید ابن عبد الملک شنیدم که آنرا روی منبر چنین روایت می کرد، بخاری و ابو داود و ترمذی و دیگران به حدیث چنین شخصی احتجاج کرده اند و در ریاض النضره جلد ۲ صفحه ۲۱۶ آمده است که او ثقه و مورد اعتماد است و لیکن علی را دشمن داشته خدا دشمنش باد!!

۱۱- ازهر بن عبد الله حمصی، علی را سب می کرده با اینحال عجلی او را توثیق نموده و او از رجال حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی است!!

۱۲- عبد الرحمن بن ابراهیم مشهور به دحیم شامی، کسی که گفته است:

کسی که بگوید: "فنه باغیه" اهل شامند، او زنا زاده است، با اینحال بخاری و دیگران از او روایت کرده اند و او به عنوان ثقه و حجت معرفی شده است!!

[صفحه ۱۴۸]

۱۳- حافظ عبد المغیث حنبلی، کتابی در فضائل یزید بن معاویه نوشته و در آن مطالب ساختگی زیادی آورده است، در صورتیکه از چنین شخصی به پارسائی و ثقه و دین داری و راستی و امانت و شایستگی و اجتهاد یاد شده است!!

۱۴- حافظ زید بن حباب، که ابن معین گفته است: او ثقه است، ولی حدیث ثوری را در گون می کرده است!!

۱۵- خلف بن هشام، که شرب خمر می کرده، و احمد امام حنبلیان، او را توثیق کرده است. وقتیکه به او اعتراض شد: چرا آدم شراب خوار را توثیق می کنی؟

در جواب گفته: این علم از ناحیه او به ما رسیده، و او بخدا قسم پیش ما ثقه و امین است، شراب بنوشد یا ننوشد!!

۱۶- خالد بن مسلمه بن عاص ابو سلمه قرشی، که امام احمد و یحیی بن معین او را توثیق کرده و گفته اند: حدیثش نوشته شود و ابن عدی گفته است: او در زمره کسانی است که حدیثش قابل گرد آوری است گر چه حدیثش کم است و مانعی از روایت کردن از او نمی بینم، در صورتیکه او از سران "مرجه" و دشمن علی است.

آری چنین کسانی را توثیق می کنند و روایات کردن از آنها را جائز می شمردند، اما افراد زیر را از ثقه و مورد اعتماد بودن ساقط می دانند:

احمد بن حنبل، وقتیکه شنید عبید الله بن موسی عبسی، نسبت به معاویه بد- گوئی می کند، روایت کردن از او را ترک کرد و نمایده ای پیش یحیی بن معین فرستاد و به او پیغام داد که: برادرت ابو عبد الله احمد بن حنبل برایت سلام می فرستد و می گوید: از عبید الله، حدیث زیاد نقل می شود، در صورتیکه من و شما از او می شنویم که به معاویه بد می گوید، از این رو، من دیگر از او حدیث نقل نمی کنم!.

[صفحه ۱۴۹]

یحیی بن معین به قاصد گفت: به ابو عبد الله سلام برسان و به او بگو: من و شما از عبد الرزاق شنیدیم که عثمان را بد می گفت، آیا

حدیث کردن از او را ترک کنم، با آنکه عثمان از معاویه بالا تر است؟.

آری شعبه روایت کردن از منهل بن عمر اسدی کوفی را، هنگامی که از خانه اش آواز خوانی شنید، ترک کرد چنانکه ابن ابی حاتم گفته است.

آری یزید بن هارون گفته است: روایت کردن از ابو یوسف بخاطر آنکه اموال یتیمان را به مضاربه می دهد و سودش را برای خودش بر می دارد، جائز نیست.

آری آری، بخاری، روایت کردن از امام صادق را ترک کرد و یحیی بن سعید گفته است: در نفسم از او چیزی است. گر چه او دروغ گو نبوده است ولی شافعی و ابن معین و ابن ابی خثیمه و ابو حاتم و ابن عدی و ابن حبان و نسائی و دیگران او را توثیق کرده اند.

آری ابو حاتم بن حبان بستی، گفته است: علی بن موسی الرضا (امام پاک) از پدرش مطالب عجیب و غریب نقل می کند گویا که اشتباه و خطا می کند.

آری ابن جوزی، امام پاک، حسن بن علی بن محمد عسکری را در "الموضوعات" تضعیف کرده است!!.

فویل لهم مما کتبت ایدیههم و ویل لهم مما یکسبون

"پس وای بر آنها، از آنچه را که دستهایشان نوشته و وای بر آنها، از آنچه که کسب می کنند."

(بقره آیه ۷۹)

[صفحه ۱۵۰]

احادیثی که بنام رسول خدا ساخته اند

ما، در این جا تصمیم داریم: نمونه هایی از چیزهایی که دستهای این دروغ گویان و حدیث سازان یاد شده، یا امثالشان در باب فضائل دروغین ساخته اند یاد آور شویم:

۱- از ابن عباس آمده، که رسول خدا فرموده است: "هیچ درختی در بهشت نیست مگر آنکه روی برگهایشان نوشته شده: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، ابو بکر صدیق است، عمر فاروق است و عثمان صاحب دو نور است."

این حدیث از ساخته های علی بن جمیل رقی است و تنها اوست که این حدیث را نقل کرده و معروف بن ابی معروف بلخی آنرا دزدیده و عبد العزیز بن عمر و خراسانی، مرد گمنامی است و ابو نعیم آن را از طریق علی بن جمیل آورده و ختلی در دیباج آن را از طریق عبد العزیز بن عمر و خراسانی، چنانکه در میزان الاعتدال آمده روایت کرده است. و ذهبی در جلد ۲ صفحه ۱۳۸ همان کتاب گفته است: عبد العزیز گمنام است و خبر باطل است، پس همان آفت آن حدیث است.

و ابن عدی از طریق معروف بلخی آن را آورده و ذهبی در میزان جلد ۳ صفحه ۱۸۴ گفته است: این حدیث ساختگی است، ولی به خاطر علی بن جمیل، از جریر مشهور است و سوگند می خورده و می گفته: بخدا قسم جریر به ما حدیث کرده است. و ابن عدی گفته است: این معروف نیست و شاید آن را از علی بن جمیل دزدیده باشد.

[صفحه ۱۵۱]

ابو القاسم بن بشران در "امالی" خود، از طریق محمد بن عبد عامر سمرقندی، آن را روایت کرده است، و این سمرقندی همان کذاب و حدیث ساز است که از عصام بن یوسف حدیث می کرده و ابن عدی گفته است: احادیث روایت کرده که مورد پیروی نمی باشد.

و خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۵ صفحه ۴ و جلد ۷ صفحه ۳۳۷ آن را از طریق حسین بن ابراهیم احتیاطی، از علی بن جمیل روایت کرده که ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۲۵۳ بعد از ذکر آن از این طریق گفته است: این باطل است و متهم به آن حسین احتیاطی است. و در جلد ۳ صفحه ۱۸۴ گفته است: این حدیث ساختگی است.

و ابن کثیر در تاریخش جلد ۷ صفحه ۲۰۵ آن را از طریق طبرانی آورده و گفته است: این حدیث از لحاظ سند ضعیف است و کسی که به آن تکلم کرده، خالی از ناشناختگی و مجهول بودن نیست.

امینی می گوید: آیا از ابن کثیر تعجب نمی کنی که حدیث ساختگی و باطل را ضعیف و مجهول می خواند؟ در صورتی که در اصطلاح اهل فن که او خود را از آنها می داند چنین حدیثی ضعیف خوانده نمی شود. آری: این خوی اوست که چنین ایجاب می کند!!

و عجیب تر از آن این است که خطیب در باره روایتی که حالش چنین است کلمه‌ای که دلالت بر عیب سند آن کند، نیاورده و این شان اوست در باره بسیاری از امثال این احادیث ساختگی!!

۲- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: هنگامی که قیامت بپا گردید، منادی از زیر عرش ندا می کند، اصحاب محمد را بیاورید، ابو بکر و عمر و عثمان و علی آورده می شوند و به ابو بکر گفته می شود: کنار در بهشت بایست و هر کسی را که می خواهی وارد کن و هر کسی را که می خواهی رد کن و به عمر گفته می شود:

کنار میزان بایست و هر کس را که خواستی با رحمت خدا سنگین و یا سبک کن و به عثمان شاخه ای از درختی که خدا با دستش غرس کرده بوده داد می شود و

[صفحه ۱۵۲]

به او گفته می شود: به وسیله آن هر کسی را که خواستی از حوض درو کن، و به علی دو حله داده و گفته می شود که آنها را بگیر و من آنها را از روزی که آسمان و زمین را خلق کرده بودم برای ذخیره کرده بودم.

این حدیث را ابراهیم بن عبد الله مصیصی، و احمد بن حسن بن قاسم کوفی، که هر دو کذابند، روایت کرده اند و خدا دانایتر است که کدام یک، آن را وضع کرده اند.

ذهبی آنها را همین عبارت در میزانش جلد ۱ صفحه ۴۲-۲۰ آورده است.

و در آن صرف نظر از ساختگی بودن، دگرگونی نیز صورت گرفته است، زیرا آنچه که در ریاض النضره جلد ۱ صفحه ۳۲ آمده در باره عثمان و علی چنین است: "به عثمان دو حله پوشانده می شود و به او گفته می شود: آنها را بپوش، از روزی که آسمان و زمین را آفریدم، آنها را برای شما آفریده یا ذخیره کردم، و به علی بن ابی طالب عصا "عوسج" از درختی که خدا با دستش در بهشت غرس کرده داده می شود و به او گفته می شود: مردم را از حوض دور کن."

پس آنچه را که برای علی بن ابی طالب علیه السلام بوده، از دور کردن منافقان از حوض، دگرگون کردن برای عثمان قرار دادند، بعد از آنکه بر صدر حدیث ابتدائی ساختگی افزودند.

و حدیث دور کردن امیر المومنین از حوض، چیزی است که حفاظ، آن را از طرق گوناگون از جمعی از صحابه آورده، و ما در

سابق طرق و تصحيح حاكم را نسبت به آن حديث در جلد ۲ صفحه ۳۲۱ آورده ايم.

۳- از انس بطور مرفوع آمده است: " همه اصحابم جز معاويه بن ابی سفیان را (در بهشت) دیدم، تنها او را هشتاد (یا هفتاد) سال ندیدم و بعد آن بسویم آمد در حالی که روی شتری از مشک خوشبو تر که داخل آن از رحمت خدا و چهار دست و پایش از زبرجد بوده سوار بوده است و به او گفتم: معاویه؟ جواب داد: لبيك يا محمد به او گفتم: در این هشتاد سال کجا بودی؟ گفت: در باغستانی زیر عرش خدایم بودم که او با من مناجات می کرد و من با او، او به من دورد می -

[صفحه ۱۵۳]

فرستاد و من به او، و می گفت: این در عوض فحشهایی است که در دنیا به تو داده اند.

این حدیث از ساخته های عبد الله بن حفص و کیل است.

ابن عدی گفته است: این حدیث ساختگی است، شک ندارم که او سازنده آن است.

و خطیب گفته است: این حدیث از لحاظ سند و متن باطل است و می دانیم که سازنده آن وکیل است، و سندهای رجالش همه مورد اعتمادند جز خودش.

و ذهبی در میزانش، بعد از ذکر آن، از طریق ابن عدی گفته است: برای ابن عدی شایسته نبوده که از این دجال کور چشم کور دل

روایت کند، کسی که خداوند در باره اش فرموده است: " کسی که در این دنیا کور باشد در آخرت نیز کور و گمراه است. "

و در شرح حال عبید الله بن سلیمان گفته است: از او عبد الرزاق، با خیر باطلی روایت کرده که او آفت آن به شمار می رود.

و ابن حجر در لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۱۰۵ گفته است: این خبر را ابن عساکر چنین آورده است: " من وارد بهشت می شوم،

همه یارانم جز معاویه را در آنجا می یابم که پس از هفتاد سال او را می بینم و به او میگویم: معاویه کجا بودی؟ در جواب می

گوید: زیر عرش خدایم بودم که با دستش به من تحفه می داد آنگاه فرمود: این در عوض فحشهایی است که در دنیا به شما داده اند

" .

ابن عساکر گفته است: این حدیث نادرست است و در آن چند نفر از افراد گمنام قرار دارند.

۴- از انس بطور مرفوع آمده است: " در شب معراج وارد بهشت شدم سیبی را دیدم به حوریه ای آویزان بوده، گفت: من مال عثمان

کشته شده با ظلم هستم. "

ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۲۰ از طریق عباس بن محمد عدوی، حدیث -

[صفحه ۱۵۴]

ساز آن را آورده است. و گفته است: این خبر ساختگی است و در جلد ۳ صفحه ۲۹۳ با تغییر مختصر از طریق یحیی بن شیب مذاب

وضاع نیز آن را آورده و گفته است: این دروغ است و خدا می داند که کدام یک از این دو مرد آن را ساخته اند.

و ابن حجر در لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۲۴۵ گفته است: ابن حبان آنرا ضعیف دانسته و معتقد است: برای آن از کلام پیامبر و

انس و ثابت و حماد (که آنها رجال سند حدیثند) اصلی نیست و به این مطلب ذهبی در " المیزان " در شرح حال عبد الله بن ابراهیم

دمشقی، اشاره کرده و گفته است: این خبر باطل است.

و ابن حجر در لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۲۴۸ گفته است: حدیث یاد شده از عقبه بن عامر چنین آورده شده: " هنگامی که به

آسمان عروج داده شدم داخل بهشت عدن شدم، سیبی در دستم قرار گرفت که از آن حوریه پسندیده ای که مژگان چشمهایش همانند زیبایی مژگان بازها بوده، آشکار گردید و به او گفتم که: تو مالی کی هستی؟ گفت: من برای خلیفه بعد از تو هستم که از روی ستم کشته می شود (عثمان بن عفان) و در صفحه ۲۹۳ نیز آن را آورده و گفته است: حدیث نادرستی است.

و خطیب در تاریخش جلد ۵ صفحه ۲۹۷ آن را از طریق محمد بن سلیمان ابی علی شطوی، از نافع از ابن عمر از رسول خدا چنین آورده است: " هنگامی که شبانه بسوی آسمان برده شدم و در آسمان چهارم قرار گرفتم سیبی در دامنم افتاد آنرا با دستم گرفتم پس شکافته شد و از آن حوریه خندانی بیرون آمد و به او گفتم: بگو بینم: مال کی هستی؟ گفت: متعلق به مقتول شهید: عثمان عفان هستم."

و با این طریق نیز این حدیث ساختگی است.

خطیب در تاریخش و ابن جوزی در "الموضوعات" و ذهبی در "میزانش" نادرستی این حدیث را از ناحیه محمد بن سلیمان ابی جعفر خزاز دانسته اند.

[صفحه ۱۵۵]

۵- از جابر بطور مرفوع آمده است: خداوند یارانم را بر همه عالمیان جز از انبیاء و مرسلین بر تری و از میان یارانم چهار نفر را برگزید: ابو بکر، عمر، عثمان و علی، آنها را بهترین یارانم قرار داد گرچه همه یارانم خوبند.

این حدیث از ساخته های عبد الله بن صالح، کاتب "اللیث" است که ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۴۷ گفته است: با این خبر قیامت بر عبد الله بن صالح بر پا گردید.

و از ابی زرعه حکایت شده که او گفته است: این حدیث باطل است، و خالد مصری آن را ساخته و در کتاب عبد الله بن صالح، آن را جای داده است، و نسائی گفته است: این حدیث ساختگی است.

۶- از عبد الله بن عمر، بطور مرفوع آمده است: هنگامی که ابو بکر متولد شد، در همان شب خداوند بر بهشت عدن توجه کرد و فرمود: سوگند به عزت و جلالم که در تو داخل نمی کنم مگر کسی که این مولود را دوست داشته باشد.

ذهبی گفته است: این حدیث ساختگی است و آفت آن احمد بن عصمت نیشابوری است.

و خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۳ صفحه ۳۰۹ آن را آورده و گفته است:

این حدیث باطل است و در اسنادش چند نفر از افراد مجهول و گمنام قرار دارند.

۷- از ابی هریره بطور مرفوع آمده است: "در آسمان دنیا هشتاد هزار فرشته برای کسی که ابو بکر و عمر را دوست داشته باشد طلب آموزش می کنند، و در آسمان دوم هشتاد هزار فرشته کسی را که ابو بکر و عمر را دشمن داشته باشد لعنت و نفرین می کنند. این حدیث از ساخته های ابی سعید حسن بن علی عدوی بصری است.

خطیب آن را آورده و گفته است: این حدیث را عدوی به نام کامل بن طلحه ساخته است و تنها عبد الرواق بن منصور بندار، از ابی عبد الله زاهد سمرقندی، و او از ابی لهیعه، آن را روایت کرده است و ابو عبد الله زاهد مجهول و گمنام است.

[صفحه ۱۵۶]

و لذا عدوی آن را به کامل ثقه است چسبانده است در هر صورت حدیث از ابی لهیعه بطور محفوظ نیامده است.

آنگاه آن را به طریق دیگر آورده و گفته است: این اسناد صحیح است و رجالش همه مورد اعتماد هستند و عدوی مطلب مهمی را آورده و مرتکب کار بدی شده. جرات او در ساختن این حدیث بزرگتر از جراتش در روایت از ابن لهیعه است. و دیلمی آن را آورده افزوده است: و هر کسی همه صحابه را دوست داشته باشد از ثقات دور خواهد بود و ذهبی به ساختگی بودن آن نیز حکم کرده است. و ابن حجر از طریق دیگر از انس در کتاب لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۱۰۷ آن را آورده و گفته است: این با این اسناد باطل است.

۸- از انس آمده است که: مردی یهودی پیش ابی بکر آمد و گفت: قسم به آنکه موسی را برانگیخت و با سخن گفت، من ترا دوست دارم. ابو بکر سرش را به علامت تحقیر او بالا نیاورد تا جبرئیل بر پیامبر اکرم نازل گردید و گفت: ای محمد خدای بزرگ برای تو سلام می فرستد و می گوید: به یهودی بگو: خدا آتش را از تو دور کرده است، پس یهودی محضر رسول خدا حاضر گردید و اسلام آورد.

و در تعبیر دیگر چنین آمده است: خداوند از او در آتش دو چیز را به خاطر محبت به ابی بکر دور کرده است: زنجیرها، و غلها بر گردنش نهاده نمی شود. آنگاه رسول خدا این مطلب را به او خبر دادند.

این حدیث از آفات حسن بن علی ابی سعید عدوی بصری است که سیوطی در " اللئالی " گفته است که آن ساختگی است، عدوی و غلام خلیل، حدیث سازند و بصری مجهول و گمنام است.

۹- از براء بطور مرفوع آمده است: خداوند برای ابی بکر در اعلیٰ علین، قبه ای از یاقوت سفید که با قدرت الهی آویخته است اتخاذ کرده که در آن بادهای

[صفحه ۱۵۷]

رحمت، نفوذ و حلول کرده است. و برای آن چهار هزار در است که هر گاه ابو بکر مشتاق لقای خدا باشد یکی از آن درها باز می شود و از آن رهگذر به خدا می نگردد!!!.

این حدیث از موضوعات محمد بن عبد الله ابی بکر اشنانی است.

خطیب در تاریخش جلد ۵ صفحه ۴۴۱ گفته است: کسی که این حدیث را بر مثل این اسناد ترکیب کرده، چنین کسی از دور انداختن حشمت الهی و جرات بر کذب چیزی فرو گذار نکرده است و از خذلان و خواری بخدا پناه می بریم و از او می خواهیم که ما را از گزند و وسوسه شیطان، مصون و محروس بدار که او ولی اینکار و قادر بر آنست.

و در صفحه ۴۴۲ گفته است: اشنانی چیزی را که خوب نمی توانسته بسازد، وضع می کرده است نهایت آنکه (خدا داناتر است) اسناد صحیح را، از بعضی کتابها گرفته و بر طبق آنها این مصیبت ها را پدید آورده، و این مطالب را بافته و ترکیب کرده است.

و در جلد ۹ صفحه ۴۴۵ نیز آن را از طریق احمد بن عبد الله ذراع آورده و گفته است: این حدیث باطل است و نادرستی آن از ناحیه ذراع است آورده و گفته است: و اوست که آن را ساخته است البته خدا داناتر است و ذهبی آن را در میزان الاعتدال، از بافته های ابو بکر اشنانی شمرده است.

۱۰- از انس نقل شده که گفته انس: هنگامی که رسول خدا از غار، خارج شد، ابو بکر رکاب حضرت را گرفت، پیامبر اکرم به رویش نگاه کرده و فرمود:

ای ابی بکر آیا به تو بشارت ندهم؟ گفت: چرا پدر و مادرم فدای تو باد، فرمود:

خداوند فردای قیامت برای همه، بطور عام، و برای تو بطور خاص تجلی خواهد کرد.

این حدیث از ساخته های محمد بن عبد ابی بکر تمیمی سمرقندی است که خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۳۸۸ گفته است: این حدیث پیش کسانیکه آگاهی

[صفحه ۱۵۸]

درستی از مصادر حدیث دارند، اصلی برایش نیست و آن محمد بن عبد، از لحاظ سند و متن ساخته است و دارای احادیث زیادی نظیر آنچه که ذکر شده می باشد که همه آنها دلالت بر بدی حال و سقوط روایاتش دارند.

و در جلد ۱۲ صفحه ۱۹ آن را از طریق بن عبده آورده و گفته است: این حدیث باطل است آنگاه آن را از طریق دیگری آورده و گفته است: این نیز، باطل است، و علت آن هم ابو حامد بن حسویه است که مورد اعتماد نمی باشد.

و ذهبی در "المیزان" جلد ۲ صفحه ۲۳۲-۲۲۱ آن را آورده و گفته است که: آن از احادیث موضوعه است.

و ابن عدی آن را در کاملش روایت کرده و گفته است: این باطل است، و در جلد ۲ صفحه ۳۶۹ گفته است: آن حدیث باطل است. و یوسف بن احمد، متهم شده به اینکه این حدیث را به ابن خلیفه چسبانده است. چنانکه در میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۳۶ آمده است.

و فیروز آبادی، صاحب قاموس، در خاتمه کتابش "سفرالسعاده" آن را از مشهورترین ساخته‌ها، در باب فضائل ابی بکر، و از مفتریاتی که بطلانش با بدهت عقل معلوم است شمرده است.

و سیوطی در اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۴۸ آن را از احادیث موضوعه دانسته و طرفش را تضعیف کرده است.

و عجلونی در کشف الخفاء جلد ۲ صفحه ۴۱۹ آن را آورده، و مطالبی نظیر گفتار فیروز آبادی آن گفته است.

و ابن حجر در لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۶۳ گفته است: برای آن طرقی است که همه آنها، سست است.

و ابن درویش حوت، در اسنی المطالب صفحه ۶۳ گفته است: این حدیث ساختگی است، چنانکه ملا علی قاری، در کتاب مواضعاتش گفته است.

و حاکم در المستدرک جلد ۳ صفحه ۷۸ در حدیثی از جابر بن عبد الله آورده

[صفحه ۱۵۹]

که: رسول خدا فرموده است: ای ابو بکر، خدا به تو رضوان اکبر داده است، بعضی از مردم به او گفتند: منظور از رضوان اکبر چیست ای رسول خدا؟ فرمود:

خداوند در آخرت برای بندگانش بطور عموم و برای ابی بکر بطور خصوص تجلی خواهد کرد.

و ذهبی در تلخیص المستدرک، به دنبال این حدیث چنین افزوده است: این حدیث را محمد بن خالد ختلی، از کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان، از سوجه، روایت کرده که گمان می کنم: محمد آن را وضع کرده باشد.

و در میزان الاعتدال در شرح ختلی، گفته است که: ابن جوزی در "الموضوعات" گفته است که او را تکذیب کرده اند، و او از کثیر روایت "برای ابی بکر بطور خصوص تجلی خواهد کرد" را روایت کرده است. و این منده گفته است او دارای احادیث نادرست است.

۱۱- از ابو هریره بطور مرفوع آمده که رسول خدا فرموده است: در آن شبی که به آسمان عروج داده شدم، از آسمانی نگذشتم،

مگر آنکه در آن یافتیم، که نوشته شده بود: محمد رسول خدا است و ابو بکر صدیق جانشین من است. این حدیث از ساخته های عبد الله بن ابراهیم غفاری است که ذهبی در میزان الاعتدال جلد ۵ صفحه ۲۳۵ آن را از طریق خطیب، از محمد بن عبد الله هلالی بصری آورده و گفته است: این خبر باطل است. سپس آن را با اسناد دیگری آورده و گفته است: و آن باطل است. و نمی دانم کسی نقصی در آن گرفته باشد، زیرا همه آنها مورد اعتمادند، آنگاه آن را از طریق غفاری آورده و گفته است: او متهم به کذب است، پس این حدیث از ناحیه او ساخته شده است. و سیوطی آن را در "الموضوعات" آورده و گفته است: ابن عدی، با اسنادش آن را از غفاری، از عبد الرحمن بن زید بن اسلم آورده و گفته است: این حدیث صحیح نیست، غفاری حدیث ساز است، و اسنادش باتفاق ضعیف است. و ابن حجر در "تهذیب التهذیب" جلد ۵ صفحه ۱۳۸ به نقل از ابن حبان،

[صفحه ۱۶۰]

از طریق عبد الله بن عمر آن را چنین آورده است: "در شبی که به آسمان سیر داده شدم، از آسمانی به آسمان دیگر رفتم مگر آنکه دیدم نوشته است: محمد رسول خدا است ابو بکر صدیق است." ابن حبان گفته است: این خبر باطل است و مصیبت این خبر از ناحیه عبد الله ابن ابراهیم است. ۱۲- از انس بطور مرفوع آمده است: "خدا در هر شب جمعه صد هزار نفر را از آتش جهنم، آزاد می کند مگر دو طائفه را، که در اتم هستند و از آن نیستند و آنان را در زمره آزاد شدگان از اهل کبائر، آزاد نمی کند، بلکه با بت پرستان هم زنجیرند، آنان دشمنان ابو بکر و عمر هستند که مسلمان نیستند، بلکه یهود این امتند! سپس گفته: بدانید لعنت خدا، بر دشمنان ابی بکر و عمر و عثمان و علی. این حدیث، از ساخته های مسره بن عبد الله ابی شاکر، غلام متوکل است که خطیب در تاریخش جلد ۲۷۲ ۱۳ گفته است: این حدیث دروغ و ساختگی است. و رجال یاد شده در اسناد آن، تمامی مورد اعتماد ائمه حدیثند مگر مسره، و نادرستی حدیث از ناحیه اوست، به علاوه او ادعا کرده که این را از ابی زرعه شنیده، در صورتیکه او چهار سال قبل مرده بوده، چون ابا زرعه در سال ۲۶۴ ه فوت کرده، ولی مسره حدیث مذکور را از ابی زرعه در "ری" سال ۲۶۸ ه روایت کرده است. و ذهبی در میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۶۲ آن را ساخته های مسره شمرده است.

۱۳- از انس آمده است که: رسول خدا، کتفهای ابی بکر و عمر را، بهم متصل کرد و فرمود: شما وزیرانم در دنیا و آخرت هستید، مثل من و شما در بهشت همانند پرده ای است که در آن می پرد، من به منزله سینه و شما به منزله پره های آن هستید، من و شما در بهشت می گردیم و آفریدگار جهان را زیارت می کنیم، من و شما در مجالس بهشت می نشینیم، گفته شد: مگر در بهشت مجالسی است؟

[صفحه ۱۶۱]

فرمود: آری مجالس و سرگرمی است، گفته شد: سرگرمی بهشت چیست؟ فرمود: آشیانه ای است از نی، از کبریت احمر، فرشش از در مرطوب است، پس بادی از زیر عرش که به آن طیه می گویند می وزد، و آن نی ها به حرکت می آید، و صدائی از آن خارج می شود که بهشتیان، دنیا و حوادث آن را فراموش می کنند:

این حدیث، از ساخته های زکریا بن درید کندی است که ابن حبان آورده و گفته است: ساختگی است و آفت آن زکریا است. و ذهبی در "المیزان" جلد ۱ صفحه ۳۴۸ از ابن حبان دو جمله از آن را، حکایت کرده و گفته است: آن دو جمله را احمد بن موسی بن معدان، در حران، و زکریا بن درید، برای ما، با نسخه ساختگی روایت کرده که روا نیست از آن روایت کردن.

۱۴- از انس بطور مرفوع آمده است: برای خدا شمشیر است در نیام، مادامی که عثمان زنده است وقتیکه او کشته شد، آن شمشیر برهنه می شود و تا قیامت در غلاف نخواهد رفت.

این حدیث را ابن عدی آورده و گفته است: ساختگی است و آفت آن عمرو بن قائد است و استادش موسی بن سیار نیز کذاب است.

و ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۲۹۹ گفته است: نادرستی آن آشکار است.

۱۵- از انس بطور مرفوع آمده است: جبرئیل بر من نازل شد و با او قلمی از طلای ناب بود و گفت: خداوند علی اعلی، بر تو سلام می فرستد و می گوید:

حبیبم، این قلم را از بالای عرش برای معاویه بن ابی سفیان هدیه فرستادم و آن به او برسان و به او دستور بده، با خطش و با این قلم آیه الکرسی را بنویسد و بعد از نوشتن و نقطه گذاری، آنرا بر شما عرضه کند که من برای او ثوابی، برابر با هر کسی که آن را تا روز قیامت می خواند قراردادده ام، رسول فرمود: کیست

[صفحه ۱۶۲]

که ابی عبدالرحمن را، حاضر کند؟ ابو بکر بر خاست و رفت، پس از چندی، باتفاق از خدمت رسول خدا رسیدند و بر حضرتش سلام کردند، حضرت جواب سلامشان را داد آنگاه به معاویه فرمود ای معاویه این قلمی است که خدا برایت از بالای عرش هدیه فرستاده است تا با آن آیه الکرسی را با خط بنویسی و بر من عرضه نمایی و خدا را بر این نعمت بزرگ که بر تو ارزانی داشته شکر و سپاس به جای آری، زیرا خدا برایت ثواب هر کسی را که از وقت نوشتن تا قیامت آنرا می خواند نوشته است، آنگاه معاویه قلم را از دست رسول گرفت و آن را بالای گوشش نهاد: پس پیامبر اکرم گفت: خدایا تو می دانی که من آنرا به او دادم و سه بار این جمله را تکرار کرد، پس از آن، معاویه دو زانو در برابر رسول خدا نشست و همواره خدا را بر این نعمت شکر می کرد، تا آنکه دوات و صحیفه ای آورد و قلم را گرفت و همچنان با آن، آیه الکرسی را با بهترین خط می نوشت و بر رسول خدا عرضه کرد. رسول خدا فرمود: ای معاویه، خداوند برایت از ثواب، برابر ثواب هر کسی که از آن تا روز قیامت می خواند نوشته است. همه گفتند، که این حدیث ساختگی است و بیشتر رجالش گمنامند. و این جوی آن را ساخته های حسین بن یحیی ختانی می داند، چنانکه در میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۵۷ آمده است.

و بنظر ذهبی این حدیث، باطل است و گویا احمد بن عبد الله ایلی، آن را ساخته است. چنانکه در المیزان جلد ۱ صفحه ۵۲ آمده است.

و ابن حجر در لسان المیزان آورده است که: عامل نادرستی این حدیث منحصر به احمد ایلی است. که آن را ساخته است. و نقاش در الموضوعات، آن را با لفظ مختصرتری آورده و گفته است: این حدیث بی شک ساختگی است که احمد و یا حسین آن را ساخته اند.

۱۶- از جابر آمده است که: رسول خدا با جبرئیل در مورد اینکه، معاویه

[صفحه ۱۶۳]

را کاتبش قرار دهد مشورت کرد، جبرئیل گفت: او را کاتب قرار ده که امین است.

ابن عساکر در تاریخش، با اسناد خویش آن را از طریق سری بن عاصم ابی عاصم همدانی، که یکی از دروغ‌گویان حدیث ساز بوده، و حسن بن زیاد که همان لولوی کذاب حدیث ساز است، و قاسم بن بهرام که مشترک میان ثقه و کذاب است، آورده. و ابن کثیر در البدایه و النهایه جلد ۵ صفحه ۳۵۴ آن را تضعیف کرده و گفته است: شگفت از حافظ بن عساکر است. که با آن همه عظمت و آگاهی بر فن حدیث که از همه معاصران، بلکه کسانی که پیش از او بودند آگاهی بیشتر داشته، چگونه در تاریخش این حدیث و نظائرش را می‌آورد و هیچ گونه حرفی در باره آنها، نه بطور صریح، و نه زیر پرده، نمی‌زند، و حال آنها را بیان نمی‌کند؟ در صورتی که چنین کاری درست نیست و خدا دانایتر است.

و ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۹۵ از امیر المومنین، بطور مرفوع آن را از طریق اصرم بن حوشب حدیث ساز خبیث آورده، و آن را از احادیث نادرست محمد بن عبدالمجید شمرده است.

۱۷- از عباد بن صامت آمده که گفته است: خداوند به پیامبرش وحی کرد که معاویه را به عنوان کاتب اخذ کند، زیرا که او امین است.

طبرانی در اوسط، از محمد بن معاویه زیادی، از احمد بن عبد الرحمن حرانی، از محمد بن زهیر سلمی از ابی محمد، ساکن بیت المقدس، آن را آورده و گفته است محمد بن معاویه کذاب و استادش امین نیست و سلمی و استادش شناخته شده نیستند، و برای حدیث، طرق دیگر نیز هست که همه آنها باطل است.

و ذهبی در میزان جلد ۳ صفحه ۵۹ آن را آورده و گفته است: این خبر باطل و شاید محمد بن زهیر سلمی، متن آن را به دروغ ساخته است. و در باره احمد حرانی، ابو عروه گفته است: در دینش امین نیست.

[صفحه ۱۶۴]

امینی می‌گوید:

چگونه ممکن است این روایت، از عباد بن صامت صحیح باشد در صورتی که او، شام را بر معاویه شورانده و فاسد کرده بود، معاویه ناگزیر برنامه ای به عثمان در مدینه نوشت و در آن متذکر شد که: عباد شام را بر من و اهلش فاشد کرده، یا او را به مدینه فراخواند و یا به من اجاره بده که او را از شام بیرون کنم؟ عثمان در پاسخ او نوشت: او را به خانه اش در مدینه گسیل دار.

معاویه، عباد را به مدینه فرستاد و او به خانه عثمان که در آن جز مردی از سابقین و یا تابعین وارد گردید و در ناحیه از آن، جلوس کرد و عثمان به او نگریست و گفت: وضع ما یا شما چگونه است ای عباد؟ او برخاست و گفت: من از رسول خدا ابا القاسم شنیدم که می‌فرمود: بعد از من امور شما به دست افرادی می‌افتد: چیزهایی را که شما منکر می‌دانید برایتان معروف جلوه می‌دهند و آنچه را که شما معروف می‌دانید منکر شمارند، پس طاعتی برای کسی که معصیت می‌کند نیست و نسبت به پروردگار تان گمراه نگردید. قسم به آنکه جان عباد در دست اوست فلانی (معاویه) از آنها است.

دیگر عثمان به او چیزی نگفت.

۱۸- از ابی هریره بطور مرفوع آمده است: اماناء پیش خداسه نفرند: من (رسول خدا)، جبرئیل و معاویه.

خطیب و نسائی و ابن حبان گفته‌اند: این حدیث باطل و ساختگی است. و خطیب در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۸ معتقد است که

نادرستی این حدیث، از ناحیه بردانی است.

و ابن عدی گفته است: از هر جهت این حدیث باطل است و حاکم طرق این حدیث را تضعیف کرده و در آن جمعی از دروغ گویان و حدیث سازان قرار دارند.

[صفحه ۱۶۵]

و ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۲۳۳ گفته است: این حدیث دروغ است و آن را در شرح حال حسن بن عثمان یاد آورده شده و گفته است: این دروغ است.

و ابن کثیر در تاریخش جلد ۸ صفحه ۱۲۰ آن را از طریق ابی هریره و انس و واثله بن اسقع آورده و گفته است: به هیچوجه صحیح نیست.

و در لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۲۲۰ آمده است که: جوزی آن را در زمره احادیث موضوعه آورده و یقین کرده است که حسن بن عثمان آن را وضع کرده است.

و ابن عدی گفته است: بنظر من حسن، حدیث ساز دزد بوده و در باره او از کذاب حدیث دزد است. و در شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۳۶۶ گفته است که: ابن جوزی آن را ساخته های ابی عیسی احمد خشاب شمرده است.

امینی می گوید: با این چرندیات، ناموس اسلام را هتک و ساحت مقدس صاحب رسالت را آلوده کردند، دوامینی که معاویه سومی آنها باشد چه ارزشی خواهند داشت!؟

۱۹- از زیاد بن معاویه بن یزید بن عمر، نوه یزید بن معاویه بن ابی سفیان، از عبد الرحمن بن حسام آمده که گفت است: مردی او اهل حوران، از مردی دیگر به ما خبر داده که: ده نفر از بنی هاشم، صبح هنگام برای نماز خدمت رسول خدا گرد آمدند. بعد از نماز گفتند: ای رسول خدا اینکه در این وقت خدمت شما رسیدیم، برای این بوده که بعضی از کارهایمان را برای شما بگوئیم: خداوند با این رسالت، تفصیل فرمود، شما را به آن و ما را وسیله شما گرامی داشت و این معاویه است که کاتب وحی است در صورتی که ما، دیگر از اهل بیت را بیش از برای اینکار شایسته می دانیم.

رسول خدا فرمود: آری نگاه کنید به مردم دیگری، غیر او (یعنی: فرد دیگری را پیدا کنید) راوی می گوید: با آنکه در هر چهار روز ناحیه خدا وحی

[صفحه ۱۶۶]

بر محمد نازل می شد اما چهل روز گذشت که جبرئیل نازل نگردید. پس از آن نازل شد در حالی که صحیفه ای با خود همراه داشت که در آن نوشته بود: ای محمد تو حق نداری کسی را که خدا برای نوشتن وحیش انتخاب کرده تغییر دهی، پس او را بر این کار بگمار که او امین است، رسول خدا هم او را بر آن کار گماشت.

ابن عساکر در تاریخش، آن را آورده و گفته است: این خبر نادرست و در آن چند نفر افراد مجهول و گمنام قرار دارند.

و ابن حجر در لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۴۱۱ گفته است: بلکه این حدیث مسلم است که باطل است، بخدا قسم کسی که آن را ساخته است بی دین و لا مذهب است.

امینی می گوید: این توهینی است کسی که خدا و رسول و دینش را مسخره و بازیچه می گیرد و ارزش نبوت را نمی داند، بدان

تفوه نخواهد کرد و نادان تر از این مهاجمین بر ساخت مقدس رسالت که این احادیث بحث می کند و همانند این حدیث را تنها به خاطر آنکه افراد مجهولی در رجالش قرار دارند نادرست می داند، غافل از اینکه محدث در درجه اول باید متن حدیث را پیش از سند، مورد بررسی قرار دهد، نه بر عکس. پس مطلب همان است که ابن حجر گفته است.

۲۰- از یزید بن محمد مروزی، از پدرش، از جدش آمده است که: از علی امیر المومنین رضی الله عنه شنیدم که می گفت: ... هنگامی که در برابر رسول خدا نشسته بودم، معاویه وارد شد، رسول خدا قلم را از دستم گرفت و به معاویه داد، در دلم از این عمل چیزی نیافتم چون می دانستم که خدا به او امر کرده است. ابن حجر در لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۲۰ آن را از ساخته های مسره بن عبد الله خادم دانسته و گفته است: این متن باطل و اسنادش دروغ است.

و خطیب در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۲۷۲ آن را در زمره احادیث مناقب آورده و گفته است.

[صفحه ۱۶۷]

این حدیث دروغ و ساختگی است، و رجال یاد شده در اسنادش همگی مورد اعتمادند، جز خادم که عیب حدیث از ناحیه اوست.

۲۱- از انس بطور مرفوع آمده است: امناء، هفت تا هستند: لوح، قلم اسرافیل، میکائیل جبرئیل، محمد و معاویه.

ذهبی در " المیزان " جلد ۱ صفحه ۳۲۱ این حدیث را از داود بن عفان، از انس آورد، آدم حدیث سازی بوده از انس نسخه ساختگی داشته است.

در این مورد به مباحث سلسله دروغ گویان مراجعه شود.

و ابن کثیر در تاریخش جلد ۸ صفحه ۱۲ آن را از روایت ابن عباس دانسته و گفته است: این از احادیث پیشین زشت تر و از لحاظ سند ضعیف تر است.

امینی می گوید: مرگ بر مردمی که چنین مزخرفات را روایت می کنند و عرق خجالت بر پیشانی آنها نمی نشیند، آیا ننگ بر اسلام و مسلمین نیست که معاویه خائن، از لحاظ امانت کنار رسول خدا و دیگر امناء معصوم قرار داده شود؟

۲۲- از واثله بطور مرفوع آمده است: خداوند امین بر وحیش قرار داد:

جبرئیل، مرا (پیامبر را) و معاویه را و نزدیک بود که خداوند به خاطر کثرت علم و امانت معاویه و نسبت به گفتار پروردگار او را پیامبر قرار دهد، خداوند گناهان معاویه را می بخشد، از حسابش معاف کرده، کتابش را به او تعلیم داده، او را هادی و مهدی و وسیله هدایت قرار داده است.

ابن عساکر آن را از مردی آورده است. حاکم گفته است: از احمد بن عمر دمشقی، که دانای به حدیث شام بوده، از این سوال شد آن را جدا انکار کرد.

و عبد الله بن جابر ابو محمد طرطوسی بزاز که نسیان در حدیث داشته، به این حدیث، حدیث می کرده و یکبار هم گفته است: حدیث او نادرست است.

امینی می گوید: فکر کنم که روایات ناپاک می خواستند بدینوسیله، مقام

[صفحه ۱۶۸]

نبوت را پائین آوردند، نه آنکه مقام معاویه را بالا ببرند، زیرا فاصله زیادی که میان مرتبه نبوت که مسلمین به آن معتقدند و مقام

این مردی که از سطح خلافت فرسنگها دور است وجود دارد، آن دو را در وضعی قرار می دهد که چاره ای جز پائین آوردن مرتبه ندارند.

بنابر این از دوستداران معاویه می پرسیم: عاملی که چنین مقام شامخی را برای معاویه ایجاد می کند، چیست؟ آیا آن عامل، همان اصل ناپاک این "شجره ملعونه" است که در قرآن و گفتار پیامبر اکرمش آمده است؟ یا فرع ناپاک و ستمکار اوست؟ یا اصرار او بر کفر بوده که تا چند ماه پیش از وفات پیامبر اکرم ادامه داشته است؟

یا جنک کردنش با خلیفه مفترض الطاعه زمان اوست؟ در صورتیکه اهل حل و عقد با او بیعت کرده و مسلمین به خلافت او رضایت داده بودند اما او در برابر امامش شمشیر کشید و خونهای پاک را ریخت!!

و یا جنایاتی که او، در ایام خلافتش انجام داده. از قبیل: کشتن افراد شریفی چون: حجر بن عدی و یارانش و عمر بن حمق خزاعی و نظائرش؟ و لعن کردن امیر المومنین و حسن و حسین و جمعی از یاران پاک و با ایمان آنان در قنوت نماز و نسبتهای ناروا به اهل بیت نبوت دادن؟ و روایات نادرست علیه آنها ساختن؟

و احادیث مدح و ثنا در باره امویها جعل کردن؟ و بر خلاف حدیث مورد اتفاق میان مسلمین: الولد للفراش و للعاهر الحجر "فرزند مال صاحب فراش است و برای نسبت ناروا دهنده سنگ است" زیاد را به پدرش ابی سفیان ملحق نمودن؟ و برای یزید، این مرد فاسق فاجر شرابخوار، بیعت گرفتن و او را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط کردن؟ و بر این گونه اعمال زشت صفحه تاریخ را سیاه نموده ادامه دادن؟ تا آنکه جنایتش پر شد و مرگ گریبان او را گرفت.

معاویه کجا؟ آشنائی او با علم و قرآن کجا که حتی یک آیه از قرآن را به خوبی نمی دانسته و اگر می دانسته عمل نمی کرده است.

[صفحه ۱۶۹]

مانند آیه: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم": خدا و پیامبر و صاحبان فرمان از شما را اطاعت کنید."

آیا امیر المومنین علی علیه السلام از صاحبات فرمان بنابه هر کدام از او تفسیر آن نبوده است؟.

و آیه: و من یقتل مومنا متعمدا فجزائه جهنم خالد فيها": هر کس مومنی را از روی عمد بکشد کیفرش جاودانه بودن در جهنم است."

و آیه الذین یؤذون المومنین و المومنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا": کسانی که مردان و زنان با ایمان را بدون جرم اذیت می کنند، گناه آشکاری را مرتکب می شوند" و آیات دیگری نظیر این آیات که مورد هجوم او قرار گرفته و گویا که آیات قرآن نبوده اند!!.

و آیا او، امین بر قرآن بوده در صورتی که حتی، به یک آیه آن عمل نمی کرده و حدود آن را پسا نمی داشته است؟ که قرآن مجید می گوید: هر کس از حدود خدا تجاوز کند به خود ستم کرده است- هر کس نافرمانی خدا و پیامبرش کند، و از حدودش تجاوز نماید، خدا او را جاودانه در آتش داخل خواهد کرد و برایش عذاب خوار کننده ای است.

و آیا علم زیادش که نزدیک بود او را به مقام پیامبری برساند او را وادار می کرد که با عترت پاک پیامبر اکرم دشمنی کند؟ و آنهمه اعمال جنایتکارانه و زشت را که تاریخ از او و دومان و تربیت شدگان کثیف مکتبش برای ما حفظ کرده مرتکب شود؟

این تاریخ است که می گوید: او شیعیان پاک امیر المومنین را در کوفه و در دیگر نقاط کشور اسلامی به وضع فجیعی می کشند و بسیاری از پیروان پاک نهاد

[صفحه ۱۷۰]

آل الله را مورد شکنجه غیر انسانی قرار می داده است و ما بعد بخوبی ماهیت پلید او چنانکه هست معرفی خواهیم کرد آنگاه از روایات، احادیثی که او را در امانت، سومی پیغمبر و جبرئیل و یا هفتی اوو یا از امانت پنجگانه یاد شده در روایت ۲۱ قرار داده اند می پرسیم که آیا منظور از آن امانت، امین بودن او نسبت به قرآن است که با آن مخالفت کرده و یا سنت است که به آن عمل نکرده و یا نسبت به خونهای مردم بوده که آن را ریخته، و یا خاندان پیغمبر اکرم بوده که پایمالشان کرده، و یا نسبت به امنیت اجتماعی بوده که آن را از بین برده، و یا نسبت به راستی بوده که با آن میانه نداشته و یا نسبت به دورغ بوده که ترغیب به آن می کرده، و یا امین نسبت به مومنان بوده که رگها و ریشه های آنان را قطع می کرده و یا نسبت به اسلام بوده که آن را ضایع کرده، و یا نسبت به احکام بوده که آنها را عوض کرده، و یا نسبت به منبرها بوده که آنها را با لعن اولیاء مقرب خدا آلوده کرده است، و یا و یا؟ آیا با این همه از جنایات چنانکه کاسه لیسان در بار بنی امیه ساخته اند نزدیک بود معاویه به مقام پیغمبری نائل گردد؟ آفرین بر آن پیامبری که این مرد کثیف و جانی می خواهد بار مسولیتش را بدوش کشد و جانشین او باشد.

قد خم ریش سفید اشک دمامد یحیی

توبه این حالت اگر عشق نبازی چه شود؟

و چقدر فرق میان این روایت و انکار علماء، نسبت به گفته ابن حبان " نبوت همان علم و عمل است " که او را به زندقه و هذیان نسبت داده و در این باره شکایتی به خلیفه نوشته، او هم دستور قتلش را صادر نموده است؟ و این کار تنها به این جهت بوده که آنان نبوت را موهبتی از ناحیه خدا می دانستند که او هر کس از بندگانش را که بخواهد برمی گیرند و رسالت را هر جا که بخواهد قرار می دهد و بشر معمولی در رسیدن به آن راهی ندارد اگر چه از لحاظ علم و عمل به هر رتبه عالی‌ای رسیده باشد (پس چگونه ممکن است خداوند، او را بخاطر

[صفحه ۱۷۱]

کثرت علم و امانتی که فاقد بوده پیامبر قرارش دهد؟)

و ایکاش حدیث سازان کاسه لیس، آرائشان را در حدیث " برنج " محدود کرده از آن تجاوز نموده و نبوت را به مثل معاویه نمی دادند، زیرا در آن به طور وضوح مقدار معرفت آنان، از نبوت و ارزش آن به چشم می خورده و آن حدیث این است: " اگر برنج حیوان بوده قطعاً آدمی بوده و اگر آدمی بوده مسلم مرد صالحی بوده و اگر مرد صالحی بوده یقیناً پیامبری بوده و اگر پیامبری بوده حتماً پیامبر مرسل بوده و اگر پیامبر مرسل بوده قطعاً من بوده است. "

و جای بسی شگفتی است که درست دانستن حافظ امثال این نوع روایات را از ناحیه سند تجاوز نمی کند با آنکه متون آنها بهترین دلیل، بر ساختگی بودن آنها است، اما برای آنان اهمیت ندارد که معاویه با چنین حدودی معرفی شود. با آنکه چنان اعمال نابکارانه ای را که بر برخی از آنها اشاره کرده ایم مرتکب می شده است. آری: این خوی زشت و پلید آنها است که آنان را وارد به چنین اعمال ننگینی می نماید.

۲۳- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: جبرئیل بر من نازل شد و لباس پوشیده داشت که سوراخ سوراخ (ژنده) بود به او گفتم:

چرا با این ریخت بر من نازل شدی؟ گفت: خداوند به ملائکه آسمان فرمان داده که به این ریخت در آیند چون ابو بکر در زمین به چنین ریختی در آمده است.

خطیب در تاریخش جلد ۵ صفحه ۴۴۲ از طریق محمد بن عبد الله اشسانی کذاب حدیث ساز، از حنبل بن اسحاق، از وکیع، آن را آورده و گفته است: چقدر اشسانی از توفیق دور است و دلیل آن این است که او از حنبل و او از وکیع روایت می کند در صورتی که نه حنبل از وکیع روایتی کرده و نه اصلا او را دیده است و شک ندارم که این مرد چیزی جز حدیث سازی ندارد که از بعضی از شیوخ ما شنیدم که می گفت: او حدیث می ساخته است. تا اینکه می گوید: او اسناد

[صفحه ۱۷۲]

صحیح را از بعضی از کتب گرفته و بر اساس آن این مصیبتها را ساخته است. و از خدا سلامت در دین و دنیا را خواهیم. ۲۴- از عبد الله بن عمر، بطور مرفوع آمده است: خداوند به من امر کرده است که چهار نفر را دوست داشته باشم: ابو بکر، عمر عثمان و علی را، که ذهبی آن را از مصیبتهای سلیمان بن عیسی سجری کذاب و حدیث ساز شمرده است.

۲۵- از ابی هریره آمده است: برای هر پیامبری از امتش دوستی است و دوستم عثمان است. این حدیث از ساخته های اسحاق بن نجیح ملطی، است که ذهبی در میزان الاعتدال گفته است این حدیث باطل است.

و دلیل بطلان آن، فرموده آن حضرت است: اگر از این امت کسی را به عنوان دوست انتخاب می کردم هر آینه ابو بکر را برای این امر اتخاذ می نمودم.

امینی می گوید: این حدیثی را که ذهبی دلیل بطلان آن روایت قرار داده نیز ساختگی است که در برابر حدیث برادری، چنانکه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۳ صفحه ۱۷ آمده آنرا ساخته اند.

۲۶- خطیب در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۴۵۲ آورده است: هنگامی که رشید وارد مدینه شد، بزرگ می شمرده که با قبای سیاه و کمر بند روی منبر رسول خدا برود، ابو البختری گفت: جعفر بن محمد صادق از پدرش به من حدیث کرد که: جبرئیل بر رسول خدا نازل شد در حالیکه قبائی پوشیده و کمر بندی که در آن خنجری قرار داشت بسته بود.

این حدیث او ساخته های وهب بن وهب ابو البختری قرشی است که معافی تمیمی در باره اش گفته است "وای بر ابو البختری، هنگامی که مردم در محشر پیاخاستند به خاطر دروغی که علنی بر جعفر بسته است، بخدا قسم حتی یک ساعت او برای کسب فقه نه در سفر و نه در حضر با او ننشسته است. و هرگز مردم در زمانش او را

[صفحه ۱۷۳]

بین قبر و منبر پیامبر اکرم ندیده اند، خدا این وهب را که آشکارا دروغ گفته است بکشد، او می پنداشته است که جبرئیل بر پیامبر اکرم نازل شده در حالی که کفش و قبای سیاهی پوشیده و خنجری به کمر بسته داشته است."

امینی می گوید: این توهینی است نسبت به خدا و پیامبرانش که چنین کاری از کسی که ایمان به خدا داشته و برای پیامبر و امین وحیش جبرئیل احترام و کرامتی قائل باشد صادر نمی شود "گفتار بزرگی از دهانشان خارج می شود جز دروغ نمی گویند."

۲۷- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: در زمین شیطانی نیست مگر آنکه از عمر جدا می شود و در آسمان فرشته ای نیست مگر آنکه او را احترام می کند.

این حدیث از ساخته های موسی بن عبد الرحمن صنعانی دجال حدیث ساز است. که عبد الغنی بن سعید ثقفی از او روایت کرده است و ابن یونس در المیزان او را تضعیف کرده و بکر بن سهل نیز از او روایت کرده که نسائی او را تضعیف کرده است. و ابن عدی این روایت را از احادیث نادرست شمرده چنانکه در میزان ذهبی آمده است و سیوطی نیز آن را ساختگی می داند.

۲۸- از زید بن ثابت آمده که رسول خدا فرموده است: نخستین کسی که از این امت کتابش به دست راستش داده می شود عمر بن خطاب است و برایش نوری است همانند نور خورشید، گفته شده: پس ابو بکر کجا است؟ فرمود: فرشتگان او را به بهشت هدیه کرده اند!

خطیب از طریق عمر بن ابراهیم کردی کذاب، آن را آورده و گفته است: متهم به کذب عمر است و سیوطی در لئالی جلد ۱ صفحه ۱۵۶ آن را از احادیث ساختگی شمرده است.

۲۹- از معاذ بن جبل بطور مرفوع آمده است: خداوند در آسمان کراحت دارد ابو بکر صدیق در زمین گام بردارد.

[صفحه ۱۷۴]

حارث آن را در مسندش از طریق محمد بن سعید کذاب حدیث ساز آورده و گفته است: این حدیث ساختگی است، تنها ابو الحارث نصر بن حماد که یحیی او را تکذیب کرده، و نسائی گفته است مورد اعتماد نیست و مسلم گفته است: فراموشی در حدیث دارد و بکر بن خنیس که دار قطنی گفته است: متروک الحدیث است و محمد بن سعید مصلوب، که دروغ گو و حدیث ساز است آن را روایت کرده اند.

۳۰- از بلال بن رباح، بطور مرفوع آمده است: اگر من میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد! ابن عدی آن را، از دو طریق آورده و گفته است: زکریا (و کار) کذاب حدیث ساز است و ابن واقد عبد الله متروک الحدیث است و مشرح بن عاهان قابل احتجاج نیست.

و ابن جوزی در "الموضوعات" آن را با همان دو طریق آورده و گفته است:

این دو حدیث بطور صحیح از رسول خدا نیامده است، اما اولی، برای اینکه زکریا ابن یحیی از دروغ گویان بزرگ است که ابن عدی گفته است: او حدیث ساخته است، و اما دومی، به خاطر آنکه احمد و یحیی گفته اند: عبد الله بن واقد کسی نیست، و نسائی گفته است: متروک الحدیث است و ابن حبان گفته است: نوشته های مشروح دگرگون شده است و احتجاج به آن باطل است. و ابن عساکر در تاریخش جلد ۳ صفحه ۲۸۷ آن را از طریق مشرح بن عاهان چنین آورده است: "اگر بعد از من پیامبری باشد او عمر بن خطاب است."

۳۱- از ابی هریره بطور مرفوع آمده است: بهشت و جهنم با هم مفاخره کردند، جهنم به بهشت گفت: من از تو بالاتر زیرا در من فرعون ها، ستمکاران، پادشاهان و فرزندانشان هستند، خداوند به بهشت وحی فرمود که بگو: بلکه برتری

[صفحه ۱۷۵]

مال من است، زیرا که خداوند مرا وسیله ابی بکر و عمر زینت بخشیده است.

این حدیث از ساخته های مهدی بن هلال است که خطیب آن را آورده و گفته است: ساختگی است ابان (بن ابی عیاش) متروک الحدیث است و مهدی کذاب و حدیث ساز است.

۳۲- از ابی هریره آمده است: رسول خدا در حالی که به علی بن ابی طالب تکیه داده، از منزل خارج شد و ابو بکر و عمر استقبالش کردند، رسول خدا به علی فرمود: آیا این دو شیخ را دوست داری؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله فرمود: دوستشان داشته باش تا وارد بهشت شوی!!

و از عبد الله بن ابی اوفی چنین آمده است: ای ابو الحسن آنها را دوست داشته باش که با دوستی آنها وارد بهشت خواهی شد! این حدیث، از ساخته های محمد بن عبد الله اشنانی است که سیوطی آن را در " اللئالی " به نقل، از خطیب آورده و گفته است: اشنانی، آن را ساخته، پس برای آن اسناد دیگری بافته است. خطیب به طریق دیگری آن را آورده و حکم به غرابت آن نموده و آن را طریق مجهول خوانده است و ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۲۴۳ آن را آورده و گفته است: این حدیث باطل است اما با سند صحیح و ابن جوزی آن را در " الموضوعات " ذکر کرده است.

۳۳- از سهل بن سعد آمده است که: روزی رسول خدا بهشت را برای ما توصیف می کرد مردی برخاست و گفت ای رسول خدا آیا در بهشت هم برق می زند؟ فرمود: آری قسم به آنکه جانم در دست اوست، عثمان که از جایی به جایی می رود بهشت برایش برق می زند (روشنائی خاصی در آن پدیدار می شود)

[صفحه ۱۷۶]

این حدیث: از ساخته های حسین بن عبد الله عجلی است که ابن عدی آن را آورده و حکم به ساختگی بودن آن کرده و گفته است: آفت آن حسین است.

و ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۲۵۳ گفته است: این حدیث دروغ است.

و حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ۳ آن را روایت کرده و صحیح شمرده. بدنبال آن ذهبی در تلخیصش گفته است: این حدیث ساختگی است و حسین از مالک و غیره حدیث های ساختگی روایت می کرده است. آنگاه گفته است: آیا عاقلی به مانند آن احتجاج می کند؟ تا چه رسد آن را در صحاح وارد نماید.

۳۴- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: خدایا بر من منت گذار در در مورد پسرعمم علی، پس جبرئیل پیشش آمد و گفت: آیا پروردگارت نسبت به تو انجام نداد؟ خداوند وسیله پسر عمت علی، که شمشیر خدا نسبت به دشمنانش هست. و ابی بکر صدیق، که رحمت خدا است. و عمر فاروق، ترا نیرومند ساخت.

پس آنان را وزیرانت قرار ده، و با آنان در کارت مشورت کن، و دشمنانت را بکش، و همواره دینت پا بر جاست تا مردی از بنی امیه آن را معیوب سازد.

این حدیث، از ساخته های عمرو بن ازهر عتکی بصری است که حاکم در مستدرک آن را از طریق او آورده و گفته است: عمر و حدیث ساز است و زکریا (ابن یحیی بن حویره) طبق گفته ابن معین: مرد بدی است و شایسته است چاهی برایش حفر شود و در آن افکنده شود و لایقتر این است که این به او نسبت داده شود.

۳۵- از انس بطور مرفوع آمده است: رسول خدا به ابی بکر فرمود: چقدر مالت خوبست؟ که بلال مودنم و شترم از آن است، گویا که تو را می بینم جلو در بهشت، از اتم شفاعت می کنی.

این حدیث، از اباطیل فضل بن مختار است که در باره اش گفته اند: حدیث هایش نادرست است و هیچ کدام از آنها مورد پیروی قرار گیرد. ذهبی آن

[صفحه ۱۷۷]

را با احادیث دیگری در میزانش جلد ۲ صفحه ۳۳۳ آورده و گفته است: اینها باطیل و چیزهای عجیبی هستند.

۳۶- از ابی ابن کعب، بطور مرفوع آمده است که: جبرئیل گفته است: اگر با تو مقدار عمر نوح بنشینم، فضائل عمر را نمی توانم تمام کنم.

ابن جوزی آن را در "الموضوعات" آورده و ذهبی در "المیزان" در شرح حال حیب بن ثابت ذکر کرده و گفته است: این خبر باطل است، او را نمی شناسیم. و ابن حجر در لسانش جلد ۲ صفحه ۱۶۸ گفته است: ابن جوزی عیب آن را از ناحیه عبد الله بن عامر اسلمی دانسته، در صورتی که آفتش، از ناحیه او نیست و در سند آن، ابن بطه و نقاش مفسر، قرار دارند که در باره آنها گفتار دشواری است.

و در جلد ۳ صفحه ۱۸۹ آن را آورده و گفته است که دارقطنی در "غرائب مالک" بعد از آنکه آن را از طریق فتح بن نصیر، از حسان بن غالب آورده و گفته است: این از مالک صحیح نیست و فتح و حسان ضعیفند، و این حدیث، و حدیث "مشط" - "شانه" ساختگی است.

۳۷- از عبد الله رضی الله عنه، بطور مرفوع آمده است. ابو بکر تاج اسلام و عمر حله (لباس - سلاح) اسلام و عثمان اکیل (دیهیم) اسلام و علی طیب اسلام است. ذهبی در المیزان جلد ۱ صفحه ۳۱۰ آن را آورده و گفته: آن دروغ است.

۳۸- از عبد الله بطور مرفوع آمده است: برای هر پیامبری، از امتش خالصانی است و خاصان امتم، ابو بکر و عمر هستند. ذهبی گفته است: این خبر باطل است.

۳۹- از عبد الله بطور مرفوع آمده است: که رسول خدا فرمود: اکنون مردی از اهل بهشت، بر شما وارد می شود، پس از لحظه ای معاویه وارد شد رسول خدا فرمود: ای معاویه، تو از من و من او توام، و ما با هم، دم درب بهشت، همانند این دو خواهیم بود" اشاره به دو انگشتش فرمود.

[صفحه ۱۷۸]

و ذهبی آن را در شرح حال حسن بن شیب او عبد الله از طریق عبد الله بن یحیی مودب آورده و گفته است: حسن، از افراد مورد اعتماد، احادیث نادرست روایت کرده است. و در شرح حال عبد الله بن یحیی گفته است. خیرش باطل است و معلوم نیست که او کیست؟

۴۰- از ابی بن کعب، بطور مرفوع آمده است: نخستین کسی که در قیامت با حق معانقه می کند (دست در گردن یکدیگر می اندازند) عمر است. و نخستین کسی که در آن، با حق مصافحه می کند، عمر است. و نخستین کسی که دستش گرفته، و به بهشتش می برند، عمر رضی الله عنه است.

حاکم، این حدیث را در مستدرک جلد ۳ صفحه آورده ذهبی در تلخیصش گفته است: ساختگی است و در اسنادش دروغ گو و کذابی است.

من می گویم: شاید منظورش: فضل بن جبیر وراق باشد که عقیلی در باره اش گفته است: از حدیثش پیروی نمی شود.

۴۱- از ابراهیم بن حجاج بن منبه سهمی، از پدرش از جدش، از رسول خدا، آورده است: هر که را دیدید که ابو بکر را به بدی یاد می کند، به اسلام بدی می گوید.

ذهبی در "المیزان" در شرح حال ابراهیم گفته است: قطعا این حدیث نادرست و ابراهیم مجهول و گمنام است. کسی جز احمد بن ابراهیم کریزی، از او روایت نکرده و ابن عبد البر و دیگران، حجاج بن منبه را در زمره صحابه ذکر نکرده اند. امینی می گوید: این مرد و پدرش و جدش از رجال غیبند و در عالم وضع و سازندگی، از خانواه ای آفریده شده اند که نمی داند در کجا زندگی می کرده اند. پس اگر ذهبی اینان را نمی شناسد، ایرادی بر او نیست.

۴۲- از انس بطور مرفوع آمده است: من ابو بکر و عمر را مقدم نکردم،

[صفحه ۱۷۹]

بلکه خداوند آنها را مقدم کرد و بر آنها منت گذاشت، پس اطاعتشان کنید، و از آنها پیروی نمائید، و هر کس برای آنها بدی بخواهد، بدی مرا و اسلام را خواسته است.

ذهبی در شرح حال حسن بن ابراهیم فقیمی واسطی، آنرا آورده و گفته است: این حدیث باطل و رجالش جز، حسن، که او را نمی شناسم مورد اعتمادند.

۴۳- از ابی هریره، بطور مرفوع آمده است: خداوند مرا از نورش آفرید و ابو بکر را از نورم. و عمر را از نور ابی بکر و عثمان را از نور عمر آفرید و عمر چراغ اهل بهشت است.

ذهبی در شرح احمد بن یوسف منبجی گفته است: این خبر دروغ است: هیچکدام از آن سه نفر (یعنی رجال سندش) آن را روایت نکرده اند و آفت آن به نظم "منبجی" است.

۴۴- از علی رضی الله عنه آمده است: نخستین کسانی که از این امت وارد بهشت می شوند، ابو بکر و عمر هستند در حالیکه من با معاویه برای حساب ایستاده ام.

ذهبی در زمره احادیث راهی آورده است، و ابن حجر، در لسان المیزان گفته است بهتر است که این، در کتاب "موضوعات" نوشته شود. و عقیلی آن را ذکر کرده و گفته است: او گمنام است و حدیثش غیر محفوظ است.

۴۵- از عبد الله بن عمر، بطور مرفوع آمده است: جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و به او عرض کرده که: پروردگار عرض می فرماید، هنگامی که میثاق پیامبران را گرفتیم، میثاق ترا اخذ کردم و ترا آقای آنها قرار دادم.

و ابو بکر و عمر را، وزیرت قرار دادم، بعزتم سوگند که اگر از من بخواهی آسمان و زمین را زائل کنم قطعا خواهم کرد.

[صفحه ۱۸۰]

ذهبی در میزانش، در شرح حال موسی بن عیسی گفته است. ابن سمعانی، در خطبه کتاب "البلدان" گفته است: این حدیث باطل است.

۴۶- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: در آخر اتمم، رافضیان قرار دارند که خود رابه دوستی اهل بیتم نسبت می دهند در حالی که دروغ می گویند. نشانه دروغ آنها بد گوئیشان، نسبت به ابو بکر و عمر است هر کدامتان آنها را دیدید بکشید که آنها مشرکند. ابن عدی آن را از احادیث نادرست شمرده است.

۴۷- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: خداوند به من وحی فرمود که دخترم را به ازدواج عثمان در آورم.

ابن عدی آن را از احادیث نادرست عمیر بن عمران حنفی شمرده است.

۴۸- از معاذ، بطور مرفوع آمده است: هنگامی که قیامت پیا گردید، برای ابراهیم و من، دو منبر جلو عرش نصب می شود، و برای ابی بکر کرسی ای گذاشته می شود و بر آن می نشیند پس ندا دهنده ای، ندا می دهد: خوشا به حالت ای صدیق که میان خلیل و حبیب قرار داری.

ذهبی آن را از احادیث نادرست و باطل شمرده، و از ابی نصر بن ماکولا- حکایت کرده: نادرستی آن از ناحیه محمد بن احمد حلیمی است که از فرزندان حلیمه سعدیه است.

۴۹- و بطور مرفوع آمده است: اگر مبعوث نشده بودم تو ای عمر مبعوث می شدی. صنعانی گفته است: این حدیث ساختگی است.

۵۰- بطور مرفوع آمده است: خداوند چیزی در دلم نیانداخت مگر آنکه

[صفحه ۱۸۱]

آن را در دل بکر ریختم.

بسیاری از نویسندگان آن را در زمره فضائل ابی بکر شمرده و آن را از مسلمیات دانسته اند، و فیروز آبادی در خاتمه " سفر السعاده " آن را از مشهور ترین احادیث موضوعه و مفتیریانی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است شمرده است. و عجلونی نیز در کشف الخفاء " جلد ۲ صفحه ۴۱۹ چنین گفته. و در اسنی المطالب صفحه ۱۹۴ گفته است: این حدیث ساختگی است چنانکه ملا علی قادری آن را در احادیث ساختگی ذکر کرده است.

۵۱- هر گاه رسول خدا مشتاق بهشت می شد، ریش ابی بکر را می بوسید. فیروز آبادی در خاتمه " سفر السعاده " و عجلونی " در کشف الخفاء " جلد ۲ صفحه ۴۱۹ آن را از مشهور ترین احادیث موضوعه و مفتیریاتی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است شمرده اند.

۵۲- بطور مرفوع آمده است: من و ابو بکر همانند دو اسب مسابقه هستیم، فیروز آبادی، در سفر گذشته تصریح به بطلان آن کرده اند، و ابن درویش حوت "، در اسنی المطالب " صفحه ۷۳ گفته است: این حدیث، ساختگی است چنانکه ملا علی قادری به نقل از ابن قیم آن را ذکر کرده است.

۵۳- بطور مرفوع آمده است: خداوند هنگامی که ارواح را اختیار کرد روح ابی بکر را اختیار نمود.

این حدیث از احادیث ساختگی مشهور و دروغ هائی است که بطلانش با بداهت عقل معلوم است چنانکه فیروز آبادی در " سفر السعاده " و عجلونی در " کشف الخفاء " بدان تصریح کرده و ابن درویش حوت در " اسنی المطالب " صفحه ۶۰ گفته است این حدیث ساختگی است. چنانکه ملا علی به نقل از ابن قیم آن را ذکر کرده است.

۵۴- از عبد الله بن عمرو بن عاص، بطور مرفوع آمده است: عیسی بن مریم

[صفحه ۱۸۲]

علیه السلام از آسمان پائین می آید، ازدواج می کند، برایش فرزند می شود و ۴۵ سال زندگی می کند آنگاه می میرد و در قبرم دفن می شود پس من و او از میان ابو بکر و عمر برمی خیزیم.

ذهبی در " المیزان " جلد ۲ صفحه ۱۰۵ را آورده و گفته است: اینها احادیث نادرست ساخته شده است.

۵۵- از ابن عبد بطور مرفوع آمده است: من با عمر و عمر با من است. هر جا که حلول کنم، هر کس او را دوست داشته باشد، مرا دوست دارد، و هر کس او را دشمن داشته باشد، مرا دشمن دارد.

ذهبی در "المیزان الاعتدال" جلد ۲ صفحه ۵۸ آن را روایت کرده و گفته است.

این دروغ است. و در شرح حال قاسم بن یزید آنرا چنین آورده است: عمر با من است و من با عمر و بعد از من حق با عمر است. هر جا که باشد، آنگاه گفته است: می ترسم که این دروغ ساخته شده باشد.

و ابن درویش حوت در "اسنی المطالب" آن را چنین آورده: "عمر با من است و من با عمر حق بعد از من با عمر است. هر جا که باشد" و گفته است، این حدیث صحیح نیست.

۵۶- از ابن عباس، بطور مرفوع آمده است: ابو بکر از من به منزله هارون برای موسی است.

این حدیث از ساخته های علی بن حسین کلبی است که محمد بن جریر طبری آن را آورده و ذهبی در "میزانش" جلد ۲ صفحه ۲۲۲ گفته است: این خبر دروغ است و کلبی متهم به آن است.

۵۷- از انس بطور مرفوع آمده است. هر کس بر خدا دروغ ببندد باید کشته شود و توبه داده نمی شود، و هر کس مرا سب کند باید کشته شود، و توبه داده نمی شود، و هر کس ابو بکر را سب کند، باید کشته شود، و توبه داده نمی شود، و هر کس عمر را سب کند،

باید کشته شود و توبه داده نمی شود، و هر کس عثمان یا علی

[صفحه ۱۸۳]

را سب کند باید تازیانه زده شود. گفته شده. چرا یا رسول الله؟ زیرا خداوند مرا و ابو بکر و عمر را از یک خاک آفریده که در آن دفن خواهیم شد.

ذهبی گفته است: این حدیث ساختگی است و ابن عدی گفته است: نادرستی این حدیث از ناحیه یعقوب بن جهم حمصی است.

۵۸- از انس آمده است: هنگامی که وقت وفات ابی بکر صدیق فرارسید، از علی بن ابی طالب شنیدم که می گفت: در میان مردم چهار نفر زیر کند که دو تای آنها مرد و دو تای دیگرشان زن هستند. صفورا دختر شعیب، خدیجه دختر خویلد، عزیز مصر در زمان یوسف، و ابو بکر صدیق که هنگام وفاتش به من گفت: من فکر کردم که فرمان روائی را بعد از خودم به دست عمر بن خطاب قرار دهم. به او گفتم: اگر آن را در غیرش قرار دهی، ما به آن رضایت نخواهیم داد.

او گفت: خوشحال کردی که ترا با آنچه که از رسول شنیدم خوشحال می کنم، گفتم: آن چیست؟ گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: روی پل صراط بر آمدگی ای است که آن کسی عبور نمی کند، مگر وسیله علی بن ابی طالب. علی به او گفت: آیا تو و عمر را خوشحال نکنم با آنچه که از رسول خدا شنیدم؟ او گفت: آن چیست؟ گفتم: رسول خدا برایم گفت: ای علی عبور از پل صراط را برای کسی که ابو بکر و عمر را سب می کند ننویس، زیرا آنها دو آقای پیرمردان اهل بهشت، بعد از پیامبرانند.

هنگامی که خلافت به عمر رسید، علی به من گفت: ای انس مجاری قلم را از ناحیه خدا، در آفرینش نگریستم، برایم نبود که بغیر از آنچه که در سابق علم خدا واراده اش گذشته بود راضی شوم، زیرا می ترسیدم که اعتراضی از ناحیه من نسبت به خدا باشد. در صورتی که از رسول خدا شنیدم که فرمود: من خاتم پیامبران، و تو خاتم اولیائی.

خطیب در تاریخش جلد ۱۰ صفحه ۳۵۷ آن را آورده، و در صفحه ۳۵۸

[صفحه ۱۸۴]

گفته است: این حدیث ساختگی است و ازدست آورده های عمر بن واصل است (یا علیه او ساخته شده) خدا داناتر است.
 ۵۹- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: خداوند مرا با چهارروزیر تایید فرمود، گفتیم: آنها کیانند یا رسول الله؟ فرمود دو تا از اهل آسمان و دو تا از اهل زمینند گفتیم: آن در که از اهل آسمانند کیانند؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل گفتیم: آنها از اهل زمین و یا دنیايند کیانند؟ فرمود: ابو بکر و عمر.

این حدیث از ساخته های محمد بن مجیب صائغ است که خطیب در تاریخش جلد ۳ صفحه ۲۹۸ آن را از طریق او آورده و گفته است: او دروغ گو و دشمن خدا است، و فراموشی در حدیث دارد.

و ذهبی آن را از طریق معلى بن هلال کذاب و حدیث ساز آورده و در سابق، از احمد نقل کردیم که اتمام احادیثش ساختگی است.

۶۰- از جابر بن عبد الله آمده که گفته است: پیش رسول خدا بودیم که فرمود: اینک مردی بر شما وارد می شود که خداوند، بعد از من، کسی را بهتر و برتر از او نیافریده، برایش شفاعتی همانند شفاعت پیامبران است. چیزی نگذشت که ابو بکر صدیق وارد شد، رسول خدا برخاست، او را برسد و در بر گرفت.

حافظ ابو بکر، خطیب بغدادی در سال ۴۰۹ ه آن را از محمد بن عباس بن حسین ابی بکر قصه گو، شنیده و گفته است: او شیخ فقیری بوده که در مسجد جامع منصور، و در سر راه ها و بازارها قصه گوئی می کرده است خدایا چه اهمیتی دارد جناب خطیب حدیثی را از یک آدم قصه گوی سر کوچه و بازار بگیرد؟ و چه ارزشی دارد حدیثی که ماخذش این است و دارای اصل محفوظی نیست؟

و اگر شان احادیث پیامبر اسلام همین است براسلام درود باد و بر حفاظ آن بینائی (چشمشان روشن).

۶۱- از ابن مسعود بطور مرفوع آمده است: هیچ مولودی نیست مگر آنکه

[صفحه ۱۸۵]

در نافش از خاکی که از آن آفریده شده است وجود دارد وقتی که عمرش به آخر رسید، به همان خاک بر می گردد و در آن دفن خواهد شد من ابو بکر و عمر، از یک خاک آفریده شده و در آن دفن خواهیم شد.

خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۳۱۳ آن را از طریق موسی بن سهل، از اسحاق بن ازرق آورده، و ذهبی در " میزانش " جلد ۳ صفحه ۲۱۱ در شرح حال موسی گفته است: این خبر باطل است که آدم نکرده ای همانندش آن را از او روایت کرده است. من می گویم: عیوبی که در این سند بوده، برای مثل جناب خطیب مخفی نبوده نهایت آن که خصوصیات او سکوت از عیوب احادیث موضوعه است که ظاهری آراسته دارند.

۶۲- از انس بطور مرفوع آمده است: هنگامی که جبرئیل مرا به آسمان برد، در آن، اسبهای زین شده و لجام زده ایستاده دیدم که بول و پهن و عرق نمی کردند، سرهایشان از یاقوت سرخ و سمهایشان از زمرد سبز، و بدنهایشان از طلا زرد ناب بود و دارای بالی بودند، گفتم اینها مال کی هستند؟ جبرئیل گفت: مال دوستان ابی بکر و عمر هستند که روز قیامت بر آنها سوار شده به زیارت خدا می روند!!

خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۳۳۰ آن را آورده و گفته است: این حدیث نادرست است و در جلد ۱۱ صفحه ۲۴۲ نیز آن را آورده، ولی از تضعیف آن سکوت کرده است، و ذهبی در " میزانش " جلد ۳ صفحه ۹۹ آن را ذکر کرده و گفته است: حدیث

دروغی است که گفته شده به نام محمد بن عبد الله بن مرزوق ساخته شده و ابن حجر در "لسان المیزان" جلد ۵ صفحه ۲۷۴ دروغ بودنش را تثبیت کرده است.

۶۳- از عطیه عوفی، از ابی سعید خدری، بطور مرفوع آمده است: اهل علین را کسانی که پائین تر از آنها هستند می بینند، چنانکه شما ستارگان و کرات آسمانی را می بینید و از آنها هستند ابو بکر و عمر و "انعما" به ابی سعید گفتم:

[صفحه ۱۸۶]

"انعما" چه باشند؟ گفت: اهل علین آنها هستند.

مقدسی، در "تذکره الموضوعات، صفحه ۲۷ تصریح کرده است که این حدیث به خاطر مجاهدین سعید ساختگی است. خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۳۹۴ و جلد ۳ صفحه ۱۹۵ و جلد ۴ صفحه ۶۴ و جلد ۱۲ صفحه ۱۲۴ آن را از طرق مختلف که در آنها به میان نیآورده است.

۶۴- از انس آمده است: هنگامی که سوره "التین" بر رسول خدا نازل شد، رسول خدا خیلی خوشحال گردید تا جائی که خوشی یش را برای ما آشکار فرمود، سپس از ابن عباس تفسیر این سوره را پرسیدیم، گفت، اما منظور از "والتین" بلاد شام "الزیتون" بلاد فلسطین و "طور سنین" طور سینا است که خدا در آن جا، با موسی سخن گفت و منظور از "و هذا البلد الامین" شهر مکه و "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم" محمد صلی الله علیه و آله است. و مقصود از "ثم ردناه اسفل سافلین" عبادت کنندگان لات و عزی و "الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات" ابو بکر و عمر و "فلهم اجر غیر ممنون" عثمان بن عفان و "فما یکذبک بعد بالدين" علی بن ابی طالب و "الی س الله باحکم الحاکمین" فرستادن شما در میان آنها و جمع کردن شما آنها را برای تقوی است ای محمد!

خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۹۷ آن را آورده و گفته است: این حدیث با این اسناد باطل است و اصل صحیحی تا آنجا که می دانیم برایش نیست، و رجال یاد شده در آن همگی ائمه مشهورند غیر از محمد بن بیان که فکر می کنیم گیر این حدیث از ناحیه او باشد، و توفیق ابن شخیر او را ارزشی ندارد، زیرا کسی که مثل حدیث را با این اسناد آورده اهل علم را از توجه به حال و وضع او بی- نیاز کرده است و شاید او تظاهر به شایستگی می کرده و ابن شخیر نسبت به او حسن ظن پیدا کرده او را ستوده است، در صورتی که یحیی بن سعید فطان گفته است:

صالحان را در چیزی دروغگوتر از حدیث ندیدم.

[صفحه ۱۸۷]

و ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۳۲ آن را از طریق محمد بن بیان آورده و گفته است: او در کمال بیشتر از خدا آن را روایت کرده و گفته است: حسن بن عرفه به ما حدیث کرده آنگاه حدیث را نقل نموده است، سپس ذهبی افزوده است که: ابن جوزی گفته است: این حدیث را محمد بن بیان بن نام ابن عرفه ساخته، آنگاه عبارات یاد شده خطیب را ذکر کرده است.

این چنین کلمات را تحریف می کنند و حفظشان را آنچه که یاد آوری شده اند فراموش نموده اند و این چنین دست های هوی و هوس، کتاب و سنت را مورد ملعبه قرار داده اند و این است مقدار بهره مندی آنان از آن دو، ولی پروردگارت روز قیامت در باره آنچه که در آن اختلاف کرده اند میانشان حکم خواهد فرمود.

۶۵- از عبد الله بن عمر آمده است که پیش رسول خدا بودم و ابو بکر نیز خدمت آن حضرت بود، عبائی روی دوشش انداخته بود که روی سینه اش سوراخ بود (پاره بود) در این هنگام جبرئیل بر او نازل شد و گفت: چرا ابو بکر را با چنین لباسی می بینم؟ فرمود: پیش از فتح مکه اموالش را به من اتفاق کرد، جبرئیل گفت: به او از ناحیه خدا سلام برسان و به او بگو که پروردگارت می گوید: ای ابو بکر آیا از من در این فقرت راضی هستی یا نه؟ رسول خدا به ابو بکر توجه کرد و فرمود: این جبرئیل است که از ناحیه خدا بر تو سلام می رساند و می گوید: آیا در باره فقرت از من راضی هستی یا نه؟ ابو بکر گریست و گفت: آیا از خدایم ناراضی باشم؟ من از خدایم راضیم، من از خدایم راضیم، من از خدایم راضیم.

خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۱۰۶ آن را از طریق محمد بن بابشاذ صاحب مطالب عجیب و غریب آورده و طبق عادتش از بطلان آن سکوت کرده است و ذهبی در میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۱۳ آن را آورده و گفته است: این حدیث دورغ است. ۶۶- از ابی هریره طور مرفوع آمده است: هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد و در آن جا متوطن گردید، خواست ازدواج کند به مسلمان ها فرمود به

[صفحه ۱۸۸]

من زن بدهید، جبرئیل با پارچه ای از بهشت که طول آن دو ذرع و عرضش یک و جب بود و در آن تصویری که هیچ کسی زیباتر از آن ندیده بود و جود داشت آمد و آن را باز کرد و گفت: ای محمد خدا به تو می گوید: زنی که همانند این تصویر باشد ازدواج کن رسول خدا به جبرئیل فرمود: چنین زنی را کجا پیدا کنم؟ جبرئیل به او گفت: خداوند می فرماید: دختر ابی بکر را ازدواج کن، آنگاه رسول خدا به خانه ابی بکر رفت و در زد و گفت: ای ابو بکر خداوند به من امر کرده است که دامادت شوم. ابو بکر دارای سه دختر بود، هر سه تارا بر رسول خدا عرضه کرد، رسول خدا فرمود: خداوند به من امر کرده است که این دختر یعنی عایشه را ازدواج نمایم آنگاه رسول خدا با او ازدواج فرمود.

خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۱۹۴ آن را آورده و آن را از ساخته های محمد بن حسن زیاد دعا خوان کر حدیث ساز با اسناد رجالش که همه ثقات بودند دانسته است.

و ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۴۴ گفته است: از محمد بن حسن حدیثی دیدم که اسنادش جز او مورد اعتمادند و آن حدیث دروغ در باره فضیلت عایشه است.

و خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۲۲۲ از عایشه آورده است که:

جبرئیل طاقه ای از حریر که در آن تصویر عایشه بوده برای پیامبر اکرم آورد و گفت: این همسرت در دنیا و آخرت است.

این حدیث را از طریق ابی خثیمه مصعب بن سعید مصیصی که از ثقات مطالب نادرست حدیث نمی کرده و آنها را تصحیف می نموده روایت کرده است چنانچه در میزان الاعتدال ذهبی آمد و بعد از ذکر احادیث از او گفته است: اینها جز چیزهای نادرست و مصیبت باز نیستند.

۶۷- در همهایی از آسمان برای عثمان فرستاده شد که در آنها نوشته شده

[صفحه ۱۸۹]

بود: میل کرد رحمان بسوی عثمان بن عفان.

این حدیث را ابن درویش حوت در اسنی المطالب صفحه ۲۸۷ آورده و گفته است: این دروغ شاخرداری است.

۶۸- به طور مرفوع آمده است: به کسانی که بعد از من هستند، یعنی ابو بکر و عمر اقتدا کنید.

ابن درویش حوت، در اسنی المطالب صفحه ۴۸ گفته است: این حدیث از ناحیه ابو حاتم نادرست است. و بزاز همانند ابن حزم گفته است: این حدیث صحیح نیست.

و در روایتی که ترمذی نقل کرده و نیکویش شمرده چنین آمده است: از هدایت عمار پیروی کنید و به پیمان ابن مسعود تمسک جویند و هشیمی گفته است: سندش واهی است.

۶۹- به طور مرفوع آمده است: من شهر علم و علی در آن و ابو بکر اساس آن و عمر دیوارهای آن است. ابن درویش حوت در "اسنی المطالب" صفحه ۷۳ گفته است:

شایسته نیست که آن در کتب علم ذکر شود، مخصوصاً برای مثل ابن حجر هشیمی سزاوار نبوده که آن را "صواعق و زواجر" ذکر نماید.

من می گویم: برای افراد متتبع و آگاه سر ساختن این دروغ ها مخفی نیست و ابن حجر اگر چه آن را در دو کتابش ذکر کرده، اما در "الفتاوی الحدیثه" صفحه ۱۹۷ آن را تضعیف نموده است.

۷۰- به طور مرفوع آمده است: هنگامی که جبرئیل از رسول خدا مفارقت نموده ابو بکر در برابرش حاضر گردید تا با او مانوس باشد.

ابن درویش حوت در "اسنی المطالب" صفحه ۲۸۷-۸۸ گفته است: این خبر باطل و دروغ است.

۷۱- از انس به طور مرفوع آمده است: دو آقای پیران بهشت ابو بکر و عمر هستند و ابو بکر در بهشت همانند ثریا در آسمان است.

این حدیث از ساخته های یحیی بن عنبسه، همان دجال حدیث ساز است که

[صفحه ۱۹۰]

در سلسله دروغگویان شرح حالش رفت. و ذهبی در "المیزان" جلد ۳ صفحه ۱۲۴ شطر اول آن را ذکر کرده و گفته است: یونس بن حبیب گفته است: محمد بن کثیر مصیصی و همین حدیثش را برای علی بن مدینی ذکر کردم، او گفت: من خیلی میل داشتم این شیخ را ببینم، اما اکنون میل ندارم و او شطر اول این حدیث را از طریق عبد الرحمن بن مالک بن مغول کذاب تهمت زننده حدیث ساز روایت کرده است.

و ابن قتیبه در صفحه اول کتاب "الامامه و السیاسه" در نخستین حدیثش از ابن ابی مریم از اسد بن موسی از وکیع از یونس بن اسحاق از شعبی از علی بن ابی طالب- کرم الله وجهه آورده است که: پیش رسول خدا نشسته بودم که ابو بکر و عمر (رضی الله عنهما) به سوی رسول خدا می آمدند، رسول خدا فرمود: این دو نفر آقای پیران تمام اهل بهشت مگر پیامبران و رسولان علیهم السلام هستند، ای علی این مطلب را به آنها خبر نده.

ابن ابی مریم، همان کذاب و حدیث ساز است و اسد بن موسی است که سعید یونس در باره اش گفته است: احادیث نادرست روایت کرده، ولی خودش آدم مورد اعتماد است. پس این حدیث از ساخته های نوح بن ابی مریم است که جناب ابن قتیبه کتابش را با آن افتتاح کرده است.

و خطیب در تاریخش جلد ۷ صفحه ۱۱۸ آن را از طریق بشار بن موسی شیبانی خفاف این طور آورده است: این دو آقای پیران اهل بهشتند از کسانی که بودند و رفتند و آنهایی که می آیند، مگر پیامبران و رسولان، ای علی به آنها خبر مده.

و در باره ارزش سند آن کافی است که بدانیم بشار بن موسی بصری از کسانی است که ابن معین درباره اش گفته مورد اعتماد نیست و از دجال ها است و عمر و بن علی گفته است: حدیثش ضعیف است و بخاری گفته است: حدیثش نادرست است من او را دیدم و از او چیزی نوشتم و حدیثش را ترک کردم.

و آجری گفته: ضعیف است، نسائی گفته ثقه نیست، ابو زرعه گفته: ضعیف است و مدنی آن را تضعیف کرده و حاکم ابو احمد گفته است: پیش آنان قوی نیست

[صفحه ۱۹۱]

و فضل بن سهل در باره اش بدگویی کرده است.

و خطیب نیز در جلد ۱۰ صفحه ۱۹۲ آن را از طریق متعددی از شیعه آنها که عامه حدیثشان را ضعیف کرده اند، از یونس بن ابی اسحاق از پدرش آورده، ولی احمد حدیث یونس از پدرش را تضعیف کرده و گفته: حدیثش مضطرب است، و ابو حاتم گفته: با حدیثش احتجاج نمی شود و حاکم گفته: چه بسا او در روایتش اشتباه می کرده است و در سند این روایت طلحه بن عمرو است که احمد در باره اش گفته است: شخصیتی ندارد و متروک الحدیث است. و ابن معین گفته: شخصیتی ندارد و ضعیف است و جوزجانی گفته: در حدیثش پسندیده نیست و ابو حاتم گفته: قوی نیست و بخاری گفته: کسی نیست و ابو داود گفته: ضعیف است و نسائی گفته: متروک الحدیث است، و مورد اعتماد نیست. و ابن عدی گفته: هیچ کدام از احادیثش مورد پیروی قرار نمی گیرد. و ابن حبان گفته: نوشتن حدیثش و روایت کردن از او، جز به عنوان تعجب روا نیست.

۷۲- از جابر به طور مرفوع آمده است: ابوبکر و عمر را هیچ مومنی دشمن ندارد و هیچ منافقی دوست ندارد.

این حدیث از ساخته های معلی بن هلال طحان است. احمد گفته است: تمام احادیث او ساختگی است. و ذهبی آن را آورده و در " تذکره الحفاظ " جلد ۳ صفحه ۱۱۲ گفته است: این حدیث صحیح نیست و معلی متهم به دروغ می باشد و با شیخین دشمن است و خیر در او نیست، و در المیزان او را آدم نادرستی خوانده ولی به دنبالش اضافه نموده که: آن کلام صحیحی است او از طریق عبد الرحمن بن مالک بن مغول کذاب و تهمت زننده و حدیث ساز آن را روایت کرده است.

۷۳- از سعد آمده است: پیامبر اکرم به معاویه فرمود: او محشور می شود در حالی که حله‌ای از نور ظاهرش از رحمت و باطنش از رضا است پوشیده دارد و بدان وسیله در میان مردم افتخار میکند و این نعمت به خاطر این است که او کاتب

[صفحه ۱۹۲]

وحی بوده است.

ذهبی آن را از اباطیل و دروغ های محمد بن حسن کذاب و دجال دانسته است.

۷۴- از عایشه آمده است: شبی وعده من با رسول خدا بود هنگامی که در رختخواب قرار گرفتم به سوی آسمان نگریستم ستارگانی فراوان را دیدم و گفتم:

ای رسول خدا آیا در این دنیا، کسی هست که حسناتش برابر عدد ستارگان باشد؟ فرمود: آری، گفتم: کیست؟ فرمود: عمر که او حسنه ای از حسنات پدر تو است.

"خطیب " آن را از ساخته های بریه بن محمد بیع کذاب شمرده است که در سلسله دروغویان شرح حالش رفته است. آنگاه گفته:

و در کتابش با این اسناد احادیثی که از لحاظ متن جدا نادرستند فراوان وجود دارد.

و ذهبی در "المیزان" آن را ذکر کرده و آن را از ساخته های بریه با اسناد صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) می داند.

و ابن درویش حوت در "اسنی المطالب" صفحه ۲۷۸ گفته است که ابن جوزی گفته است: هر حدیثی که در آن آمده است: "عمر حسنه ای حسنت ابی بکر است" ساختگی است.

۷۵- از جابر بن عبد الله آمده است که: جنازه ای را خدمت رسول خدا آوردند تا بر آن نماز بگذارند، حضرت بر آن نماز نخواند و فرمود: چون او دشمن عثمان بوده خدا دشمنش دارد. مقدسی آن را در "تذکره الموضوعات" صفحه ۲۷ از ساخته های محمد بن زیاد جزئی حنفی دانسته و ذهبی در میزانش آن را از طریق عمر بن موسی میثمی و جیهی کذاب و حدیث ساز آورده است و برای حفاظ در تکذیب این مرد و تضعیفش گفتار فراوانی است.

۷۶- رسول خدا فرمود: پیرامون عرش گلی دیدم که در آن نوشته بود:

[صفحه ۱۹۳]

محمد رسول خدا است و ابو بکر صدیق است.

ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۳۷۰ آن را از مصائب سری بن عاصم همدانی کذاب دانسته که او این حدیث را ساخته است.

۷۷- از ابی الدرداء به طور مرفوع آمده است که: در شب معراج در عرش خدا گوهر سبزی دیدم که در آن با نور سفید نوشته شده بود. خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، ابو بکر صدیق است و طبری افزوده است: عمر فاروق است.

این حدیث از ساخته های عمر بن اسماعیل بن مجالد همدانی کذاب خبیث متروک الحدیث است (مراجعه شود به سلسله دروغگویان)

دارقطنی آن را از دو طریق آورده که یکی از آنها مربوط به عمر بن اسماعیل یاد شده است و دیگری مربوط به سری بن عاصم کذاب است. و هر دو طریق به محمد ابن فضیل شیعی منتهی می شود.

و دارقطنی: تنها ابن فضیل از ابن جریح آن را آورده است و فکر نمی کنم، غیر از آن دو (ابن عاصم و ابن اسماعیل) آن را روایت کرده باشد و دارقطنی آن را از طریق سری در زمره احادیث راهی شمرده و گفته است: این حدیث صحیح نیست و خطیب در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۲۰۴ آن را آورده و سیوطی در اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۶۰ از او حکایت کرده و گفته است: ایت حدیث درست نیست و عمر کذاب است.

۷۸- از عایشه آمده است: هنگامی که پیامبر خدا ام کلثوم را به ازدواج عثمان در آورد، به ام ایمن فرمود: دخترم را آماده کن و به خانه عثمان به عنوان زفاف هدایت نما و آرام برایش دف بزن، من هم اطاعت کردم پس از سه روز پیش دخترش رفت و گفت: شوهرت را چگونه یافتی؟ گفت: مرد خوبی است رسول خدا

[صفحه ۱۹۴]

فرمود، بدان که او شبیه ترین مردم به جدت ابراهیم و پدرت محمد است.

این حدیث از ساخته های عمرو بن ازهر عتکی کذاب حدیث ساز است که مسیب ابن واضح آن را از خالد بن عمرو و عمر و عتکی

روایت کرده است.

اما مسیب کسی است که دارقطنی در موضعی از سننش او را تضعیف کرده است و اما خالد اموی در بحث سلسله دروغگویان در باره اش گفته شده که، او کذاب حدیث ساز است. و ذهبی در "المیزان جلد ۲ صفحه ۲۸۰" آن را آورده و گفته است، این حدیث ساختگی است.

۷۹- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: دیدم در کفه ای گذاشته شدم و امتم در کفه دیگر، که با آن برابر بودم، سپس ابو بکر گذاشته شد و با آنان برابر گردید آنگاه عمر گذارده شد او هم با آنان برابر بود، پس از آن عثمان گذاشته شد او هم با آنان برابر گردید، سپس ترازو بالا رفت.

ذهبی آن را در "المیزان" از طریق عمر و بن واقد دمشقی آورده و گفته است:

شکی نیست که او دروغ می گوید. و پس از ذکر احادیثی اضافه نمود: این احادیث جز از روایت عمرو که آدمی نادرست است شناخته نشده است.

۸۰- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: ابو بکر و عمر نسبت به اسلام به منزله سمع و بصرند.

مقدسی در تذکره اش آن را از ساخته های ولید بن فضل حدیث ساز شمرده است.

۸۱- رسول خدا کتف ابو بکر و عمر را گرفت و فرمود: شما وزیرانم هستید.

این حدیث از ساخته های زکریا بن درید کندی است که مقدسی در تذکره، و ذهبی در المیزان، بر این حقیقت تصریح کرده اند.

۸۲- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: من و شما (یعنی ابو بکر و عمر) در بهشت گردش خواهیم کرد.

[صفحه ۱۹۵]

ذهبی در المیزان تصریح کرده است که: این حدیث از ساخته های زکریا ابن درید کندی است.

۸۳- از ابی هریره به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: این جبرئیل است از ناحیه خدا به من خبر می دهد که: ابوبکر و عمر را دوست ندارد مگر مومن پرهیزگار و دشمنشان ندارد مگر منافق بدبخت.

این حدیث از ساخته های ابراهیم بن براء انصاری کذاب شمرده شده است.

۸۴- از ام عیاش کنیز رقیه دختر پیامبر آمده است که از رسول خدا شنیدم می فرمود: رقیه را به ازدواج عثمان در نیاوادم مگر به امر خدا. خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۲ صفحه ۳۶۴ آن را از طریق احمد بن محمد بن مغلس کذاب و حدیث ساز مشهور و او از عبد الکریم بن روح بزار اموی بصری آورده که ابو حاتم در باره اش گفته: او مجهول و ناشناخته است، و گفته می شود: او متروک الحدیث است و ابن حبان گفته است: او خطا کار و مخالف است و در باره پدرش روح بن عنبسه گفته: ناشناخته است و در باره پدرش عنبسه بن سعید ذهبی گفته است: مجهول است و تنها پسرش روح از او روایت کرده است.

حال اگر تعجب می کنی جا دار که از مثل خطیب تعجب کنی، زیرا او از سند روایتی که حالش چنین است سکوت کرده است و البته او این کار را به خاطر محفوظ نگه داشتن کرامت اموی ها انجام داده است!!

۸۵- از عبد الله بن عمر به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: در خواب کاسه ای پر از شیر به من داده شد از آن به قدری نوشیدم که سیر شدم و احساس می کردم که در عروقم جریان دارد و از آن کمی باقی مانده بود آن را به عمر بن خطاب دادم او هم گرفت و نوشید.

اصحاب این روایا را تاویل نموده گفته اند: منظور از آن شیر، عملی است که به شما ای رسول خدا داده شد وقتی که از آن پر شدی

زیادیش را به عمر بن

[صفحه ۱۹۶]

خطاب عنایت فرمودی و او از آن بهره‌مند گردید، رسول خدا فرمود: درست است!!

این حدیث از ساخته‌های عبد الرحمن عدوی کذاب نوه عمر بن خطاب است که خطیب در تاریخش آن را از طریق او آورده است. ۸۶- از جعفر بن محمد از پدرش به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: شبی که به معراج رفتم دیدم که بر عرش نوشته شده بود: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذو النورین است که از روی ستم کشته می‌شود.

خطیب در تاریخش جلد ۱۰ صفحه ۲۶۴ آن را طریق عبد الرحمن بن عفان از محمد بن مجیب ضائع که هر دوی آنها دروغگو هستند آورده است.

۸۷- از حذیفه بن یمان آمده که گفته است: رسول خدا نماز صبح را به جماعت برای ما خواند، وقتی که از نمازش فارغ شد فرمود: ابو بکر صدیق کجا است؟ از آخر صف ها ابو بکر جواب داد: لیک لیک ای رسول خدا پیامبر اکرم فرمود برای ابوبکر صدیق راه باز کنید، نزدیک بیا ابو بکر آیا در تکبیر اول به من ملحق شده‌ای؟ گفت: ای رسول خدا با شما در صف اول بودم شما تکبیر گفتید من نیز تکبیر گفتم، شما که شروع به الحمد کردید و آن را قرائت می نمودید در من وسوسه ای در مورد طهارت پدید آمد ناگزیر به سوی در مسجد رفتم ناگهان هاتفی به من ندا داد و گفت: پشت سر تو، توجه کردم: کاسه ای طلائی پر از آب که، سفید تر از برف و گوارا تر از عسل و نرمتر از کف بودم دیدم و روی آن حوله سبزی قرار داشت روی آن نوشته شده بود: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، صدیق ابو بکر است.

حوله را گرفتم و روی شانه ام گذاردم و برای نماز وضو گرفتم و دوباره حوله را روی کاسه نهادم و به شما ملحق شدم و در حالی که شما در رکوع رکعت اول بودید، و نمازم را با شما تمام کردم.

[صفحه ۱۹۷]

پیامبر اکرم فرمود: ای ابو بکر، به تو بشارت بدهم: آنکس که آب وضو برایت فراهم کرد جبرئیل بود و کسی که برایت حوله آورد میکائیل بود، و کسی که زانویم را نگاهداشت تا شما به من در نماز ملحق شدید اسرافیل بود.

این حدیث از طریق محمد بن زیاد، همان کذاب حدیث ساز روایت شده و به نظر من آن از ساخته‌های اوست، نهایت آنکه سیوطی در اللالی جلد ۱ صفحه ۱۵۰ گفته است: ظاهر این است که آفت این حدیث از ناحیه غیر اوست.

۸۸- از ابن عباس آمده که گفته است: از ابو بکر پیش رسول خدا یاد شد رسول خدا فرمود: کیست مثل ابو بکر؟ مردم مرا تکذیب کردند او تصدیق کرد و به من ایمان آورد و دخترش را به من داد و مالش را اتفاق کرد و با من در لشکر دشواری جهاد کرد، در نتیجه او در قیامت در حالی که سوار بر شتر بهشتی است که دست هایش از مشک و عنبر و پاهایش از زمرد سبز و مهارش از لولو تر و رویش دو حله سبز از سندس و استبرق است، می‌آید، او همانند من و من همانند اویم تا جائی که گفته می‌شود: این محمد رسول خدا است و این ابو بکر صدیق است.

ابن حبان آن را از طریق اسحاق بن بشر بن مقاتل آورده و گفته است: اسحاق کذاب و حدیث ساز است (به سلسله درغگویان

مراجعه شود)

۸۹- از براء بن عازب آمده است که: رسول خدا روزی بر ایمان فرمود: می‌دانید روی عرش چیست؟ نوشته شده است: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، ابو بکر صدیق است، عمر فاروق است، عثمان شهید است و علی رضی و خشنود است. ابن عساکر آن را از طریق محمد بن عبد الله بن عامر سمرقندی همان کذاب حدیث ساز معروف آورده و در سند آن ضعفاء دیگری نیز هستند و آفت آن را سمرقندی است.

۹۰- از عباس به طور مرفوع از رسول خدا آمده است هنگامی که روز قیامت شد، ابو بکر در یک رکن حوض و عمر در رکن دیگر و عثمان در رکن سوم

[صفحه ۱۹۸]

و علی در رکن چهارم آن قرار خواهند داشت و هر کس یکی از آنها را دشمن داشته باشد دیگران نیز به او آب نخواهد نوشانید. ابن ملخص روایتی است که ذهبی به طور تلخیص آن را در میزانش آورده و آن را با دو حدیث دیگر از طریق ابراهیم بن عبد الله مصیصی ذکر کرده آنگاه گفته است: این مردم کذابی است و حاکم نیز گفته است: احادیثش ساختگی است. ۹۱- از عقبه بن عامر به طور مرفوع آمده است: جبرئیل پیشم آمد و گفت: ای محمد خداوند به تو امر کرده که با ابو بکر مشورت کنی.

این حدیث از ساخته های محمد بن عبد الرحمن بن غزوان کذاب حدیث ساز است که در سلسله دروغگویان از او یاد شده است. ۹۲- از عبد الله بن عمر به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: "روز قیامت میان ابو بکر و عمر محشور خواهیم شد و بین حرمین آن قدر توقف می‌کنم تا اهل مکه و مدینه پیشم بیایند."

این حدیث را از اباطیل عبد الله بن ابراهیم غفاری کذاب و حدیث ساز شمرده اند و آن یکی از دو حدیث مربوطه فضیلت ابو بکر و عمر است که ابن عدی آنها را باطل خوانده و ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۲۱ گفته است: آن صحیح نیست. ۹۳- از ابی هریره به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: برای خدا در آسمان هفتاد هزار فرشته است که بدگویان ابو بکر و عمر را لعنت می‌کنند.

این حدیث را خطیب در روایت های مالک از طریق سهل بن صفین آورده و گفته است: سهل حدیث ساز است و در لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۱ آمده است که:

دارقطنی در غرائب مالک آن را از محمد بن حسن حرانی از عبد الغفار آورده و گفته است: این حدیث منکر و سست ضعیف است و کسانی که بعد از او هستند مجهول می‌باشند.

۹۴- از عباس آمده که گفته است: رسول خدا را در خواب دیدم که

[صفحه ۱۹۹]

روی اسب ابلقی سوار بود نزدیکش رفتم و روی سرش عمامه ای از نور و در پایش نعلین سبز که بندش از لولو تر بود قرار داشت در دستش تازیانه ای از تازیانه های سبز بهشتی بود، بر من سلام کرد و جوابش دادم و گفتم: ای رسول، شوقم نسبت به شما زیاد شده بود کجا تشریف داشتید؟ فرمود: عثمان در بهشت عروسی داشت به عروسیش رفته بودم!

این حدیث را ازدی از ابراهیم منقوش آورده و گفته است: او حدیث ساز بوده است و سیوطی آن را در لئالیش از موضوعات و ساخته ها شمرده است.

۹۵- از عبد الله بن عمر آمده است که: در مخضر رسول خدا می گفتیم: بهترین امت پیامبر، ابو بکر، سپس عمر عثمان است و رسول خدا می شنید و انکار نمی کرد.

جمعی از ائمه حدیث به طرق مختلف آن را آورده و ما در جزء دهم به طور تفصیل درباره آن به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

۹۶- از عمر به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: عثمان می میرد و فرشتگان براو درود می فرستند. گفتم: تنها بر عثمان یا برای همه مردم؟ فرمود تنها برای عثمان.

این حدیث طولانی است و در آن برای هر یکی از اصحاب ششگانه شوری منقبی است. ذهبی در میزانش در شرح حال محمد بن عبد الله خراسانی گفته است:

این حدیث ساختگی است و ابن حجر در لسانش جلد ۵ صفحه ۲۲۷ گفته است: ساختگی بودن آن آشکار است.

۹۷- از ابی هریره به طور مرفوع آمده است: برای خدا پرچمی از نور است که روی آن نوشته شده: خدائی جز خدای یکتا نیست محمد رسول خدا است، ابو بکر صدیق است.

ذهبی در میزانش آن را آورده و گفته است: این خبر ساختگی است و محمد ابن یحیی بن عیسی سلمی متهم است که آن را ساخته است (لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۴۲۴)

[صفحه ۲۰۰]

۹۸- از عبد الله بن عمر آمده است: جعفر بن ابی طالب، بهی به عنوان هدیه برای پیامبر اکرم فرستاد و معاویه نیز سه عدد به برایش فرستاد و رسول خدا فرمود: آنها مرا با این بهها در بهشت ملاقات خواهند کرد.

ابن حبان گفته است: این حدیث ساختگی است و آفت آن ابراهیم بن زکریا واسطی است. و بعضی گفته اند: از دلایل ساختگی بودن آن این است که معاویه در فتح مکه اسلام آورد و جعفر از فتح مرد..

و از طرق دیگری نیز این حدیث آورده شده که همه آنها فاسد و ساختگی است.

و ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۱۶ در شرح حال ابراهیم واسطی گفته است: او از مالک احادیث ساختگی روایت می کند آنگاه این حدیث را به عنوان نمونه یاد آوری شود.

۹۹- از ابی سعید خدری به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: هر کس عمر را دشمن بدارد مرا دشمن دارد، خداوند در شب عرفه نسبت به تمام مردم مباهات کرد و نسبت به عمر خصوصا.

این حدیث را طبرانی در اوسط آورده و ذهبی گفته است: خبر باطل است، زیرا ابو سعد، خادم حسن بصری که معلوم نیست کیست آنرا روایت کرده است.

۱۰۰- از انس به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: هنگامی که به آسمان برده شدم به جبرئیل گفتم: آیا برای امت حساب است؟ گفت: همه امتانت دارای حسابند جز ابو بکر، وقتی که قیامت پاشد گفته می شود: ای ابو بکر داخل بهشت شو، او می گوید: داخل

نمی شوم تا آنکه هر کس مرا در دنیا دوست می داشته داخل شود!!

خطیب در تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۱۱۸ و جلد ۸ صفحه آن را آورده و گفته است: این حدیث دروغ است و ذهبی در میزانش

جلد ۳ صفحه ۳۶ آن را

[صفحه ۲۰۱]

تکذیب کرده است.

این احادیث صد گانه ای که در باب مناقب خلفاء و دیگران نقل کردیم، نمونه های از احادیث ساختگی است که ما از آنها آگاه شدیم و گرنه این نوع احادیث جدا زیادند و عدد آنها به هزاران می رسد و در جزء دوم از کتاب "ریاض الانس" چند برابر آنچه که ذکر شده و جود دارد که در صحاح و مسانید از آنها یافت نمی شود.

آری مقداری از آنها دیگر تالیفات حفاظ گذشته ذکر شده که کتب متاخران را در بر دارد و مایه تاسف است که اسناد بیشتر این احادیث ساختگی و مزخرف منتهی به امیرالمومنین علی علیه السلام می شود و این خود صدق گفتار عامر بن شراحیل را آشکار می کند که گفته است "کسی که بیش از همه بنام او دروغ ساخته شده امیرالمومنین علی بن ابی طالب است: که ذهبی در طبقات حفاظ جلد ۱ صفحه ۷۷ آن را ذکر کرده است.

و خواننده محترم می تواند ارزش این احادیث را از گفتار فیروز آبادی صاحب قاموس بیابد او در پایان کتابش "سفرالسعاده" گفته است: باب فضائل ابی بکر صدیق رضی الله عنه از مشهور ترین احادیث ساختگی مایه گرفته است. و بعد از ذکر احادیث دروغی درباره فضائل ابی بکر گفته است: امثال اینها از احادیث دروغی است بطلان آنها با بداعت عقل معلوم است. و نیز گفته است: و باب فضیلت معاویه که در آن حدیث صحیحی وجود ندارد و عجلونی در کشف الخفاء جلد ۲ صفحه ۴۱۹ نیز عین کلام فیروز آبادی را گفته است.

و حاکم نیز گفته است: از ابو العباس محمد بن یعقوب بن یوسف شنیدم که او از پدرش واو از اسحاق بن ابراهیم حنظلی نقل می کرد که گفته است: در فضیلت معاویه حدیث صحیحی وجود ندارد.

[صفحه ۲۰۲]

و ابن تیمیه در منهاج السنه جلد ۲ صفحه ۲۰۷ گفته است: گروهی برای معاویه فضائلی ساخته و احادیثی از پیامبر اکرم روایت کرده اند که همه آنها دروغ است.

و بر اینها قیاس کن آنچه را که به نام خدا درباره بسیاری از بزرگان صحابه با اسم ها و خصوصیاتشان ساخته اند و احادیث زیادی که در باب مناقب و مثالب عباس و فرزندان او عموما و مخصوصا فرزندانیکه بعدا خلیفه شده وضع کرده اند!!

و اضافه کن بر آنها احادیثی را که در باره بعضی از افراد معلوم الحال ساخته اند مانند حدیثی که درباره وهب و غیلان و محمد بن کرام جعل کرده اند که: رسول خدا فرموده است "در اتم مردی است نامش وهب است که خدا به او حکمت بخشیده است" و "مردی است به نام غیلان که از ابلیس برای اتم بدتر است" و "در آخر الزمان مردی به نام محمد بن کرام می آید که سنت و سیله اوزنده می شود"

و متون همه این روایات با احادیث صحیحه معارضند که اگر بخواهیم به طور تفصیل درباره آنها بحث کنیم به اصطلاح مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

ما در این جا، تنها احادیثی را که با حدیث صدم که به نام جبرئیل ساخته شده معارض است می آوردیم تا پژوهشگر از باب مشت

نمونه خروار است در این باره از روی بصیرت قضاوت نماید:

- ۱- از اتم هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می شوند. بخاری و مسلم و احمد و دارمی و ابو داود آن را آورده‌اند.
- ۲- از این قبرستان (قبرستان بقیع) هفتاد هزار نفر برانگیخته می شود و بدون حساب وارد بهشت می گردند. طبرانی در "الکبیر" آن را آورده است.
- ۳- از اتم هفتاد هزار نفر وارد بهشت می شوند که بر آنها حساب و عذابی نیست، و با هزار نفر دیگر خواهند بود. احمد و طبرانی و بزار آن را

[صفحه ۲۰۳]

آورده اند.

- ۴- پروردگرم به من وعده داده که از اتم هفتاد هزار نفر را بدون حساب وارد بهشت کند. طبرانی و بزار آن را آورده است.
- ۵- خداوند از شهری در شام بنام "حمص" نود هزار نفر را بدون حساب برمی انگیزاند. بزار آن را آورده است.
- ۶- در چند پشت از اصحابم زنان و مرانی هستند که بدون حساب وارد بهشت می شوند، طبرانی با اسناد خوب آن را آورده است.
- ۷- از شما پنجاه هزار یا هفتاد هزار نفر را دیدم که بدون حساب وارد بهشت می شوید، طبرانی با اسناد رجالش که ثقات هستند آن را آورده است.
- ۸- خدایم را بزرگ و کریم یافتم که به من با هر هفتاد هزار نفری که بدون حساب وارد بهشت می شوند هفتاد هزار نفر دیگر عطا فرموده است. طبرانی با سند رجالش که جز شیخ همه صحیح هستند آن را آورده است.
- ۹- به من هفتاد هزار نفر که بدون حساب وارد بهشت می شوند داده شده است. تا اینکه فرمود: با هر کدام آنها هفتاد هزار نفر دیگر اضافه کرده است. احمد و ابو بعلی این روایت را با سند خود آورده اند و در این باره توانید به کتاب مجمع الزوائد جلد ۱۹ صفحه ۴۱۲-۴۰۵ مراجعه نمایید.

۱۰- در حدیث شب معراج آمده است: ای محمد حاملان قرآن در قیامت عذاب و حساب نخواهند شد.

۱۱- نخستین جمع از اتم که بدون حساب وارد بهشت می شوند هفتاد هزار نفرند.

۱۲- از میان دیوار "حمص" و "زیتون" در خاک قرمز، هفتاد هزار نفر بدون حساب برانگیخته می شوند.

[صفحه ۲۰۴]

۱۳- هر حاجی و یاعمره کننده ای در حال انجام عمل بمیرد بدون حساب وارد بهشت خواهد شد.

۱۴- از پشت کوفه، هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می شوند.

۱۵- در حدیث عرضه کردن امتها بر رسول خدا آمده است: ای محمد از اینها هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می شوند.

۱۶- پروردگرم به من بشارت داده نخستین گروهی که از اتم وارد بهشت می شوند، هفتاد هزار نفرند که با هر هزار نفر هفتاد هزار نفر بدون حساب داخل می شوند.

۱۷- و در حدیث عمیر به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: خداوند به من وعده داده که از اتم سیصد هزار نفر را بدون حساب وارد بهشت نماید. بغوی و ابن ابی خثیمه و ابن السکن و طبرانی و دیگران با سند خود آن را نقل کرده اند.

و پیش از همه اینها، حدیثی را که خجندی از ابی امامه آورده است قرار دارد و آن اینست: از ابی بکر صدیق شنیدم که به رسول خدا می گفت: نخستین کسی که مورد محاسبه قرار می گیرد کیست؟ فرمود: من و تو ای ابو بکر. و گفت دیگر کی یا رسول الله؟ فرمود: عمر، پرسید دیگر کی؟ فرمود: علی، پرسید: آیا عثمان هم هست؟ فرمود: از خدایم در خواست کردم که حسابش را به من ببخشد و او را مورد محاسبه قرار ندهد، خدا هم او را به من بخشید.

فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا لیضل الناس بغیر علم

"کسی ستمکار تر از کسی است که بر خدا دروغ می بندد تا مردم را بدون دانش گمراه سازد ("انعام آیه ۱۴۴)

[صفحه ۲۰۵]

احادیث ساختگی در مورد خلافت

اشاره

مهمترین موضوعی که دست های هوی و هوس با آن بازی کرده و احساسات گمراه کننده آن را بازیچه قرار داده، موضوع " خلافت " در سنت و حدیث است که عامه در آن باره به نام خدا و امین وحی و پیامبر پاکش احادیث دروغی ساخته و صاحبانش تالیفات گمراه کننده به خاطر پوشاندن حق و وارونه جلوه دادن حقیقت، و بی خبر نگاهداشتن مردم جاهل، آنها را پخش کرده اند در صورتی که به خوبی می دانستند که آن احادیث ساختگی است و با مبادی اسلام پیش همه فرقه‌ها مخالف است. و با هیچیک از مذاهب اسلامی موافقت ندارد، بلکه لازمه آن اجتماع امت اسلامی بر خطا است (و حال آنکه به عقیده آنها امت اسلامی بر خطا اجتماع نمی کنند).

زیرا امت اسلام یا معتقد به نص درباره خلافت علی امیر المومنین است (چنانکه شیعه معتقد است) و یا خلافت را از رهگذر انتخاب و عدم نص می شناسد و فرقی میان هیچ یک از افراد آن نمی گذارد (چنانکه عامه معتقد است) بنابر این امت اسلامی در دور انداختن این نصوص و اعراض کردن از آن، اجتماع بر خطا کرده اند. و اینک نمونه هائی از آن احادیث دروغین را که ما بر آنها آگاهی یافته ایم ذیلا می آوریم:

۱- از انس بن مالک آمده است که: رسول خدا وارد بوستانی شد ناگهان

[صفحه ۲۰۶]

کسی آمد و در زد، رسول خدا فرمود: انس برخیز و در را برایش باز کن و به او بشارت بهشت و خلافت بعد از من را بده، گفتم: ای رسول خدا به او خبر دهم؟ فرمود: خبر بده، ناگهان ابو بکر را دم درب دیدم و گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از رسول خدا را می دهم.

سپس کس دیگری آمد و در زد، رسول خدا فرمود: برو و در را باز کن و به او بشارت بهشت و خلافت بعد از ابی بکر را بده گفتم: ای رسول خدا به او خبر دهم؟ فرمود: خبر بده، رفتم دیدم عمر است گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از ابوبکر را می دهم. سپس کس دیگری آمد و در زد، رسول خدا فرمود: انس بلند شو در را برایش باز کن و بهشت و خلافت بعد از عمر بشارتش ده و اینکه کشته خواهد شد، انس می گوید: رفتم دیدم: عثمان است گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از عمر را می دهم و اینکه

کشته خواهی شد. او خدمت رسول خدا شرفیاب شد و به او عرض کرد: برای چه ای رسول خدا؟ بخدا قسم بعد از بیعت با شما نه آواز خواندم و نه آروزی چیزی کردم و نه عورتی را با دست راست مس نمودم فرمود: مطلب همانست که گفته شد. این حدیث از ساخته های صقر بن عبد الرحمن ابی بهر کذاب است.

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۹ صفحه ۳۳۹ از علی بن مدینی حکایت کرده که از او درباره این حدیث سوال شد، در جواب گفت: این حدیث دروغ و ساختگی است. و ذهبی آن را در "میزان الاعتدال" جلد ۱ صفحه ۴۶۷ آورده و گفته است: این حدیث دروغ است.

و ابن حجر در "لسان المیزان" جلد ۳ صفحه ۱۹۲ از علی مدینی حکایت کرده که او گفته است: این حدیث ساختگی است. و در صفحه ۱۹۳ گفته است: اگر این حدیث صحیح بوده عمر خلافت را در شوری قرار نمی داد و رسماً خلافت را به عثمان اختصاص می داد.

[صفحه ۲۰۷]

و ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۹۱ روایت را این طور نقل کرده است:

"رسول خدا وارد باغ مردی شد، کسی در باغ را زد، رسول خدا به انس فرمود: در را باز کن و به او بشارت بهشت و اینکه بعد از من زمامدار مسلمان ها خواهد شد بده انس می گوید: در را باز کردم دیدم: او ابوبکر است.

سپس افزوده که در سند این روایت عبد الاعلی ابن ابی المساور قرار دارد که او متروک الحدیث، ضعیف و ناچیز است.

او صدر حدیث را در جلد ۱ صفحه ۱۶۲ از بکر بن مختار بن فلفل نقل کرده و گفته است که ابن حبان گفته است از او جز بر سبیل عبرت گرفتن روایت کردن روا نیست.

و مقدسی در "تذکره الموضوعات" صفحه ۱۵ گفته است: در را برایش باز کن و به او بشارت بهشت بده، و در خلافت و ترتیش ذکر شده و بکر بن مختار صائغ کذاب آن را روایت کرده است.

امینی می گوید:

از اینکه این سه نفر (ابو بکر، عمر، عثمان) هنگام درخواست خلافت، آن زمان که کار جدال و نزاع بجای باریکی کشیده دست به شمشیر و تازیانه برده بودند، با همه احتیاج که داشتند، از این روایت احتجاج نکردند، بخوبی می توان فهمید که آنان وارد چنین بستان خیالی نشده و چنین بشارت موهومی را ننشیده بودند و اصلاً خداوند این بستان را نیافریده تا در آنجا اساس این فتنه های عظیم و تاریک را تثبیت نماید، بعلاوه چرا جناب انس روزی که به آنها نزدیک شد و برای آنها سر و سینه می زد، این روایت را شخصاً بنفع آنها روایت نکرد و آن را برای یکی از دو نفر (صقر - عبد الاعلی) بعد از خودش پاگذار نمود؟

آیا از دو حافظ بزرگ مانند ابی نعیم که از متقدمین عامه و سیوطی که از متاخرین آنها است تعجب نمی کنی که چگونه اولی این روایت را با اسناد ناهموارش در دلائل النبوه جلد ۲ صفحه ۲۰۱ از طریق ابی بهر کذاب آورده و به آن

[صفحه ۲۰۸]

اعتماد نموده و دومی آن را در خصائص الکبری جلد ۲ صفحه ۱۲۲ روایت کرده و از روایت آن اظهار خرسندی نیز نموده است و هیچ کدام از آنها کوچکترین سخنی درباره اسناد نادرست این روایت ابراز نداشته اند؟

۲- از عایشه آمده که گفته است: شبی نوت من با رسول خدا بود، هنگامی که در رختخواب قرار گرفتیم، عرض کردم: ای رسول خدا آیا من گرامی‌ترین همسرانت نیستم؟ فرمود: چرا ای عایشه، گفتم: پس درباره فضیلت پدرم حدیثی برایم بفرما فرمود: جبرئیل برایم حدیث کرد که: خداوند هنگامی که ارواح را خلق فرمود، روح ابی بکر صدیق را از میان آنان اختیار کرد و خاکش را از بهشت و آبش را از حیوان (آب حیات) قرار داد، و در بهشت برای او قصری از در سفید که سالن‌هایش از طلا و نقره سفید است قرار داد، و خداوند به خود سوگند خورده که حسنه‌ای را از او سلب نکند و در باره سیئه‌ای از او نپرسد، و من از ناحیه خدا ضمانت می‌کنم چنانکه او از ناحیه خویش ضمانت فرموده است اینکه نباشد برایم هم‌خوابی در قبرم و نه انیسی در تنهائیم و نه جانشینی بر اتم بعد از من مگر پدرت ای عایشه جبرئیل و میکائیل بر این اساس بیعت کردند و خلافتش با پرچم سفید آنهم زیر عرش استوار گردید آنگاه خداوند به فرشتگان فرمود: آیا به آنچه که من از بنده‌ام راضی شده، راضی هستید؟

پس همین فخر برای پدرت کافی است که جبرئیل و میکائیل و فرشتگان آسمان و برخی از شیاطین که در دریا سکونت دارند با او بیعت نموده‌اند، پس هر کس این امر را قبول نداشته باشد از من نیست و من نیز او نمی‌باشم!

عایشه گفت: " میان چشم‌هایش را بوسیدم رسول خدا فرمود کافی است ترا ای عایشه پس هر کس تو مادرش نباشی منم پیامرش نخواهم بود، و هر کس می‌خواهد که از خدا و من دوری گزیند، از تو ای عایشه دوری خواهد گزید!"

خطیب بغدادی جلد ۱۴ صفحه ۳۶ گفته است: صحت این حدیث ثابت نشد است و رجال اسنادش همگی ثقه هستند و شاید اشتباهی، به نام این شیخ

[صفحه ۲۰۹]

قطان (هارون) نقل شده و یا به نامش ساخته شده باشد، در صورتی که من آن را از حدیث محمد بن بشاذ بصری از سلمه بن شیب از عبد الرزاق دیدم و معلوم است که ابن بابشاذ احادیث نادرست را از ثقات نقل می‌کند.

و ذهبی قسمتی از این حدیث را در " میزان الاعتدال " جلد ۳ صفحه ۳۱ آورده و حکم به ساختگی بودنش کرده و قسمت دیگرش را در صفحه ۲۴۶ آورده و گفته است: این حدیث باطل است و گویا که به نام ابن مسکین (هارون قطان) ساخته شده و او نمی‌دانسته است، و البته برای آن اسناد باطل دیگری نیز هست آنگاه گفته است: این حدیث احتمال درستی و سلامت نمی‌دهد و ظاهر این است که این حدیث بنام بابشاذ ساخته شده آنگاه او حدیث ساخته شده و رواج پیدا کرده را بدون آنکه توجه داشته باشد، روایت کرده است.

و فیروز آبادی قسمتی از ابتدای این حدیث را در خاتمه " سفر السعاده " و عجلونی در " کشف الخفاء " آورده و آن را از مشهورترین احادیث ساختگی مشهور و از دروغ‌هایی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است، شمرده‌اند و سیوطی نیز در " اللئالی " جلد ۱ صفحه ۱۵۰ آن را باطل دانسته است.

۳- از عایشه آمده که گفته است: " نخستین سنگ بنای مسجد را رسول خدا، سپس ابو بکر سپس عمر، سپس عثمان حمل نمود، من گفتم: ای رسول خدا آیا اینان را نمی‌بینی که چگونه کمکت می‌کنند؟ فرمود: ای عایشه اینان جانشینان بعد از من هستند ".

حاکم در مستدرک " جلد ۳ صفحه ۹۷ آن را آورده و گفته است: این روایت صحیح است، نهایت آنکه با اسناد سستی از روایت محمد بن فضل بن عطیه مشهور شده که او متروک الحدیث است.

و ذهبی در تلخیص مستدرک گفته است: احمد منکر الحدیث است و از دلائلی که علیه مسلم داریم این است که آن را در زمره احادیث صحیحه آورده است و یحیی، اگرچه ثقه است اما ضعیف است. بعلاوه اگر این حدیث صحیح باشد نص در خلافت

[صفحه ۲۱۰]

این سه نفر است، در صورتی که بهیچ وجه درست نیست، زیرا عایشه در آن وقت همسر رسول خدا نشده و بچه کوچکی بیش نبوده است، پس این گفتارش دلیل بر بطلان حدیث خواهد بود..

افسوس بر حاکم که از عایشه این روایت را آورده و آن را صحیح شمرده است: و پیش از آن نیز، در مستدرک جلد ۳ صفحه ۷۸ از او این روایت را: "اگر رسول خدا کسی را جانشین قرار می داد، حتما ابو بکر و عمر بود" آورده و آن را صحیح شمرده و ذهبی نیز آن را تایید کرده بود.

۴- از عبد الله بن عمر، آمده که رسول خدا فرموده است: "ای بلال در میان مردم اعلام کن که: خلیفه بعد از من ابو بکر است، ای بلال در میان مردم ندا در ده که خلیفه بعد از ابو بکر عمر است، ای بلال در میان ندا در ده که: خلیفه بعد از عمر عثمان است، ای بلال این را انجام ده که خداوند جز این نمی خواهد (سه بار این مطلب را گفت).

ابو نعیم آن را در فضائل صحابه آورده است. و خطیب در تاریخش جلد ۷ صفحه ۴۲۹ آن را بدون آنکه کوچکترین عیبی از آن بگیرد نقل کرده است، و ابن عساکر نیز در تاریخش شام آن را آورده است، و ذهبی نیز در میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۸۷ با اسناد دارقطنی و عمر و بن شاهین، آن را روایت کرده، سپس گفته است. این حدیث ساختگی است و درباره سعید بن عبد الملک که یکی از رجال اسناد است ابو حاتم گفته است: درباره اش می گویند که او احادیث دروغ روایت می کرده است.

چرا هرگز مردم دنیا ندای بلال را در مورد خلافت (چنانکه در این روایت جعلی آمده) نشنیده است؟ آیا او از فرمان رسول خدا مورد اعلام جانشینی پیامبر اکرم سرپیچی کرده و آن را اعلام نکرده بود؟ هرگز. و یا آنکه خداوند گوش امت محمد (ص) را کر کرده کسی آن را نشنیده بود؟ خیر، بلکه حقیقت این است که هرگز رسول خدا چنین فرمانی را صادر نفرموده و بلال نیز آن را اعلام نکرده و به گوش مردم نرسانده بود، و لیکن هوی و هوس ها بعد از گذشت روزگارانی

[صفحه ۲۱۱]

گوش هائی آفریده آن را از کسانی که به آنها اعتماد نمی توان کرد شنیده است!!

۵- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: "ابو بکر بعد از من زمامدار امتم خواهد بود."

ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۹۳ آن را آورده و گفته است: این خبر دروغ است که محمد بن عبد الرحمن گمنام یا پسر " قرام " که کذاب و وضاع است و در صفحه ۲۶۰ از او یاد شده آن را آورده است.

۶- از زبیر بن عوام آمده است که: "از رسول خدا شنیدم که می فرمود: خلیفه بعد از من ابو بکر و عمر هستند، سپس اختلاف پدید می آمد."

زبیر می گوید: "بعد از این خبر ما بر خاستم و پیش علی علیه السلام رفتیم و جریان را به او خبر دادیم، حضرت: فرمود زبیر راست می گوید: من نیز از رسول خدا چنین شنیده ام."

این حدیث از ساخته های عبد الرحمن بن عمرو بن جبلة است که ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۱۴۵ آن را آورده و گفته است: این حدیث باطل است و عیب آن از ناحیه عبد الرحمن است اگر امیر المومنین علیه السلام، آنچه را که زبیر از رسول خدا شنیده بود، شنیده بود، چرا هنگام طلب بیعت، خلافت را برای خودش می خواست و در آنچه که رسول خدا تنصیب فرموده بود، مخالفت

می کرد؟

و چگونه مشاجراتش با مدعیان خلافت که جهان را پر کرده با حدیثش در مورد حقانیت خلافت دیگران با هم می سازد؟ و چرا زبیری که از رسول خدا روایت خلافت ابی بکر را نقل می کند، در آن روز از بیعت با او تخلف می نماید و شمشیر از نیام در می آورد و می گوید: "آن را در غلاف نمی کنم تا آنکه با علی بیعت شود!"

۷- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: جبرئیل گفت "ابوبکر وزیر تو در زمان حیات و جانشینت بعد از وفات تو است" این حدیث، از ساخته های ابی هارون اسماعیل بن محمد فلسطینی است.

[صفحه ۲۱۲]

ذهبی در کتاب "میزان الاعتدال" جلد ۱ صفحه ۱۱۴ گفته است: این جوزی آن را با اسناد تاریک و نادرست آورده و گفته است: ابو هارون کذاب است.

شگفتا چه چیز آنها را این چنین بر خدای قادر جبار، و بر امین وحیش، و بر ساحت مقدس رسول خدا جرات بخشید که به او نسبت دادند حکمی را که روح الامین بر او نازل کرده تا در میان همه امتش آشکار نماید و آنان از راه پیروی کردن جانشین بعد از او طریق وسیع آشکار طی نمایند اما او در تبلیغش کوتاهی کرد تا آنکه مردی از فلسطین (ابو هارون فلسطینی) آمد و رسول خدا آن حکم را به او سپرد، تا آن را به مهاجر و انصاری که پیرامونش بودند، تبلیغ نماید؟

آری این چنین است "اکل از قفا" و این چنین است کاری که توطئه اش در شب چیده شده باشد و یا آنکه آن مرد فلسطینی با ساختن چنین دروغی می - خواست به صاحب قدرت وقت، تقرب جوید!!

۸- از ابی سعید خدری به طور مرفوع آمده است که: رسول خدا فرمود: هنگامی که به معراج رفتم، خدایا علی را خلیفه بعد از من قرار بده، پس آسمان ها لرزید و فرشتگان به من ندا دادند که ای محمد بخوان: "نمی خواهید مگر آنچه را که خدا می خواهد و خدا ابو بکر را خواسته است!"

این روایت از ساخته های یوسف بن جعفر خوارزمی است. ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۳۲۹ آن را آورده و گفته است که جوزی آن را ذکر کرده و گفته است: این از ساخته های یوسف است.

و جوزقانی با سندش آن را آورده و در آخرش افزوده است: "خدا خواسته است که خلیفه بعد از تو ابو بکر صدیق باشد." سپس گفته است: این حدیث ساخته یوسف بن جعفر است.

و در تعبیر دیگر آمده است: "خدا آنچه را که بخواهد انجام می دهد و خلیفه بعد از تو ابوبکر است."

[صفحه ۲۱۳]

۹- از علی امیر المومنین بطور مرفوع آمده است: "ای علی سه بار از خدا خواستم که ترا مقدم بدارد، اما قبول نکرد مگر آنکه ابو بکر را مقدم فرمود."

خطیب در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۲۱۳ آن را با سند نادرست آورده و طبق عادتش از عیب آن سکوت کرده است. و گفته است: این خبر باطل است و شاید آفت آن علی بن حسین کلبی است و ابن حجر در "الفتاوی الحدیثه" صفحه ۱۲۶ آن را تضعیف کرده و سیوطی در "الجامع الکبیر" چنانکه در ترتیبش جلد ۶ صفحه ۱۳۹ آمده آن را از فضائل ابی بکر به نقل از دیلمی شمرده است. و

محب‌الدین طبری در الریاض جلد ۱ صفحه ۱۵۰ با همان تعبیر و تعبیر: "سه مرتبه در باره تو از خدا درخواست کردم او امتناع فرمود مقدم بدارد مگر ابو بکر را" آن را آورده و گفته است: این حدیث بعید است. امینی می گوید:

من از سازنده این روایت و یارانش که همان حفاظ این حدیثند (یعنی همان امینان بر ودایع علم و دین) می پرسم: بعد از آنکه فرض کردیم که امر خلافت در هیچکس جز با تعیین و مشیت خداوند مستقر نمی شود (خداوند آنچه را بخواهد انجام می دهد، و نمی خواهید جز آنکه خدا بخواهد آن را در علی قرار بدهد پیش از آنکه بداند خلافت نزد خدا درباره چه کسی استقرار یافته است؟

پس بر رسول خدا لازم بود که از خدا پرسد خلافت پیش او در باره چه کسی استقرار یافته است نه اینکه از خدا در مورد خلافت علی طوری در خواست کند که آسمان ها و فرشتگان بلرزند و این امر نشانه نادرستی چنین درخواستی است که، مقام پیامبران را بالاتر از سقوط تا این درجه از پستی می دانیم!! و چگونه بر او مخفی بود که در میان امتش چه کسی شایستگی برای امر

[صفحه ۲۱۴]

خلافت دارد تا از خدا کسی را برای آن بخواهد که خداوند و آسمانها و کسانی که در آنها هستند و مومنان چنین مقامی را برای او شایسته ندانسته از قبول آن امتناع ورزند؟ پناه بخدا از این چرندیات.

و از سوی دیگر، چرا باید علم پیامبر در این مورد از علم ملائکه و آسمانها متاخر باشد با آنکه نیازمندی او و امتش ایجاب می کرد که چنین علمی را داشته باشد و خطاب تبلیغ متوجه او و تکلیف بخضوع متوجه امتش بوده است؟ بعلاوه همه فرشتگان و آسمانها حاملان وحی بسوی پیامبر نبودند تا علمشان از علم او مقدم باشد؟

از اینها که بگذریم چه چیز پیامبر اکرم را وارد می کرد که در مورد خلافت علی این چنین مصر باشد و با تاکید و اصرار از خدا درخواست کند در صورتیکه خداوند از پاسخگوئی به او امتناع می ورزید و خلافت در خواستش را می خواست؟ اینها و ده ها سوال دیگر، مشکلاتی هستند فکر نمی کنم آنها که اعتماد بر این روایت دارند بتوانند راهی برای حل آن بیابند، وای بر آن نویسنده ای که مثل این دروغها را در کتابش نقل کند و آن را لطیف و عالی خواند و یا آن را بعید ولی متعضد به احادیث صحیحه بداند خدایا بسوی تو شکایت می آوریم.

۱۰- خطیب در تاریخش جلد ۱۴ صفحه ۲۴، با اسنادش از ابراهیم بن هانی از هارون مستلمی متوفی در سال ۲۴۷ ه از یعلی بن اشدق از عبد الله بن جراد آورده که گفته است: اسبی برای رسول آورده شد تا سوار گردد، او فرمود: کسی

[صفحه ۲۱۵]

سوار این اسب خواهد شد که خلیفه بعد از من است، آنگاه ابو بکر صدیق سوار آن گردید. امینی می گوید: گویا که اسب خلافت، خطیب را ترسانده است (غافل از اینکه چنین اسبی هنوز خلق نشده است) از این رو از معایب آشکار سند این روایت که بر مثل خطیب که قهرمان جرح و تعدیل احادیث است پوشیده نیست سکوت کرده است و اینک مقداری از معایبی که در رجال این حدیث وجود دارد ذیلا تذکر داده می شود:

- ۱- ابراهیم بن هانی که ابن عدی گفته است: او مجهول و گمنام است و مطالب نادرست را روایت می کند.
- ۲- هارن مستملی که ابو نعیم به او گفته است: ای هارون برای خودت شغلی غیر از حدیث جستجو کن زیرا که گویا توجه خاطر حدیث در مزبله قرار گرفتی.
- ۳- یعلی بن اشدق چنانکه در سلسله دروغگویان گذشت یکی از دروغگویان است.
- ۴- عبد الله بن جراد عموی یعلی که ذهبی در میزانش گفته است: گمنام است و خبرش صحیح نیست و ابن حجر در "الاصابه جلد ۲ صفحه ۲۸۸ گفته است: یعلی بن اشرق یکی از ضعفاء است و عبدالله بن جراد سست است و نسیان در حدیث دارد و حدیثش ثابت نشده است. و سیوطی این روایت را در زمره احادیث موضوعه آورده و اضافه کرد است که: ساخته شده است و ابن جراد کسی نیست. آنگاه گفتار حفاظ را درباره تضعیف ابن جراد و جعل و تقلب کردنش نقل کرده است.
- ۱۱- از جابر به طور مرفوع آمده است که رسول خدا فرمود است: ابو بکر وزیرم و قائم درامتم بعد از من است. و عمر دوست من است که با زبانم سخن می - گوید و عثمان از من است و علی برادرم و صاحب لواء من است. و در کنز العمال

[صفحه ۲۱۶]

- جلد ۶ صفحه ۱۶۰ از انس آمده است: ابو بکر وزیر من است که قائم مقام من خواهد بود. و عمر با زبانم سخن من گوید، و من از عثمان و عثمان از من است.
- این حدیث از ساخته های کادح بن رحمت کذاب است ابن سمان در "الموافق" چنانکه در "الریاض النضره" جلد ۱ صفحه ۲۸ آمده آن را آورده است.
- و ذهبی در میزانش از طریق کادح آن را آورده و گفته است که ابن عدی گفته است:
- تمام احادیثش غیر محفوظ است و نباید از اسناد و متن هایش پیروی نمود. و حاکم و ابو نعیم گفته اند: او از مسعر و ثوری احادیث ساختگی روایت کرده است.
- ۱۲- ابن عساکر از عبد الرحمن بن ابی بکر از رسول خدا آورده است که فرمود: " برایم بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید " پس فرمود: " خدا و مومنان ابا دارند مگر ابو بکر را. "
- ۱۳- از عایشه آمده که رسول خدا در آن مرضی که در آن فوت کرد به من فرمود: پدر و برادرت را پیشم حاضر کن تا کتابی بنویسم، زیرا می ترسم آرزو کننده ای آرزو کند و گوینده ای بگوید: من برترم در صورتی که خداوند و مومنان ابا دارند مگر ابو بکر را.
- مسلم و احمد و دیگران از طرفی از عایشه آن را کورده و در بعضی از آنها چنین آمده است که: رسول خدا در آن مرضی که در آن فوت کرد به من فرمود: عبد الرحمن بن ابی بکر را پیشم حاضر کن تا برای ابی بکر کتابی بنویسم که هیچ کسی با او اختلاف نکند، آنگاه فرمود: پناه بر خدا اگر مومنان در باره ابو بکر اختلاف نمایند.
- و در عبارتی از عبد الله بن احمد چنین آمده است: خداوند و مومنان ابا دارند که درباره تو ای ابو بکر اختلاف شود.
- ۱۴- از عایشه به طور مرفوع آمده است که: تصمیم گرفتم کسی را پیش

[صفحه ۲۱۷]

ابی بکر و پسرش (منظور عبد الرحمن است) بفرستم و عهد کنم (وصیت کنم که ابو بکر خلیفه بعد از من است) مبدا گویندگان بگویند (یعنی بخاطر کراهت داشتن اینکه گوینده‌ای بگوید: من در امر خلافت از او سزاوارترم) یا آرزو کننده ای آرزو کند (یعنی: یا کسی آرزو کند که خلیفه دیگری باشد) سپس گفتم: خدا اباء می کند و مومنان دفاع می نمایند (یعنی: وصیت را باعث اعتماد آنکه خداوند از اینکه خلیفه غیر او باشد اباء می کند و مومنان غیر او را دفع می نمایند ترک کردم) یا خدا دفع کند و مومنان اباء دارند".

این حدیث را صنعانی در "مشارق الانوار" از بخاری آورده و در حاشیه آن نوشته شده: آن را در صحیح بخاری نیافتیم، پس مراجعه شود. و ابن الملک آن را چنانکه در میان حزم آن را در "الفصل" جلد ۴ صفحه ۱۰۸ ذکر کرده آنگاه گفته است: این نص آشکاری است بر اینکه رسول خدا ابوبکر را خلیفه بعد از خود قرار داده است. این همان صورت نسخ شده حدیث "کتف و دوات" است که با سندهای زیاد در صحاح و مسانید و پیش از همه آنها صحیح بخاری و مسلم آمده است نهایت آنکه چون دیدند بر خلاف مصالح آنهاست آن را به این صورت تغییر دادند، لیکن چنانکه ابن عباس در حدیث صحیح این قضیه مصیبت بسیار بزرگی بود، زیرا رسول خدا در آن وقت از نوشتن وصیتی که مردم بعد از آن گمراه نشود منع گردید و از آنجا سر و صدا و حرفهای بیهوده زیاد شد و به پیامبر بزرگوار مطالبی نسبت داده شد که شایسته مقام منیعش نبود، یا آنکه گوینده آنها گفت: این مرد هذیان می گوید، یا آنکه: درد و ناراحتی بر او غلبه کرده است.

و بعد از وفات رسول خدا او جریان صحیح تاریخ را روی یک نقشه ماهرانه و توطئه ناجوانمردانه تبدیل به این دروغ شاخدار نمودند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۱۷ گفته است: این حدیث را در مقابل حدیثی که از آن حضرت در مرضش روایت شده ساخته اند و آن حدیث

[صفحه ۲۱۸]

این است: "دوات و بیاضی برایم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید" آنان نزدش اختلاف کردند و برخی از آنها گفتند: درد و ناراحتی بر او غلبه کرده کتاب خدا را کافی است!" امینی می گوید:

این پناه بردن رسول خدا (در روایت گذشته که فرموده بود: پناه به خدا از اینکه مومنان اختلاف کنند) یا به عنوان اخبار از عدم وقوع اختلاف است و یا در مقام نهی از آن، و اگر اخبار باشد مستلزم دروغ است زیرا قطعاً از ناحیه امیرالمومنین و بنی هاشم و بزرگان صحابه ای که با آنها ارتباط داشتند و بزرگ خزرج سعد بن عباد و بقیه انصار اختلاف واقع شده (و چه اختلافی) اگر چه شرائط زمانی و مکانی ایجاب کرد: کسانی که از بیعت برای خلافت انتخابی تخلف کرده بودند از برهه ای از زمان در برابر آن تسلیم گردند، اما آنان تا آخر عمرشان و شیعیان و اتباعشان تا روز قیامت از آنان ناراضی بوده و هستند، و هر گاه برای امیر المومنین (ع) و خاندان و شیعه اش فرصتی پیش می آمده از حق غصب شده و خلیفه غاصب سخن به میان می آورده و حقیقت را تا آنجا که مقدور بود آشکار می نمودند.

و اگر منظور از آن نهی از اختلاف باشد، بی شک این کار مستلزم تنسیق عده زیادی از بزرگان صحابه خواهد بود زیرا آنان با مشاجره‌ای که در مورد خلافت با یکدیگر کردند قطعاً با نهی رسول خدا مخالفت نموده و این همان اختلافی است که رسول اکرم در امر خلافت از آن به خدا پناه برده است و چنین کاری با حکمشان به عدالت همه صحابه سازگار نیست، مگر آنکه آن را به غیر

امیرالمومنین و کسانی که با او هم عقیده بوده‌اند اختصاص دهیم!!

و در هر صورت اینها ایجاب می‌کند که این روایت درست نباشد و بیا با من برویم پیش ام المومنین (عایشه) راوی این روایت و از او بپرسیم: چرا در روز اختلاف (یوم سقیفه) کوچکترین سخنی از این روایت به میان نیاوده تا کسانی

[صفحه ۲۱۹]

که با پدرش منازعه می‌کردند با نص گفتار رسول خدا مجاب شوند و چرا بیان را از وقت حاجت تاخیر انداخته است؟ و شاید او پاسخ دهد هرگز شوهر بزرگوارش روایتی که به او چسبانده‌اند نشنیده است، لیکن راویان بی‌دین بعد از وفاتش کرامتش را رعایت نکرده بنام او چنین دروغی را ساخته‌اند و شاهد این مطالب، روایتی است که از او به طریق صحیح خواهد آمد که رسول خدا کسی را به عنوان خلیفه و جانشین خود، تعیین نفرموده است.

۱۵- از عایشه آمده که رسول خدا فرموده است: ائمه خلافت بعد از من ابو بکر و عمر هستند.. ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۲۲۷ آن را آورده و گفته است: این خبر باطل است و کسی که متهم بوضع آن است علی بن صلح انماطی است، زیرا راویان این حدیث جز او ثقة و مورد اعتمادند.

امینی می‌گوید:

مایه تاسف است که حوادث و گرفتاریها بعد از وفات رسول اکرم، این روایت را از یاد عایشه برد و نگذاشت که پدرش از آن در مورد خلافت استفاده کند و جانشینش را مستند به نص صریح نماید و یا آنکه در آن وقت ترسید سخنی بگوید مبادا مردم بگویند که او سنگ به سینه خود می‌زند از این رو آن را تاخیر انداخت تا آنها از آسیاب افتاد و پیروزی ظاهری حاصل گردید ولی که بدروغ چنین روایتی را به او نسبت دادند و دلیل آن روایتی است که بزودی از او به طریق صحیح نقل می‌شود و با این روایت از لحاظ مضمون صد در صد مخالف است.

۱۶- از عبد الله بن عمر به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرموده است: "بعد از من ۱۲ جانشین است: ابو بکر صدیق که دوران خلافتش بسیار کوتاه است و صاحب آسیاب گردند عرب" عمر " که زندگی خوبی می‌کند و شهید

[صفحه ۲۲۰]

می‌شود، و توای عثمان که مردم از تو می‌خواهند لباسی که خدا به تو پوشانده است خلع کنی، ولی قسم به آنکه جانم در دست اوست اگر از آن صرف نظر کنی داخل بهشت نمی‌شوی تا آنکه شتر در سوراخ سوزن وارد شود!!
بیهقی آن را با سندش چنانکه در تاریخ ابن کثیر جلد ۶۳ صفحه ۲۰۶ آمده آورده است.

و در آن عبدالله بن صالح کذاب و ربیع بن سید که بخاری درباره اش گفته: "پیش او احادیث نادرست وجود دارد" قرار دارند. و ذهبی در میزان- الاعتدال جلد ۲ صفحه ۴۸ آنرا از طریق یحیی بن معین آورده و گفته است: من از یحیی با آنهمه جلالت قدر و نقادیش تعجب می‌کنم که چگونه مانند اینگونه دروغ‌ها و مطالب نادرست را روایت می‌کند و از عیوبش سکوت می‌نماید؟! در صورتیکه ربیع صاحب مطالب نادرست و عجائب است.

۱۷- از ابن عباس در تفسیر قول خداوند: "هنگامی که پیامبر با بعضی از همسرانش مطلبی را پنهانی در میان گذاشت" آمده است که به "حفصه" خبر داد که: "ابوبکر و عمر زمامداران بعد از او هستند" این جریان را حفصه به عایشه اطلاع داد. بلاذری این مطلب

را در تاریخش آورده است.

و در " نزهة المجالس " جلد ۲ صفحه ی ۱۹۲ آمده که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: "بخدا قسم که زمامداری ابوبکر و عمر در کتاب خدا است آنجا که فرمود: " هنگامی که پیامبر با بعضی از همسرانش مطلبی را پنهانی در میان گذاشت " که رسول خدا به حفصه فرمود: " پدرت و پدر عایشه زمامداران بعد از من هستند، مبادا این مطلب را به کسی بگوئی " و ذهبی از عایشه ذیل همین آیه آورده است که رسول خدا پنهانی به او فرمود: "ابوبکر خلیفه ی من بعد از من است " ذهبی در " میزان الاعتدال " جلد ۵۱ صفحه ی ۲۹۴ آن را از اباطیل خالد بن اسماعیل مخزونی کذاب شمرده است.

۱۸- از ابن عباس آمده است: وقتی که سوره ی " اذا جاء نصر الله والفتح " نازل

[صفحه ۲۲۱]

شد، عباس پیش علی آمد و گفت: برخیز و با ما پیش رسول خدا برویم، آنها پیش رسول خدا رفتند و از معنی این آیه سؤال کردند، پیامبر اکرم فرمود: " ای عباس، ای عموی پیغمبر، خداوند ابوبکر را خلیفه ی من بر دین خدا و وحیش قرار داد، پس گوش بحرفش دهید تا رستگار گردید، فرمانش را اطاعت کنید تا راه سعادت یابید " عباس گفت: پس مردم اطاعتش کردند و رستگار شدند!

و در تعبیر دیگر چنین آمده: " ای عمو، خدا ابوبکر را خلیفه ی من بر دین خدا و وحیش قرار داد، پس بعد از من فرمانش را ببرید تا هدایت یابید، از او پیروی کنید تا رستگار گردید، ابن عباس گفت: پس آنها اطاعت کردند و رستگار شدند.

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ی ۱۵۲ از او حکایت کرده که افزوده است: " عمر کذاب است " ولی این لفظ در تاریخ بغدا چاپ شده وجود ندارد، گویان که دست امین چاپ آن را به خاطر خدمت به ستمگر تحریف کرده است!! و عمر همان پسر ابراهیم قرشی کردی کذاب و حدیث ساز معروف است. و ذهبی نیز در میزانش جلد ۲ صفحه ی ۲۴۹ گفته است: " این حدیث صحیح نیست.

امینی می گوید:

عجبا اگر عباس از رسول خدا این نص صریح را شنیده و پسرش خلافت شیخین را در کتاب عزیز یافته بود و آن را با سوگند بخدا به مردم خبر داده و مأمور به طاعت و پیروی از آنها شده بود پس چرا او با همه ی اینها مخالفت کرد و از بیعت با ابی بکر تخلف نمود؟! و چه چیز او را وادار کرد که روز رحلت رسول خدا پیش امیر المؤمنین علیه السلام برود و به او بگوید: برو پیش رسول خدا و از او بپرس: این امر (خلافت) را در چه کسی قرار داده است؟ اگر در ما است

[صفحه ۲۲۲]

بدانیم، و اگر در غیر ما است پس در حق ما وصیت و سفارش کند! و علی در جواب او می گوید: بخدا قسم اگر از رسول خدا بپرسم (و او هم خلافت را در ما قرار دهد) از حقان ممنوع خواهیم شد، و مردم حقان را به ما نخواهند داد، بخدا قسم هرگز آن را از رسول خدا در همانروز رحلت فرمود.

و در تعبیر دیگر چنین آمده: " بیا با ما برویم پیش رسول خدا و از او بپرسیم: چه کسی را جانشین قرار خواهد داد؟ و اگر از ما کسی را جانشین قرار می دهد که هیچ، و گرنه درباره ی ما سفارش کند تا بعد از او محفوظ بمانیم " ...

و چه چیز عباس را وادار کرده بود که بعد از وفات رسول خدا به علی بگوید:

دستت را بده تا با تو بیعت کنم تا کگفته شود: عموی پیغمبر با پسر عمویش بیعت کرده و اهل بیتت نیز با تو بیعت کنند، و بدانند که خلافت و تعیین جانشینی اگر بوده اقاله نشده و به دیگری سپرده نشده است، علی در جواب می گوید: و چه کسی غیر از ما آن را طلب خواهد کرد؟! و در طبقات ابن سعد چنین آمده: علی فرمود: ای عمو! آیا این امر جز با شما خواهد بود؟ و آیا کسی در این باره با شما نزاع خواهد کرد؟!]

و چرا با ابوبکر ملاقات کرد و از او پرسید: آیا رسول خدا به شما درباره ی چیزی سفارش فرمود؟ و او در جواب گفت: خیر، یا با عمر ملاقات نمود و مانند آنچه که از ابوبکر پرسیده بود، سؤال کرد و جواب منفی شنید، و پس از آنکه از آن دو نفر اعتراف بعدم استخلاف گرفت، به علی گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم و اهل بیتت نیز با تو بیعت نمایند.

[صفحه ۲۲۳]

یا آنکه می گوید: ای علی! برخیز تا من و کسانی که حاضرند با تو بیعت کنیم زیرا این امر اگر رد نشده باشد اختیار آن با ما است، علی در جواب گفت: و آیا غیر از ما کسی در آن طمع دارد؟ عباس گفت: بخدا قسم گمان دارم که بعدا چنین شود.

و چه چیز وادارش کرد روزی که عثمان خلیفه گردید به علی بگوید: هرگز ترا مقدم نکردم مگر آنکه خود را مؤخر کردی، بتو گفتم: مرگ در سیمای رسول خدا آشکار است بیا و از او در این باره سؤال کنیم، تو گفتی: می ترسم در ما نباشد در نتیجه هرگز خلیفه نشویم، پس او مرد و تو مورد نظر بودی آنگاه گفتم: بیا با تو بیعت کنم تا کسی با تو اختلاف نکند باز امتناع کردی، سپس عمر مرد و بتو گفتم: خدا دستهایت را باز کرده از کسی بر تو مسئولیتی نیست، در شوری داخل نشو و شاید این خیر باشد (باز نپذیرفتی).

و همین مطلب طور دیگر نیز آمده است و آن چنین است: "عباس گفت: ترا وادار به چیزی نکردم مگر آنکه به سوی آنچه که بد داشتم برگشتی، هنگام وفات رسول خدا درباره این موضوع (خلافت) راهنمائیت کردم گوش نکردی، بعد از وفات رسول خدا گفتم در این باره عجله کن امتناع کردی، هنگامی که عمر ترا در شورای چند نفری کانیددا کرد گفتم که وارد آن نشو گوش بحرفم ندادی، پس اقلا این یک کلمه را از من گوش کن و آن اینکه دست نگهدار تا آنها ترا انتخاب کنند و از این عده بر حذر باش زیرا اینان همواره ما را از این حق محروم می کنند تا دیگران در این باره بنفع ما قیام نمایند.

۱۹- از ابی هریره آمده است: هنگامی که جبرئیل با رسول خدا بود، ابوبکر از کنار آنها گذشت، رسول خدا فرمود: این ابوبکر است آیا او را

[صفحه ۲۲۴]

می شناسی؟ جبرئیل گفت: آری او در آسمان از زمین مشهورتر است و فرشتگان او را حلیم می نامند و او در حیات و زبیرت و بعد از وفاتت جانشینت خواهد بود.

ابن حبان از طریق اسماعیل بن محمد بن یوسف آن را آورده و گفته است: اسماعیل حدیث می دزدد و به گفته اش احتجاج نمی شود کرد. و ابن طاهر گفته است: او کذاب است.

و ابوالعباس الیشکری آن را در فوائدهش "الیشکریات" چنانکه در "اللئالی" جلد ۱ صفحه ی ۱۵۲ آمده از طریق احمد بن حسن بن ابان مصری یعنی همان کذاب دجال حدیث ساز که قبلا شرح حالش گفته شد، روایت کرده است.

۲۰- ابن عساکر از ابی بکره روایت کرده که گفت: پیش عمر رضی الله عنه رفتم پیش او جمعی بودند و غذا می خوردند، او زیر چشمی مردی را که در انتهای جمعیت بوده نگاه می کرد و به او گفت: از کتابهای پیش که خوانده ای در مورد خلافت چه یافتی؟ او در جواب گفت: "خلیفه ی پیامبر صدیق اوست."

سیوطی آن را در "خصائص الکبری" جلد ۱ صفحه ی ۳۰ در مورد اثبات این که: از ابی بکر در کتب امتهای پیش یاد شده، آورده است. ما برای این روایت سند درستی نیافتیم و همین سستی آن را بس است که مرسل است، و آن مرد کتابی را که در انتهای جمعیت بوده نمی شناسیم تا درباره ی مقدار دین و مورد اعتماد بودنش نظر بدسیم، و بر فرض ثبوت این روایت، در صورتی قابل استدلال است که مانند عمر خلافت و صدیق بودن ابوبکر و عدم مشارکت دیگری را با او در این دو صفت مسلم بدانیم و حال آنکه هر دو مطلب مورد اشکال است، زیرا اولاً کسی که او را نخستین خلیفه نمی داند در صفت اولش اشکال دارد و صرف اینکه مردم او را به لقب خلیفه و صدیق ملقب کرده اند نمی تواند آنچه را که در کتب گذشته درباره ی خلیفه پیامبر اسلام آمده است به ابوبکر منطبق سازد زیرا آنچه که در آنها آمده دائر مدار واقع است نه عمل مردم. و ثانیاً در روایت

[صفحه ۲۲۵]

صحیح متواتری آمده است که "من در میان شما دو خلیفه می گذارم" بدیهی است که ابوبکر هیچکدام از آنها نیست (یعنی او نه کتاب خدا است و نه عترت پیامبر) و نیز درباره ی علی فرموده است "تو برادر و وصی و جانشینم بعد از من هستی." پس علی (ع) از همان روز نخست خلیفه و برادر پیامبر اکرم بوده و بدیهی است که او از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و گفتارش همان وحی الهی است که به او وحی شده است.

و نیز چنانکه گذشت: رسول خدا امیر المؤمنین را ملقب به "صدیق" فرمود و اوست صدیق این امت و یکی از صدیقهای سه گانه و صدیق اکبر.

شما در این باره به جلد دوم این کتاب صفحه ی ۳۱۲-۳۱۴ مراجع کنید و در آنجا با سند صحیح که رجالش پیش حفاظ همه مورد اعتماد هستند، خواهید یافت که امیر المؤمنین غیر خودش هر کسی را که مدعی این لقب (صدیق) باشد تکذیب کرده است. بنابراین در این روایت، شاهدی وجود ندارد که منظور از صدیق و خلیفه، ابوبکر باشد چنانکه آنها قصد کرده اند.

۲۱- محمد بن زبیر گفته است: عمر بن عبد العزیز مرا پیش حسن بصری فرستاد تا از او مسائلی را بپرسم، پیشش رفتم و به او گفتم: مرا در مورد چیزی که مردم در آن با هم اختلاف دارند شفا بخش و راحت کن که آیا پیامبر اکرم، ابوبکر را خلیفه و جانشین خود قرار داده بود یا نه؟

حسن بصری راست نشست و گفت: "آیا در این باره تردیدی است بی پدر؟!"

آری قسم بخدا که جز او خدائی نیست، رسول خدا او را جانشین خود قرار داده است، و قطعاً او داناترین و پرهیزکارترین و خائفترین فرد نسبت به خدا بود که بمیرد و او را خلیفه و جانشین خود قرار ندهد!!

ابن قتیبه در کتاب "الامامة و السياسة" صفحه ی ۴ این مطلب را آورده و در

[صفحه ۲۲۶]

آخر آن چنین است:

"و او داناتر به خدا و پرهیزکارتر برای اوست که از میان مردم برود و او را امیر قرار ندهد."

ابن حجر نیز آنرا در صواعق صفحه ی ۱۵ آورده است.

بین این مرد خشک مقدس بظاهر زاهد (حسن بصری) چگونه درباره ی امری (تعیین خلافت ابوبکر از ناحیه رسول خدا سوگند می خورد که هیچ فردی از امت اسلام حتی ابوبکر و عمر آنرا قبول ندارند؟ و بزودی از امیر المؤمنین و ابی بکر و عمر و عایشه روایات صحیحی که از طریق عامه نقل شده و نص در اینست که رسول خدا کسی را جانشین خود قرار نداده خواهد آمد و نیز در همین جلد و جلد هفتم نص گفتار ابی بکر در مرض مرگش خواهد آمد که: ای کاش از رسول خدا پرسیده بودم که این امر مال کیست؟ تا کسی در آن باره منازعه نمی کرد، دوست داشتم که از او می پرسیدم که آیا از برای انصار در این باره نصیبی هست یا نه؟ بنابراین گفته ی حسن بصری درباره ی آنچه که مردم درباره ی آن اختلاف دارند (خلافت) مرض است نه دوا، چنانکه او پنداشته است.

۲۲- ابن حبان از سفینه آورده است: هنگامی که رسول خدا "مسجد النبی" را بنا کرد سنگی را در آن کار گذارد و به ابوبکر فرمود: سنگت را کنار سنگم قرار بده آنگاه به عمر فرمود سنگت را کنار سنگ ابوبکر بگذار، سپس به عثمان فرمود: سنگت را کنار سنگ عمر بگذار، آنگاه فرمود: اینان جانشینانم بعد از من هستند.

ابن حجر آنرا در "الصواعق" صفحه ی ۱۴ ذکر کرده و گفته است که: ابوزرعه گفته: اسنادش عیبی ندارد و حاکم در مستدرک آنرا آورده و بیهقی در "الدلائل" آن را صحیح دانسته و ابن کثیر نیز در "البدایه و النهایه" جلد ۶ صفحه ی

[صفحه ۲۲۷]

۲۰۴ آنرا نقل کرده است.

ای کاش ابن حجر سند این روایت را ذکر می کرد و آن را به طور مرسل نمی آورد تا برای خواننده امکان می داشت آگاهی از بطلان سند روایت و بطلان حکم به صحت آن در صورتی که آن را از طریق نعیم بن حماد که در سلسله ی دروغگویان گفته شده آورده اند و همین خود در عیب و منقصت این روایت کافی است.

وای کاش مصحح این روایت می دانست که صحت این روایت نخستین سنگ بنای خلافت را متزلزل می کند و خلافت انتخابی را که او و هم مسلکانش معتقدند باطل می نماید و با روایتی که به طور صحیح از ابی بکر و عمر و عایشه و و آورده اند (چنانکه خواهد آمد) مبنی بر اینکه "پیامبر اکرم مرد و کسی را خلیفه ی خود قرار نداد" متناقض است، ولی ذهبی آنرا چنانکه در ذیل روایت دوم گذشت باطل دانسته است.

۲۳- از عبد الله بن عمر به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرموده است "از دو نفر بعد از من (ابوبکر و عمر) پیروی کنید."

عقلی آن را از طریق مالک آورده و گفته است: "این حدیث منکر و بی اساس است" و دارقطنی آن را از روایت احمد خلیلی ضمیری با سندش آورده پس گفته است: این روایت ثابت نشده و عمری (یعنی محمد بن عبد الله نوه ی عمر بن خطاب راوی این حدیث) ضعیف است. و ابن حبان گفته است: احتجاج به آن جائز نیست.

و دارقطنی گفته است: عمری از مالک مطالب دروغ و نادرست حدیث می کند.

۲۴- حسن بن صالح قیسرانی از اسحاق بن محمد انصاری روایت کرده که گفته است: از "یموت بن مزرع بن یموت" پرسیدم که

ای استاد چطور شد که رسول خدا علی را خلیفه قرار نداد و ابوبکر را جانشین خود قرار داد؟ او در جواب گفت: عین این سؤال را من از "جاحظ" پرسیدم و او گفت: من این مطلب را از "ابراهیم

[صفحه ۲۲۸]

نظام" پرسیدم او در پاسخ گفت: خداوند متعال در قرآنش فرمود: "خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اید وعده فرموده که: در زمین خلیفه شان کند چنانکه افراد پیش از شما را خلیفه قرار داده است..." و جبرئیل همواره بر پیغمبر نازل می گردید و بعد از وحی با او چنانکه مردی با مردی سخن می گوید، سخن می گفت: رسول خدا به او فرمود: ای جبرئیل این کسانی که خداوند آنها را در زمین خلیفه قرار می دهد کیانند؟ او در پاسخ گفت: آنها ابوبکر، عمر، عثمان و علی هستند و از عمر ابوبکر جز دو سال باقی نمانده بود، پس اگر او علی را خلیفه قرار می داد ابوبکر و عمر و عثمان از خلافت بهره ای نمی بردند، لیکن خداوند بجهت علمی که از عمرهایشان داشته خلافتشان را طوری ترتیب داد که همه شان از آن بهرمنند شده و وعده ی خدا درباره آنها درست در آید."

ابن عساکر آن را در تاریخش جلد ۴ صفحه ی ۱۸۶ آورده است.

ای کاش کسی می فهمید که: اگر جبرئیل آیه را چنانکه در روایت آمده تفسیر کرده و پیامبر اکرم آن را اخذ فرموده و به خاطر کثرت نیازمندی امت اسلامی، مباردت به تبلیغ آن نموده است، پس چگونه این حقیقت بر همه ی مسلمین مخصوصا امیر المؤمنین و ابوبکر و ابن عباس (داناى امت) و عایشه مخفی مانده و کسی هنگام مناظره در امر خلافت به آن احتجاج و استدلال ننموده است؟! و اصلا باید دید که مرجع در تعیین خلیفه چیست، نص است یا اجماع امت اسلامی؟ تنها شیعه به نص در امر خلافت معتقد است. اما کسانی که این روایت را ساخته اند برای نص در امر خلافت ارزشی قائل نیستند و ادعا ندارند که در کتاب و یا سنت در این باره نصی وجود داشته باشد، و این عمر بن خطاب است که می گوید:

اگر من کسی را خلیفه قرار نداده ام (در این کار تکرر نیستم زیرا) کسی که از من بهتر و بالاتر بوده نیز چنین کرده (و کسی را جانشین خود قرار نداده است). و اگر مطلب چنانست که "نظام" مفسر این آیه پنداشته پس حال کسی که از بیعت تخلف نموده اند چگونه خواهد بود؟ آیا آنان محکوم به عدالتند چنانکه اهل سنت درباره ی

[صفحه ۲۲۹]

همه ی صحابه قائلند؟ آیا آنکه قاتلان عثمان از این حکم مستثنی هستند چنانکه ابن حزم می گوید؟ و آیا این حکم درباره ی آنها استصحاب می شود؟ و یا...؟ در صورتی که میان آنها افرادی وجود دارند که قرآن به عصمت آنان ناطق است و در میان آنها بزرگان صحابه هستند؟! و یا آنکه بگوئیم: آنان در برابر این نص آشکار، مجتهدند و بمقتضای اجتهادشان آن را تأویل می کنند و این مطلب در میان صحابه نظیر فراوانی دارد؟!

همه ی این مطالب، با چشم پوشی از نواقص و عیوبی است که در برخی از رجال سند این حدیث و در پیاپی همه ی آنها "نظام" وجود دارد که ابن قتیبه درباره ی او گفته است: او یکی از پلیدان مشهور به فسق است. و ذهبی درباره اش گفته: او متهم به زندقه و کفر است و بعد از (نظام) شاگردش "جاحظ" قرار دارد که در سلسله ی دروغگویان شرح حالش گذشت و بعد از آنها دیگران قرار دارند که مانندشان دارای عیوب و نواقصی هستند که بگفته شان اعتماد نیست.

۲۵- از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش (نوه ی عمرو بن عاص) آمده است: هنگامی که تب جنگ در حادثه ی خیبر بالا گرفت، به رسول خدا عرض شد: حال که جنگ در گرفته است، خوبست ما را از گرمی ترین یارانت آگاه فرمائی که اگر چیزی است بدانیم و گر نه راه دیگر پیش گیریم (یعنی در صورت بروز حادثه اگر کسی را جانشین خود قرار می دهید از او پیروی کنیم و گر نه خودمان فرد شایسته ای را انتخاب نمائیم) رسول خدا فرمود: ابوبکر و زیر من است که بعد از من قائم مقام من خواهد بود، و عمر بازبانم به حق سخن می گوید، و من از عثمانم و عثمان از من است و علی برادر و همراهم در قیامت است.

ذهبی این روایت را از طریق عقیلی آورده و گفته است: متهم به وضع این حدیث این شیخ جاهل یعنی: سلیمان بن شعیب بن لیث مصری است. و خطیب در

[صفحه ۲۳۰]

تاریخش جلد ۱۳ صفحه ی ۱۶۱ این روایت را چنین آورده است: وقتی که در روز " حنین " جنگ در گرفت، جندب بن عبد الله خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد: اینک که جنگ در گرفته و از پایان آن بی خبریم، آیا ما را از بهترین و محبوب ترین یارانت با خبر نمی سازید؟ رسول خدا فرمود: چرا خدا پدرت را بیامرزد که پیشرو این امت شدی، این ابوبکر صدیق است که بعد از من قائم مقام خواهد بود، و این عمر بن خطاب حبیب من است که بازبانم به حق سخن می گوید، و این عثمان بن عفان است که از من و من هم از او هستم، و این علی بن ابیطالب برادر و همراه من است تا قیامت پیا گردد.

رجال سند این روایت عبارتند از:

الف- علی بن حماد سکن که دارقطنی گفته است: او متروک الحدیث است.

ب- مجاعه بن ثابت کذاب است که در سلسله س دروغگویان شرح حالش گذشت.

ج- ابن لهیعه که یحیی گفته است: او قوی نیست و مسلم گفته است: و کعب و یحیی قطان و ابن مهدی او را ترک کرده اند.

د- عمرو بن شعیب که ابو داود گفته است: روایت عمر از پدرش از جدش حجت نیست و شاید خطیب که از ابطال مثل این روایت سکوت کرده بخاطر این بوده که مطمئن بوده بطلان آن از لحاظ سند و متن بر کسی پوشیده نیست.

۲۶- از انس آمده که رسول خدا فرموده است: ای عثمان تو بزودی بعد از من زمامدار مسلمین خواهی شد، اما منافقان بر تو فشار خواهند آورد که از آن دست بکشی، ولی از آن دست نکش و آن روز را روزه بگیر که افطارش را پیش من خواهی بود!!

ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ی ۳۰۰ آنرا از طریق خالد بن محمد ابی الرحال بصری انصاری آورده و گفته است: پیش او چیزهای عجیب و غریبی است و ابن حبان گفته است: احتجاج به گفته ی او جائز نیست. و در لسان المیزان جلد ۶ صفحه ی ۷۹۴ آمده

[صفحه ۲۳۱]

که ابو حاتم گفته است: روایت او قوی نیست.

۲۷- از ابو هریره در حدیثی آمده که رسول خدا فرموده است: ای حفصه آیا به تو بشارت ندهم؟ گفت: چرا، فرمود، صاحب فرمان بعد از من ابوبکر است و بعد از او پدر تو است، این راز را پنهان دار ولی او بیرون رفت و بر عایشه وارد شد و به او گفت: ای دختر ابوبکر! آیا به تو بشارت ندهم؟ گفت: به چی؟ جریان را برایش نقل کرد و گفت: این راز را پنهان دار چنانکه رسول خدا از من

خواستہ است، آنگاه این آیه نازل گردید: "ای پیامبر چرا، به خاطر جلب رضایت همسرانت آنچه را که خداوند برای تو حلال کرده حرام می نمائی..."

ماوردی در اعلام النبوه صفحه ۸۱ بطور مرسل آنرا آورده است. و عقیلی آن را از طریق موسی بن جعفر انصاری آورده، سپس گفته: او در نقل مجهول است و حدیثش مورد پیری قرار نگرفته و صحیح نیست.

و ذہبی در میزان الاعتدال، در شرح حال موسی آن را آورده و گفته است: او شناخته شده نیست و خبرش از درجه ی اعتبار ساقط است، آنگاه بعد از ذکر این حدیث گفته: این روایت باطل است و متن حدیث از سند آن فاسدتر است، زیرا ولایت یاد شده در حدیث اگر شرعی و به امر خدا بوده بر رسول خدا فرض و لازم بوده که آن را افشاء کند تا مردم طریق حق و صاحب فرمان مفترض الطاعه را بشناسند و با پیروی کردن از آن، سعادت مند گردند نه آنکه رسول خدا آن را کتمان کند و در تشخیص آن متشبث به جلبکهای بی ریشه از راه انتخاب و اجماع ناقص گردند!!

و اگر غیر مشروع بوده بر رسول خدا واجب بوده که به آنها بگوید: از تصدی این امر که موجب وقوع در هلاکت است، اجتناب نمایند (نه آنکه او را به مخفی نگاهداشتن و کتمان آن مأمور فرماید) تا نادانسته در آن واقع نشوند. و اصلاً

[صفحه ۲۳۲]

مقتضای مقام این بوده که رسول خدا حقیقت را بطور صریح و بی پیرایه به مردم مسلمان حالی کند تا: "هر کس که هلاک می شود روی دلیل آشکار هلاک شود و هر کس هم که زنده می ماند روی بینه باشد".

بنابراین اگر این حدیث صحیح باشد، رسول خدا می خواهد از یک قضیه ی خارجی خبر دهد، اگر چه خلافت از روی قهر و غلبه حاصل شده باشد، و کلمه ی "بشارت" منافاتی با آن نخواهد داشت، زیرا این خبر چون حفصه را به خاطر زمامدار شدن پدرش خوشحال می کرد از این رو طبق علاقه و میل باطنی او کلمه ی بشارت بکار برده است و لذا هیچ گاه حفصه هنگام احتیاج امت اسلامی در مورد خلافت به یک نص آشکاری همانند آن (اگر این حدیث نص باشد) به آن احتجاج نکرده است. و اما اینکه رسول خدا او را مأمور به کتمان این امر فرموده بود به خاطر مصالحی بوده که بر خواننده ی بصیر و دانا پوشیده نیست.

۲۸- از جعفر بن محمد (امام صادق ع) از پدرش از جدش آمده است که: فاطمه (ع) در شب وفات کرد، ابوبکر و عمر و جماعت زیادی بخانه ی علی آمدند، آنگاه ابوبکر به علی گفت: جلو بایست و بر جنازه ی زهرا نماز بخوان، علی گفت: نه بخدا قسم من جلو نمی ایستم، زیرا تو خلیفه ی رسولخدائی آنگاه ابوبکر جلو ایستاد و با چهار تکبیر بر زهرا نماز خواند!!!

ذہبی آن را از مصائبی شمرده که عبد الله بن محمد قدامی مصیصی آنرا از مالک آورده است.

و ابن عدی گفته است: همه ی احادیث او غیر محفوظ است.

و ابن حبان گفته است: او اخبار را دگرگون می کرده و شاید بیش از صد و پنجاه حدیث به نام مالک ساخته است.

و حاکم و نقاش گفته اند: او از مالک احادیث ساختگی زیاد روایت کرده است.

و سمعانی در "الانساب" گفته است: او اخبار را دگرگون می کرده

[صفحه ۲۳۳]

و بگفتارش احتجاج نمی توان کرد.

این دروغی که به نام امام پاک و راستگو ساخته شده مخالف با روایتی است که در تاریخ صحیح از عایشه آمده است که: علی فاطمه دختر رسول خدا را شبانه دفن کرد و ابوبکر از آن آگاه نشد تا آنکه دفن گردید، علی بن ابیطالب، خدا از او خشنود باد بر او نماز خواند.

حاکم آن را صحیح شمرده و ذهبی به آن اعتراف کرده و حلبی در سیره ی نبوی جلد ۳ صفحه ی ۳۶۰ بنقل از واقدی گفته است: پیش ما ثابت شده که علی کرم الله وجهه فاطمه را شبانه دفن کرد و شخصا بر جنازه ی او نماز خواند در حالی که عباس و فضل نیز با او بودند و به کس دیگری خبر ندادند.

۲۹- از انس بن مالک آمده که رسول خدا فرموده است: من، ابوبکر و عمر را مقدم نکردم بلکه خداوند با مقدم کردن آنها بر من منت نهاد، پس از آنها اطاعت کنید و به یادشان پیروی نمائید و کسی اراده ی بدی نسبت به آنها کند گویا که اراده ی بدی نسبت به من و اسلام کرده است.

و چگونه بر بزرگان صحابه و شخصیت های عظیم خاندان نبوت و پيشاهنگ آنان امير المؤمنين عليه السلام مخفی مانده بود که پیامبر اکرم به فرمان خدا "ابوبکر و عمر" را بر علی و دیگران در امر خلافت مقدم کرده است؟! در نتیجه آنان از بیعت با کسی که خدا و رسولش او را مقدم کرده تخلف نموده و از اطاعتش سر پیچی کرده مقدمش نداشتند؟!!

و برای چه هنگامی که رسول خدا روز پنجشنبه پنج روز پیش از وفاتش خواست درباره ی جانشین بعد از خود، چیزی بنویسد، نگذاشتند در صورتیکه پیش از آن (طبق این روایت ساخته شده) جانشینش را تعیین کرده بود و نمی نوشت مگر

[صفحه ۲۳۴]

کسی را که خدا مقدم داشته و پیامبر اکرم قبلا تعیین فرموده بود؟! و چرا در روز سقیفه ی بنی ساعده کسی سخن از این مقدم داشتن دروغین که به نام خدا و رسولش ساخته شده بمیان نیاورده است؟! و اگر رسول خدا شیخین را (طبق این روایت) مقدم کرده بود، چرا ابوبکر در آن روز (سقیفه) ابو عبیده ی جراح را مقدم می داشت و چنانکه در صحیح آمده: مردم را ترغیب به بیعت با او و عمر می کرد؟! گویا که گوش امت اسلام، حتی "انس" راوی این روایت، چنین مقدم داشتنی را نشنیده بود!!

۳۰- از ابن عمر و ابوهریره آمده که گفته اند: رسول خدا از اعرابی ای شترهای ماده ای ار به طور نسیه خریداری فرمود، اعرابی عرض کرد: اگر حادثه ای نسبت به شما رخ دهد (یعنی بمیرد) چه کنم؟ رسول خدا فرمود: ابوبکر دینم را می دهد و به پیمانم عمل می کند، اعرابی گفت: اگر او نیز بمیرد چه کنم؟

فرمود: عمر جای او می نشیند و در راه خدا از ملامت کسی نمی هراسد، اعرابی گفت: اگر عمر او نیز پایان آید چه کنم؟ فرمود: اگر می توانی بمیری بمیر!!

این روایت از ساخته های خالد بن عمر و قرشی است که به نام "لیث" آن را ساخته است.

ذهبی آنرا در میزانش جلد ۱ صفحه ی ۲۹۸ آورده و از ابن عدی حکایت کرده که او بعد از ذکر این حدیث و احادیث دیگر گفته است: بنظر من خالد بن عمر و این احادیث را ساخته است، زیرا نوشته ی "لیث" از یزید بن حبیب پیش من موجود است و در آن از این روایات خبری نیست.

و ابن درویش حوت بیروتی در "اسنی المطالب" صفحه ی ۲۴۹ آن را اینطور نقل کرده که: مردی از اهل بادیه شتری (به مدینه) آورد و رسول خدا آن را از آن مرد خرید، آنگاه آنمرد با علی ملاقات کرد و علی به او گفت: چه آوردی؟

در جواب گفت: شتری آورده و رسول خدا آن را خریده است. علی به او گفت: آیا شتر را نقد بر رسول خدا فروخته ای؟ در جواب

گفت: خیر، بلکه به نسبه

[صفحه ۲۳۵]

فروخته ام. علی به او گفت: برو پیش رسول خدا و به او بگو: اگر حادثه ای رخ دهد چه کسی دینت را ادا خواهد کرد؟ آن مرد پیش رسول خدا رفت و جریان را عرض کرد، رسول خدا فرمود: ادا کننده ی دینم ابوبکر است، او گفت: اگر برای ابوبکر حادثه ای رخ دهد به کی مراجعه کنم؟ فرمود: به عمر، او باز گفت: اگر عمر هم بمیرد کی باید دینت را اداء کند؟ رسول خدا فرمود: وای بر تو اگر عمر بمیرد در آن وقت اگر توانستی بمیری بمیر!!

ابن درویش گفته است: در این روایت فضل بن مختار قرار دارد که جدا ضعف و سست است که نمی شود به گفته ی او اعتماد کرد، و در میزان الاعتدال جلد ۴ صفحه ی ۴۴۹ آمده که ابو حاتم گفته است: احادیث او (فضل بن مختار) نادرست است و او مطالب نادرست روایت می کند. و "ازدی" گفته است: او جدا احادیث نادرست روایت می کند. و ابن عدی گفته است: تمام احادیث منکر و غیر قابل پیروی است.

۳۱- از انس بطور مرفوع آمده است: ابوبکر وزیر و جانشینم می باشد.

ذهبی آن را در "میزان الاعتدال" جلد ۱ صفحه ی ۴۱ از طریق احمد بن جعفر بن فضل آورده و درباره اش گفته است: او مشهور بحديث سازی است و کسی نیست.

۳۲- از عایشه - خدای از او خشنود باد - به طور مرفوع آمده است: رسول خدا به مردی فرمود: برو پیش ابوبکر و به او بگو: تو خلیفه ی منی و با مردم نماز بخوان.

عقیلی آن را از طریق فضل بن جبیر از خلف از علقمه بن مرثد از پدرش آورده و گفته است: حدیث فضل مورد پیروی قرار نمی گیرد و برای "مرثد" پدر علقمه روایتی شناخته نشده است.

۳۳- از ابن عباس آمده که: زنی پیش رسول خدا آمد و چیزی از آن حضرت

[صفحه ۲۳۶]

پرسید رسول خدا به او فرمود: بعدا بیا، او گفت: یا رسول الله اگر بعدا بیایم و شما نباشید و فوت کرده باشید چه کنم؟ فرمود: اگر آمدی و مرا نیافتی برو پیش ابوبکر که او خلیفه ی بعد از من است.

ابن عساکر با سند خود آن را آورده و ابن حجر در "صواعق" صفحه ی ۱۱ آن را از نصوص دلالت کننده ی بر خلافت ابی بکر شمرده است.

چه بگویم درباره ی نویسنده ای که اسناد این نوع دروغ ها را حذف می کند و آن را بشکل یک اصل مسلم می پذیرد و بطور قاطع اسناد به رسول خدا می دهد در صورتیکه در برابرش احادیث زیادی از ابن عباس قرار دارد که با صدای رسا خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را اعلام می دارد!؟

آیا از حدیث او (ابن عباس) نیست آنچه را که حفاظ صحیح شمرده و آن را با سندهائی که رجال آن همگی مورد اعتماد هستند آورده اند و ما آن را در جلد اول این کتاب صفحه ی ۵۱ نقل کرده ایم و آن همان فرمایش رسول خدا به علی علیهما الصلوٰة و السلام است که فرمود: "شایسته نیست حدیث "عشیره" که بر صحت آن تصریح شده و در جلد دوم این کتاب صفحه ی ۲۷۸-

۲۸۷ ذکر شده و در آن چنین آمده است: "به طور قطع این (یعنی علی) برادر و وصی و جانشینم در میان شما است، پس گوش بحرفش دهید و از او اطاعت کنید؟"

و در تعبیر دیگر چنین آمده است: "پس تو برادر و وزیر و وصی و وارث و جانشینم بعد از من خواهی بود؟" آیا ابن عباس خود از پیشاهنگان مخالفین بیعت ابی بکر نبود؟ آیا او چنانکه در جلد اول این کتاب صفحه ی ۳۸۹ آمده تنها کسی نبود که با عمر در مورد خلافت مناظره و بحث و گفتگو نموده است؟ آیا؟ و آیا؟ و آیا؟.

۳۴- از عبد الله بن عمر آمده که رسول خدا فرموده است: "بر این امت دوازده خلیفه حکومت خواهد کرد: ابوبکر صدیق که اسمش را یافتید، عمر فاروق

[صفحه ۲۳۷]

که شاخی از آهن است و اسمش را می دانید، عثمان بن عفان ذوالنورین که مظلومانه کشته می شود و از رحمت دو برابر داده می شود و مالک زمین مقدس می گردد معاویه و پسرش، سپس سفاح است و منصور و جابر و امین و سلام و امیر العصب که همانندش دیده و دانسته نشده است، تا آخر حدیث.

نعیم بن حماد در "الفتن" آن را با سند خود آورده است ولی در "کنز العمال" جلد ۶ صفحه ی ۶۷ آمده که آن را بشکل ارسال حدیث نقل کرده و بالا برده اند زیرا می ترسیدند که بحث کننده بر عیوب اسناد آن آگاه گردد، اما همین مقدار که نعیم بن حماد در سلسله س حدیث قرار دارد کفایت در نادرستی روایت می کند و از بقیه ی رجال آن بی نیازمان می سازد، زیرا، در "سلسله دروغگویان" گذشت که او در تقویت سنت حدیث می مساخته است.

به علاوه متن خود حدیث گواه بر ساختگی بودن آنست زیرا خلیفه ای که بشارت آمدنش داده می شود مانند دو پسر خورنده ی جگرها (هند زن ابو سفیان) شایسته است که خبر از آمدن آنها دادن ساختگی و دروغ باشد و امت اسلام هرگز به آمدن آنها خورسند نشود، مگر آنکه کسی که بشارت به آمدن آنها و همانندهایشان که بعدا می آیند، می دهد، معنی خلیفه و راز جعل خلافت را نداند.

از اینها که بگذریم این چه خلافتی است که از زمان یزید بن معاویه تا سفاح که از سال ۶۴ تا ۱۳۲ ه است قطع می شود و امت اسلام در طول این مدت مهمل و بی سرپرست گذاشته می شود؟!!

و اصلا منصور ظالم و ستمگر چه عظمت و شخصیت برجسته ای دارد که رسول خدا تصریح به خلافتش نسبت به مسلمین نماید؟! به علاوه جابر و سالم و امیر العصب کیانند و چه موقعیتی در مورد خلافت دینی دارند؟! باز از اینها که بگذریم چرا عمر بن عبد العزیز که بهترین خلیفه ی اموی بوده

[صفحه ۲۳۸]

بجای یزید جنایتکار معرفی نشده است؟! و چرا کسی که صاحب میمونها و بازها و تار و طنبورها و شراب است باید لباس خلافت اسلامی را بپوشد، ولی عمر بن عبدالعزیز و معاویه بن یزید که چهل روز لباس خلافت را پوشید و سپس کنده و دور انداخته است حق ندارند آن را بپوشند و مورد تصریح قرار گیرند؟ در صورتی که بسیاری از ائمه ی حدیث چنانکه در تاریخ ابن کثیر جلد ۶ صفحه ی ۱۹۸ آمده تصریح به خلافت و عدالت اولی (عمر بن عبد العزیز) و اینکه او از خلفاء راشدین است کرده اند.

همه ی این مطالب گواه این حقیقت است که سازنده ی این حدیث، افتراء زنده ی دروغگوی جاهل به شئون خلافت و غیر عارف به مقام خلفاء است. و نادان تر از او نویسنده اس است که آن را ذکر می کند و در اختیار خواننده قرار می دهد و جزء مناقب خلفاء بشمار می آورد.

۳۵- ابوبکر در " غار " گفت: یا رسول الله من منزلت را پیش خدا در مورد نبوت و رسالت شناختم، اما می خواهم بدانم منزلت من چگونه است؟ رسول خدا فرمود: من رسول خدایم و تو صدیق و بال و مونس و انیس و خلیفه ام بعد از من هستی، در میان مردم جای من قرار خواهی گرفت، و با من در یکجا دفن خواهی شد و خداوند ترا و دوستانت را تا روز قیامت خواهد بخشید. صفوری آن را در " نزهت المجالس " جلد ۲ صفحه ی ۱۸۴ به نقل از " عیون المجالس " با همین عبارت مرسل آورده است، ولی صحت انکار ابوبکر و عمر استخلاف رسول خدا را چنانکه عنقریب خواهد آمد این تهمت را تکذیب می کند.

۳۶- از انس آمده که گفته است: بر رسول خدا وارد شدم در حالیکه ابوبکر در طرف راست و عمر در طرف چپش قرار داشت و رسول خدا دست راستش را روی دو کتف ابوبکر و دست چپش را روی دو کتف عمر نهاد و گفت: شما در دنیا و آخرت وزیرانم هستید و این چنین زمین برایم و برای شما شکافته می شود، و این چنین من و شما پروردگار عالمیان را زیارت خواهیم کرد. مایه ی تأسف من

[صفحه ۲۳۹]

است که ابوبکر و عمر این نص دروغ را فراموش کردند و در روز سقیفه این وزارت منصوصه را انکار نمودند!

۳۷- بطور مرفوع از رسول خدا آمده که به ابوبکر و عمر فرمود: بعد از من کسانی بر شما امیر نخواهد شد. صفوری آنرا در " نزهة المجالس " جلد ۲ صفحه ی ۱۹۲ به طور ارسال ذکر کرده و گفته است: این روایت صریح در خلافت آنها بعد از رسول خدا است. و شبلنجی در " نور الابصار " صفحه ی ۵۵ از بسطام بن مسلم از رسول خدا آن را نقل کرده است در صورتی که پیش ابوبکر و عمر هیچ گونه آگاهی از این دروغ نبوده و اگر بوده آشکار می شده و یا از آنها انکار استخلاف از رسول خدا آشکار نمی شده است.

۳۸- از انس از علی بن ابیطالب (ع) آمده که گفته است: رسول خدا به من فرمود: خداوند به من امر فرمود که ابوبکر را پدر و عمر را مشیر و عثمان را آقا و ترا ای علی داماد خود قرار دهم خداوند برای شما چهار نفر در " ام الکتاب " اخذ میثاق فرموده و دوست ندارد شما را مگر مؤمن پرهیزگار و دشمن ندارد شما را مگر منافق بدکار، شما جانشینان نبوت و پیمانهای ذمه ام و حجت بر اتم می باشید.

ابن عساکر در تاریخش جلد ۴ صفحه ی ۲۸۶ و جلد ۷ صفحه ی ۲۸۶ و خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۹ صفحه ی ۳۴۵ آن را با سند خود آورده اند و خطیب گفته است: این حدیث جدا نادرست است فکر نمی کنم جز ضرار بن سهل و غباغی، کس دیگر آن را روایت کرده باشد در صورتی که هر دو نفر آنها مجهولند.

و ذهبی، در میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ی ۴۷۲ آن را ذکر کرده، سپس گفته است: این خبر باطل است و معلوم نیست که این حیوانک (ضرار بن سهل) کیست!؟

و ابن بدران، در تاریخ ابن عساکر جلد ۷ صفحه ی ۲۸۶ گفته است: متن این حدیث گواه بر نادرستی آن است.

[صفحه ۲۴۰]

۳۹- از زید بن جلاس کندی آمده که از رسول خدا، در مورد خلیفه ی بعد از او پرسیدم، در جواب فرمود: ابوبکر است.

ابو عمر در "استیعاب" در شرح حال زید آن را با سندش آورده، سپس گفته است: اسنادش قوی نیست.

۴۰- از علی امیر المؤمنین رضی الله عنه آمده که: رسول خدا پیش از وفاتش مخفیانه به من فرمود: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و بعد از او من ولی امر و سرپرست مسلمین خواهیم بود!

۴۱- از علی امیر المؤمنین آمده که: رسول خدا از دنیا رفت، مگر آنکه با من عهد کرد که ابوبکر، سپس عثمان آنگاه من ولی امر و سرپرست مسلمین خواهیم بود، نهایت آنکه همگی با من موافقت نخواهند کرد.

۴۲- از امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده که: خداوند این خلافت را با دست های ابوبکر افتتاح کرد و بعد از او عمر و عثمان را خلیفه قرار داد، و بعد از آنها خلافت را وسیله ی من با مهر نبوت محمد صلی الله علیه و آله ختم فرمود.

این سه روایت را محب الدین طبری، در "الریاض النضره" جلد ۱ صفحه ی ۳۳ به طور ارسال و بی سند آورده، سپس گفته است: بعید است که این احادیث درست باشد، زیرا علی از بیعت با ابوبکر تا شش ماه تخلف کرد و اگر بگوئیم که او در این مدت، این احادیث را فراموش کرده بود باز بعید است. بعلاوه توقف او در امر عثمان بر تحکیم، نیز مؤید این حقیقت است و اگر رسول خدا با او پیمان بسته بود، قطعاً مبادرت بر آن می کرد نه توقف.

۴۳- دیلمی از امیر المؤمنین از رسول خدا با سند خود آورده که رسول خدا فرمود: خبرئیل پیشم آمد گفتم: کسی با من مهاجرت می کند؟ گفت: ابوبکر، و اوست که بعد از تو ولی امر مسلمین خواهد بود و برترین فرد امت می باشد (کنز العمال جلد ۶ صفحه ۱۳۹).

۴۴- علی رضی الله عنه گفت که رسول خدا فرمود: پیش من، عزیزترین،

[صفحه ۲۴۱]

و گرامی ترین و محبوب ترین و بهترین افراد اصحابم هستند آنها که به من ایمان آوردند و تصدیقم کردند و عزیزترین و بهترین و گرامی ترین و برترین اصحابم در دنیا و آخرت ابوبکر صدیق است، زیرا مردم تکذیبم کردند و او تصدیقم نمود، مردم به من کافر شدند و او ایمان آورد، مردم مرا ناراحت کردند و او به من انس ورزید، مردم مرا ترک کردند و او مصاحبم بود، مردم مرا دور کردند و او به من زن داد، مردم از من بریدند و او به من گروید و مرا بر نفس و اهل و مالش ترجیح داد، خداوند از ناحیه ام به او در روز قیامت پاداش خیر دهد، سپس هر کس مرا دوست دارد او را دوست داشته باشد و هر کس می خواهد به من احترام کند به او احترام کند و هر کس می خواهد به خدا نزدیک شود گوش بحرفش دهد و از او اطاعت نماید پس او خلیفه بعد از من بر امتم می باشد.

این روایت را صفوری در "نزهة المجالس" جلد ۲ صفحه ی ۱۷۳ به نقل از "روض الافکار" آورده و "جردانی" در "مصباح الظلام" جلد ۲ صفحه ی ۲۶ آن را حکایت کرده است.

این روایت از ساخته های متأخرین است که در هیچ اصل و سندی دیده نشده و هر قسمتی از جمله های آن را روایات صحیحی که در کتب و مسانید آمده تکذیب می کند.

۴۵- از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف نقل شده که گفته است: عبد الرحمن با عمر بن خطاب بود که محمد بن مسلمة شمشیر زیر را شکست آنگاه ابوبکر بپا خواست و برای مردم خطبه خواند تا آنکه گفت: علی رضی الله عنه و زبیر گفتند: ما غضب نکردیم مگر

برای آنکه در امر مشورت کنار گذارده شدیم و گرنه ما ابوبکر را در سزاوارترین فرد به خلافت بعد از رسول خدا می دانیم، زیرا او همراه رسول خدا در غار بود و ما به شرافت و بزرگواریش آگاهیم و رسول خدا به او امر فرمود که با مردم نماز بخواند در صورتیکه او زنده بود. این مطلب را حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ۶۶ با سند خود آورده است.

[صفحه ۲۴۲]

این روایات بطور کلی باطلند، زیرا به طوری که بعدا خواهید دید روایات زیادی از طریق اهل سنت که بعضی صحیح و بعضی حسن هستند از مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که صراحت دارد: رسول خدا کسی را جانشین خود قرار نداده و در این باره اقدامی نفرموده است. و در ضمن احادیث و سیره ی نبوی شواهد زیادی بر بطلان خلافت ابوبکر وجود دارد، و محاجه ای که در ابتدای امر خلافت میان آنحضرت و کسانی که لباس خلافت را بزور پوشیده بودند واقع گردید و خود داری کردن او از بیعت با ابوبکر در یک مدت طولانی بطلان این اخبار نادرست را روشن می کند. از اینها که بگذریم جهان صدای خطبه ی " شقشقیه " علی را که خلافت دیگران را باطل اعلام می کند به خوبی شنیده و در بسیاری از کتاب ها آن را نقل کرده اند و البته نظیر این خطبه از علی (در اعلام نادرستی خلافت دیگران) زیاد است.

و چه بسیارند کسانی که دروغ بنام آقای ما علی علیه السلام ساخته اند؟

و ابن سیرین چقدر خوب گفته است که " : عموم چیزهایی که از علی روایت شده دروغ است "

ولئن اتبعت اهوائهم بعد ما جاءك من العلم

مالک من الله من ولی و لا واق

" و اگر بعد از این دانشی که بسوی تو آمده از هواهایشان پیروی کنی برای تو از جانب خدا دوست و نگهدارنده ای نخواهد بود. "

[صفحه ۲۴۳]

رسوایی تزویر

اینها احادیثی است که از اهل سنت در مورد سنگ بنای اساسشان که روی آن بتخانه ی دروغ خلافت را بنا نهاده و با مطالب نادرست، آن را آراسته اند رسیده است، در صورتی که دیدیم: بزرگانشان گواهی داده اند که آن احادیث جز اساطیر ساخته شده که به هیچ وجه صحت و واقعیت ندارند، چیز دیگری نیستند.

واقعیت و اعتبار نیز این حقیقت را تأیید می کند، زیرا تنها دلیل پیش آنان در باب خلافت همان اجماع و انتخاب است و هیچ فردی از آنان در این باب به نص اعتماد نکرده اند و لذا می بینیم که آنان در مورد ابطال نص و تصحیح انتخاب و اثبات شرائط آن، به طور مشروح بحث کرده تا جائی که انکار نص را به بعضی از شیعه نیز نسبت داده اند!

باقلانی در " التمهید " صفحه ی ۱۶۵ می گوید: و دانستیم که جمهور امت، نص را در باب خلافت منکر است و از کسی که به آن معتقد باشد تبری می جوید، و دیدیم: بیشتر کسانی که علی علیه السلام را از دیگران برتر می دانند از قبیل: زیدیه و معتزله بغداد و دیگران، با آنکه علی را از دیگران برتر می دانند در عین حال منکر نص درباره ی خلافت او هستند!

" خضرمی " در " المحاضرات " صفحه ی ۴۶ گفته است " : اصل در انتخاب خلیفه رضایت امت اسلام است، و خلیفه از ناحیه ی

مردم نیرو می گیرد، هنگام وفات رسول خدا رأی مسلمین چنین بوده و لذا ابوبکر صدیق را انتخاب کردند و آنان در این کار

[صفحه ۲۴۴]

متکی به نص و یا فرمانی از صاحب شریعت نبودند و بعد از آنکه انتخابش کردند با او بیعت نمودند و معنی اینکار این بوده که با او پیمان بستند در آنچه که رضای خدا در آنست از او فرمان برداری و اطاعت کنند همچنانکه او با آنان پیمان بسته که به احکام دین طبق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم عمل نماید و این پیمان متقابل میان خلیفه و امت اسلام همان حقیقت بیعت است که همانند عملی است که بایع و مشتری انجام می دهند، زیرا آنان هنگام اجراء عقد، دست یکدیگر را می فشارند و مصافحه می کنند: و چنانکه گفتیم: نیروی واقعی خلیفه از ناحیه ی همین بیعت است و مسلمین وفاء به آن را از تمام چیزهائی که دین واجب کرده و شریعت اسلام ضروریش قرار داده لازمتر می دانند.

و ابوبکر در انتخاب خلیفه طریقه ی دیگری را ابداع کرده و آن اینکه: خلیفه جانشین خود را تعیین کند و مردم با او پیمان ببندند که از او اطاعت نمایند، و امت اسلام نیز با این طریقه موافقت نمودند و دانستند که این روش نیز واجب الاطاعه است و این عمل همان تعیین ولایت عهد است.

و از اینجا معلوم می شود که: تاریخ پیدایش این روایات ساخته شده بعد از انعقاد بیعت و استقرار خلافت برای کسی که بزور لباس خلافت را پوشیده بوده است و لذا هیچ فردی از آنها در روز سقیفه و یا بعد از آن سخنی از آن به میان نیاوردند با آنکه آتش اختلاف و نزاع بشدت بالا گرفته و نیاز به آن کاملاً محسوس بود.

از اینکه پیش از پیدایش این روایات کسی از آنها آگاهی نداشته شگفت- آور نیست عجیب این است که بعد از این تاریخ نیز دانشمندان علم کلام و بزرگان اهل تحقیق (مگر کمی از آنها) در اثبات اصل خلافت به آنها توجه نکرده و از آن راه خلافت را برای آنان اثبات نمودند و اگر چه در اصل اثبات آن کوتاهی نکرده و از راه های مختلف خلافت آنان را اثبات می نمودند.

[صفحه ۲۴۵]

و این نیست مگر آنکه آنها از این روایات دروغ آگهی نداشتند و یا علم به ساختگی بودن آنها داشتند، گر چه از باب خالی بودن عریضه بعضی از مؤلفین مغرض، آن روایات دروغ و ساختگی را بخاطر پرده پوشی بر حقائق در زمره ی فضائل آنان ذکر کردند اما دانشمندان بی نظر آنان هیچ گاه چنین کاری نکردند و این خود نشانه ی ساختگی بودن این روایات است. و در مقابل روایاتی که در باب خلافت خلفاء نقل شده احادیث صحیحه ی (البته بنظر اهل سنت) زیادی وجود دارد که با مضامین آنها صد در صد مخالف است و از آنجمله است احادیثی که ذیلاً آورده می شود:

۱- از ابوبکر بطور صحیح نقل شده که در مرض مرگش می گفت: "دوست می داشتم که از رسول خدا می پرسیدم که این امر (خلافت) مال کیست؟ تا کسی با او نزاع نمی کرد، و دوست می داشتم که می پرسیدم که آیا از برای انصار در این باره نصیبی هست؟

و اگر ابوبکر از رسول خدا نصی درباره ی خلافتش شنیده بود چنانکه صریح بعضی از این روایات منقوله است دیگر جا نداشت که چنین آرزو کند، مگر آنکه درد بر او غلبه کرده باشد و این نوع آرزو کردن از باب هذیان گوئی باشد چنانکه در حدیث کتف و دواة احتمال داده اند.

۲- مالک به سند خود از عایشه نقل کرده که: ابوبکر هنگام احتضار، عمر را خواند و به او گفت: من ترا بر اصحاب رسول خدا خلیفه قرار می‌دهم، و به سوی فرماندهان لشکرها نوشت که: عمر را بر شما فرمانروا قرار دادم و در این کار جز خیر مسلمین را نمی‌خواهم.

و اگر درباره‌ی خلافت عمر نصی وجود داشته چه معنی داشت که ابوبکر

[صفحه ۲۴۶]

خلیفه و فرمانروا قرار دادن او را بخود نسبت دهد؟

۳- عبد الرحمن بن عوف می‌گوید: در آن مرضی که ابوبکر فوت کرد روزی بدیدنش رفتم و به او گفتم: ترا خوب می‌بینم ای خلیفه‌ی رسول خدا. او در جواب گفت: دردم بسیار شدید است و آنچه که از شما مهاجران دیدم دردم را شدیدتر کرده است، من پیش خودم امور شما را به بهترین فردنان سپردم اما همه‌ی شما از اینعمل ناراحت شدید و میل داشتید که برایتان باشد. تا اینکه می‌گوید: به او گفتم: ای خلیفه‌ی رسول خدا خود را ناراحت مکن که این ناراحتی بر کسالتت می‌افزاید. قسم بخدا! تو همیشه شایسته و مصلح بودی هیچ‌گاه بر چیزی از امور دنیا که از تو فوت شده ناراحت مباش و تو تنها این کار را برای صلاح امت انجام دادی ما نیز جز خیر از تو نمی‌بینیم.

ناراحتی صحابه یا به خاطر این بوده که آنها معترف به عدم نص بودند، اما معتقدند بودند کسی که اختیار شده است نسبت به دیگران امتیازی ندارد، و یا معترف به وجود نص بودند اما فکر می‌کردند که به آن عمل نشده، بلکه ابوبکر از روی خود خواهی و علاقه‌ی بیجا او را اختیار کرده و لذا منکر آن بوده‌اند. و یا به خاطر این بوده که معتقد بودند تعیین خلیفه جز با اختیار امت نخواهد بود، اما از آنها نظر خواهی نشده است. و یا به این جهت بوده که معتقد بودند: نص تنها درباره‌ی علی بن ابیطالب بوده که دیگران را بر او مقدم داشته‌اند، و یا به خاطر این بوده که می‌دیدند مردم اعتماد به نص ندارند و انتخاب هم روی اصول درستی صورت نمی‌گیرد، زیرا انتخاب ابوبکر که طبق گفته‌ی عمر شتابزده بوده و انتخاب عمر نیز انتخاب شخصی و خصوصی بوده که سابقه نداشته است، و چون پای هرج و مرج در امر انتخاب خلیفه به میان آمده بود، هر کسی خود را شایسته‌تر از دیگری می‌دید و میل داشت خلیفه‌ی مسلمانان باشد چنانکه عبد الرحمن بن عوف در حدیثی که بلاذری در "الانساب"

[صفحه ۲۴۷]

جلد ۵ صفحه ۲۰ آورده به این حقیقت اشاره کرده است و آن حدیث این است "ای قوم شما را چنان می‌بینیم که هر کدامتان مشتاق رسیدن به خلافتید و می‌خواهید استقرار آن را بتأخیر بیاورید، آیا همه شما (رحمت خدا بر شما باد) امید دارید خلیفه باشید؟!

۴- ابن قتیبه در ضمن حدیثی که تمامش بعدا خواهد آمد از قول ابوبکر چنین آورده است "خداوند محمد (ص) را به عنوان پیامبر بر انگیخت و برای مؤمنین ولی قرار داد، و با قرار دادنش در میان ما بر ما منت نهاد تا آنکه اختیار کرد برای او آنچه که مقدر کرده بود، آنگاه امور مردم را به آنها تفویض فرمود تا با اتفاق یکدیگر آنچه که مطابق مصلحت آنها است اختیار نمایند آنان نیز مرا والی و پیشوای خود برگزیدند."

۵- از عمر بطور صحیح روایت شده که گفته است "سه چیز است که اگر رسول خدا در میان آنها بوده پیشم محبوب‌تر از شتران

سرخ مو بوده: خلافت، کلاله و ربا."

و در روایت دیگر بجای شتران سرخ مو، از دنیا و ما فيها آمده است.

۶- و از عمر به طور صحیح آمده است: "اگر از سه چیز از رسول خدا می پرسیدم پیشم محبوب تر از شتران سرخ مو بوده: از خلیفه ی بعد از او..."

۷- به طور صحیح از عمر آمده است که: خداوند دینش را حفظ می کند اگر چه من کسی را جانشین قرار ندهم، زیرا رسول خدا کسی را خلیفه قرار نداده است، و یا کسی را خلیفه قرار دهم چنانکه ابوبکر برای خود جانشین قرار داده است. عبد الله بن عمر گفته است: بخدا قسم او رسول خدا و ابوبکر را یاد نکرد مگر آنکه دانستم او کسی را همانند رسول خدا نمی داند و کسی را جانشین قرار

[صفحه ۲۴۸]

نخواهد داد.

۸- هنگامی که عمر مجروح گردید به او گفته شد: چرا کسی را جانشین قرار نمی دهی؟ در جواب گفت می خواهید سنگینی بار شما را در حال حیات و مرگ بدوش بکشم؟ اگر جانشین قرار بدهم، پیش از من ابوبکر که از من بهتر بوده جانشین قرار داده است، و اگر قرار ندهم، رسول خدا که از من بهتر بوده، قرار نداده است. عقد الله می گوید: از کلامش فهمیدیم که او جانشین قرار نخواهد داد.

۹- مالک از خطبه ی عمر با سند خود چنین آورده است: "ای مردم من از ناحیه ی خودم چیزی را که نمی دانید به شما اعلام می کنم، و بر کار شما حرص ندارم، بلکه او که مرده (منظور ابوبکر است) این را به من وحی کرده و به او خدا الهام فرموده بوده است، و من امامتم را به کسی که اهلیت برای آن ندارد، نمی سپرم بلکه آن را در کسی قرار می دهم که علاقمند به عظمت مسلمین است، چنین فردی شایسته تر برای چنین مقام است (تیسیر الوصول جلد ۲ صفحه ی ۴۸)

چقدر فرق است میان این خطبه و آن احادیث دروغی که در باب نص خلافت خلفاء ذکر کرده اند. چنانکه در این خطبه می بینیم: عمر خلافتش را از ناحیه ی ابوبکر می داند، نه وحیی از ناحیه ی خدا بر پیغمبر بزرگوار که جبرئیل آن را به حضرتش رسانده و او نیز در ملاء عام وسیله ی بلال اعلام فرموده باشد چنانکه در روایات گذشته آمده بوده است.

۱۰- طبری در تاریخش جلد ۵ صفحه ی ۳۳ با سندش چنین آورده است: "وقتی که عمر بن خطاب مجروح شد به او گفتند: ای امیر مؤمنان! چرا کسی را

[صفحه ۲۴۹]

خلیفه و جانشین خود قرار نمی دهی؟ او در جواب گفت: چه کسی را جانشین قرار بدهم؟ اگر ابو عبیده ی جراح زنده بود او را جانشین خود قرار می دادم، و اگر خدایم از من می پرسید: چرا او را خلیفه قرار دادی می گفتم: از پیامبرت شنیدم که می گفت: او امین امت است!

و اگر سالم غلام ابو جذیفه زنده بود او را جانشین قرار می دادم و اگر خدایم از من می پرسید: چرا او را خلیفه ی خود قرار دادی می گفتم: از پیامبرت شنیده ام که می گفت: سالم علاقه شدید نسبت به خدا دارد.

مردی به او گفت: در این باره ترا به عبد الله بن عمر راهنمایی می کنم، عمر گفت: خدا ترا بکشد بخدا قسم من چنین خواهشی از خدا ندارم، وای بر تو چگونه مردی را جانشین خود قرار دهم که از طلاق دادن زنش عاجز است؟! ما را حاجتی به امور شما که ستودید نیست تا برای فردی از خانواده ام به سوی آن تمایل ورزم که اگر خیر باشد (بگوئید) ما به آن رسیده ایم و اگر شر باشد (بگوئید) از ناحیه عمر است، خانواده ی عمر را همین بس است که یکی از آنها مورد حساب و سؤال در کار امت محمد (ص) قرار گیرد، من با خود جهاد کردم و خانواده ام را از این امر محروم نمودم، و اگر از روی بی نیازی نجات پیدا کردم نه باری بر دوش من است و نه پاداشی، در آن صورت سعادت مند خواهم بود، حال می بینم: اگر برایم جانشین قرار دادم کسی که بهتر از من بوده نیز چنین کرده است و اگر قرار ندادم باز کسی که از من بهتر بوده چنین کرده است و هرگز خداوند دینش را ضایع نمی کند.

بعد از این مذاکرات آنان از پیش او رفتند و پس از جندی دوباره برگشتند و به او گفتند: ای امیر مؤمنان! چرا سرنوشت مردم را تعیین نمی کنید؟ او در جواب گفت: بعد از گفتار سابقم تصمیم گرفته بودم: مردی را که شایسته ترین شما در وادار کردنتان به حق است بر شما "ولی" و سرپرست قرار دهم (اشاره به علی کرد)، ولی غشوه ای به من دست داد و در آن حال مردی را دیدم وارد باغستانی

[صفحه ۲۵۰]

که آن را غرس کرده بوده شده میوه های خام و رسیده ی آن را می چیند و زیر پای خود می ریزد، از اینجا دانستم که خدا بر کارش پیروز و عمر مردنی است از اینرو نمی خواهم بار خلافت را در حال حیات و مرگ بدوش بکشم، این شما و اینهم این قومم ..."

ای کاش من و قومم می دانستیم که: چگونه صحابه با آن همه نصوص فراوان، از عمر درخواست تعیین خلیفه می کردند و آنها را نادیده می گرفتند؟! و چگونه عمر با آن همه از نصوص مخالفت می کرد و ابو عبیده و سالم را شایسته برای خلافت می دید و آرزو می کرد که ای کاش آنها زنده بودند و خلافت را به آنها برگزار می کرد؟! و بالاخره خلافت را به شوری گذاشت؟! به علاوه او، چگونه آن دو حدیث مربوط به فضیلت آن دو مرد (ابو عبیده و سالم) را دلیل کافی برای جانشینی آنها دانست، اما آن همه آیات و روایات را که در کتاب و سنت درباره ی مناقب علی علیه السلام وارد شده پیش خدایش عذر نمی دانست. اگر از او پرسیده می شد چرا او را جانشین خود قرار داده ای؟! و چگونه کسی را که قرآن به عصمتش ناطق است و آیه ی تطهیر درباره اش نازل شده و قرآن او را جان پیامبر اکرم شمرده شایسته برای امر خلافت نمی داند؟! و چرا او پسرش عبدالله را به خاطر ندانستن یک مسأله (و حال آنکه دانش او از پدرش بیشتر بوده) شایسته برای خلافت نمی داند، در صورتیکه طبق نظریه ی او خلیفه ی مسلمین، جز خزینه دار و تقسیم کننده ی اموال مسلمین نیست و این مقام نیازی به دانش زیاد ندارد چنانکه خود او در خطبه ای چنین گفته است: "ایمردم هر کس می خواهد درباره ی قرآن چیزی پرسد، برود پیش "ابی بن کعب" و کسی که می خواهد از فرائض و احکام مربوط به ارث چیزی پرسد برود پیش "زید بن ثابت" و کسی که می خواهد از فقه چیزی پرسد برود پیش "معاذ بن جبل" و کسی که

[صفحه ۲۵۱]

می خواهد از بیت المال چیزی بپرسد بیاید پیش من، زیرا خداوند مرا خازن و تقسیم کننده ی اموال، قرار داده است." ۱۱- عبد الله بن عمر به پدرش چنین گفت: "مردم می گویند تو نمی خواهی کسی را جانشین خود قرار دهی، در صورتی که اگر چوپانی برای گوسفند و ساربانی برای شتر داشته باشی و او آنها را ول کند و بحال خودشان بگذارد تو قطعاً او را مقصر خواهی دانست و حال آنکه نگهبانی شتر و گوسفند است!"

به خدا چه خواهی گفت هنگامی که او را ملاقات کنی و کسی را نگهبان بندگانش قرار نداده باشی؟! عبد الله می گوید: از این مذاکره، حالت حزنی به پدرم دست داد، سرش را مدتی به زیر انداخت، آنگاه سرش را بلند کرد و گفت: خداوند حفظ کننده ی دین است، کدام یک از این دو کار را انجام دهم که برایم سنت قرار داده شده: اگر جانشین قرار ندهم، رسول خدا نیز قرار نداده است و اگر جانشین قرار دهم ابوبکر نیز قرار داده است؟! عبد الله می گوید: فهمیدم که پدرم کسی را جانشین قرار نخواهد داد.

این مطلب را ابو نعیم در "الحلیه" جلد ۱ صفحه ی ۴۴ و ابن سمان در "الموافقۀ" چنانکه در "الریاض النضره" جلد ۲ صفحه ی ۷۴ آمده با سند خود آورده اند و مسلم نیز در صحیح از اسحاق بن ابراهیم و دیگران از عبد الرزاق و بخاری از طریق دیگر از "معمر" چنانکه در "سنن بیهقی" جلد ۸ صفحه ی ۱۴۹ آمده آن را با سند خود آورده اند. همین مطلب در روایات دیگر چنین آمده است: "عبد الله می گوید: به پدرم گفتم: شنیدم که مردم مطالبی می گفتند خواستم که آنها را به شما بگویم: آنها

[صفحه ۲۵۲]

پنداشته اند که تو کسی را جانشین خود قرار نمی دهی در صورتی که می دانم اگر چوپانی داشته باشی او گوسپندهایت را رها کند و پیش تو بیاید او را مقصر خواهی دانست و حال آنکه نگهبانی مردم مهمتر است!! عبد الله می گوید: پدرم گفتارم را تصدیق کرد و مدتی سر بزر انداخت و فکر کرد پس سر بلند کرد و گفت: خدا دینش را حفظ می کند، اگر خلیفه قرار ندهم رسول خدا نیز قرار نداده و اگر قرار بدهم ابوبکر نیز قرار داده است..." این روایت را ابن جوزی در سیره ی عمر صفحه ی ۱۹۰ نقل کرده است.

۱۲- ابو زرعه در کتاب "العلل" از پسر عمر چنین آورده: "هنگامی که عمر ضربت خورد به او گفتم: ای امیر مؤمنان چرا کسی را بر مردم امیر و سرپرست قرار نمی دهی؟ او گفت: مرا بنشانید. عبد الله می گوید: هنگامی که او گفت: مرا بنشانید، میل داشتم میان من و او فاصله ای همانند عرض مدینه باشد. سپس گفت:

"قسم به آنکس که جانم در دست اوست آن را بکسی که نخستین بار به من سپرد بر می گردانم."

۱۳- ابن قتیبه در "الامامۀ و السیاسه" صفحه ی ۲۲ آورده است: هنگامی که عمر احساس مرگ کرد به پسرش عبد الله گفت: برو پیش عایشه و از من به او سلام برسان و بگو، اجازه دهد: در خانه اش کنار رسول خدا و ابوبکر دفن شوم. عبد الله پیش او رفت و جریان را به او گفت او در جواب گفت: بسیار خوب، مانعی ندارد، سپس افزود: پسر، سلامم را به عمر برسان و به او بگو: امت محمد را بدون سرپرست مگذار، کسی را بر آنها امیر قرار بده و آنان را مهمل مگذار، زیرا من برای آنان عواقب سوئی را پیش بینی می کنم و می ترسم.

عبد الله پیش عمر آمد و جریان را به او گفت: عمر در جواب گفت: او چه کسی را امر می کند که جانشین خود قرار بدهم اگر ابو عبیده ی جراح زنده بود او را خلیفه و "ولی" قرار می دادم، وقتی که پیش خدایم می رفتم و از من می پرسید:

[صفحه ۲۵۳]

چه کسی را بر امت محمد (ص) ولی " قرار دادی؟ می گفتم: خدایم از بنده و پیامبرت شنیدم که می گفت: برای هر امتی امینی است و امین این امت ابو عبیده ی جراح است.

و اگر معاذ بن جبل زنده بود او را خلیفه قرار می دادم، وقتی که پیش خدایم می رفتم و از من می پرسید: چه کسی را بر امت محمد (ص)، پیشوا قرار دادی؟

می گفتم خدایم، از بنده و پیامبرت شنیدم که می گفت: معاذ بن جبل در قیامت در زمره ی علماء محشور می گردد. و اگر خالد بن ولید زنده بود او را پیشوا قرار می دادم وقتی که پیش خدا می رفتم و از من سؤال می کردم: چه کسی را بر امت محمد (ص) ولی " قرار دادی؟

می گفتم: خدایم از بنده و پیامبرت شنیدم که می گفت: خالد بن ولید شمشیری از شمشیرهای خدا بر مشرکان است. ولیکن من خلافت را در کسانی قرار می دهم که رسول خدا مرد در حالی که از آنها راضی بود...
امینی می گوید:

ای کاش عمر بن خطاب آنچه را که از رسول خدا درباره ی علی بن ابیطالب شنیده بود (و لو یک حدیث آن را) که حفظ با سند خود از نقل کرده اند، بیاد داشت و در نتیجه، علی را جانشین خود می کرد و هنگامی که خدا از او درباره ی جانشینش می پرسید، آن را پیش خدایش عذر قرار می داد!!!

و شاید بیاد داشتن یک حدیث که امت اسلام به طور اتفاق از رسول خدا نقل کرده، او را کفایت می کرد و آن اینکه " : من در میان شما دو چیز گرانبها- یا در میان شما دو خلیفه- می گذارم که اگر به آن دو تمسک بجوئید، هرگز گمراه نخواهید شد، آنها عبارت از کتاب خدا و عترتم اهل بیتم می باشند که هرگز از هم جدا نخواهند شد، تا در حوض (کوثر) بر من وارد شوند " و بسیار روشن است که علی بزرگ عترت و بزرگ خاندان پیامبر اکرم است.

[صفحه ۲۵۴]

آیا خود عمر راوی احادیثی که در صحاح و مسانید درباره ی علی علیه السلام از قول رسول خدا آمده نیست؟ که رسول خدا در آن فرموده است " : علی نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی است، نهایت آنکه پیامبری بعد از من نخواهد بود " و آنچه را که در روز خیبر فرموده است " : فردا پرچم را به مردی که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، خواهم داد " و آنچه را که در روز غدیر فرموده است " : کسی را که من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد " .

و گفته ی دیگرش " : هیچ کس دارای فضائلی همانند فضائل علی نیست که صاحبش را به سوی هدایت رهنمون باشد و از پستی و ضلالت بازش دارد " و فرموده ی دیگرش " : اگر آسمانها و زمین های هفتگانه در کفه ای گذارده شود و ایمان علی در کفه دیگر، قطعاً ایمان علی فزونی خواهد داشت. "

آیا آیات مباحله، تطهیر، ولایت و نظائر اینها که درباره ی ستایش علی، بزرگ عترت نازل شده پیش عمر برابر با آن چند حدیث ساختگی نیست که درباره ی آن کسانی که عمر آرزوی زنده بودنشان را کرده رسیده است؟! چه رسوائی ننگبار است که عمر مثل

سالم بن معقل غلام بنی حذیفه را که اصلاً ایرانی بوده تنها فرد شایسته برای خلافت می‌داند و هنگامی که ضربت می‌خورد آرزوی حیاتش را می‌کند و می‌گوید: "اگر سالم زنده بود خلافت را به "شوری" نمی‌گذاشتم"؟! و چقدر بر رسول خدا سخت است که برادرش امیر المؤمنین حتی با بردگان و غلامان (تازه مسلمان) از امتش برابر دانسته نشود، با آنکه آن همه نصوص در کتاب و سنت درباره اش وارد شده است؟! آیا خود عمر نبود که در سقیفه علیه انصار احتجاج به گفته ی پیامبر اکرم نمود

[صفحه ۲۵۵]

که "امامان از قریشند"؟ پس چرا آن را فراموش کرد؟ و چه گونه غلام بنی حذیفه را تنها فرد شایسته برای امر خلافت می‌داند، ولی علی را شایسته نمی‌داند؟! آیا خود عمر نبود که به ابوبکر اصرار می‌کرد که خالد بن ولید را عزل و سنگسار کنم آن زمان که خالد، مالک بن نویره را کشته و بازنش درآمیخته بود و یاران مسلمانش را از بین برده و جمعی را پراکنده و قومی را هلاک نموده و اموالش غارت کرده بود؟! آیا او جمله ای را که در مورد خالد به ابوبکر گفته بود: "در شمشیر خالد ستم و گناه است - دشمن خدا، بر انسان مسلمانی هجوم برد و او را کشت آنگاه بازنش زنا کرد" فراموش کرده بود؟! و یا جمله ای را که به خالد گفته بود: "تو انسان مسلمانی را کشتی آنگاه با زنش زنا کردی، بخدا قسم با سنگهای سنگسارت خواهم کرد" از یاد برده بود؟! آری سیاست بی پدر و مادر و دور از مصالح ملی، هر آن به صاحبش زبان و منطق تازه ای می‌بخشد، و آراء مختلف و آرزوها و پندارهای غلط نتیجه ی همان سیاست بی پدر و مادر است که با کتاب خدا و گفتار پیامبر بزرگوارش قابل انطباق نیست و همین امر موجب بدبختی امت اسلام و اختلافشان از دیر باز تا کنون شده است!!

۱۴- بلاذری در "انساب الاشراف" جلد ۵ صفحه ی ۱۶ از ابن عباس چنین آورده است که: "عمر گفته است: نمی‌دانم با امت محمد (ص) چه کنم؟ (او این جمله را پیش از ضربت خوردنش گفته بود) به او گفتم: چرا ناراحتی در صورتی که میان آنها افرادی که شایستگی برای امر خلافت داشته باشند می‌یابی؟ او گفت: منظور تو علی بن ابیطالب است؟ گفتم: آری او به خاطر نزدیکی با رسول خدا و اینکه داماد اوست و سابقه اش در اسلام و امتحانی که در زندگی داده است شایستگی برای خلافت را دارد. عمر گفت: او آدم خوشنشین و مزاح است!! گفتم: طلحه چطور است؟ گفت: در

[صفحه ۲۵۶]

او تکبر و نخوت است. گفتم: عبد الرحمن بن عوف چطور است؟ گفت: او مرد شایسته ای است، اما ناتوان است. گفتم: سعد چطور است؟ گفت: او مرد هجوم و حمله است (جنگجو است) به طوری که اگر به محلی رسید و پیروز شد به آنجا اکتفاء نمی‌کند (یعنی او نظامی است و به حدی قانع نیست) گفتم: زبیر چطور است؟ گفت: او بخیلی است، همانند مؤمن نرم و خشنود، و همانند کافر سر سخت و بد خشم و در عین حال حریص و طمعکار، در صورتی که خلافت جز برای انسان نیرومند غیر زور گو، مهربان غیر ناتوان، بخشنده ی غیر اسرافکار، شایسته نیست.

گفتم: عثمان چطور است؟ گفت: او اگر زمامدار مسلمین شود، فرزندان ابی معیط را بر گرده ی مردم سوار می‌کند و اگر چنین کند او را خواهند کشت.

۳۵- از امیر المؤمنین علیه السلام به طور صحیح آمده که در جنگ جمل خطابه ای چنین ایراد فرمود: "اما بعد، بدانید که رسول خدا درباره ی زمامداری بعد از خود سفارشی به ما نفرمود تا از آن پیروی کنیم، لیکن ما آن را از پیش خود ترتیب دادیم، ابوبکر جانشین شد و کارها را روبراه کرد، سپس عمر جانشین شد و زمام امر را در دست گرفت و سپس کارها روبراه شد. حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ی ۱۰۴ و ابن کثیر در تاریخش جلد ۵ صفحه ی ۲۵۰ و ابن حجر در "الصواعق" به نقل از احمد آن را آورده اند.

۱۶- از ابی وائل به طور صحیح آمده که: به علی بن ابیطالب (رضی الله عنه) گفته شد: آیا برای ما خلیفه تعیین نمی کنی؟ در جواب گفت: رسول خدا خلیفه تعیین نکرده است تا من جانشین تعیین کنم، ولی اگر خدا برای مردم خیر بخواهد، بعد از من آنان را برخیزشان جمع خواهد کرد چنانکه بعد از رسول خدا جمعشان فرمود.

حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ی ۷۹ آن را با سندش آورده او و ذهبی آن را صحیح دانسته اند و بیهقی در سنن جلد ۷ صفحه ی ۱۴۹ و ابن کثیر در تاریخش جلد ۵ صفحه ی ۲۵۱ آن را آورده و سندش را خوب دانسته اند و ابن حجر در صواعق صفحه ی

[صفحه ۲۵۷]

۲۷ آن را از هزار نقل کرده و گفته است: رجال آن همگی صحیحند.

۱۷- احمد از عبد الله بن سبع، در حدیثی آورده که به علی گفتند: اگر کشتنت را می دانی، چرا جانشینت را تعیین نمی کنی؟ در جواب گفت: من در این باره (جانشینی) همان کار را می کنم که رسول خدا کرده است.

بیهقی این حدیث را چنین آورده است: همانگونه که رسول خدا شما را بحال خود واگذار فرموده است و اگذارتان می کنم. "ابن حجر در صواعق صفحه ی ۲۷ با این تعبیر حدیث را آورده و گفته است: چنانکه ذهبی گفته: این حدیث را جمعی مانند هزار با سند خوب و امام احمد و دیگران با سند قوی آورده اند.

۱۸- از عایشه به طور صحیح آمده که: اگر رسول خدا کسی را جانشین خود قرار می داد قطعاً ابوبکر و عمر را تعیین می کرد. چنانکه در "ریاض النضره" جلد ۱ صفحه ی ۲۶ آمده مسلم آن را در صحیحش و حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ی ۷۸ با سند خود آورده اند.

۱۹- در روایت احتجاج ام سلمه، علیه عایشه چنین آمده است: من و تو در سفری با رسول خدا بودیم، در آن سفر علی عهده دار تعمیر کفشهای رسول خدا و شستشوی لباسهای آن حضرت بود، اتفاقاً کفش رسول خدا سوراخ شده بود و علی در سایه ی درختی نشسته داشت آن را تعمیر می کرد، در این هنگام پدرت با عمر آمدند و از رسول خدا استجازه کردند که خدمتش شرفیاب شوند، من و تو پشت پرده رفتیم و آنها وارد شدند و درباره ی آنچه که می خواستند با رسول خدا صحبت کردند. آنگاه گفتند: ای رسول خدا ما نمی دانیم که تا کی با ما خواهی بود بنابراین چنانچه جانشینت را به ما معرفی کنی بعد از تو در آسایش خواهیم بود؟! رسول خدا فرمود: اما من هم اکنون او را می بینم و جایگاهش را می شناسم و اگر تعیینش کنم از او جدا خواهید شد، همانگونه که بنی اسرائیل از هارون پسر عمران جدا شدند.

[صفحه ۲۵۸]

آنگاه آنان ساکت شدند و از خدمتش مرخص شدند. وقتی که ما خدمت رسول خدا شرفیاب شدیم، تو که نسبت به آن حضرت از

ما جسورتر بودی، عرض کردی: ای رسول خدا چه کسی را بر مردم امیر خواهی فرمود؟

رسول خدا فرمود: کسی که کفش را درست می کند و ما پائین آمدیم، کسی جز علی بن ابیطالب را ندیدیم، و به رسول خدا عرض کردم: من غیر علی را نمی بینم که مشغول تعمیر کفش باشد، فرمود، او همانست. آنگاه عایشه گفت، حال آن را بیاد می آورم."

۲۰- در خطبه ای که عایشه در بصره ایراد کرد چنین آمده است: "ای مردم! بخدا قسم گناه عثمان به آنجا نرسیده بود که خوش مباح شود، او قطعا مظلومانه کشته شده ما برای شما از تازیانه و عصا خوردن ناراحت می شویم، چگونه ممکن است از کشته شدن عثمان ناراحت نشویم؟ به نظر من اول باید قاتلان عثمان را بکشید، آنگاه خلافت را چنانکه عمر بن خطاب کرده به شوری بگذارید."

بعد از این سخنرانی بعضی گفتند: راست می گوئی و بعضی گفتند: دروغ می گوئی، و همچنان بگو مگو می کردند تا جائیکه بعضی بعض دیگر را سیلی زدند.
امینی می گوید:

مانند متناقض بودن و مخالفت شدید بعضی از این روایات با بعضی دیگر.

۲۱- از حدیثی رضی الله عنه آمده که گفتند: ای رسول خدا! چه خوب بود برای ما خلیفه قرار می دادی؟ فرمود: اگر بر شما خلیفه قرار دهم، ولی فرمانش را نبرید، عذاب بر شما نازل خواهد شد.

گفتند: چه خوب بود ابوبکر را بر ما خلیفه قرار می دادی؟ فرمود: اگر او را خلیفه قرار دهم خواهید دید که او در دین خدا نیرومند است، اگر چه جسما ناتوان است.

[صفحه ۲۵۹]

گفتند: چه خوب بود عمر را بر ما خلیفه قرار می دادی؟ فرمود: اگر او را خلیفه قرار دهم خواهید دید که او نیرومند و امین است و در راه خدا از ملامت ملامت کننده نمی هراسد.

گفتند: چه خوب بود علی را بر ما خلیفه قرار می دادی؟ فرمود: شما نمی پذیرید و اگر بپذیرید خواهید دید که او هدایت کننده و هدایت شده است، شما را به راه راست خواهد برد.

این مطلب را حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ی ۷۰ و ابو نعیم در حلیة الاولیاء جلد ۱ صفحه ی ۶۴ روایت کرده اند، نهایت آنکه در حلیة الاولیاء، جانشینی ابوبکر و عمر نیست و از اینجا تحریف در امانت حدیث آشکار می شود.

۲۲- از ابن عباس چنین روایت شده است که: مردم به رسول خدا گفتند: یا رسول الله! مردی را بعد از تو برای ما خلیفه قرار بده که او را بشناسیم و کارمان را به او واگذار کنیم، زیرا ما نمی دانیم که بعد از تو چه خواهد شد؟ فرمود: "اگر کسی را بر شما امیر قرار دهم و او شما را به طاعت خدا فرمان دهد و شما نافرمانیش کنید، معصیت او معصیت من خواهد بود و نافرمانی و معصیت من نیز نافرمانی و معصیت خدا است، و اگر شما را به معصیت خدا فرمان دهد و شما هم اطاعتش نمودید در قیامت از شما بر من حجتی خواهد بود، لیکن شما را به خدا و می گذارم."

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۱۶۰ این روایت را آورده است.

۲۳- پس اگر این نصوص درست بوده و خلافت پیمانی از ناحیه خدا است و جبرئیل آن را آورده و آسمان ها در برابرش لرزیدند و فرشتگان به آن ندا در دادند و پیامبر اکرم آن را اعلام فرمود و خدا و رسول و مؤمنان جز ابوبکر را نخواستند، پس مجوز او در

آنچه که به طور صحیح از او در صحیح بخاری در باب فضیلت ابوبکر آمده چه بوده، که در روز سقیفه خطاب به حاضران گفته است: "با عمر بن خطاب یا ابو عبیده ی جراح بیعت جراح بیعت کنید."؟! و در تاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۲۰۹ آمده که ابوبکر گفته است: "این عمر و

[صفحه ۲۶۰]

اینهم ابو عبیده است با هر کدام خواستید بیعت کنید."!!

و در صفحه ی ۲۰۱ همان کتاب و مسند احمد جلد ۱ صفحه ی ۵۶ چنین آمده است:

برای شما یکی از این دو مرد را می پسندم، حال هر کدام را که می خواستید (انتخاب کنید) آنها عمر و ابو عبیده هستند.

و در "الامامة و السياسة" جلد ۱ صفحه ی ۷ چنین آمده است: من شما را به سوی ابو عبیده یا عمر دعوت می کنم و هر دو را برای شما و دینتان می پسندم و هر دو برای آن شایستگی دارند.

و در صفحه ی ۱۰ گفته است: من درباره ی یکی از این دو مرد: ابو عبیده ی جراح و یا عمر برای شما خیر خواهی می کنم، پس با هر کدامشان خواستید بیعت کنید."

امینی می گوید:

به به، این مجد و شرف و این عزت و بزرگی و افتخار و کرامت برای پیامبر اکرم و اسلام و مسلمین کافی است که مثل ابو عبیده ی

جراح که جز او و ابو طلحه کسی در مدینه دارای شغل مقدس گور کنی نبوده خلیفه ی مسلمین و جانشین رسول خدا باشد!!!

چقدر این امت خوشبخت است که در میان گور کنهایش کسی وجود دارد که بعد از پیامبر اکرم جانشین او می شود و این خلاء را پر می کند و پیشوای مردم در امر دین می گردد!!

چرا او با آنکه امین است خلیفه ی مسلمین نباشد در صورتی که معاویه بن ابی سفیان به خاطر امین بودن و دانشش چنانکه گذشت امید می رفت که پیامبر باشد!!؟

فقط این حقیقت برایم روشن نیست: آن زمان که ابو بکر خلافت اسلامی را

[صفحه ۲۶۱]

به ابو عبیده می بخشید وضع آسمان ها چگونه بوده است؟! در صورتی که هنگامی که رسول خدا خلافت را برای علی درخواست کرده بود (چنانکه در روایات ساختگی گذشته است) آسمان ها لرزیده و فرشتگان به فغان آمده بودند و خداوند امتناع فرموده بود که جز ابوبکر کسی خلیفه باشد!!! و حال آنکه پیامبر اکرم با دستور صریح خداوند توانا او را نازل بمنزله ی خود قرار داده بود.

آری جا داشت آسمان ها از این کار درهم فرو ریزند و زمین شکافته شود و کوه ها منهدم گردند.

۲۴- چه چیز مجوز این بود که ابوبکر در مقابل این گفته ی عمر "دست را بگشا تا با تو بیعت کنم" بگوید: بلکه تو ای عمر! دستت را بگشا، زیرا تو در امر خلافت از من نیرومندتر هستی؟! در صورتی که هر کدام از آنها می خواستند دست دیگری را باز

کنند و با او بیعت نمایند و بالاخره عمر دست ابوبکر را گشود و با او بیعت کرد و به او گفت: تو نیروی مرا هم داری!!

۲۵- چگونه ابوبکر خلافت را مخصوص به مهاجران و وزارت را متعلق به انصار می داند و می گوید: "زامداران از ما و وزیران از شما؟"

۲۶- چه چیز برای ابوبکر جاز شمرده که بگوید: "من زمام این امر (خلافت) را به عهده گرفتم در صورتی که نسبت به آن بی‌علاقه بودم به خدا قسم دوست می‌دارم که برخی از شما به جای من عهده دار آن بودید؟" چگونه ابوبکر چیزی را که خدا برایش قرار داده و جبرئیل آن را آورده و به رسول خدا خبر داده کراهت دارد و دوست می‌دارد که دیگری به جای او عهده دار آن باشد؟ در صورتیکه او بین رسول خدا و آرزویش آنگاه که از خدا درخواست کرده بود که خلافت را برای علی قرار بدهد، حائل گردید و خداوند برای درخواست پیامبرش ارجی قائل نشد و جز ابوبکر را شایسته‌ی این مقام ندانست؟!

[صفحه ۲۶۲]

۲۷- چه چیز استعفای ابوبکر را تجویز می‌کرد که مکرر بگوید: "دست از من بردارید، دست از من بردارید که من بهتر از شما نیستم نیازی به بیعت شما ندارم از بیعت صرف نظر کنید؟!"

او چگونه برای مردم آزادی در قبول استعفا و رد آنچه را که خدا و پیامبر برایش خواسته‌اند، قائل است؟!

۲۸- علت اینکه تا سه روز از مردم کناره گرفته بود و هر روزی یکبار بر مردم آشکار می‌شد و می‌گفت: "بیعت را از شما برداشتم با هر کس که می‌خواهید بیعت کنید با آنکه تا هفت روز مردم را مخیر کرده بود، روی چه اصلی بوده است؟!" اصلاً او چگونه این حق را به خودش می‌دهد: بیعتی را که با مردم در مورد خلافت کرده پس بگیرد و استعفا نماید در صورتی که خدا و مؤمنان جز او را شایسته‌ی این کار نمی‌دانند؟! به علاوه او چگونه می‌تواند سرنوشت مردم را به دست آنها بسپرد در صورتیکه خواسته‌ی رسول خدا در این مورد، رد شده و در آسمان‌ها روزی که پیامبر اکرم خواسته‌اش را آشکار کرد واقع شد آنچه که واقع شد؟!!

۲۹- عذر ابوبکر در خطبه‌اش چه بوده که گفته است: "ای مردم! این علی بن ابیطالب است که از ناحیه‌ی من بیعتی بگردنش نیست و او در کارش مختار است، آگاه باشید که همگی در بیعتتان مختارید و اگر برای خلافت کسی جز مرا شایسته می‌دانید، من نخستین کسی هستم که با او بیعت خواهم کرد؟! شاید مقتضای آزادی در رأی پیرامون بیعت، ایجاب کرده که حوادثی پدید آید آنچه را که در آسمان‌ها پدید آید آنچه را که در آسمان‌ها پدید آمده بود در برابر آن ناچیز باشد از قبیل اینکه: عمر پیش ابوبکر دوید و چنان سر صدا راه انداخت که دو گوشه‌ی دهانش کف کرده بود، به حباب بن منذر بدوی که مخالف بیعت با ابوبکر بوده گفته شد: خدا ترا بکشد، بینی حباب شکسته و

[صفحه ۲۶۳]

دستش آسیب دید، درباره‌ی سعد رئیس خزرجیان داد زدند که: او را بکشید خدا او را بکشد که او منافق است، قیس بن سعد عمر را گرفت و به او گفت: به خدا قسم اگر یک مو از او کم شود، دندانهایت را خورد خواهم کرد، زبیر در حالی که شمیرش را کشیده داشت گفت: شمیر را در غلاف نخواهم کرد تا با علی بیعت شود، عمر گفت: این سگ (زبیر) را دور کنید، مردم شمیر را از دستش گرفتند و آن را به سنگ زدند، در اثر فشار سینه‌ی مقداد را مصدوم کردند، به خانه‌ی نبوت هجوم بردند و در خانه‌ی زهرا را باز کردند و کسانی که در آن بودند به زور، به خاطر بیعت بیرون آوردند، عمر با مقداری آتش به سوی خانه‌ی فاطمه رفت و به اهل خانه گفت: از خانه بیرون می‌آئید یا خانه را با اهلش آتش بزنم؟! فاطمه از پشت پرده بیرون آمد در حالی که با صدای بلند گریه می‌کرد و می‌گفت: "ای پدر! ای رسول خدا! بین بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چه می‌کشیم!"

علی علیه السلام را به خاطر بیعت گرفتن همانند شتر سرکش، کشان کشان به مسجد بردند و به او گفتند: بیعت کن و گر نه کشته خواهی شد! او خود را به قبر برادرش رسول خدا چسباند و در حال گریه می گفت: "ای پسر مادرم، مردم مرا ضعیف شمردند و بیم آن می رفت که مرا بکشند" و صدها حوادثی نظیر آنچه که گفته شد و شاید این همه اصرار از ناحیه ی خدا و فرشتگان و مؤمنان در اینکه خلافت جز شایسته ی ابوبکر نیست، دروغی است که به نام خدا و پیامبر و مؤمنان ساخته شده و یا آنکه درست است نهایت آنکه مقید به اراده و خواست خود ابوبکر است، خیر، این مطلب جز دروغ بنام خدا چیز دیگر نیست!

۳۰- مجوز عمر چه بوده که بعد از وفات رسول خدا به ابو عبیده ی جراح گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، زیرا طبق فرموده ی رسول خدا تو امین این امتی؟ آنگاه ابو عبیده به عمر گفت: از آن روزی که اسلام آوردم چنین لغزشی از تو ندیده بودم، آیا با من بیعت می کنی در صورتی که میان شما صدیق و ثانی اثین (دومی

[صفحه ۲۶۴]

دوتا- ابوبکر- است.

پس با در دست داشتن این همه نصوص چه چیز او را وادار به این خلاف بزرگ کرده است و اصلا در برابر این نص مؤکد الهی این گونه استبداد رأی چرا؟ و البته برای آن نظائر بسیار است.

۳۱- و چگونه عمر کار مسلمین را به شوری می گذارد و می گوید: هر کس با امیری از غیر راه شوری بیعت کند، بیعتش و بیعت کسی که با او بیعت کرده ارزش ندارد و در معرض کشته شدن خواهد بود؟!

۳۲- مسلم در صحیحش کتاب فرائض جلد ۲ صفحه ی ۲۴۶ و احمد در مسندش جلد ۱ صفحه ی ۴۸ آورده اند که: عمر روزی در مقام سخنرانی گفت: "من خوابی دیدم و آن اینکه: گویا خروسی دو بار مرا نک گرفت، و من آن را کنایه از مرگم می دانم و بعضی به من می گویند که جانشینی برای خودم تعیین کنم در صورتی که هیچ گاه خداوند و کسی که پیامبرش را برگزید، دینش را ضایع نخواهد کرد، و اگر مردم خلافت با شوری در میان این شش نفر از قومم خواهد بود..."

بیهقی در سننش جلد ۸ صفحه ی ۱۵۰ آورده و گفته است: مسلم در صحیح از حدیث ابن ابی حروه و دیگران آن را روایت کرده است.

حافظ ابن الدبیع نیز در "تیسیر الوصول" جلد ۲ صفحه ی ۴۹ آن را از مسلم نقل کرده است.

۳۳- چه چیز مجوز عمر و دیگر از صحابه بوده که درباره ی خلافت ابوبکر بگویند: "که آن امر ناگهانی و شتابزده بوده، خداوند (مردم را) از شر آن

[صفحه ۲۶۵]

باز دارد- یا لغزشی همانند لغزش جاهلیت بوده- و هر گاه کسی مانند آن را تکرار کند، باید او را کشت؟!

چگونه این خلافت با آن همه از بشارت و خبرهای پی در پی در طول حیات رسول خدا و اعلام مکرر آن حضرت به اصحابش تا آخرین لحظه ی حیاتش امر ناگهانی و شتابزده و لغزش نامیده شده است؟!

و قطعاً پیامبر اکرم با آن همه از نصوص، احتیاجی نمی دید که در تعیین خلافت ابوبکر وصیت نامه ای بنویسد و هیچ گاه انتظار نداشت که درباره ی آن کوچکترین اختلافی واقع شود!! و با اینحال چگونه عمر در آن بدی می دیده در صورتی که همه ی

صحابه عدول بودند و خدا مؤمنان جز خلافت او را نمی خواستند و خدا نمی پسندید که نسبت به خلافت او اختلاف کنند چنانکه حدیثش در سابق گذشت!!

۳۴- چه چیز به عمر اجازه داد که به عبد الرحمن بن عوف پیشنهاد کند که خلیفه و ولی عهدش باشد و او در جواب بگوید: "آیا تو مرا به این کار، هنگامی که با تو مشورت کنم راهنمایی خواهی کرد"؟ عمر در جواب گفت: نه بخدا قسم. آنگاه عبد الرحمن گفت: بنابراین راضی نخواهم بود که بعد از تو خلیفه ی مسلمین باشم!!

۳۵- چه چیز سبب شد که همه ی انصار بر خلاف این نصوص از بیعت کردن

[صفحه ۲۶۶]

با ابوبکر خود داری کردند و گفتند: جز با علی بیعت نمی کنیم یا اینکه گفتند: از ما امیری و از شما هم امیری، و چگونه طلحه و زبیر و مقداد و سلمان و عمار و ابوذر و خالد بن سعید و جمعی از بزرگان مهاجران از آن امتناع کرده و حاضر نشدند جز با علی بیعت کنند و لذا در خانه ی آن حضرت اجتماع نمودند، ولی دست سیاست وقت آنها را بزور از خانه بیرون کشید و به روی آنها داد می زد: بخدا قسم شما را می سوزانم یا آنکه برای بیعت کردن حاضر شوید؟!

چرا اصحابی بزرگوار "سعد بن عباد" از بیعت با ابوبکر خودداری می کند و می گوید: "بخدا قسم اگر جن و انس با شما بیعت کنند من با شما بیعت نخواهم کرد تا نزد پروردگارم بروم و حسابم روشن شود" و تا آخر عمر هم به نمازشان حاضر نشد و در مجمعات رفت و آمد نکرد و با آنها حج نمود؟! و عذر عباس عموی پیامبر اکرم و بنی هاشم چه بوده که از این بیعت تخلف کردند و از آن همه پیمانهای مؤکد صرف نظر نمودند؟!

۳۶- و پیش از همه ی اینها امتناع امیر المؤمنین علیه السلام از این بیعت انتخابی و استدلال کوبنده ی آن حضرت علیه طرفداران آن می باشد که ابن قتیبه می گوید: "علی کرم الله وجهه را پیش ابوبکر بردند و او می گفت: "من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم" به او گفته شد: با ابوبکر بیعت کن، در جواب گفت: من در امر خلافت از شما سزاوارترم، از این رو با شما بیعت نمی کنم و این شمائید که می باید با من بیعت کنید، شما خلافت را از انصار گرفتید و در این کار احتجاج به قرابت با رسول خدا نمودید و از اهل بیت نیز، خلافت را غاصبانه می گیرید، آیا شما همان نیستید که خود را از انصار به خاطر آنکه محمد (ص) از شما است سزاوارتر می دانستید، در نتیجه زمام امر را به شما سپردند و امارت را به شما تسلیم

[صفحه ۲۶۷]

کردند؟ پس من نیز بمانند احتجاجی که علیه انصار کردید، علیه شما احتجاج می کنم، ما چه در زمان حیات رسول خدا و چه بعد از وفاتش به او سزاوارتریم اگر ایمان دارید درباره ما انصاف و عدالت را رعایت کنید، و گر نه خود را برای کیفر این ستم آماده نمایم. عمر به او گفت: تو آزاد گذاشته نمی شوی مگر آنکه بیعت کنی، علی در جوابش گفت: شیری می دوشی که از آن برای تو نصیبی است، و امروز در این راه کوشش می کنی که فردا از آن بهره مند گردی، سپس افزود: به خدا قسم ای عمر گفته ات را نمی پذیرم و با او (ابو بکر) بیعت نمی کنم.

آنگاه ابو بکر به او گفت: اگر بیعت نمی کنی مجبورم کنم، پس ابو عبیده جراح گفت: پسر عمو تو کم سنی و اینان پیران قومت هستند، تو تجربه و کاردانی آنان را نداری من ابو بکر را نسبت به این کار از تو نیرومند تر و شایسته تر می دانم، چه خوب که فعلا

خلافت را به ایشان تفویض کنی، زیرا اگر زنده ماندی و عمری باقی بود، در آن وقت تو برای این کار ساخته شدی و از لحاظ فضل و دین و دانش و فهم و سابقه خانوادگی و دامادیت نسبت به رسول خدا شایسته آن خواهی بود!!

علی علیه السلام گفت: خدا را ای جمعیت مهاجران، سلطنت محمد (ص) در میان عربها را از خانه و درون اطاقش خارج نکرده به خانه و اطاقتان نبرید و خانواده اش را از حقشان محروم نکنید، به خدا قسم ای گروه مهاجران ما سزاوارترین مردم نسبت به آن هستیم، زیرا ما اهل بیت اوئیم و از همه شما شایسته تر به این کاریم، سوگند به خدا قرائت کننده کتاب خدا، فقیه در احکام دین، دانا به سنن رسول خدا، آگاه به امور مردم، بازدارنده آنان از کارهای زشت بر قرار کننده عدالت اجتماعی در میان آنان مائیم، از هوای نفس پیروی نکنید که از راه خدا باز خواهید ماند و از حق و حقیقت دورتر خواهید شد.

بشیر بن سعد انصاری گفت: "ای علی انصار این سخن را پیش از بیعتشان با ابو بکر از شما شنیده بودند، هیچ گاه در بیعت کردن با تو کوتاهی نمی کردند."

[صفحه ۲۶۸]

ابن قتیبه می افزاید: علی علیه السلام شبها فاطمه دختر پیامبر گرامی اسلام را روی چهارپائی سوار میکرد و به خانه انصار می برد و از آنها یاری می طلبید، ولی آنان می گفتند: ای دختر رسول خدا دیگر بیعت ما با این مرد (ابو بکر) تمام شده و اگر شوهر و پسر عمت پیش از او اقدام به این کار کرده بود، هیچ گاه ابو بکر را بر او مقدم نمی کردیم!

علی علیه السلام می فرمود: آیا شایسته بود که رسول خدا را در خانه اش بگذارم و دفنش نکنم و بروم با مردم در باره سلطنت و مقامش منازعه کنم؟ فاطمه سلام الله علیها می فرمود: ابو الحسن کاری که انجام داد شایسته مقام او بود، ولی دیگران کاری که انجام دادند خداوند حسابرس حق و مطالب آنها خواهد بود.

ابن قتیبه اضافه می کند که: ابو بکر در جستجوی کسانی که از بیعتش تخلف کرده و پیش علی رفته بودند پرداخت و عمر را پیش آنها فرستاد. عمر آنها را صدا زد که از خانه علی بیرون آئید، آنان از بیرون آمدن امتناع کردند، عمر هیزم خواست و گفت: قسم به آنکه جان عمر در دست اوست، بیرون آئید و گرنه خانه را با اهلش می سوزانم، به او گفتند: آخر ای ابا حفص در این خانه فاطمه است، گفت اگر چه فاطمه هم باشد!

آنگاه آنان بیرون آمدند و همگی با ابو بکر بیعت کردند، مگر علی، زیرا او گمان کرده بود که گفته است: سوگند خوردم که از خانه خارج نشوم و عبا بر دوش نگذارم تا اینکه قرآن را جمع کنم.

آنگاه فاطمه علیها سلام دم درب خانه ایستاد و فرمود: مردمی بدتر از شما سراغ ندارم که جنازه رسول خدا را پیش ما گذاشتید و کارتان را تمام کردید و با ما مشورت نکردید و حق ما را به ما ندادید.

بعد از این عمر پیش ابو بکر رفت و به او گفت: چرا این متخلف از بیعت را جلب نمی کنی؟ ابو بکر به قنفذ (غلامش) گفت: برو علی را پیش من حاضر کن، او پیش علی رفت به او گفت: چه حاجت داری؟ گفت: خلیفه رسول خدا ترا

[صفحه ۲۶۹]

احضار می کند، علی گفت: زود بر رسول خدا دروغ بستید، او برگشت و جریان را به ابو بکر گفت، ابو بکر گریه مفصلی کرد، عمر دوباره گفت: این متخلف از بیعت را مهلت مده، ابو بکر به قنفذ گفت: دوباره پیش علی برو و به او بگو که امیر المومنین می

گوید پیش ما برای بیعت بیا، قنفذ پیش او رفت و جریان را گفت علی با صدای بلند گفت: او چیزی را ادعا می کند که برایش نیست، قنفذ برگشت و جریان را گفت: ابو بکر گریه طولانی کرد، پس عمر برخاست و جمعی با او حرکت کردند تا به در خانه فاطمه رسیدند، در زدند وقتی که زهرا صدای آنها را شنید با صدای بلند گفت:

ای پدر ای رسول خدا (ببین) بعد از تو چه چیزها از پسر خطاب و قحانه به ما رسید؟ هنگامی که آنان صدا و گریه فاطمه را شنیدند، با گریه برگشتند و داشت دل‌هایشان پاره و جگرهایشان آتش می گرفت، عمر با جمعی ماندند علی را از خانه بیرون آوردند و پیش ابو بکر بردند و به او گفتند با او بیعت کن، علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ گفتند: در آن صورت بخدائی که جز او خدائی نیست گردنت را خواهیم زد علی گفت: در آن صورت بنده خدا برادر رسول خدا را می کشید عمر گفت: اما بنده خدا آری اما برادر رسول خدا را نه و در اینحال ابو بکر ساکت بود و حرفی نمی زد، عمر به او گفت: آیا به او فرمان نمی دهی که بیعت کند؟ او گفت: مادامی که فاطمه در کنارش هست او را به چیزی مجبور نمی کنم، آنگاه علی خود را به قبر رسول خدا رسانید و با صدای بلند گریه می کرد و می گفت: ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی "مردم ضعیفم شمردند و نزدیک بود مرا بکشند" (اعراف آیه ۱۵۰)

[صفحه ۲۷۰]

۳۷- چه چیزی به ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح، اجازه داد که با اشاره مغیره بن شعبه، برای عباس عموی پیامبر اکرم در امر خلافت نصیبی قرار دهند که برای او و فرزندان باقی بماند؟
ابن قتیبه در "الامامه و السیاسه" جلد ۱ صفحه ۱۵ می گوید: "مغیره بن شعبه پیش ابو بکر رفت و به او گفت: آیا میل دارید با عباس ملاقات کنید و برای او در این نصیبی قرار دهید که برای او و فرزندان باقی بماند، و اگر او با شما باشد این خود حجتی علیه علی و بنی هاشم خواهد بود؟"

ابو بکر و عمر و ابو عبیده راه افتادند و به خانه عباس رضی الله عنه رفتند، ابو بکر حمد و ثنائی خدا بجا آورد و سپس گفت: خداوند محمد (ص) را به عنوان پیامبر برانگیخت و برای مومنان ولی و سرپرست قرار داد و با جا دادنش در میان ما منتی بر ما نهاد تا آنکه او را از ما گرفت و کار مردم را به دست آنها سپرد، تا به طور اتفاق درباره مصالحشان بیاندیشند، آنان نیز مرا به عنوان زمامدار برگزیدند، و من نیز بحمد الله از سستی و سرگردانی و ترس، نمی هراسم و توفیق تنها از ناحیه خدای بزرگ است، به او توکل دارم و به سوی او برمی گردم. همواره به من خبر می رسد که برخی خواهان زیر سپر علاقمندی به شما بر خلاف مصالح عمومی مسلمین، سم پاشی می کنند، بر حذر باشید از اینکه وسیله سوء استفاده دیگران قرار گیرد، یا عموم مردم همعقیده و همصدا باشید و یا بد خواهان را از خود دور کنید، و چون شما عموی رسول خدا هستید پیشتان آمدیم تا در دین کار برای شما و فرزندانان نصیبی قرار دهیم، و با اینکه مردم شما و یارانان را می شناختند، در عین حال، زمام امر (خلافت) را به شما ندادند، علیهذا لازم است شما فرزندان عبدالمطلب شمرده راه بروید و آرام باشید (سر و صدا نکنید) زیرا رسول خدا از ما و هم از شما است.
آنگاه عمر گفت: آری و الله، و دیگران اینکه: ما به این جهت پیشتان نیامدیم که به شما احتیاج داریم، خیر، چون بد داریم از ناحیه شما در باره آنچه

[صفحه ۲۷۱]

که امت اسلام در باره آن اتفاق کرده اند، سم پاشی و مخالفت شود، در نتیجه برای شما و یارانتان گران تمام گردد، از این رو پیشتان آمده ایم حال خود می دانید.

عباس عموی پیغمبر، شروع به سخن کرد و حمد و سپاس خدای بجای آورد و گفت: چنانکه گفتید: خداوند محمد (ص) را پیامبر و برای مومنان ولی و سرپرست قرار داد و با جا دادنش در میان ما بر ما منت نهاد تا آنکه رسالتش بسر آمد آنگاه کار مردم را بدست آنها سپرد تا درباره سر نوشتشان تصمیم بگیرند، اما بر اساس حق نه از روی هوی و هوس، حال ای ابو بکر اگر خلافت را بخاطر انتساب به رسول خدا به چنگ آوردی قطعاً حق ما را گرفتی و اگر وسیله مومنان آن را طلب کردی ما از آنها و پیشاهنگ آنهایم، اگر این کار وسیله مومنین برای شما ضرورت یافته چگونه ممکن است چنین کاری با کراهت و عدم خواست ما ضرورت یابد، اما آنچه که به ما بذل کردی اگر حق تو بوده ما را به آن نیازی نیست و اگر حق مومنین است تو درباره آن حقی نداری و نمی توانی آن را بما بدهی و اگر حق ماست از تو راضی نخواهیم بود که بعضی از آن را به ما بدهی و بعضی دیگر را ندهی.

و اما اینکه گفتی: رسول خدا از ما و شماست درست است، ولی ما از شاخه های درخت نبوتیم و شما همسایه های آن.

۳۸- عذر کسانی که بر ابو بکر ایراد گرفتند که چرا عمر را جانشین خود قرار داده چیست؟! عایشه می گوید: " هنگامی که حال پدرم بد شد، فلانی و فلانی پیش او آمدند و به او گفتند: ای خلیفه رسول خدا فردا که پیش خدایت رفتی درباره خلیفه قرار دادن عمر چه خواهی گفت؟ عایشه می گوید: پدرم را نشانیدیم او در جواب گفت: آیا مرا به خدا می ترسانید؟ به خدا خواهم گفت که: بهترین فرد صحابه را بر آنها امیر قرار دادم."

[صفحه ۲۷۲]

۳۹- چه چیز امیر المومنین علی علیه السلام را از بیعت با عثمان در روز شوری باز داشت بعد از آنکه عبد الرحمن بن عوف و همکارانش با او بیعت کردند و علی که ایستاده بود نشست و عبد الرحمن به او گفت: با او بیعت کن و گر نه گردنت را می زنم و در آن روز جز او کسی با خود شمشیر نداشت، گفته می شود که علی با حال غضب بیرون آمد، سپس اعضای شوری به او پیوستند و به او گفتند: بیعت کن و گر نه با تو خواهیم جنگید، علی ناگزیر به آنها پیوست و با عثمان بیعت کرد.

طبری در تاریخش جلد ۵ صفحه ۴۱ می گوید: مردم شروع کردند به بیعت کردن با عثمان، ولی علی سستی کرد، عبد الرحمن به او گفت: " هر کس نقض بیعت کند به ضرر خویش اقدام می کند و هر که به پیمانی که با خدا بسته وفا کند، خداوند پاداشی بزرگ به او خواهد داد."

علی بعد از شنیدن این ایه قرآن، جمعیت را شکافت و با عثمان بیعت کرد ولی می گفت: خدعه است و چه خدعه ای؟ و در " الامامه و السیاسه " جلد ۱ صفحه ۲۵ آمده که عبد الرحمن گفته است: " ای علی راهی برای خودت قرار مده که تنها شمشیر در آن حاکم باشد و بس!"

و در صحیح بخاری ج ۱ صفحه ۲۰۸ چنین آمده است: " نباید راهی (دیگر) برایت قرار داده شود."

امینی می گوید: کشتن کسی که از بیعت در این مورد (شوری) خود داری کند به دستور عمر ابن خطاب بوده چنانکه طبری در تاریخش جلد ۵ صفحه ۵ آورده که عمر به " صهیب " دستور داد: تا سه روز با مردم نماز جماعت بخوان، علی و عثمان و زبیر و سعد و عبد الرحمن و طلحه را اگر آمده باشد در جایی گرد آر، و عبد الله بن عمر را نیز حاضر کن اما چیزی بر او نیست، خودت بالای سر آنها بایست، اگر پنج نفر آنها

[صفحه ۲۷۳]

درباره یکی متفق شدند و یکی امتناع کرد، گردنش را بزن، و اگر چهار نفر متفق شدند و دو نفر امتناع کردند آن دو نفر را بزن، و اگر سه نفر درباره کسی و سه نفر دیگر در باره دیگری رای دادند عبد الله بن عمر را حکم قرار دهند و هر - طرفی را که او پسندید باید یکنفر را از میان خود انتخاب کنند و اگر به رای عبد الله راضی نشدند، با آن گروهی که عبدالرحمن بن عوف با آنها است باشید و الباقی را اگر از رای عامه اعراض کردند بکشید!

"افمن هذا الحديث تعجبون و تضحكون و لا تبكون" آیا از این سخن تعجب می - کنید و می خندید و گریه نمی کنید؟
نجم آیه ۵۹.

[صفحه ۲۷۵]

این غرض ورزیها و سر و صداها برای چیست؟

این روایات (مربوط به خلافت که قبلا نقل شد) جز سر و صدا بی اساس و مغلظه کاری در برابر حقیقت مسلم و خلافت حقیقی امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام که با نصوص صریح و صحیح، ثابت شده چیز دیگری نیست که پیامبر بزرگوار اسلام از نخستین روز بعثت تا هنگامی که به رحمت ایزدی پیوست به فرمان خدا مردم را بدان ترغیب می فرمود.

این احادیث دروغ، جز جنجال و آشوب در برابر حقیقتی که مردم درباره آن اختیاری ندارند، نخواهد بود که پیامبر اکرم در ابتدای دعوتش تصریح فرمود که امر خلافت به دست خدا است، به هر کس که بخواهد می دهد و این کار در آن روزی که رسول خدا به قبیله بنی عامر بن صعصعه پیشنهاد اسلام کرد، صورت گرفت آنگاه که سخنگوی آنان گفت: آیا حاضری اگر بدین تو در آئیم و خداوند ترا بر مخالفان پیروز گرداند، ریاست و خلافت را بعد از خودت به ما برگزار کنی؟ رسول خدا فرمود: "خلافت در دست خدا است به هر کس که بخواهد می دهد."

این روایات مجعول، جز زنجیربلا و حلقه بدبختی نیست که امت اسلامی را به سوی گمراهی و بدبختی می کشاند و آنان را همواره در تاریکی جهل نگه میدارد و بسوی دره های سقوط و هلاکت سوق می دهد.

این روایت جز انگیزه های نادریت و مقاصد شوم نیست که در عالم

[صفحه ۲۷۶]

راستی و حقیقت و در بازار دانش و معرفت ارزش و اعتبار ندارند.

اینها جز ساخته دست های بهتان و دروغ نیست که انحراف از قانون عدالت و راه راست و دوری از فرمان امانت، آنها را پرداخته و پدید آورده است.

این روایات مجعول، جز رنگهای دروغ و وارونه جلوه دادن حقائق نیست که صفحات تاریخ بدان وسیله چنان زشت جلوه داده شده که هیچ دانشمند دین داری آن را نمی پسندد و هیچ تحصیل کرده آگاه به آن اعتماد نمی کند و هیچ سالک راه خدا آن را راه صحیح انتخاب نمی کند و هیچ طالب حق مقصودش را در آن جستجو نمی نماید.

اینها جز سر و صداها و عربده های تو خالی نیست که مطامع مادی و لذت های زود گذر زندگی آن را پدید آورده است. اینها جز گوشه ای از آتش فتنه های گمراه کننده و نمونه ای از لهیب خواهش های نفسانی نیست که نادان بیچاره را گول می زند و از رشد و تکامل باز می دارد و او را در شناخت دینش چنان حیران و سرگردان می کند که ریشه های سعادتش را می سوزد. اینها جز دروغ های شاخدار رائج نیست که برای انحراف امت اسلامی از راه های راستی و امانت و برانگیختن بر دروغ بستن به خدا و پیامبر و ائمه و ثقات امتش ساخته شده است.

حال، آیا انسان پژوهشگر برای نجاتش از این ورطه های تاریک، راهی می یابد؟ و آیا برای خلاص شدن از این زنجیره هائی که دست و پایش را بدون توجه بسته است، امیدی هست؟ و اصلاً مدرک مورد اعتماد و محکمی که شایستگی آنرا داشته سزاوار است کارش را موکول نماید؟ آیا کتاب ها مشحون به این دروغ هائی تصریح بر ساختگی بودن آنها شده نیست؟ آیا این صدها از هزاران احادیث دروغی نیست که در ضمن تالیفات و کتاب ها پراکنده است؟ آدمی وقتی که می بیند از مولفین، آن احادیث دروغ را به شکل

[صفحه ۲۷۷]

ارسال مسلم تلقی کرده و برخی دیگر آنها را با اسناد دروغین جای صحیح، قالب می کنند، و برخی دیگر آنها را بدون آنکه توجه دهند که در متن و یا سندشان نواقصی هست نقل می کنند، راه بجائی برد و نمی داند که چه کند؟ همه اینها درباره ردیف کردن فضائل (خلفاء) و یا اثبات ادعا های بی اساس در مورد مذاهب بوده است. آدمی وقتی که در برابر چنین مشکلاتی قرار گرفت از خود می پرسد که چه کند؟ با انحال می بیند که ورای این نویسندگان آلوده و منحرف، دروغگوی قرن چهاردهم (قصیمی) قرار دارد که در کمال پرروئی ادعا می کند: "در میان رجال حدیث اهل سنت، کسی که متهم به کذب و حدیث سازی باشد، وجود ندارد!" بنابراین گناه نادان بیچاره در نشناختن حقیقت چیست؟ و چه چیز می تواند سنت صحیح را از نا صحیح به او بشناساند؟ و چه دستی قادر است او را از ستم دروغ و تزویر خلاص کند؟ و آیا مصلحتی پیدا می شود که در خود انگیزه دینی درستی بیابد و چنین انسان گرفتار و سرگردانی را از گمراهی نجات دهد؟

آری " ما برای او در این الواح، از هر چیزی پندی نوشتیم و همه چیز را توضیح دادیم تا هر کس که هلاک می شود و یا زنده می ماند روی دلیل آشکار باشد، و ما برای آنها کتابی آوردیم که بر اساس علم تفصیلش دادیم تا برای مومنان هدایت و رحمت باشد، و به آنها حقائق آشکاری ارائه دادیم، و اختلاف آنها بعد از دانائی جهت ستمکاری خواهد بود که پروردگارت روز قیامت درباره آنچه که در آن اختلاف کرده اند حکم خواهد فرمود، بنابراین ترا بر آئین حق قرار دادیم، پس از آن پیروی کن و از هواهای کسانی که نمی دانند پیروی مکن، مبدا آنهائی که با آن ایمان ندارند و از هواهایشان پیروی کرده و سقوط نموده اند، ترا از پیروی آن باز دارند، درود بر کسی که از حق پیروی نماید."

[صفحه ۲۷۸]

نظر حفاظ و علماء اهل سنت درباره حدیث سازان

حافظ جلال الدین سیوطی در "تحذیر الخواص" صفحه ۲۱ گفته است: "فکر نمی‌کنم از اهل سنت درباره کفر مرتکب گناهان کبیره فتوی داده باشد، مگر شیخ ابو محمد جوینی از اصحاب ما پدر امام الحرمین درباره دروغ بر پیامبر اکرم گفته است: کسی که تعدد دروغ بر رسول خدا داشته باشد کافر است و از ملت اسلام بیرون است.

و در این فتوی بعضی دیگر مانند: امام ناصر الدین ابن منبر که از پیشوایان مالکیها است از او پیروی کرده اند، و این حکم دلالت می‌کند که کذب بر رسول خدا از بزرگترین کبائر است، زیرا هیچ کدام از کبائر پیش هیچ فردی از اهل سنت، ایجاب نمی‌کند که مرتکب شونده آن کافر باشد مگر همین تعدد بر کذب بر رسول خدا.

وضع حال محدثان و حفاظ و مورخان و سیره نویسان که از دیرباز، این احادیث دروغ را به نام پیامبر بزرگوار، اسلام در کتب و مولفاتشان آورده اند، از روایتی که خطیب از قول رسول خدا آورده و ابن جوزی آنرا صحیح دانسته معلوم شود و آن روایت اینست: من روی منی حدیثا و هو یری انه کذب فهو احد الکذابین:

[صفحه ۲۷۹]

"هر کس از من حدیثی را که می‌داند دروغ است روایت کند او یکی از دروغگویان است." و قرآن مجید نیز در این باره فرماید: و لو تقول علینا بعض الاقاول لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین و انه لتذکره للمتقین و انا لنعلم ان منکم مکذبین: "اگر پیغمبر بعضی گفتگوها را به ما نسبت می‌داد او را بشدت می‌گرفتیم و شاهرگش را می‌بریدیم و هیچ‌یک از شما حائل او نمی‌شدید که قرآن پندی برای پرهیز کارانست و ما می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانید."

این حفاظ و مورخان با اینکه به حقیقت این دروغ‌های ساخته شده عالم بودند، آن را به رسول خدا نسبت دادند "آنان از پیش گمراه بودند و بسیار از مردم را نیز گمراه کردند و از رسیدن به راه راست باز ماندند، ستمگرتر از آنکه دروغی بنام خدا بسازد کیست؟ آنان به پیشگاه خدا عرضه خواهند شد و شاهدان گویند: همین کسانی که پروردگارشان دروغ بستند، ای لعنت خدا بر- ستمگران باد."

آیا فکر می‌کنید که آنان در این دروغ گفتن هایشان جاهل بوده و تعدد نداشته اند چنانکه قرآن مجید می‌گوید: "و نیست برای آنان دانشی، و از روی کوری و کری دروغ گفتند، و می‌پندارند که بر حقد، و برخی از آنان بیسوادند و از کتاب جز آرزوهائی نمی‌دانند و نیستند آنان جز اهل پندار، پس چه کسی ستمگرتر از آنست که به خدا از روی دروغ افراء می‌زند تا مردم را از روی بی‌دانشی گمراه کنند، خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند، پس وای بر آنها از آنچه که دست‌هایشان نوشته و وای بر آنها از آنچه که کسب کرده اند."

[صفحه ۲۸۰]

قطب الدین راوندی

اشاره

قطب الدین راوندی متوفی در سال ۵۷۳ ه اشعاری در باره غدیر خم سروده که عبارت زیر ترجمه قسمتی از آنست " " : فرزندان زهرا، پدران یتیمانند که هرگاه مخاطب (جاهلان) قرار گیرند می گویند: درود بر شما. آنان دلیلهای خدا بر مردمند، هر کس بدی آنان را بخواهد گناهکار است آنان روزها را روزه دار و شبها زنده دارند.

الم يجعل رسول الله يوم ال
غدیر علی الاعلی اماما

الم یک حیدر قرما حماما؟
الم یک حیدر خیرا مقاما:

"آیا رسول خدا روز غدیر علی بزرگوار را امام قرار نداد؟
آیا نبود حیدر (علی) مرد شجاع با عظمت و آیا نبود حیدر دارای بهترین مقام و منزلت "؟!
و باز از اشعار اوست می گوید:
برای خاندان پیامبر اکرم شرافت عظیمی است که زمین برای فضائلشان کوچک است.
هنگامی که همه جا را گرفت، هر کدام آنان زره (و پناهگاه) محکمی هستند.
هنگامی که قائمشان در مقام موعظه ایستاد کلامش چون در گرانها است.

[صفحه ۲۸۱]

و یا زمانیکه دنیا با عدلشان پر شد، روزگار جبار در برابرشان تسلیم خواهد شد.
آنان دانا یانند اگر چه مردم جاهلند، آنان وفا کنندگانند اگر چه (حتی) دوستان خیانت کنند.
پسر عموهایشان بر آنان ستم کردند، روزگار از آنها اعراض کرد هنگامی که ریاست از آنها گرفته شد.
برای آنان در هر روز پیش دشمنانشان قربانی تازه‌ای بود.

تناسو ما مضی بغدیر خم
فار کهک لشقوتهم هبوط:

فراموش کردند آنچه که در غدیر خم گذشته بود، در نتیجه بخاطر شقاوتشان مقام آنان (از نظر ظاهری) پائین آمد.
لعنت خدا بر بنی امیه که خون حسین علیه السلام راریختند، گویا که او جوجه کم ارزشی بود!!
بر دودمان پیامبر همه روزه درود خدا باد تا ز مانی که صبح می دمد و خورشید طلوع می کند.

شخصیت و شرح حال راوندی

قطب الدین ابو الحسن سعد بن هبه الله بن حسین بن عیسی راوندی یکی از پیشوایان علمای شیعه، چشمی از چشمهای این طائفه و

از اسانید بی نظیر فقه و حدیث و از نوابغ علم و ادب است، هیچ گونه عیبی در آثار فراوانش و تیرگی در فضائل و مساعی جملیه و خدمات دینی و اعمال نیکو و کتب ارزنده اش وجود ندارند.

ذکر و تعریف و تمجید فراوانش در کتبه‌های زیر بچشم می خورد: فهرست شیخ منتجب الدین - معالم العلماء - امل الامل - لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۸ -

[صفحه ۲۸۲]

ریاض العلماء - اجازه برزگ سماهیجی - ریاض الجنه در روضه چهارم - لولو النحرین منتهی المقال جلد ۲ صفحه ۲۲ - الکنی و الالقاب جلد ۳ صفحه ۵۸.

مشایخ او و کسانی که از او روایت کرده‌اند

آن مرحوم از بسیاری از دانشمندان و بزرگان مذهب روایت می کند که از آنجمله است:

- ۱- شیخ ابو السعادات هبه الله بن علی بغدادی متوفی در سال ۵۲۲ ه.
- ۲- سید عماد الدین ابو الصمصام ذوالفقار بن محمد حسینی مروزی که شیخ منتجب الدین حدود سال ۵۲۰ او را درک کرده و در آن وقت از عمرش ۱۱۵ سال گذشته بود.
- ۳- شیخ ابو المحاسن مسعود بن محمد صوانی متوفی در سال ۵۴۴ چنانکه در تاریخ بیهقی آمده است.
- ۴- شیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری مولف "بشاره المصطفی لشیعیه المرتضی".
- ۵- شیخ ابو علی طبرسی صاحب مجمع البیان متوفی در سال ۵۴۸ ه چنانکه در نقد الرجال آمده است.
- ۶- شیخ رکن الدین ابو الحسن علی بن علی بن عبد الصمد نیشابوری تمیمی.
- ۷- شیخ محمد بن علی بن عبد الصمد برادر شیخ رکن الدین یاد شده.
- ۸- سید ابو تراب مرتضی بن داعی رازی حسنی صاحب "تبصره العلوم".
- ۹- سید ابو الحرب مجتبی بن داعی رازی برادر سید ابو تراب یاد شده.
- ۱۰- سید ابو البرکات محمد بن اسماعیل حسینی مشهدی.
- ۱۱- شیخ ابو محمد بن علی بن حسن حلبی.
- ۱۲- ابو نصر الغاری صاحب "الریاض" گفته است: شاید آن نسبت به سوی "الغار از قراء احساء که تا کنون آباد است باشد.
- ۱۳- شیخ ابو القاسم بن کمیح.
- ۱۴- شیخ ابو جعفر محمد بن مرزبان.

[صفحه ۲۸۳]

- ۱۵- شیخ ابو عبد الله حسین مودب قمی.
- ۱۶- شیخ ابو سعد حسن بن علی اربادی.
- ۱۷- شیخ ابو القاسم حسن بن محمد حدیقی.

۱۸- شیخ ابو الحسن احمد بن محمد بن علی بن محمد مرکشی.

۱۹- شیخ هبه الله بن دعویدار.

۲۰- سید علی بن ابی طالب سلیقی.

۲۱- شیخ ابو جعفر بن کمیح برادر شیخ ابو القاسم یاد شده.

۲۲- شیخ عبد الرحیم بغدادی معروف به ابن الاخوه.

۲۳- شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسن نیشابوری مقری.

۲۴- شیخ محمد بن حسن والد شیخ خواجه نصیر الدین طوسی.

صاحب "روضات" او را از مشایخ راوندی آورده ولی حساب بعید بنظر می رسد، زیرا پدر خواجه از طبقه شاگردان قطب الدین است.

و به احتمال قوی او شیخ محمد حسن بن محمد طوسی مکنی به ابو نصر متوفی در سال ۵۴۰ هـ باشد (چنانکه در شذرات آمده) در هر صورت خدا داناتر است.

و از شیخ ما قطب الدین راوندی جمعی از بزرگان شیعه از آن جمله افراد زیر روایت می کنند:

۱- شیخ احمد بن علی بن عبد الجبار طبرسی قاضی.

۲- شیخ نصیر الدین راشد بن ابراهیم بحرانی.

۳- شیخ بابویه سعدبن محمد بن حسن بن حسین بن بابویه.

۴- پسر او الفرج عماد الدین بن قطب الدین راوندی.

۵- قاضی جمال الدین علی.

۶- شریف عز الدین ابو الحرث محمد بن حسن علوی بغدادی.

۷- شیخ ابن شهر آشوب محمد بن علی سروی مازندرانی.

[صفحه ۲۸۴]

تالیفات او

تالیفات ارزنده اش عبارت است از:

سلوه الحزین- المغنی در شرح نهایی ده جلد- تفسیر قرآن- نهیه النهایه- منهاج البراعه در شرح نهج البلاغه- احکام الاحکام- بیان الانفرادات- غریب النهایه- قصص الانبیاء- المعارج در شرح خطبه ای از نهج البلاغه- الشافی رساله فی الغسله الثانیه- التغریب فی التعریب- آیات الاحکام- شرح الاحکام- شرح کلمات صدگانه امیر المومنین- الاغراب فی الاعراب- زهره المباحثه- ضیاء الشهای فی شرح الشهاب تهافت الفلاسفه- کتاب البحر شجار العصابه فی غسل الجنابه- جواهر الکلام- النیات فی العبادات- فرض من حضراء الاداء و علیه القضاء- الخرائج و الجرائح- رساله ای ناسخ و منسوخ از قرآن- شرح العوامل- رساله ای در خمس- لباب الاخبار در فضیلت آیه الکرسی- مساله در خمس- کتاب المزار جنا الجنین در باره فرزندان عسکرین- تحفه العلیل- اسباب النزول- احوال احادینا و اثبات صحتها- ام القرآن- صلاه الایات- حل المعقود من الجمل و العقود- فقه القرآن- القاب المعصومین- التخلیص من فصول الشعرانی، الایات المشکله- رساله فی العقیقه- شرح الذریعه شریف مرتضی در سه جلد- نفثه المصدور که

دیوان اوست - خلاصه التفاسیر در ده جلد - الرابع فی الشرايح در دو جلد - الانجاز فی شرح الیجاز - ما يجوز و ما لا يجوز من النهایه - اختلافی که میان شیخ مفید و سید مرتضی در مسائل کلانی واقع شده که در حدود ۹۵ مساله می شود. اینها کتبی است که از مرحوم راوندی در اختیار ما است که فکر می کنم

[صفحه ۲۸۵]

بعضی از این کتاب ها با دیگری باشد از قبیل " التلخیص " نسبت به " لباب الاخبار " و " ام القرآن " با بعضی از تفاسیرش.

فرزند شایسته او

او از خود فرزندان دانشمند که همه از فقهاء و بزرگان شیعه بودند بجا گذاشته است. یکی از فرزندانش شیخ ابو الفرج عماد الدین علی بن قطب الدین است، چنانکه در فهرست شیخ منتجب الدین آمده او عالمی ثقه و مورد اعتماد است.

او پدرش و از جمعی که ذیلا نام برده می شود، روایت می کند:

سید ضیاء الدین فضل الله بن علی راوندی کاشانی.

جمال الدین حسین بن علی ابو الفتوح رازی مفسر معروف.

سدید الدین محمود بن علی بن حسن حمصی رازی.

امین الدین ابو علی فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان.

شیخ عبد الرحیم بن احمد بغدادی مشهور به ابن اخوه.

صاحب معالم در اجازه بزرگش به همه اینها تصریح کرده است.

و فقیه بزرگ شیخ ابو طالب نصیر الدین عبد الله بن حمزه بن حسن بن علی ابن نصیر طوسی و شیخ محمد بن جعفر بن ابی البقاء حلّی معروف به ابن نما از او روایت می کنند.

شیخ حر عاملی در امل الامل گاهی از او تحت عنوان: علی بن قطب الدین ابی الحسین راوندی و گاهی به عنوان علی بن امام قطب

الدین سعید راوندی یاد کرده و شرح حالش را مرقوم فرموده است و در مورد اول نوشته است: شهید از او روایت می کنند...

و این اشتباه آسکاری است، زیرا این شیخ علی از بزرگان قرن ششم است و حال آنکه شهید در سال ۷۳۴ ه متولد شده است.

و این شیخ علی دارای فرزند دانشمندی است که شیخ منتجب الدین در فهرست

[صفحه ۲۸۶]

از او یاد کرده و او را دانش و فضیلت ستوده است. و او همان شیخ ابوالفضائل برهان الدین محمد بن علی بن قطب الدین است.

و فرزند دیگر قطب الدین، شیخ نصیر الدین ابو عبدالله الحسین بن قطب الدین است که یکی از علماء و دانشمندان بزرگی است که شهید شده و ما در کتاب " شهداء الفضیله " صفحه ی ۴۰ شرح زندگی او را نوشته ایم.

فرزند سوم قطب الدین، فقیه ظهیر الدین ابوالفضل محمد بن قطب الدین است که همه ی تراجم نویسان از او ستایش کرده و به عنوان امام و ثقه و عدل از او یاد کرده اند.

قطب الدین راوندی چنانکه در اجازات بحار صفحه ۱۵ به نقل از خط شهید اول قدس سره آمده روز چهارشنبه دهم شوال سال ۵۷۳ فوت کرده است. و در لسان المیزان به نقل از تاریخ ری تألیف ابن بابویه آمده است که "او در سیزدهم شوال فوت کرده است و قبرش هم اکنون در صحن جدید حضرت معصومه علیها سلام در قم قرار داد.

[صفحه ۲۸۷]

سبب ابن تعاونی

اشاره

از که در سال ۵۱۹ ه متولد و در سال ۵۸۴ ه فوت کرده است اشعار زیادی در باره غدیر خم و اهل بیت علیهم السلام دارد که از آن جمله است اشعاری که ذیلا ترجمه می شود:

"ای همانم پیامبر و ای پسر علی که از بین برنده شرک بود و ای پسر فاطمه پاک تو بر همه انسان ها به جهت مقام عالی و اصالت خانوادگی برتری داری

درس وفاداری از شما گرفته می شود و مردم در هر کاری خیری از شما پیروی و به شما اقتداء می کنند.

چگونه با من خلف وعده می کنی در صورتی که خلف وعده از عادت موالی بزرگوار نیست؟

سوی پسر "مختار" بزرگتر از آنی که چنین کار نادرستی را انجام دهی، زیرا تو روز نخست بدون هیچ گونه اکراه و اجباری مرا به آن وعده داده بودی.

و انسان با فضیلت کسی است که در گرفتاری ها دست آدمی را بگیرد نه در خوشی ها و مواقع آسایش.

چه عذری مانع تومی شود در صورتی که امور غیر مقدور نباید ترا از انجام امور شایسته (مقدور) باز دارد؟

[صفحه ۲۸۸]

مادامی که خلف وعده تو ادامه دارد و عذری برای تاخیر آن نداری، من از جمله "نواصب" خواهم بود و جز مارماهی و تریزک نخواهم خورد، و نظافت خواهم کرد و تا سه روز سرمه خواهم کشید و در روز عاشورا غذا خواهم پخت.

و طویت الاحزان فیه و لم

ابد سرورا فی یوم عید الغدیر:

"و بساط خون و اندوه را در آن روز (عاشورا) خواهم برچید و در روز "عید غدیر" دیگر اظهار سرور و شادمانی نخواهم کرد" و بعد از این بجای "مشهد موسی بن جعفر" (ع)، در مسجد جامع، بیتوته خواهم کرد و ظرف یهودی را پاک می دانم و آن را از خوگ ترجیح می دهم و بعد از این شیعه مرا در "کرخ" در "تاموسه" و در کنار "قصیر" خواهند دید که قبر "مصعب" را زیارت می کنم در صورتی که پیش از این "قبر النذور" را دوست می داشتم و زیارت می کردم:

و میل دارم زبیدی (ابن ملجم) در روز قیامت رفیقم باشد و فاطمه در روز حشر مرا ببیند که دستم در میان دست قطع شده او (ابن ملجم) قرار دارد.

و مسئول بد بینیم شما هستید که انسان مومنی را (به خاطر خلف وعده ات) جهنمی ساختید!!

این ابیاتی که ترجمه اش را در اینجا آوردیم، از دیوان خطی تعاویذی نقل کردیم که آن را برای نقیب کوفه "سید محمد بن مختار علوی" نوشته و او را به عدم وفاء به عده ای که به او داده بوده سرزنش نموده است و این ابیات به سبک "تتریه" "ابن منیر" است و برای هر دوی آنها اشتباه و نظائری است که در جلد چهارم صفحه ۳۳۱-۳۲۹ به آنها اشاره شده است.

تعاویذی کیست؟

ابو الفتح محمد بن عبید الله (در بعضی مصادر "عبد الله" آمده است) بغدادی معروف به "ابن تعاویذی" است. و این شهرت به خاطر جد

[صفحه ۲۸۹]

مادریش "ابی محمد مبارک جوهری معروف به ابن تعاویذی" است که در سال ۴۹۶ هـ در کرخ متولد شده و در جمادی الاول سال ۵۵۳ هـ فوت کرده و در مقبره "شونیزیه" دفن شده است.

تعاویذی در زمره شعرای طراز اول شیعه و نویسندگان چیره دست این طائفه قرار داد و عراق با شعر عالی و ادبیات نورانیش احساس غرور می کند، چنانکه کتاب ها از گفتار نورانیش منور و با عبارت خوشبویش معطر است و همه کتب تراجم و رجال او را ستوده و فضائل آشکار و آثار فراوانش را یاد آور شده اند.

در "معجم الادباء" جلد ۷ صفحه ۳۱ آمده است که: او در زمانش شاعر معروف عراق بوده و در دیوان اقطاع در بغداد نویسنده بوده است و زمانی که عماد کاتب اصفهانی در عراق بوده مدتی با او همنشینی داشته وقتی که به شام رفت و به سلطان "صلاح الدین یوسف بن ایوب" پیوست، ابن تعاویذی با او مکاتبه داشت و میان آنها مراسلاتی صورت گرفت که برخی از آنها را "عماد" در "الخریده" آورده است.

ابو الفتح تعاویذی در آخر عمرش سال ۵۷۹ هـ کور شد و برای او در این باره اشعار و یادی است که در آن از دوران بینائی و جوانیش یاد می کند.

او با سه قصیده سلطان صلاح الدین را ستوده و آنها را از بغداد بسوق فرستاد و در یکی از آنها با قصیده ابی منصور علی بن حسن معروف به "صدر" که اولش اینست: "اکذا یجازی ود کل قرین...؟ معارضه کرده است.

او در دیوان، حقوق ماهانه ای داشت، وقتی که کور شد خواست که آن را به نام فرزندانش قرار بدهد، آنگاه این قصیده را نوشت و پیش خلیفه "الناصر" فرستاد و از او خواست: تا زمانی که زنده است حقوق ماهانه اش را به او بدهند که اول آن قصیده چنین است: "خلیفه خدا تو به دین و دنیا و امر اسلام آگاهی" ...سپس

[صفحه ۲۹۰]

حموی درباره او می گوید: "تمام اشعار او عالی و نیکو است و دیوانش بزرگ و در دو مجلد است که خودش پیش از

اینکه چشمش آسیب ببیند آن را جمع آوردی کرده بود، و آن را با خطبه ای بسیار عالی آغاز کرد و چهار باب برایش قرارداد و آنچه را که بعد از کوری سروده آن را "زیادی" خوانده است که بعضی از دیوان های موجود آنها را دارند و بعضی دیگر فاقدند. و برای او کتابی است که آن را "الحجبه و الحجاب" نامیده و در یک مجلد بزرگ است و نسخه اش بسیار کم است. او در دهم رجب سال ۵۱۹ ه متولد و در دوم شوال سال ۵۹۳ ه در بغداد فوت کرد و در مقبره باب "ابرز" دفن گردید.

و در تاریخ ابن خلکان جلد ۲ صفحه ۱۲۳ آمده است که: ابو الفتح ابن تعاویذی منسوب به جد مادریش "ابو محمد مبارک" است که کفالت و تربیتش را به عهده داشته است، و این ابو الفتح تعاویذی، شاعر بی نظیر زمانش بوده اشعارش بسیار شیرین و جذاب و پر معنی و در نهایت زیبایی و لطف است و به عقیده من تا دویست سال پیش از او چنین اشعاری وجود ندارد، و کسی در این گفته مرا مواخذه نکند، زیرا طبایع مختلف است چنانکه گفته اند: "و للناس فیما یعشقون مذاهب: مردم در چیزهایی که دوست دارند مختلفند."

او در دیوان مقاطعات کاتب بوده و در اواخر عمرش سال ۵۹۷ ه کور شد.

آنگاه نظیر آنچه که از معجم الادباء نقل کردیم ابن خلکان نیز نقل کرد و بیش از هفتاد بیت از اشعارش را آورد و افزود: "این مقدار از اشعارش را بخاطر آنکه بسیار جذاب و عالی بوده آورده ام آن قسمت از قصائدش که در باره مدح و ذم است فوق العاده عالی و جالب است.

و او کتابی به نام "الحجبه و الحجاب" دارد.

عماد اصفهانی در کتاب "الخریده" از او یاد کرده و او را چنین ستوده است: او جوانی است که دارای فضائل و آداب و ریاست و کیاست و جوانمردی است، من و او

[صفحه ۲۹۱]

را صدق عقیده در پیوند صداقت با هم جمع کرده است، من وسیله او اخلاق نیک و رفتار پسندیده را تکمیل کردم. ولادت او در دهم رجب روز جمعه سال ۵۱۹ ه بوده و در دوم شوال سال ۵۸۳ ه یا ۸۴ در بغداد فوت کرد و در باب "ابرز" دفن گردید.

و این نجار گفته است: تولد او روز جمعه و وفاتش روز شنبه ۱۸ شوال بوده است.

ابو الفداء در تاریخش جلد ۳ صفحه ۸ و ابن شحنه در "روض المناظر" و ابن کثیر در تاریخش جلد ۱۲ صفحه ۳۲۹ و صاحب "شذرات الذهب" جلد ۴ صفحه ۲۸۱ و مولف "نسمه السحر" جلد ۳ از او چنین یاد کرده اند. و من هیچ گونه خلافی درباره تاریخ ولادتش نیافتم مگر آنکه عبد الحی در شذراتش آن را سال ۵۱۰ ه نوشته که مدرکی برای آن ندیدم.

و یافعی در دو موضع از کتاب "مرآة الجنان" جلد ۲ صفحه ۳۰۴ و ۴۲۹ از او یاد کرده و در موضع اول گفته است: بعضی از مورخان، مرگش را در سال ۵۵۳ ه ذکر کرده اند و بعضی دیگر در سال ۵۸۴ ه گفته اند در صورتی که سال ۵۵۳ ه تاریخ وفات جداوست که معروف به ابن تعاویذی بوده است و نوه اش در همان وقت درباره اش شعر گفته است، و برخی از مورخان مرگ جدش را با او به خاطر آنکه هر دو معروف به ابن تعاویذی بوده اند اشتباه کرده اند.

در تاریخ "آداب اللغة العربیه" درباره او چنین آمده است: او در سال ۵۳۸ ه فوت کرده است. و من گمان می کنم که اصلش ۵۸۳ ه بوده که تصحیف شده است.

فرید و جدی در دائرة المعارف جلد ۶ صفحه ۷۷۷ گفته است: او در سال ۵۱۶ ه متولد و در سال ۵۸۳ ه یا ۵۹۶ ه وفات کرده است

که هر دو تاریخ تصحیف شده است.

کسی که دیوان ابن تعاونی را دیده باشد بخوبی می داند که وفاتش در چه زمانی واقع شده است، زیرا در قصائدش تاریخ نظم آنها موجود است و اکثر آنها از سال

[صفحه ۲۹۲]

۷۰ تا ۸۴ بوده است.

و در دیوانش قصیده ای که درباره جدش " مبارک " متوفی در سال ۳۵۵ هـ گفته دارای همان تاریخ نیز هست، و دارای دو قصیده است که در سال ۵۸۳ سروده یکی در مدح الناصر لدین الله ابی العباس احمد است و دیگری در مدح وزیر جلال الدین ابی المظفر عبید الله بن یوسف است که او را در مورد وزارتش تهنیت گفته و آن را در عید قربان سال ۵۸۳ هـ سروده است. بنابراین وقتی که مسلم باشد او در ماه شوال وفات کرده است بدون اشکال باید فوت او در سال ۵۸۴ هـ واقع شده باشد البته خدا داناتر است.

او اشعار مفصلی نیز درباره مرثیه ابی عبد الله الحسن علیه السلام سروده که به خاطر اختصار از نقل آنها خود داری می کنیم.

[صفحه ۲۹۳]

شعراء غدیر در قرن ۷

ابو الحسن المنصور بالله

اشاره

او که از سال ۵۶۱ هـ متولد شده و در سال ۶۱۴ هـ فوت کرده است نیز در باره " غدیر خم " اشعاری دارد که برخی از آنها ذیلا نقل شود:

بنی عمنا ان یوم الغدیر

یشهد للفارس المعلم

ابونا علی وصی الرسول

و من خصه باللوا الاعظم:

" پسر عموهای ما، روز " غدیر " برای انسان دانا گواه خوبی است.

پدر ما علی وصی رسول خدا است، او کسی است که پیامبر اکرم او را به " پرچم بزرگ " اختصاص داده است.

احترام شما از راه انتساب با اوست، ولی ما از گوشت و خون اوئیم.

اگر چه همه ما از هاشمیم، اما کوهان شتر کجا و کف پایش کجا؟

اگر شما همانند ستارگان آسمانید ما ماه ستارگانیم.

ما فرزندان دختر و پسر عم با ایمانش هستیم نه شما، پدر ما ابو طالب از او (رسول خدا) حمایت کرد و اسلام آورد، در حالی که

همه مردم نسبت به او کافر بودند، گرچه ایمانش را از او پنهان می کرد اما هیچ گاه علاقمندیش را نسبت به او پنهان نمی کرد.

چه فضائی را ما بذل و بخشش دارا نیستیم؟ ما دنباله رو محمد و پیر و افعال او هستیم، ولی شما پیرو با مجرمید (ابو مسلم خراسانی).

او مملکت را همانند عروس تحویل شما داد، ولی پاداشی که به او

[صفحه ۲۹۴]

دادید این بود که خونش را ریختند!

ما در میان همه مردم بطور آشکار وارث قرآن و احکام آن هستیم، و اگر شما به سوی تارها پناه می برید، ما به سوی آیه محکم

قرآن پناه می بریم.

آیا شرب خمر و کار زشت، شایسته انسان های با فضیلت است؟

شما همانند زید بدبخت کور دل، فرزندان پاک رسول خدا را کشتید، و به سلطنت بی دوامتان که هیچ گاه به سلطنت پایدار مانمی

رسد، افتخار نمودید ولی بالاخره حق به حقدار خواهد رسید و سلطنت و دولت ما تشکیل خواهد شد و کسی که حق را بخواهد

ستم نکرده است"

این ابیات را " ابو الحسن المنصور بالله " در جمادی الاول سال ۶۰۲ هـ به نظم در آورده و در آن با قصیده " میمیه " ابن معتر "

معارضه کرده که اولش اینست:

" پسر عموهای ما بر گردید و ما را دوست بدارید و بروش های استوار رفتار کنید، برای ما و شما افتخاراتی است و هر کس از حق

پیروی کند پشیمان نمی شود، درست است که شما فرزندان دخترش هستید نه ما اما ما هم پسران عمومی مسلمانان هستیم."

او قصیده ای دارد که در حدود ۵۵ بیت است و از آن جمله است:

" آنان ابا الحسن علی را کشتند و فرزند برومندش حسن را با سم شهید کردند آب فرات را به سوی حسین و یارانش بستند و باران

تیر و نیزه بر پیکر شریفش باریدند."

شخصیت المنصور بالله

او امام المنصور بالله عبد الله بن حمزه بن سلیمان بن حمزه بن علی بن حمزه بن هاشم بن حسن بن عبد الرحمن بن یحیی بن ابی

محمد بن عبد الله بن حسین ابن ترجمان الدین قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم طباطبا بن حسن بن حسن ابن علی بن ابی

طالب علیه السلام است.

او یکی از امامان زیدیه در کشور یمن بود که شرافت خانوادگی را با بزرگی

[صفحه ۲۹۵]

ذاتی جمع کرده بود، او در عین آنکه از خانواده بسیار بزرگ و از دودمان علی علیه السلام بوده دارای دانش فراوان و فضائل فوق

العاده زیاد نیز بود است. او شمشیر و قلم، علم و علم، ادب و فرهنگ را در یکجا جمع کرده تا جائیکه یکی از امامان زیدیه در یمن شده بود، او در فقه و نگارش و شعر سرآمد اقران خود بوده تا آنجا که صاحب حدائق و نسمة او را شاعرترین پیشوایان زیدیه به حساب آورده اند.

او دارای حافظه عجیبی بود که جمال الدین عمران بن حسن از بعضی از کسانی که معروف به حافظه قوی بوده اند نقل می کند که گفته است: "من صد هزار بیت شعر حفظ دارم، فلانی (اسم یکی از ادباء را برد) نیز همانند من است اما حافظه مادر برابر امام منصور بالله بسیار ناچیز است."

و عماد الدین ذو الشرفین می گوید: با او کتاب شعری دیدم، به من گفت: آن را خوانده و حفظ کرده ام و از هر قصیده ای از آن که می خواهی از من سوال کن، من نیز از اول و وسط و آخر آن از هر قصیده ای بیتی را یاد آورمی شدم و او تمام آن قصیده را می خواند.

او در اصول دین فقه پیش حسام الدین ابی محمد حسن بن محمد رصاص درس خواند و کتاب های ارزنده ای در قسمت های مختلف فقه و اصول و کلام و حدیث و مذهب و ادب تالیف نمود که از آن جمله است:

- ۱- صفوه الاختیار فی اصول الفقه ۲- حدیقه الحکم النبویه شرح الاربعین السلفه ۳- الشافی فی اصول الدین چهار جلد ۴- الرساله الهادیه بالادله البادیه فی السبب ۵- الاجوبه الکافیه بالادله الواقعیه ۶- الدرر الیمینیه فی احکام السبب و الغنیمه ۷- الاختیار المنصوریه فی المسائل الفقیهه ۸- الايضاح لعجمه الافصاح اکثرش در سیره است ۹- الفتاوی طبق کتب فقیهه نوشته شده ۱۰- الرساله القاهره بالادله الباهره در فقه ۱۱- الرساله الحاکمه بالادله العالمه ۱۲- الناصحه المشیره بترك الاعتراض علی السیره ۱۳- العقیده النبویه فی الاصول الدینیه ۱۴- الرساله الفارقه بین الزیدیه و المارقه ۱۵- الرساله النافعه بالادله القاطعه ۱۶- الرساله الکافیه الی اهل العقول

[صفحه ۲۹۶]

الوافیه ۱۷- الرساله الناصحه بالادله الواضحه در دو جزء، جزء اول در اصول دین و جزء دوم فضائل عترت طاهره ۱۸ الجورهره الشفافه فی جواب الرساله الطوافه ۱۹- الاجوبه الرافعه للاشکال ۲۰- الزبده فی اصول الدین ۲۱- العقد الثمین فی الامامه ۲۲ القاطعه للاوراد فی الجهاد ۲۳- تحفه الاخوان ۴۴- الرساله التهامیه ۲۵- دیوان او.

"المنصور بالله" بدون آنکه پرو پا کاندی در باره امامتش بشود، در این راه کوشش و مبارزه می کرد و در این باره کوشش های فراوانی داشته است و ابتدای دعوتش در ماه ذیقعد سال ۵۹۳ ه بود و در ربیع الاول سال ۵۹۴ ه مردم با او بیعت کردند و او مبلغانش را به سوی خوارزم شاه متوفی در سال ۲۲ ه فرستاد و سلطان آنها را با گرمی پذیرفت و مدتی در یمن به او منصب زعامت داد تا آنکه در سال ۶۱۴ ه فوت کرد و تولدش در سال ۵۶۱ ه بوده است.

و از بهترین اشعارش که بعد از مرگش درباره او گفته شده شعری است که پسرش "الناصر لدین الله ابی القاسم محمد بن عبد الله" درباره اش گفته و آن ۴۱ بیت است.

در کتاب "الحدائق الوردیه" درباره شخصیت او در حدود شصت صفحه نوشته شده و قسمتی از کتاب ها و سخنرانی هایش را در مورد تبلیغات مذهبی و دعوت مردم به سوی خویش و مقدار زیادی از مناقب و کرامات و مقامات و اشعارش را آورده است. صاحب حدائق فرزندان ذکورش را اینطور شمرده است:

محمد الناصر لدین الله - احمد المتوکل علی الله - علی - حمزه که در کودکی فوت کرد - ابراهیم - سلیمان - حسن - موسی - یحیی - ادریس که در کودکی مرد - قاسم - فضل که فوت کرد - جعفر و عیسی که بلا عقب بودند - داود - حسین.

[صفحه ۲۹۷]

و دخترانش از این قرار بودند: زینب. سیده - فاطمه - حمانه - رمله - نفیسه - مریم - مهدیه - آمنه - عاتکه.
و در کتاب " نسمة السحر فیمن تشیع و شعر " جلد ۲ نیز شرح حال المنصور بالله آمده است.

[صفحه ۲۹۸]

مجد الدین ابن جمیل

اشاره

متوفی در سال ۶۱۶ ه. ق.

او نیز درباره " غدیر خم " اشعاری دارد که ترجمه قصیده معروفش چنین است:
" او آمد در حالی که رو بندش را کنار گذاشته بود و سیاهی گیسوانش، همه جارا تاریک کرده بود.
و اشکش همانند ژاله ای که باد صبگاهی آن را فرو می بارد، جاری بود.
و گفت: حوادث روزگار ترا چنین گرفتار کرد، در صورتی که تو پناه گرفتاران بودی؟!
و از همه چیز، ترا محروم کرد در صورتی که تو سرپرست بیوه زنان و یتیمان بودی؟
به او گفتم: آری روزگار چنین جنایت می کند، اما چشمت روشن که ماه حرام خواهد آمد.
و من در آن ماه دعاخواهم کرد و مدح علی علیه السلام را پیش روی خود قرار خواهم داد.
و آن را در حالی که پاکیزه است و بوی مشک از آن می آید، بسویش می فرستم.

[صفحه ۲۹۹]

جوانمردی را زیارت می کند که گویا شانه هایش از کوه ابو قیس هم برتر و بالاتر است.
هنگامی که از دست های دهنده یاد می شود، باران شدید بهاری که تشنگان را سیراب می کند در برابر بخشش و عطایش ناجیز
است و از بذل و عنایتش رو سفید.

هرگاه پسر هند (معویه) بر او وارد شود، با خوشروئی و بخشش و تبسم با او رو برو خواهد شد.
و اگر به آسمان توجه کند اگر چه در آن باران نباشد، باران شدیدی از آن خواهد بارید.
و می بوسد از خاک " ابو تراب " خاکی را که امراض غیر قابل علاج را علاج می کند.
می رود پیشش و برمی گردد و با اینکار به مقصود نائل می گردد.

به قصد برادر پیامبر کسی که رسول خدا به او اوصافی را بخشید که بدانوسیله از دیگران بر تری یافت (می رود).

و من اعطاه يوم غدیر خم
صریح المجد والشرف و القدامی

و من ردت ذکاء له فصلی
اداء بعد ما ثبت الثاما

و اثر بالعطام و قد توالت
ثلاث لم یذق فیها طعاما:

"کسی که پیامبر اکرم در روز "غدیر خم" مجد و شرافت آشکارا به او عنایت کرد.
کسی که خورشید برایش برگشت تا نماز را در وقتش بخواند در صورتی که تاریکی داشت همه جا را فرامی گرفت.
او کسی است که سه روز متوالی غذا نخورد و غذایش را به دیگران داد.
غذایش را قرصی نان جو تشکیل می داد و راضی نمی شد، جز مقداری نمک سائیده خورشتی برای آن قرار دهد.
ای ابو الحسن تو جوانمری هستی که اگر کسی به تو پناه ببرد پناهش

[صفحه ۳۰۰]

خواهی داد.

ای پسر فاطمه با اشعارم در بیدار به زیارتت آمدم، تو هم در خواب به دیدنم بیا و به من بشارت بده که پناهی می دهی و از ستم کشیدن نجاتم خواهی داد.

چگونه کسی که زمام امرش را به "حیدر" می سپارد از حوادث روزگار خواهد ترسید؟
ابراهیم رحمت خدا ترا سیراب کند چنانکه بذل و عنایات دیگران را.
فرشتگان صف اندر صف ضریح را زیارت می کنند و در اطراف آن به طواف مشغولند.
و همواره باد صبا تحیت و سلام را به قبر مطهرش در نجف برساند."

به دنبال این شعر چه پیش آمد؟

در بسیاری از مجموعه های ارزنده خطی دیدم که "مجد الدین بن جمیل" در زمان "الناصر لدین الله" خزینه دار بود. خلیفه بر او خشم گرفت و به زندانش افکند، بزرگان و رجال وقت، برای او پیش خلیفه شفاعت کردند، ولی شفاعت آنها موثر نیافتاد و در نتیجه بیست سال او را در اطاقی زندانی کرد.

شبی در دلش برق زد که شعری در مدح امام علی بن ابی طالب علیه السلام بگوید و این قصیده را درباره اش گفت و سپس خوابیده و در علم رویا علی علیه السلام را دید که به او فرمود: هم اکنون آزاد خواهی شد.

او از خواب بیدار شد و با خوشحالی شروع به جمع آوری اثاثش نمود، حاضران به او گفتند: چه خبر است؟ در جواب آنها می گفت: هم اکنون آزاد خواهم شد. زندانیان او را مسخره می کردند و می گفتند: بیچاره دیوانه شده است!!

و اما "الناصر" نیز امیر المومنین رادر خواب دید که به او فرمود: هم اکنون ابن جمیل را آزاد کن. او با ترس و وحشت از خواب بیدار شد و از شیطان بخدا پناه برد و دوباره خوابید، باز همان خواب را دید، وقتی که بیدار شد، از شیطان به خدا

[صفحه ۳۰۱]

پناه برد و گفت: این چه خواب شیطانی است که می بینم؟ و با سوم نیز همان خواب را دید وقتی که بیدار شد، فوراً کسی را مامور آزادی ابن جمیل کرد. هنگامی که مامور وارد اطاقش گردید، دید او آماده بیرون آمدن است، او را پیش "الناصر" برد و ماجرایش را نقل کرد.

خلیفه به او گفت: شنیدم پیش از آمدن مامور، آماده بیرون آمدن بودی؟ در جواب گفت: آری خلیفه پرسید: چرا؟ در جواب گفت: آنکس که پیش تو آمده بود قبلاً پیش من نیز آمده بود!!
"الناصر" گفت: چطور شد؟ گفت: قصده ای در مدحش گفته بودم. خلیفه گفت: آن قصیده را برایم بخوان، او نیز همین قصیده را (که در بالا ترجمه شد) برای او قرائت کرد.

ابن جمیل کیست؟

جد الدین ابو عبد الله محمد بن منصور بن جمیل جبائی (جیبی نیز گفته شده) معروف به ابن جمیل فزوانی، مردی نویسنده، شاعر، ادیب و دانشمند است. او در نحو و لغت و ادب و شعر مقام ارجمند دارد.
او در کتاب‌های "معجم الادباء" و "طبقات النحاه" دارای نام جاویدان و خاطره درخشان و نورانی است. دکتر "مصطفی جواد بغدادی" مقاله ای که در مجله "الغری" نجف شماره ۱۶ سال هفتم صفحه ۲ نوشته تمام جزئیات حالات این شاعر فراموش شده را جمع کرده است و ما اینک عین آن مقاله را در اینجا می آوریم:
"او در قریه ای از نواحی "هیت" معروف به "جبا" متولد شد و در ابتدای عمرش به بغداد در آنجا بعد از فراگرفتن قرائت قرآن، با ملازمت "مصدق بن شیبب واسطی نحوی" در علم و لغت و فقه و احکام و حساب، مهارت پیدا کرد، و حدیث را از جمعی از اساتید کرد که از آن جمله اند: ابو الفرج عبد المنعم بن عبد الوهب بن کلیب، و قاضی ابو الفتح محمد بن احمد مندائی واسطی. و در نثر و نظم، کوشش فراوانی کرد و به مقام ارجمندی نائل گردید که "قفطی" می گوید:

[صفحه ۳۰۲]

او نوشته هائی دارد که قسمتی از آنها با خطش که خط متوسطی بوده و از بغداد به حلب برای فروش آورده بودند، و دیدم و شعرش نیکو و مشهور و ساخته شده است نه طبیعی.

"یاقوت حمودی" او را چنین توصیف کرده است که: "او نحوی، لغوی، ادیب و از فضیلتی زمانش بوده است" و افزوده است که او، مردی بلیغ، خودش خط، پر فضل، متواضع، زیبا، خودش اخلاق و از شعرای دیوان عباسیان بوده و خلیفه "الناصر لدین الله" را باقصائد زیادی که در عیدها و مواقع تبریک می سروده مدح کرده است در نتیجه معروف و مشهور شده تا جایی که کاتب دیوان ترکات حشریه و ناظر آن گردید و آن عبارت بود از ترکات کسانی که می مردند و وارث مستحق نداشتند و اموال آنها طبق مذهب شافعی به بیت المال ملحق می گردید.

و در بغداد، مرد تاجری بود به نام "ابن العنبري" او رفیق ابن جمیل بود، وقتیکه هنگام مرگش فرارسید او را به حضور طلبید و به او گفت: اینک مرگ برآیم گوارا است چون همانند تو دوستی دارم و جاه و مقام تو می تواند عیال و اطفالم را سرپرستی کند، ابن جمیل به او وعده انجام وظیفه نسبت به خانواده اش داده، وقتی که او مرد، سر ترکه اش حاضر شد، دید هزار دینار نقد در آن موجود است، آن را پیش امام الناصر برد و هر دو در آن نگرستند و او در باره آن می گفت:

ابن العنبري مرد (خداوند شریعت را وارث عمر های مردم بگرداند) و هزار دینار از مال حلال او که شایسته بیت المال بود به آن ملحق گردید و آن مبلغ در عهده خزینه دولتی است که در دنیا و آخرت حفظش نماید، قفطی درباره او می گوید: او بر خویش ستم می کرد و در کارها سخت گیر بود و به بعضی از عقلاء گفت: از عذابم بترس که بسیار شدید و درد ناک است است او در جواب گفت: پس تو خدای یکتا هستی!!

[صفحه ۳۰۳]

ابن جمیل از این حرف شرمند شد، ولی اینحالت او را از ستمی که اراده کرده بود باز نداشت!! قفطی اضافه می کند که: او خود را بسیار بزرگ می دانست تا جائی که کسی را همانند خود نمی دید. سپس مجد الدین در صدد بر آمد که نویسنده بیت المال که بمنزله وزارت دارائی در عصر ما است بشود و تمام نامه های مربوطه می بایست وسیله از نوشته شود و بعد از آن ترقی کرد و دردهم ذی القعدة سال ۶۰۵ هـ به مقام وزارت دارائی نائل گردید. به علاوه سرپرستی "دجیل" و راه خراسانی یعنی: ایالت "دیالی" و "خالص" و "خزانه" و "عقار" و امثال آنها از ناایه حکومت بغداد به عهده او گذاشته شد.

هنگامی که منشی دارائی بود، حقوق ماهیانه اش هفت دینار بود، وقتی که وزیر دارائی شد، حقوقش ده دینار گردید. قفطی حکایتی را که برای ابن جمیل در ایام وزارت دارائیش پیش آمده ذکر می کند نهایت آنکه بدی خطی که حکایت با آن نوشته شده آن را دگرگون و غیر مفهوم کرده است و آن حکایت اینست: بعضی از تجار و غرباء از او خواستند که به شخص خاصی عنایت مخصوصی کند و از بیت المال چیزی به او بدهد او هم وعده داد ولی امروز فردا می کرد، تاجری که واسطه شده بود تصمیم گرفت هر روز یک دانق (یک ششم در هم) به ابن جمیل بدهد، وی از تاجر پرسید این چه ولی است؟ گفت: چون تو عادل و از لحاظ نیازمندی شبیه ترین فرد به آن مرد محتاج هستی این مبلغ را هر روز به تو می دهم و بالاخره از تمام این مناسل روز شنبه بیست و سوم ماه ربیع الاول سال ۶۱۱ هـ

[صفحه ۳۰۴]

عزل شد و روانه ی زندان گردید، پس از مدتی از آن آزاد شد و وکیل کاتب دربار امیر "عده الدین ابی محمد بن الناصر لدین الله" گردید و در این شغل باقی بود تا در نیمه شعبان سال ۶۱۶ هـ در سن پیری فوت کرد و در مقابر قریش یعنی کاظمین دفن شد. ابن جمیل فرزندی دارد به نام "صفی الدین عبد الله" که از شعرای معروف ایام مستعصم بالله بود و در سال ۶۶۹ هـ فوت کرده است و نیز برادری دارد به نام "قطب الدین" که ابن واصل حموی مورخ معروف درباره اش چنین می نویسد:

"جدم تاج الدین نصر الله بن سالم بن واصل به همراه قاضی ضیاء الدین قاسم بن شهرزوری، در هیجدهم شعبان ۵۹۵ هـ از موصل به بغداد آمدند، وقتی که وارد بغداد شدند، خلیفه الناصر لدین الله دستور داد آنها را در "باب الخبازین" سه شنبه بازار فرود آورند،

سپس تاج الدین در خانه ی وزیر دارائی وارد شد.

پدر حموی مورخ یاد شده می گوید: میان پدرم (تاج الدین) و وزیر دارائی " شمس الدوله محمد ابن جمیل فرازی " دوستی ای بوده که وسیله ی رفاقت پدرم با برادرش " قطب الدین " در سفرهای عدیده ای که به دمشق کرده بوده حاصل شده بوده است. وقتی که توقف ما در بغداد بدین کیفیت طول کشید و جریان بگوش همه رسید و دوستی ها زیاد شد، شمس الدوله و پدرم به خاطر آنکه در زحمت نباشد بدیدن یکدیگر می رفتند.

ادب و فرهنگ مجد الدین ابن جمیل

شکی نیست که روشنی ادب و فرهنگ شخص، نشانه ی روشنی شرح حال و یا

[صفحه ۳۰۵]

مبهم بودن آنست، ولی روزگاری بر ما گذشت با همه کوششی که درباره شرح حال این مرد بزرگ نمودیم جز همین مختصری که ذکر کردیم نیافتیم!!

نمی دانیم مجموعه نوشته ها و خطبه ها و دیوان شعری چه شده؟ بی شک در دل تاریخ مدفون گردیده و از آنها جز که ذکر می کنیم به ما نرسید است:

"مجدالدین محمد ابن جمیل" به جد " ابن واصل " یاد شده نوشت که اگر این خدمتگذار بخواهد شکر نعمت های تاج الدین را بجا آورده، چنانکه شایسته است نمی تواند از عهده شکرش بدر آید، و اگر بخواهد متعرض توصیف دوستی پراج و اخلاق حمیده و الفاظ شیرینش بشنود، از بیان آن عاجز است، با اینحال وظیفه خود می داند که یکی از هزار آنرا با عرض معذرت بشمرد: " اوقصد خانه ما کرد و با این کار منزلتم را بالا برد، ای جانم فدایش باد، هیچ گاه پیش از این چشم جهان ندیده بود که دریائی در سبویی بگنجد.

بخدا سوگند او از دریای بزرگی است که آبش گوارا و نسیمش در جریان است، سالکان آن از خطرش در امان و از گوهرهایش بهرمنندند و عجائب آن را می بیند و اگر چه تو در این مقام همانند کسی هستی که " ابن قلانس " درباره اش گفته است: " سر انگشتان دست راستش را ببوس و بگو: یکدریا سلام بر تو باد، در تشبیه آن به دریا غلط کردم، خدایا مرا بیامرز.

خداوند این سایه گسترده و این عظمت ریشه دار را افزون تر کند، و روزگار را در خدمت خدمتگزاران او و دوستانش در آردو با بر آورده ساختن آروزهایشان وسیله او با لطف و کرمش بهرمنشان فرماید.

این تنها نامه برادرانه ای است که از مجد الدین ابن جمیل بدست ما رسیده و از آن آگاه شده ایم.

[صفحه ۳۰۶]

البته او نامه دیگری در مورد تولیت تدریس مدرسه امام ابو حنیفه که در کنار قبرش قرار دارد نوشته است. او این نامه را هنگامی که کاتب وزارت دارائی بوده در سال ۶۰۴ ه دربار ضیاء الدین احمد بن مسعود ترکستانی حنفی " مرقوم فرموده که متن آن چنین است: " بنام خداوند بخشنده بخشایشگر، سپاس مخصوص خدائی است که با انواع نیکی ها و کرم شناخته شده و موصوف به نیکی ها و نعمت های گوناگون است. در بزرگی و عظمت و جوانگی تنها است. گائی که خانه گرامی را (بنایش محکم و شرفش بیشتر

باد) به محل با عظمت و شرافت اختصاص داد و شرف بیت عتیق و بیت هاشم را یکجا به آن عنایت فرمود. خدائی که این ایام نورانی و درخشان و دولت نیرومند پیروز را گردن بند افتخار برای آن قرار داد (تا زمانی که پرده صبح کنار می رود و حقیقت به آسانی آشکار می شود پاینده باد).

اورا چنان ستایش می کنم که اعتراف دارم حقیقت حمدش را نمی توانم انجام داد و با همه کوششی که دارم جز قطره ای از دریای بیکران ستایشش را نتوانم آورد، گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست، در صورتی که او از گواهی بنده اش بی نیاز است، و گواهی می دهم که محمد بنده و پیامبر اوست که طبق فرمانش سخن گفته و حقیقت را برای مردم بیان کرده است. درود خدا بر او و بر آباء و اولادش باد.

و بعد چون دانشمند بزرگوار، عالیمقدار، ضیاء الدین، شمس الاسلام، رضی الدوله، عز الشریعه، علم هدایت، رئیس فریقین، تاج الملک، فخر العلماء احمد ابن مسعود ترکستانی (خداوند بر درجاتش بیافزاید) از لحاظ خانوایی ریشه دار ترین فرد مذهبی و علوم اسلامی را به زیور اخلاق فاضله آراسته است و ظاهر و باطن، خلوت تش یکسان است و دست و زبانش شهادت بر امامتش می دهند و از عفت و پاک دامنی امتحان به عمل آمده است و رفتش بر اساس اخلاص و میانه روی است از این رو تصمیم گرفته شد به عنوان احسان به او امور مربوط به تدریس

[صفحه ۳۰۷]

و اداره مدرسه کنار قبر ابو حنیفه به او واگذار گردد و تمام موقوفات مربوطه از یازدهم ذی القعدة سال ۶۰۴ هـ بعبه او سپرده شود. اورا پرهیز گاری از خداوند متعال امری کند که آن از پاکترین عوامل تقرب اولیاء و ثمر بخش خدمات صلحاء است و روشنترین چیزی است که ارباب ولایات نیاز به آنرا درک کرده اند و بهترین دلیل برای راههای شایسته است و کسی که دارای چنین صفتی باشد در کارها ثابت قدم و بر همه کس برتری خواهد داشت چنانکه قرآن مجید می گوید: "ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر:

قطعا گرامی ترین شما پیش خدا پرهیزگار ترین شما است که خدا دانا و آگاه است "

و اینکه به بهترین وجه و عالیترین شرائط و ضوابط تدریس کند و در این راه بهترین و روشنترین راه را برگزیدن و قرائت قرآن را طبق رسمی که در ختم ها است در هر صبح و شام بر آن مقدم دارد و به دنبال آن درود بر محمد و آل و خلفاء راشدین بفرستد و نسبت به مقام مقدس الناصر لدین الله (همواره مظفر و پیروز باد) دعا نماید.

و از مسائل اعتقاد آنهایی را تدریس کند که از شبهات بدور و برای تحکیم مبانی مبهی مفید است و به دنبال آن مسائل فرعی و مشکلاتی مذهبی را که برای همگان نافع است و مورد بررسی قرار دهد و از مسائل خلافیه آنها را که مایه یکپارچگی و همبستگی پیروان مذاهب است و موجب اختلاف و شقاق نمی شود تدریس نماید و در جمیع حالات خدا را در نظر داشته و تنها از او در آشکار و نهان بترسد.

و در برابر این مت بزرگ از محصول موقوفات چنانکه برای عبد اللطیف ابن کیال بوده: در هر ماه سی قفیز گندم، و ده دینار دریافت دارد و نمازش رادر مسجد جامع قصر شریف در ناحیه مربوط به اصحاب ابو حنیفه به جماعت بخواند و

[صفحه ۳۰۸]

موقوفات را در مصارف مقرره اش صرف نماید و بداند که در برابر آن در پیشگاه خدا مسئول است. و باید در آباد نگاهداشتن موقوفات و استخدام افراد دلسوز و نیکو کار برای حفظ و آبادی آن کوشا باشد تا کارها روی حساب بگردد و اموال محفوظ بماند و باید هر چه زودتر در تعمیر ساختمان قبر ابو حنیفه و مدرسه اش و اصلاح فرش ها و چراغ ها و گرفتن خدمتکاران و وادار کردن شاگردان به درس خواندن و حفظ کتب کتابخانه و تمیز نگاهداشتن آن اقدام نماید. و کسی ندارد جز بعنوان امانت و سپردن گرو کتاب ها را از کتابخانه بیرون برد، و باید این موهبت بزرگ را شکر بگذارد و انشاء الله در بکار بستن آنچه که در این نامه است کوتاهی ننماید.

و این نامه در ۲۳ ذی القعدة سال ۶۰۴ ه نوشته شده و خدا ما را کافی است و اوبهترین و کیل است و درود بر پیامبر مامحمد و آل طاهرینش باد.

[صفحه ۳۰۹]

الشواء کوفی حلی

اشاره

متولد حدود ۵۶۲ و متوفی ۶۳۵
 او نیز درباره " غدیر خم اشعاری دارد که ترجمه بعضی از آنها چنین است.
 " برای کسی که از کیفیر (قیامت) می ترسد، هر گاه وصی پیامبر " ابو تراب " را دوست باشد من ضمانت می کنم که در روزحشر و حساب خدا را بخشنده و علی را شفاعت کننده ببیند.
 او جوانمردی است که از همه مردم از لحاظ کرم و نیرو و برتری دارد، و همسایه خوب و خوش محضر است.
 در حال صلح، باران جود و بخشش از او می بارد، و در هنگامه جنگ چون شیر ژیان غرد.
 هر گاه برای جنگ تیغ از نیام در آرد، برق آن را ابرها منعکس خواهد بود.

وصی المصطفی و ابو بنیه

و زوج الطهر من بین الصحاب

اخو النص الجلی بیوم خم

و ذو الفضل المرتل فی الکتاب

"تنها او در میان صحابه وصی رسول خدا و پدر فرزنداناش و همسر زهرای اطهر

[صفحه ۳۱۰]

است نص آشکار، در روز غدیر، تنها درباره اوست و در قرآن مجید فضائل او به طور آشکار شمرده شده است."

او کیست؟

او ابوالمحسن یوسف بن اسماعیل بن علی بن احمد بن حسین بن ابراهیم، معروف به "شواء" و ملقب به شهاب الدین کوفی حلبی " است که در آن تولد یافته و در آن رشد کرده و در آن وفات نموده است.

او از نوایع شعر و ادب است که از هر سو فضائل به او رو کرده و در نتیجه دارای رای محکم، خواسته های نیک، انگیزه شریف، شعر عالی، ادبیات فوق العاده، قافیه های طلاهایی و عروض متقن است.

بنابر این کسی که طرز تفکر و کارش چنین است چه کسی می تواند از لحاظ فضائل به مقام والای او برسد؟ همکارش ابن خلکان در تاریخش جلد ۲ صفحه ۵۹۷ شرح حالش را نوشته و در "شذرات الذهب" جلد ۵ صفحه ۱۷۸ و تاریخ حلب جلد ۴ صفحه ۳۹۷ و "تتمیم امل الامل" تألیف "سید ابن شبانه" و "نسمه السحر فیمن تشیع و شعر" و "لکنی و الالقاب" جلد ۱ صفحه ۱۴۶ و "الطلیعه فی شعراء الشیعه" نیز به نیکی از او یاد شده است.

و ما آنچه را که در تاریخ ابن خلکان درباره اش آمده به طور اختصاص در اینجای آوریم:

"او مرا ادیب، فاضل، متخصص در علم عروض و قافیه و شاعر بوده که معانی بسیاری بلندی را در ضمن دو بیت و سه بیت بیان می کرد، وی دارای دیوان بزرگی است که در حدود چهار جلد می شود و طرز لباس پوشیدنش همانند مردم قدیم حلب بوده است. او معمولاً در جلسه شیخ "تاج الدین ابو القاسم احمد بن هبه الله بن سعد بن سعید بن مقلد معروف به ابن الجبرانی نحوی لغوی حاضر می شد و بیشتر ادبیات.

[صفحه ۳۱۱]

را از او فرا گرفته و از همنشینیش بهره ها گرفته است.

میان من (ابن خلکان) و او (شواء) دوستی شدیدی و الفت زیادی بوده و در مجالس دورهم نشستیم و در مسائل ادبی با هم بحث و گفتگو می کردیم او بسیاری از اشعارش را برایم می خواند و از اواخر سال ۶۳۳ ه تا هنگام وفاتش همواره با هم مصاحبت و همنشینی داشتیم و پیش از آن او را در مختصر "ابن جبرانی" یاد شده در مقام پیشوائیش در مسجد جامع حلب می دیدم چنانکه در مسجد جامع دمشق نیز رفت و آمد می کرد.

او در گفتگو و محاوره بسیار عالی و در انتقاد و ایراد کردن متین و شمرده بود.

او از کسانی بوده که در شیعه گری غلو می کرده و بیشتر مردم حلب او را به نام "محاسن الشواء" می شناختند، اما حقیقت همانست که در اینجا آوردم یعنی:

اسم او یوسف و کنیه اش "ابوالمحسن" بوده است.

همدم ما "کمال بن شعار موصلی" که همنشین "الشواء" بوده و بسیاری از اشعارش را از او گرفته و آگاه ترین فرد به حالش بوده، شرح حالش را در کتاب "عقود الجمان نوشته" است، در آن کتاب دیدم نوشته بود: تولد او تقریباً در سال ۵۶۲ ه بوده و در روز جمعه نوزده محرم سال ۶۳۵ ه در حلب فوت کرده و در مقبره "باب انطاکیه" غربی شهر دفن گردید و من به خاطر عذری که در آن وقت برایم پیش آمده بود، نتوانستم در نماز بر جنازه او حاضر شوم خدایش رحمت کند و چه همنشین و رفیق خوبی بود؟!

و اما استادش "ابن جبرانی" یاد شده و از قبیله طی و بختری و از ده "جبرین" از اطراف "عزاز" بود. او در علم ادب مخصوصاً "علم اللغه" تخصص داشت و در مسجد جامه حلب در ناحیه شرقی مشرف بر صحن جامع دارای ریاست بود.

او در روز چهارشنبه ۲۲ شوال سال ۵۶۱ ه متولد شد و در روز دوشنبه هفتم رجب

[صفحه ۳۱۲]

سال ۶۲۸ ه در حلب فوت کرد و در پائین کوه "جوشن" دفن گردید، خدایش رحمت کند. "امینی می گوید:

در معجم البلدان جلد ۳ صفحه ۱۷۲ بنقل از عبد الله بن محمد بن سعید بن سنان خفاجی در دیوانش آنجا ابیات جوشن را نقل می کند آمده است که:

جوشن کوهی است در غربی حلب که از آنجا مس قرمز حمل می شد و معدنش همانجا بود، گفته شده از آن وقتی که اسراء خاندان ابی عبد الله الحسین علیه السلام و همسرانش از آنجا عبور کردند آن معدن از بین رفته است و علت آن این بود: یکی از همسران حسین علیه السلام که حامله بود در آنجا سقط کرد و از کارگران معدن در خواست آب و نان کرد، آنان به او بد گفتند و چیزی به او ندادند، او بر آنها نفرین کرد و از آن زمان هر کس در آنجا کار می کند سود نمی برد.

و در کنار آن کوه قبر است معروف به "مشهد السقط" و بنام "مشهد الدکه" نیز خوانده می شود و منظور از آن "محسن بن حسین علیه السلام" است.

[صفحه ۳۱۳]

کمال الدین شافعی

اشاره

متوفی در سال ۶۵۲

او نیز اشعاری درباره "غدیر خم" سروده که ترجمه برخی از آنها چنین است:

"گوش فرا ده تا آیات وحی را که در مدح امامی که خدا او را مخصوص به هدایت کرده است بشنوی:

در سوره آل عمران آیه مباحله است که با فرستادن آن بعضی از مزایایش را شمرده است.

و در سوره احزاب، حامیم، تحریم و هل اتی گواه صادقی است که خدا در آنها علی را ستوده و تطهیرش کرده است کاری که علی

کردوانگشتی که او در حال رکوع بسائل داد، شخصیت انسانی او را به ثبوت رسانید و او را مورد عنایت خاص الهی قرار داد.

و در آیه نجوی که جز او کسی به این فیض عظیمی نائل نگردید، ارزش و شخصیت او آشکار گردید و به او چنان قرب و منزلت

بخشید که دارای مقام ارجمند و تقوی الهی گردید.

و خداوند او را در کنف لطف و محبت پیامبرش بزرگ کرد و از ترتیب و

[صفحه ۳۱۴]

الطاف عمیمش بهره مندش گردانید، و از مکارم اخلاقش که بدان وسیله راه هدایت را بدو می آموخت، بطرز خاصی بهره مندش فرمود بالنتیجه او را برادر خود قرار داد.

و انکحه الطهر البتول وزاده

بانک منی یا علی و آخاه

و شرفه یوم " الغدير " فخصه

بانک مولی کل من کنت مولاه

و لو لم یکن الا قضیه خبیر

کفت شرفا فی ماثرات سجایاه:

" رسول الله خدا فاطمه زهرا را به ازدواج او در آورد و افزود که تو از منی و او را برادر خود قرار داد. و در روز " غدیر خم " او را مفتخر فرمود که: هر کسی که من مولای اویم تو نیز مولای او هستی، واگر در افتخارات زندگیش جز داستان خبیر نبود، تنها همان او را کفایت می کرد..

شرح حال این شاعر؟

ابو سالم کمال الدین محمد بن طلحه بن محمد بن حسن قریشی عدوی نصیبینی شافعی مفتی رحال که یکی از بزرگان و روسای دانشمندان است، امام در فقه شافعی بوده و در حدیث و اصول و مسائل خلافیه و ادبیات و نگارش مهارت داشته و در قضات و خطابه بر همه مقدم بوده و در زهد و پارسائی شهرت داشته است.

او در نیشابور از " ابو الحسن موید بن علی طوسی " و " زینب شعریه " استماع حدیث کرده و در حلب و دمشق و دیگر شهرها حدیث کرده است و حفاظ دمیاطی و

[صفحه ۳۱۵]

مجد الدین بن عدیم و فقیه حرمین کنجی در کفایه الطالب از او روایت کرده اند.

کنجی در کفایه الطالب صفحه ۱۰۸ می گوید: از این قبیل است آنچه که شیخ ما حجه الاسلام شافعی عصر " ابو سالم محمد بن طلحه " قاضی شهر حلب به ما خبر داده است.

او در دمشق در مدرسه " امینه اقامت داشت و به نامه نگاری از ناحیه ملوک مشغول بود و در اینکار مقام ارجمندی یافت و در سال ۶۴۸ ه پادشاه " الناصر " متوفی در سال ۶۵۵ ه صاحب دمشق به او نوشت که عهده دار منصب وزارت شود ولی او امتناع کرد و شانه

از زیر بار آن خالی نمود طبقات سبکی " جلد ۵ صفحه ۲۶ آمده تنها دو روز آن را پذیرفت آنگاه آن را ترک کرد و مخفیانه فرار نمود و تمام اموال و دارائی و آنچه از لباس و بنده و غیره داشت همه را بر جای نهاد و بالباس پنبه ای از دمشق خارج شد و به جای نا معلومی رفت.

و گفته شده که: او دارای علوم غریبه بوده و از آن راه از مغیبات آگاه می شده است.

بعضی گفته اند که: او بعد از این به منصب وزارت برگشت و این گفته را گفتار او در منجم تایید می کند که گفته است:

"هنگامی که منجم در مورد چیزی حکم قاطعی کرد تو آن را نپذیر زیرا کی می داند: خدا چه حکم کرده است؟
او به من منصبی عنایت فرموده و تو به حرف "منجم" اعتماد مکن."

و باز او در این باره چنین گفته است: "هیچ گاه به گفته منجم اعتماد مکن و همه کارها را به خدا واگذار نما و تسلیم او باش و بدان اگر تدبیر چیزی را به-

[صفحه ۳۱۶]

ستاره ای مربوط بدانی، مسلمان نخواهی بود."

او در ابتدای کارش قضاوت "نصیین" و سپس "حلب" را عهده دار گردید آنگاه خطیب دمشق شد و بعد از آن پارسائی پیشه کرد و به مکه رفت و بعد از مراجعه، کمی در دمشق ماند آنگاه به حلب رفت و در آنجا وفات کرد تالیفات او:

۱- عقد الفرید للملک السعید، این کتاب را برای نجم الدین غازی بن ارتق که از پادشاهان "مار دین" بوده تالیف کرده و در مصر چاپ شده است.

۲- الدر المنظم فی اسم الله الاعظم، نسخه ای از آن در کتابخانه حسین پاشا در آستانه به شماره ۳۴۶ موجود است. و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در "ینایع الموده" صفحه ۴۰۳-۴۷۱ قسمتی از آن را نقل کرده است.

۳- مفتاح الفلاح فی اعتقاد اهل الصلاح.

۴- کتاب دائره الحروف.

۵- مطالب السوول فی مناقب آل الرسول که بارها چاپ شده است.

معاصره او "اربلی" در کتاب "کشف الغمه" صفحه ۱۷ گفته است: مطالب السوول فی مناقب آل الرسول تصنیف استاد دانا کمال الدین محمد بن طلحه است، او مرد مشهور و فاضلی بوده که فکر می کنم در سال ۶۵۴ ه فوت کرده باشد، حال او در زهد و پارسائی و ترک کردنش وزارت شام را و گوشه گیری اختیار کردنش امری است آشکار و قریب العهد به تالیف آن کتاب، او در حال گوشه گیری این کتاب (مطالب السوول) و کتاب الدائرة را نوشت، او شافعی مذهب و از روساء و بزرگان آنها است.

و سید هبه الدین ابو محمد حسن موسوی در کتاب "المجموع الرائق" که در سال ۷۰۳ ه آن را تالیف کرده تصریح می کند که این کتاب "مطالب السوول" مال اوست.

و ابن صباغ مالکی متوفی در سال ۸۵۵ ه نیز این کتاب (مطالب السوول) را از

[صفحه ۳۱۷]

آن او می داند و در کتاب "فصول المهمه خود از آن زیاد نقل می کند، و هم اکنون از آن کتاب نسخه ای خطی که در سال ۸۹۶

هازروی نسخه ای به خط مولف که در سال ۶۵۰ ه در جزوه نوشته بوده، نگارش یافته است در کتابخانه " احمدیه " حلب موجود است.

و آقای " شبلنجی " نیز در کتاب (نور الابصار) در مناقب آل نبی مختار، از آن نقل کرده است.

کمال الدین یاد شده چنانکه در طبقات سبکی و شذرات الذهب آمده: در سال ۶۵۲ ه متولد شده و چنانکه در دو کتاب یاد شده و الوافی بالوفیات صفدی و تاریخ او و البدایه و النهایه ابن کثیر و مرآت الجنان یافعی و الاعلام زرکلی و دیگر کتب آمده در هفده رجب سال ۶۵۲ ه فوت کرده است.

ولی در بالا نظر اربلی را دیدید که معتقد است: او در سال ۶۵۴ ه فوت کرده است.

قسمتی از اشعارش که در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده و در کتابش " مطالب السوول " موجود است و از آن جمله است اشعاری که در پایان کتاب قرار دارد و ذیلا ترجمه می شود:

" اگر می خواهی حقائق را درک کنی کمی مهلت بده و از خواندن آیات مربوط به مناقب تجاوز مکن، مناقب آل مصطفی که وسیله آنها به نعمت تقوی و نیکیها راه می یابیم، مناقب خاندان پیغمبر که پیشوای مردمند و هر طالبی وسیله آنها گمشده اش را می یابد، مناقبی که حقائق را آشکار می کند و پرده های سیاه را دور می افکند، بر تو باد توجه به آنها در پنهان و آشکار که این عمل ترا پیش خدا بلند مرتبه خواهد کرد.

و هنگامی که زیانت به آیات مناقب اهل بیت مترنم است آنها را از روی اخلاص و حضور قلب بخوان.

و هر گاه کسی درباره آن با دقت کتابی بنویسد قطعا بزرگترین واجبش را

[صفحه ۳۱۸]

داء نموده است.

و چه بسا ممکن است کسی آن را بخواند، حسناش زیاد شود و از بالاترین مواهب بهره مند گردد.

و هر کس در این باره از خدا درخواست توفیق کند دعایش مستجاب و اقبال از هر سو به او روی خواهد آورد."

و نیز از اشعار اوست که در صفحه ۸ آن کتاب آمده و ترجمه آن چنین است:

"کسانیکه به آنان (اهلیت علیهم السلام) چنگ زنند، آنان برایشان " عروه الوثقی " و ریسمان خواهند بود زیرا که مناقبشان از راه وحی و قرآن ثابت شده و قرآن خوان مناقب آنان را در سوره شوری و هل اتی و احزاب می یابد.

آنان اهل بیت مصطفی هستند که دوستی آنان به طور قطع بر مردم فرض است..

فضائل آنان از لحاظ واقعیت از هر روایتی که راویان از روی جهد و کوشش به دست آورده اند بر تری دارد."

او با این عبارت، اشاره به عده ای از فضائل خاندان عترت و طهارت می کند که قرآن در سوره شوری و هل اتی و احزاب بدان تصریح نموده است:

اما در سوره شوری چنین آمده: قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی و من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا- بگ: و در این باره (نبوت) از شما پاداشی جز دوستی نزدیکانم نمی خواهم، و هر کس کار نیک انجام دهد بر نیکیش بیافزایم."

و ما در جلد دوم این کتاب کتاب (عربی) صفحه ۳۱۰-۳۰۶ و جلد سوم صفحه

[صفحه ۳۱۹]

۱۷۱ در اینکه این آیه در مورد اهلیت عصمت و طهارت نازل شده است بحث کردیم به آنجا مراجعه شود.

و اما در سوره هل اتی چنین آمده است: یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا: " آنان به نذر خود وفامی کنند و از روزی که شر آن انکارناپذیر است بیم دارند و غذا را با آنکه دوست دارند، به مستمند و یتیم و اسیر می دهند."

و ما در جلد سوم صفحه ۱۱۱-۱۰۷ به طور مبسوط بررسی کردیم که این آیه مربوط به اهلیت علیهم السلام است.

و اما در سوره احزاب چنین آمده است: من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا: " از مومنان مرادنی هستند که براستی پیمانهای که با خدا داشتند وفا کردند بعضی از آنها تعهد خویش به سر بردند و بعضی دیگر منتظرند و به هیچوجه تغییری نیافته اند."

و نیز در همین سوره است: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا: " خدا می خواهد که ناپاکی را از شما اهلیت ببرد و پاکیزه تان کند پاکیزه کامل."

در جلد دوم این کتاب صفحه ۵۱ گذشت آیه اول در مورد امیر المومنین و عمویش حمزه و پسر عمویش عبیده نازل شد است. مسلمین اتفاق دارند آیه تطهیر نیز در مورد رسول اکرم و علی بن ابی طالب و حسن و حسین و فاطمه سلام الله علیهم نازل گردیده است.

و ائمه حدیث و حفاظ در این باره احادیث صحیح متواتره، در صحاح و مسانید خود آورده اند که بیاری خدا در مجلدات آینده خوانند محترم را از آن احادیث

[صفحه ۳۲۰]

آگاه خواهیم کرد.

همانطور که گفتیم: او درباره خاندان پیامبر اکرم اشعاری زیاد دارد که ترجمه قسمتی از آنها چنین است:

"خدایا، بحق پنج تن آل عبا که صاحبان هدایت و عمل شایسته اند، آنانکه سفینه نجاتند، و افراد تاجر پیشه سود خواه بسوی آنها می شتابند و دوست شان دارند، آنانکه در روز قیامت آنگاه که مردم در موقف فضاحت بار توقف دارند، دارای مقام ارجمندند، خوارم مفرما و گناهم را بیامرزد تا شاید از آتش سوزان جهنم در امان بماند، زیرا با علاقه شدیدی که با آنها دارم امیدوارم خداوند از سر تقصیراتم در گذرد، آنان برای کسی که دوستشان داشته باشد سپری هستند که او را از حوادث سهمگین نجاتش می دهند و من به آنان متوسلم به این امید که درخواست گناهکار بدبخت به هدف اجابت رسد و رستگاری نصیبم شود و از این رهگذر راه راست را یافته مقامی شایسته یابم."

و نیز اشعار اوست که در مورد قاتلان ابی عبد الله الحسین علیه السلام سروده و ذیلا ترجمه قسمتی از آن آورده می شود:

"ای دشمنان خدا پیشاپیش شما موقفی است که رسول خدا در آنجا از شما پرسش و بازخواست خواهد کرد. در آنجا رسول خدا و فاطمه زهرا، که عزادار است به دشمنی و داد خواهی برمی خیزند و علی نیز داد خواهی آنها را تایید می کند که قطعاً گفته او مورد تایید است.

و شما ای دشمنان خدا در آنروز چه جوابی به آنها خواهید داد؟ در صورتی که در آنروز راهی برای ترک جواب نخواهد بود!!

و شما با کشتن فرزندان شان کار بدی کردید و بار سنگینی متحمل شدید، و امید شفاعتی در آن روز جز از ناحیه دشمنان نخواهد

بود و شرح این ماجرا مفصل است و بسیار روشن است کسی که در روز حشر رسول خدا دشمنش باشد جایگاهش در آتش خواهد بود در صورتی که بر شما واجب بود رعایت آنها را بکنید و نسبت به آنها

[صفحه ۳۲۱]

مهربان باشید تا مورد شفاعت آنان قرار گیرید زیرا آنان آل پیغمبر و اهل بیت اویند و تنها پیروی از طریقه آنان مایه نجات است. مناقبشان در میان مردم مشهور و دارای ارزش چشمگیر است، مناقب آنان چنان زیاد است که از شمارش بیرون است البته برخی از آنها فرع و برخی دیگر اصلند، آنان مظهر مناقب خلقی رسول خدایند که هیچگاه برای آنها افولی نخواهد بود."

[صفحه ۳۲۲]

ابو محمد المنصور بالله

اشاره

متولد ۵۹۶- متوفی ۶۷۰

او قصیده ارزشمندی در مورد ولایت و از آن جمله "غدیر خم" دارد که در حدود ۷۰۸ بیت است که ذیلا ترجمه قسمتی از آن آورده می شود:

"سپاس مخصوص خدای توانائی است که شب و روز را در پی یکدیگر می آورد و ابرها و بارانها را بر روی زمین و جانداران می باراند.

سپس درود خدا مخصوص احمد پدر زهرا او برادر بزرگوارش (علی) و فاطمه و دوفرزندان و آلشان که سفینه نجات و هدایتند باد. ای کسی که از من در باره امام و رهبر بعد از رسول خدا و اینکه چه کسی را پیامبر اکرم جانشین و صاحب امرش تا قیامت قرار داده است، می پرسی گوش به اشعارم ده که از دل سوخته ام حادثه ای که بعد از رسول خدا پیش آمده و وحدت مسلمین را بر هم زده است، تراوش کرده است:

خلافت بلا فصل بعد از رسول خدا طبق فرمان صریح خداوند مال پسر عمش علی بن ابی طالب است، و این حقیقت چنان مشهور و آشکار است که جای هیچ شک و شبهه ای نیست و چگونه ممکن است نورد در روز مخفی باشد؟ لیکن آدم نابینا تند رو می لغزد و سقوط می کند."

[صفحه ۳۲۳]

شاعر نامبرده درباره شخصیت علی بن ابی طالب علیه السلام چنین ادامه می دهد:

"تولدش در بیت العتیق (کعبه) بوده در صورتی که مادرش به این قصد، در آن وارد نشده بود تنها خدایش او را تایید کرد، و هر که او را خوار کند جهنم جایگاهش خواهد بود.

پدرش سرپرست پیامبر اکرم بوده و طبق تحقیقات دانشمندان بی غرض، او به خدا و قرآن بوده است.

حال در پدران دیگران همانند او را نشان بدهید، و مادرش (فاطمه بنت اسد) تربیت برادرش احمد را بعهدہ داشت و هنگامی که او را بسوی حق و حقیقت خواند از او پیروی نمود.

بارها رسول او را مادر خود خواند و بعد از مرگ شخصا تجهیز او را به عهده گرفت و او را با جامه خود کفن کرد و در میان قبرش به احترام او خوابیده و همه فرشتگان تا پایان نمازش ایستاده بودند.

او به حکم پروردگار عالمیان برادر رسول خدا بوده آنها از نور واحدی هستند و برای دیگران چنین شرافتی نیست او همسر سیده نساء عالمیان است که پنجمین فرد از پنج تن اهل کساء است ازدواج او با علی در آسمان بسته شده است و آیا برای دیگران چنین افتخار و عظمتی می یابید؟

خدا در ازدواج او صاحب اختیار بوده و جبرئیل نیز از ناحیه علی نیابت داشته و حاملان عرش خدا نیز شاهد این ازدواج مقدس بوده اند حال اگر چنین واقعه ای برای دیگران، سراغ دارید برایم نقل کنید؟

زهرای حورای انسیه ای است که خدا او را از سبب بهشتی خلق فرمود است و معلوم است که چنین ریشه پاکی که دیگران از همانندش محرومند چه فرزندان بوجد خواهند آمد؟

دو فرزند علی از زهرا دو آقای جوانان اهل بهشتند و بحق فرزندان رسول خدا

[صفحه ۳۲۴]

بشمار می روند آنان از کتاب و سنت شیر خورده اند، و آیا دیگران چنین اسباب پیروزی دارند؟

آنان به تصریح رسول خدا امامند زیرا آن حضرت فرموده است: "حسن و حسین چه قیام کنند و چه بنشینند امامند" رسول خدا امامان حقیقی را که راهنمایان مردم تا روز قیامت هستند در نسل آنان قرار داده است.

برادر او جعفر طیار است که فرشتگان نیک سرشت برادران و مصاحبان اویند. و عمویش حمزه مرزدارشکیبا و شمشیر قاطع اسلام است.

و خدای ما اسم او (علی) را از اسمش (علی) مشتق کرده است علیها چه کسی چنین سهمی دارد؟

و تنها او بر گزیده خدا در اعلام حکم خدا و خواندن سوره براءت در مسجد- الحرام در برابر انبوه مشرکین است نه دیگران.

او تنها آئینه تمام اسلام است و هیچ گاه دیگران چنین شایستگی را ندارند، خداوند صاحب عرش شخصا و به طور آشکار علی را برگزید و جن و انس را در این کار دخالت نداد، اما مردم، انتخاب خدا را نادیده گرفته دیگران را جای او برگزیدند، در صورتی که تنها او صاحب اختیار و ولی مسلمین است که در حال رکوع انگشتر به سائل داده است و با چنین گواه زنده ای چگونه دست از او کشیده و به سوی دیگران شتافتند؟

و تنها او ولی حل و عقد و امر و نهی بر بندگان خدا است و این کار تنها به دستور خداوند بزرگ صورت گرفته است نه آنکه پیامبر اکرم روی فامیلیت چنین عملی را انجام داده باشد.

و این دستور خدا است که می فرماید: از خدا و پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید.

علیهذا بدیہی است هر کسی از او اطاعت کند رستگار خواهد بود.

رسول خدا منذر و علی هادی است و او در لیلہ المیبت با خوابیدن جای پیامبر

[صفحه ۳۲۵]

اکرم زیر باران تیر و سنگ که بسوی او پرتاب می کردند ثابت کرد که قربانی خوبی برای رسول خدا است، او در این شب حساس که از هر سر بوی مرگ به مشام می رسید تا به صبح شکیبائی پیشه کرد و هنگامی که هوا روشن گردید همانند شیر شرز در میان نشان آشکار گردید: آنان رنگ پریده و وحشت زده به سوی خانه هایشان برگشتند و خداوند آیه: "و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاه الله" را در حقش نازل فرمود و آیا چنین حقیقتی که خداوند آنرا به جن و انس نشان داده هر گونه شک و شبهه ای را در مورد ولایت او از بین نمی برد؟

آیا رسول خدادار حقش نفرمود که: تو شهسوار عربی؟ و چه بسیار خداوند وسیله او اندوه و بلا را (از رسول خدا و اسلام) دور فرمود؟ در شگفت باش و مادامی که زنده ای چیزهای شگفت آور خواهی دید.

وقتیکه حدیث رسول خدا شهر علم و علی در آنست را شنیدی دیگر مرا مورد ملامت قرار نخواهی داد چرا در علاقمندی به مولایم اینقدر طولانی سخن می گویم.

و نیز رسول خدا در باره اش فرمود: داورترین و داناترین شما علی است.

و همانند همین گفته است فرمود پیامبر اکرم که: "او صندوق دانش و علم من است" و کجا غیر از وصی چنین مقامی را دارا است؟

آیا او حجت آسکار و دلیل روشن برای مردم و ما فوق مردم نبود و دانش آنان در برابر دانش او بمنزله قطره در برابر دریا نبود در صورتیکه قطره کجا و دریا کجا؟!

او به حق آگاهی درست به تورات و انجیل و زبور و قرآن داشته و محیط بر - آنها بوده است.

آیا در باره کدام یک از آنها رسول خدا فرموده است: علی با حق است و حق با او؟

آیا دیگران آنچه را که او از دانش وسیع دارد، دارا هستند؟ پس درود

[صفحه ۳۲۶]

بر او و بر دانش گسترده اش و آیا خطیب و نثر و نظم گو و واعظگو و واعظ و مشکل گشا و جوابگوی، مشکلاتی چون او سراغ دارید؟ اوست که می گوید: تنزیل و تاویل، مجمل و مفصل، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ قرآن را بخوبی می دانم و اوست که می دانیم قطعا امین بر وحی و همه امور است و بغیر او چنین اطمینان را قطعا نداریم.

و خداوند درباره او و همسرش فاطمه و فرزندانش سوره هل اتی را نازل فرمود آنگاه که نذر آنان مقبول افتاد در نتیجه مسکین و یتیم و اسیر را اطعام کردند و خود گرسنه ماندند.

و آیه انفاق در شب و روز، پنهان و آشکار بخاطر رضای خدا در باره او نازل گردید.

و آیه عبادت برای خدا و سجده و قیام برای حق تعالی در حق او نازل گردید.

و آیه وقوف برای سوال بی شک در حق علی پدر حسن و حسین نازل شده است.

و اوست لسان صدق حضرت ابراهیم، و آیه ایذاء و آیه سقایه و ایمان و هدایت و آیه محبتی از رحمان و آیه تطهیر و امر به نماز در حق او نازل شده است.

و "اهل ذکر" در قرآن، او از جانشینان دیگر پیغمبر اکرمند نه دیگران و آیه مباحله درباره او و دیگران از صحاب کساء و پنج تن

نازل شده است.

و این علی نفس پیامبر و فرزندان او و فرزندان رسول خدا یند و او چه شرافت و عظمت شگفت آوردی دارد که از خورشید نیز روشنتر است.

پیامبر اکرم بارها در حقش فرمود: "تو ولی و وصی و وزیر و برادر من هستی."

و هل سمعت بحديث مولى

يوم الغدير و الصحيح اولى:

"و آیا حدیث مولى را در روز غدیر شنیدی که صحیح آن اولی است (یعنی منظور

[صفحه ۳۲۷]

از مولى اولی بتصرف است."

آیا رسول خدا در باره او چنان نگفت که جای شبهه ای برای مخالفان باقی نماید؟ و آیا حدیث منزلت را شنیده‌ای که در این حدیث پیامبر اکرم آنچه را که هارون نسبت به موسی داشته جز نبوت که امید می رفت برای هارون باشد، برای علی اثبات فرموده است.

قرآن درباره وصی پیامبر اکرم حکم کرده که او امام در میان بهترین امتها است. پس هر کس مخالفت کند ستم و کار بدی کرده است.

یکی گفت: دلائل فراوانی در مورد امامت و پیشوائی مردان نیکو کار (خلفاء) دارم، با این همه دلائل چه می گوئید؟ گفتم: اگر حدیث منزلت و غدیر در میان آنها باشد کافی است در صورتی که این احادیث مربوط به علی بن ابی طالب علیه السلام است و بدون اینها دلائل تو علیل است.

تو هیچ گاه خبر واحد و یا گفته دروغگوی معاند را همانند حدیث رسول خدا در روز "غدیر" در برابر همه مردم قرار داده که این حدیث متواتر و میان مردم چنان مشهور است که جای هیچ گونه شکی درباره آن نیست و رسول خدا رسماً در میان مردم فرمود: علی امام بر حق است."

شرح حال المنصور بالله

ابو محمد منصور بالله امام حسن بن محمد بن احمد بن یحیی بن یحیی بن یحیی یکی از امامان زیدیه در یمن و یکی از بزرگان آنها است. او در علم حدیث و ادب و شعر مقام ارجمندی دارد و در علم منظره و جدل معروف است. و کتاب برزگ و ضخیمش "انوار الیقین" که در شرح همین قصیده نوشته بیان گر شخصیت علمی اوست. او در ایام "مهدی احمد بن حسن" از اجله علما بشمار می رفت و درباره او

[صفحه ۳۲۸]

اشعاری سروده که از آن جمله است شعری که سلامی او را تهنیت گفته است (چنانکه گفته شده: یوسف بن عمر پادشاه یمن یا معتصم عباسی ابو احمد عبد الله متوفی در سال ۶۵۶ هـ در نفر را تحریک بوده او را بکشند، آنها نیز بر او حمله کردند و مجروحش نموده، اما اطرافیانش آنها را گرفته و کشتند و او از این ماجرا جان سلامت برد، بعد از این واقعه ابو محمد منصور شعر مفصلی درباره امام مهدی احمد بن حسین سروده و نجاتش را از این حادثه به او تبریک گفت).

ابو محمد منصور بالله در سال ۵۹۶ هـ متولد و بعد از قتل امام احمد بن حسین به عنوان امامت با او بیعت شد و دعوتش در سال ۶۵۷ هـ بوده و در شهر "رغافه" از شهرهای "صعده" در محرم سال ۶۷۰ هـ وفات یافته است.

شرح حال او در کتاب "نسمه السحر فیمن تشیع و شعر" آمده است.

[صفحه ۳۲۹]

ابو الحسن جزار

اشاره

متولد سال ۶۰۱ و متوفی در سال ۶۷۲

او اشعار زیادی در مورد امامت و از آنجمله مساله "غدیر" دارد که برخی از آنها ذیلا آورده می شود:

"ای داماد رسول خدا گوارا باد ترا روزی که برای پاکان نشاط-انگیز بود.

تو در خلافت از همه مقدمی زیرا چنانکه شرائط در تو جمع است در دیگران وجود ندارند:

صب الغدير على الالى جحدوا لظى
یوعى لها قبل القیام ازیز:

"داستان غدیر برای کسانی که منکر آند چون شعله آتشی است که آذیر آن پیش از قیامت آگاهشان خواهد کرد."

ان یهمزوا فی قول احمد انت مو

بی للوری؟ فالهامز المهموز:

"اگر گفته رسول خدا را که فرموده": تو مولای مردمی "عیب گرفتند عیب گیرنده خود معیوب است.

دوست و ارادتمند تو از جهنم نمی ترسد زیرا جهنم با دوست تو کاری ندارد و مخصوص دشمنان تو است. کسی که دوستی ترا به همراه داشته باشد، حرزی است که او را از آتش جهنم محفوظی دارد.

[صفحه ۳۳۰]

تو قسیم الجنة و النار هستی که دشمنت را می سوزانی و دوستت را در بهشت رستگاری کنی"

این قصیده که خیلی طولانی است در بسیاری از مجموعه های خطی کهنه موجود است و بعضی از ابیاتش در کتب ادبی پراکنده است.

آشنایی با این شاعر

یحی بن عبد العظیم بن یحی بن محمد بن علی جمال الدین ابو الحسن جزار مصری یکی از شعراء فراموش شده شیعه است. با آنکه فرهنگهای قدیمی کمتر شرح حال او را نوشته اند، اشعارش در کتب ادبی و قاموسها بمناسبت زیبایی و جذابیتی که داشته زیاد آمده است.

و اگر شرح حال نویسان از تاریخ او غافل مانده اند او شخصا شرح کاملی از زندگی خود نوشته که هر کس با اشعارش آشنائی داشته باشد، چاره ای جز این ندارد که اعتراف به فوق العادگی و نبوغش کند و او در فن " توریه " و " استخدام " مهارت خاصی دارد و از دیگران مقدم است.

" ابن حجه " در کتاب " الخزانة " می گویند: " جزار " و " سراج وراق " و " حمامی " با هم پیمان بستند که برای یکدیگر شعر بگویند و البته شغل و القابشان در نظم توریه کمکشان می کرد تا آنکه در باره " سراج وراق " گفته شده: اگر لقب و کارت نبود نصف شعرت از بین رفته بود.

آنچه که درباره " جزار " در خزانه ابن حجه و فوات الوفيات کتبی جلد ۲ صفحه ۳۱۹ و البدایه و النهایه ابن کثیر جلد ۱۳ صفحه ۲۹۳ و شذرات الذهب جلد ۵ صفحه ۳۹۴ و نسمة السحر یمنی و الطلیعه فی شعراء الشیعه علامه سماوی آمده دون مقام اوست و شخصیت او بالاتر از اینهاست. استاد ما علامه سماوی از اشعار او دیوان برزگی گرد آورده که بیش از ۱۲۵۰

[صفحه ۳۳۱]

بیت شعر دارد و البته برای او دیوان دیگری نیز بوده که در فرهنگ های پیش از آن توصیف شده که مشهور است، و نیز او دارای قصیده‌ای است درباره حکام و خلفاء و عمال مصر که صاحب " نسمة السحر " آن را مفید دانسته است، و گویا آن قصیده در کتابخانه های یمن بوده که صاحب " نسمة السحر " از آن آگاهی یافته است.

او در مرثیه امام حسین علیه السلام اشعاری گفته که " تمام المتون " صفدی صفحه ۱۵۶ و غیره آن را نقل کرده اند که ترجمه قسمتی از آن چنین است: " وعاشورا می آید و مرا بیاد مصیبت جانکاه حسین علیه السلام می اندازد و ایکاش نیامده بود. روزی که می گذرد ولی هرگاه بیادش می افتم صبر و قرار از من ربوده می شود، ایکاش چشمی که در آنروز سرمه می کشد سالم نماند و دستی که به عنوان شماتت خضاب می کند بریده گردد، مگر حسین در اینروز کشته نشده؟ پس پدر او در این روز از همه محزون تر است. "

او در باره حریق حرم پیامبر اکرم چنین سروده است: " در آتش گرفتن حرم پیامبر اکرم بگفتار ابلهان اعتناء نکنید زیرا قطعا از ناحیه خدا در آن سری بوده که بر عقلا پوشیده نیست و آن اینکه: از آثار بنی امیه در ساختمان آن چیزی باقی نماند. "

مسجد شریف نبوی شب جمعه اول ماه رمضان سال ۶۵۴ ه بعد از نماز تراویح (نماز مستحبی ماه رمضان) وسیله فراش ابو بکر مراغی که چراغ ازدستش افتاده بود آتش گرفت، سقف و دیوارهای آن سوخت و سربهای آن آب گردید، و این آتش سوزی پیش از خوابیدن مردم صورت گرفته بود، و از این آتش سوزی سقف حجره شریفه نیز طعمه حریق گردید و در میان آن فرو ریخت!!

شعراء در این باره شعرها گفتند و گویا " ابن تولو المغربی " از ابیات یاد شده " جزار " چنین پاسخ گفته است: " به روافض (شیعه

های) مدینه بگو: چه چیز شمارا وادار می کند که در مذمت کردن، از سفیهان پیروی کنید؟ حرم پیامبر اکرم آتش نگرفت مگر بخاطر آنکه شما در آن صحابه رسول خدا را مذمت می کردید."

ابن حجه در "الخرانه" صفحه ۳۳۸ گفته است که او در سال ۶۰۱ متولد شده و در

[صفحه ۳۳۲]

سال ۶۷۲ ه در مصر وفات کرده است.

و ابن کثیر در "البدایه و النهایه" روز و ماه وفاتش را نیز ذکر کرده و گفته است: او در دوازدهم شوال سال ۶۷۲ ه فوت کرده است. و تمام مورخان ولادت و وفاتش را اینطور نوشته اند مگر صاحب "شذرات الذهب" فوت او را در سال ۶۷۹ ه دانسته و گفته است: "او در شوال سال ۶۷۹ ه فوت کرده و سنش در آن وقت ۷۶ سال یا همانند آن بوده و در "قرافه" دفن شده است. و در هر صورت خدا دانا تر است.

[صفحه ۳۳۳]

قاضی نظام الدین

اشاره

متوفی در سال ۶۷۸

او اشعار در مدح خاندان پیامبر اکرم و داستان غدیر خم دارد که ترجمه برخی از آنها چنین است:

"خدا به شما خیر کثیر عنایت کند ای آل یاسین و ای ستارگان حقیقت و ای علمهای هدایت میان ما. خداوند اعمال هیچ بنده و دین هیچ فردی را جز با محبت شما نمی پذیرد.

اگر دست های جنایتکارم جز مارو افعی برایم فراهم نکرده در روز قیامت تنها امید نجات از شما دارم.

آری سنگینی را وسیله شما سبک می کنم، آری در حشر میزانهارا وسیله شما سنگین می نمایم.

و هر کس شما را در راه خدا دوست ندارد، از عذاب دردناک قبر و قیامت در امان نخواهد بود. به خاطر شما افلاک آفریده شده که اگر او نبود، اندازه ها تکون پیدا نمی کرد.

چه کسی در امر ولایت همانند علی است؟ دشمنان او جز دیوانگان نیستند.

[صفحه ۳۳۴]

چنانکه نقل کرده اند: اسم علی در عرش نوشته شده چه کسی می تواند آن را از بین ببرد و یا را رنگ کند؟ چه کسی حجت خدا و ریسمان محکم خدا و بهترین مردم است که دوستیش در حشر بی نیازتان می کند؟ چه کسی در میدان معرکه مبارزه، و در مقام استدلال دلیل قاطع است؟

چه کسی همانند او دارای جفر و جامعه است که از اسرار غیب در آن نگاشته شده است؟ و چه کسی همانند هارون نسبت به موسی برادریش را نسبت به پیامبر اکرم پیش مردم ثابت کرده است؟

مه‌ما تمسک بال‌اخبار طائفه

فقوله: وال من والاه یکفینا

یوم الغدیر جری الوادی فطم علی

قوی قوم هم کانوا المعادینا

شبله ریحاتنا روض الجنان فقل

فی طیب ارض نمت تلک اریاحینا:

"هر گاه طائفه ای به اخبار تمسک جویند فرموده رسول خدا "خدایا دوست بدار آنکس که او را دوست می دارد" ما را کفایت خواهد کرد.

در روز غدیر رسول خدا میان آن بیابان در میان آن مردمی که دشمن ما بودند او را معرفی فرمود که فرزندانش در دو ریحانه باغستان بهشتند پس بگو: این عطر و ریاحین به خاطر پاکی و خوشبوئی آن زمینی است که این ریاحین را پرورده و پدید آورده است".

این قصیده در حدود ۴۲ بیت است که قاضی مرعشی در مجالس المومنین صفحه ۲۲۶ آن را ذکر کرده است. او با این گفته اش "به خاطر جد شما افلاک آفریده شده که اگر او نبود، اندازه ها تکوین پیدا کردی" اشاره به آن روایتی کرده که حاکم بطور صحیح در مستدرک جلد ۲ صفحه ۶۱۵ از ابن عباس رضی الله عنهما چنین آورده است: "خداوند به عیسی علیه السلام وحی فرمود که ای عیسی به محمد(ص) ایمان بیاور و به آن عده از امت که او را درک می کنند دستور ده که به او ایمان بیاورند، پس اگر محمد نبود من آدم را خلق نمی کردم، و اگر محمد نبود من بهشت و جهنم را نمی آفریدیم، من عرش را روی آب آفریدم اما قرار نداشت روی آن نوشتیم: خدای جز خدای یکتا

[صفحه ۳۳۵]

نیست محمد (ص) رسول خدا است، نگاه آرام گرفت."

سبکی نیز در "شفاء السقام" صفحه ۱۲۱ آن را آورده و اقرار به صحت آن کرده است و زرقانی نیز در شرح مواهب جلد ۱ صفحه ۴۴ آنرا آورده و گفته است: ابو الشیخ آنرا در طبقات اصفهانیین آورده و حاکم آن را صحیح شمرده و سبکی و بلقینی در فتاوی خود بان اقرار نموده اند.

و حاکم بعد از این حدیث، حدیث صحیح دیگری را که تاحدودی همانند روایت گذشته است نقل کرده که مضمون آن چنین است: رسول خدا فرمود: هنگامی که آدم خطا کرد، گفت: خدایا از تو بحق محمد (ص) می خواهم که از خطایم صرف نظر کنی، خداوند فرمود: ای آدم، چگونه محمد را شناختی در صورتی که هنوز او را نیافریده ام؟ گفت: خدایا چون هنگامی که مرا آفریدی

و از روح در من دمیدی، سرم را بالا کردم، در قائمه های عرش دیدم نوشته است: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، پس دانستم که تو به سمت اضافه نمی کنی مگر محبوبترین مخلوق را، خداوند متعال فرمود: ای آدم راست گفتی، او محبوبترین خلق به سوی من است، مرا بحقش بخوان تا ترا ببخشایم و اگر محمد نبود ترا نمی آفریدم."

این روایت را بیهقی در "دلائل النبوه" که ذهبی درباره اش گفته است: از آن بهره گیر که تمامش هدایت و نور است، و طبرانی در معجم الصغیر آورده و سبکی در شفاء السقام صفحه ۱۲۰ و سمهودی در وفاء الوفاء صفحه ۴۱۹ و قسطلانی در مواهب- اللدنیه و زرقانی در شرح آن جلد ۱ صفحه ۴۴ و عزامی در فرقان القرآن صفحه ۱۱۷ به صحتش اعتراف کرده اند.

این مختصر را برای آگاهی خواننده محترم در مورد نادرستی گفته ابن تیمیه و هم مسلکانش مانند "قصیمی" نوشته ایم تا فضیلت رسول خدا را از روی بصیرت درک کرده گول این گمراهان را نخورند.

آشنایی با شاعر

نظام الدین محمد بن قاضی القضاة اسحاق بن مظهر اصفهانی یکی از ادیبان

[صفحه ۳۳۶]

بزرگ و کم نظیر است که در همه فنون و فضائل فرید عصرش بوده و در عراق قاضی- القضاة و هم نشین خواجه شمس الدین محمد جوینی ملقب به صاحب الدیوان متوفی در سال ۶۸۳ هـ بوده و مدائحی در باره اش گفته که از آن جمله است: "مردم همانند شعرند که بیت القصیده آن صاحب دیوان است او شمس الممالکاست که با مرتبه بلندش ملک و ایوان، شوکت و جلال پیدا کرده است."

او در پایان غدیریه یاد شده اش خواجه بهاء الدین فرزند خواجه شمس الدین رادمح کرد و دیوانش را بنام علاء الدین خواجه عطاء الملک جوینی متوفی در سال ۶۸۱ هـ برادر خواجه شمس الدین صاحب دیوان نام گذاری نمود.

او شعری دارد که در آن سلطان محققین خواجه نصیر الدین طوسی متوفی در سال ۶۷۲ هـ را مدح کرده است.

شرح حال او در کتاب مجالس المومنین صفحه ۲۲۶ و تاریخ آداب اللغة جلد ۳ صفحه ۱۳ آمده است. مولف کتاب اخیر درباره اش گفته است: او در سال ۶۷۸ هـ وفات کرده و دارای دیوانی بنام "دیوان منشات" است که در موزه انگلستان موجود است و صاحب ریاض الجنه در قسمت چهارم در زمره علماء او را آورده و گفته است:

او دارای رساله ای بنام "القوسیه" است که بعضی از بزرگان نیشابور شرحی بر آن نوشته و او را چنین ستوده اند: او قاضی ترین قضات عالم، مفتی طوائف امم و منشی بدایه و عجایب است...

"از اشعار او در کشکول شیخ بهائی و مجالس المومنین قاضی و خزائن نراقی کم و پیش بچشم می خورد.

[صفحه ۳۳۷]

شمس الدین محفوظ

اشاره

متوفی در سال ۶۹۰ ه ق

وی اشعار زیادی در مورد امامت و غدیر خم سروده که ترجمه بعضی از آنها ذیلا آورده می شود ":

بیاله، شفاف و می ناب و نسیم لطیف و نغمه بلبلان روح افزا است، و بهار چنان زمین را پوشانده که از لحاظ زیبایی همانند ندارد، زمین بعد از برهنگی باغستانی طرب انگیز و یا حریر سبز است و پرندگان دارای نغمه های گونه گونه با نوحه سرا و یا طرب انگیز خواستنی هستند، و آنها برخی زیاد و پیچیده که از چمنها روانند، و نسیم روح افرا بر باغستان می وزد و بوی عطر و گلاب از آن به مشام جان می رسد همانند مدیحه آل محمد (ص) که کشتیهای نجاتند و شعرا با شعر گفتن درباره آنها طلب عطر کرده و معطر می شوند.

آنان پاکان و پاکیزگان و رکوع کنندگان و سجده کنان و آقایان و نجیبانند.
از آنها علی ابطحی هاشمی تیز رای هنگام حوادث و سر و صدا های جنگ

ذاک الامیر لدی الغدیر احو

البشیر المستنیر و من له الانباء

طهرت له الاصلاب من آبائه

و کذاک قد ظهرت الانباء:

[صفحه ۳۳۸]

"اوست امیر که در روز غدیر تعیین شده، او برادر پیامبر اکرم است از اصلا ب پاک متولد شده و فرزندانش نیز همگی پاکند"
آیا وصف کنندگان می توانند آنچه‌آنکه شایسته است او را مدح کنند در صورتی که قرآن درباره اش مدح و ثنا گفته است؟
او دارای همسری است که نورش همه جا را روشن کرده و از این رو او را زهرا نامیده اند و امامان از فرزندان اویند که گذشنگان و آیندگان وسیله آنها شرافت پیدا کردند. مبدا آنها امام حسن مجتبی علیه السلام است که کریمان به انساب و افتخار می کنند.
و بعد از او امام حسین علیه السلام است که شهیدان وسیله او بدرجات عالیشان نائل گردیده اند.
و بعد از امام بزرگوار حضرت زین العابدین علیه السلام که امام نجیب و امین و سجده کننده و گریان است.
و بعد از او امام باقر علیه السلام است که تمام کارهایش ستوده و نعمت است.
و بعد از او امام صادق علیه السلام است که عالم اهل بیت است و تمام شاگردانش همگی بزرگواران و سعادت‌مندانند.
و بعد از او امام موسی بن جعفر علیهما السلام است که به ضریحش زوار تبرک می جویند.
و بعد از او امام رضا علیه السلام است که علم هدایت و گنج تقوی و باب امیدواری و از بین برنده تاریکی و روشنی بخش دلها و جامعه است.

و بعد از او جوادالائمه و فرزند برومندش امام هادی علیهما السلام اند که نشانه های روششان مردم را هدایت می کند.

و بعد از او امام حسن عسکری علیه السلام که در درخشندگی خیره کننده ای از نور جلال، او را احاطه کرده است.

[صفحه ۳۳۹]

و بعد از او حضرت مهدی علیه السلام است که امام پاک و پسر امام پاک است و در شرق و غرب پرچم نورانی او افراشته خواهد شد.

او زمین را بعد از فساد آباد می کند تا جائی که گرگ با میش در یکجا زندگی کنند.
من ای پسر عم رسول خدا قلبا شمارا دوست دارم و دلم به هوای کوی شما است.
و کسانی که درباره شما غلو می کنند و یا شمارا دشمن دارند کافر می دانم"

این شاعر کیست؟

شیخ شمس الدین محفوظ بن وشاح بن محمد ابو محمد حلی اسدی از اقطاب فقاها و از بزرگان علم و ادب است او از کسانی است که براریکه زعامت دینی و فتوی تیکه داشته و مرجع حل مشکلات و مراجعات مردم و از مشایخ اجازه کسانی که از شیخ نجم الدین محقق حلی متوفی در سال ۶۶۷ ه روایت می کرده اند بوده است.

و حافظ محقق کمال الدین علی بن شیخ شرف الدین حسین بن حماد لیبی واسطی از او روایت می کند.

و شارح قصائد علویات سروده ابن ابی الحدید موسوم به "غرر الدلائل" نیز از او روایت می کند و در اول همان کتاب می گوید:
این قصائد را بر استادام امام عالم فقیه شمس الدین ابی محمد محفوظ بن وشاح قدس الله روحه قرائت کردم و اینعمل در خانه اش در "حله" در صفرسال ۶۸۰ ه واقع شده است.

امینی می گوید:

فکر می کنم که شارح این قصائد صنفی الدین محمد بن حسن بن ابی الرضای علوی بغدادی صاحب قصیده بایه باشد که قصیده بایه را در مرگ شمس الدین

[صفحه ۳۴۰]

محفوظ سروده است در هر صورت خدا داناتر است.

میان شاعر ما و استادش محقق حلی، مکاتباتی واقع شده که از آن جمله است آن چیزی که شیخ ما صاحب معالم در اجازه بزرگش آورده است.

از تاریخ ولادت شیخ ما شمس الدین و وفاتش آگاهی درستی نداریم، مگر اینکه می دانیم او تا سال ۶۸۰ ه زنده بوده و علامه سماوی وفاتش را در حدودسال ۶۹۰ ه دانسته است و انسان جستجو گر، از قصائدی که بزرگان معاصرینش در مرگ او گفته اند می تواند عظمت علمی و شخصیت اجتماعیش را در یابد.

پسر او ابو علی محمد مشهوربه تاج الدین بن وشاح است که قاضی حله بوده است.

صنفی الدین حلی که در جلد ششم این کتاب شرح حالش خواهد آمد، درباره او مرثیه ای گفته که در دیوانش صفحه ۲۵۶ موجودات و نیز قصیده دیگری در حدود ۵۳ بیت در دیوانش صفحه ۲۱۰ دارد که در آن از گفته ای که به او از قولش نسبت داده اند عذر خواهی می کند.

و از "آل محفوظ" در سوریه و عراق هم اکنون افراد شایسته ای هستند که استاد، حسین بن شیخ علی بن شیخ محمدجواد بن شیخ

موسی آل محفوظ کاظمی رساله ای درباره شرح حال خانواده بزرگوارش نوشته است و شرح حال بزرگان این خانواده بزرگ را سیدنا صدر کاظمی در تکمله امل الامل و شیخ رازی صاحب "الذریعه" در وفيات الاعلام آورده اند. در کتاب "امل الامل" و غیره شرح حال فردی بنام "سدید الدین سالم بن محفوظ بن عزیزه بن وشاح سوریه ای" آمده که محقق حلی متوفی در سال ۶۶۷ ه بر او قرائت کرده و سید بن طاووس متوفی ۶۶۴ ه و پدر علامه حلی از او روایت کرده اند در صورتی که علامه در سال ۶۴۸ ه متولد شده است.

و صاحب "روضات الجنات" در صفحه ۳۰۱ از کتابش استظهار کرده که او پسر شاعر ما (شمس الدین محفوظ) است و حال آنکه چنین استظهاری درست به نظر نمی آید، زیرا شاعر ما یکی از کسانی است که از محقق حلی روایت می کند.

[صفحه ۳۴۱]

بنابر این چگونه ممکن است سالمی که محقق حلی بر او قرائت کرده پسرش باشد؟ به علاوه طبقه کسانی که از سالم روایت کرده اند طبقه مشایخ شمس الدین محفوظ هستند و مقتضای آن اینست که از پدرش مقدم باشد؟ و آنچه که نظر ما را تایید می کند اینست که از پسر شاعر ما "ابو علی محمد تاج الدین بن محفوظ" که در امل الامل شرح حالش آمده سید الدین ابن معیه متوفی در سال ۷۷۶ ه روایت می کند وصفی الدین متوفی در سال ۷۵۲ خ در مرثیه اش شعر گفته است اگر سالم برادر او بود، می باید کسانی که از او روایت می کنند از اهل این طبقه باشند، نه یک قرن پیش از آن.

[صفحه ۳۴۲]

بهاء الدین اربلی

اشاره

متوفی در سال ۶۹۲ یا ۶۹۳ ه. ق. او نیز درباره "غدير خم" اشعاری دارد که ترجمه بعضی از آنها ذیلا آورده می شود:

"و آن را که به سوی امیر المومنین فرستادم، همانند کشتیها است که در میان امواج سهمگین دریا پنهان شده باشند. تیر هائی که مسافت زیادی را طی می کنند، از نازکی زه ها حکایت می کنند.

او بدوش گیرنده سنگین ها و بر آورده حاجتهای و پناه بی پناهان و دادرس گرفتاران است.

او دارای چنان شرف و عزت است که حتی حسودان به آن اقرار دارند و برای "يعرب" و "نزار" نیز افتخار است.

او دارای چنان بزرگواری مطبوعی است که همانند آب برای تشنه کام، و ستطوتش نیز همانند آتش است.

او دارای چنان افتخاراتی است که دشمن به آن گواهی می دهد، آری حق آشکار و شمشیرها برهنه اند

[صفحه ۳۴۳]

از او درباره " بدر " که شمشیر چگونه با کشتن دشمنان خدا جلا یافته بود، آنگاه که نیزه ها همانند ستارگان درخشان در آسمان غبار آلوده، پنهان و آشکار می شد.

از او درباره " خبیر " پرس اگر از اخبار و آثار صحیح، در این باره بی خبر مانده ای. و از مردم " هوازن " پرس که حیدر چگونه در آنروز همانند شیر شرزه فداکاری و حمله نمود.

و اسال بخم عن علاه فانها
تقضى بمجد و اعتلاء منار:

" درباره مرتبه و مقام عالی او، از داستان تاریخی " غدیر خم " پرس که دلیل قاطعی بر عظمت و بزرگواری اوست. " و با دوستی او هر مقصری امید نجات دارد و گناهان بزرگ از او ریخته می شود.

برو به سوی زمین نجف و در آنجا توقف کن و زمین آن را ببوس و زیارت کن که بهترین مزارها است. و در آنجا با کمال تواضع و تعظیم زیارت کن، چنانکه در خانه خدا زیارت می کنی و بگو: درود بر تو ای بهترین مردم، وای هدایت-کنندگان بزرگ و نیکوکار.

ای آل طه و ای کریمان امروز، سوگند با شما است، زیرا در عصر ما " یمین فجار " نیست.

من به شما علاقمندم به این امید که آرزوهایم وسیله پنج تن بزرگوار بر آورده شود.

پس بر شما از ناحیه ام درود باد زیرا شما منتهای امید و آرزویم هستید. "

او قصیده ای درباره مدح خاندان پیامبر اکرم دارد که در صفحه ۱۹۷ کتابش " کشف الغمه " چنین آمده است:

[صفحه ۳۴۴]

" متعرض دوستی مردمی باش که ریسمان معروفشان نیرومند و محکم است، برگزیدگان خدا در میان مردمند که چهره دوستانشان نورانی و درخشان است. امناء بزرگوار خدا و ارباب کرمند که فضیلت آنان مشهور است، بهره رسانندگان هنگامی که تلاشها می ماند، و پناه دهند گانندگان هنگامی که پناه دهنده ای نیست، آنان دارای ریشه های پاک و طهارت مولدند از شکمها و پشتهای پاک به دنیا آمده اند، آنان عترت پیامبر اکرمند و ای کسی که پرسیدی، افتخار به علی که معالم دین خدا وسیله او محکم شده و زمین از اضطراب به خاطر او در امان مانده ترا بس است که خداوند وسیله او در آن هنگام که یآوری جز او در میان مردم نبوده پیامبرش را یاری کرده است، و با فرزندان او که هادیان مردم بسوی حقند، تاریکیها را روشن و مبهمات را آشکار فرموده است، از او درباره چنین و بدر پرس که جز انسان آگاه پرستش پاسخ نخواهد گفت، در آن هنگام که آتش جنگ شعله و ربود جز او کسی غبار غم از چهره رسول خدا و مسلمین دور نمی کرد.

حسدوه علی ماثرتی
و کفا هم حقدا علیه الغدیر:

" به افتخارات زیادش حسد بردند و تنها داستان غدیر برای حسد بردنشان کافی است. "

او شیری است که در موارد دشواری، جز چکاچک اسلحه صدائی از او شنیده نمی شود، او قلبی آرام دارد و هیچ گاه مشکلات در او سستی پدید نخواهد آورد، و هنگامی قطعه شده و به خاک افکنده شده است، او دارای ثبات و صبری است که با قلم قضاء الهی درباره اش نوشته شده که به حکم آن حوادث واقع می شود، او دارای افتخارتی است که عطر آن افق را معطر کرده و از آن بوی مشک و عیبر می آید."

شخصیت شاعر

بهاء الدین ابو الحسن علی فخر الدین عیسی بن ابی الفتح اربلی مقیم بغداد

[صفحه ۳۴۵]

مدفون در آن، یکی از نوابغ و از دانشمندان کم نظیر جهان اسلام است که با دانش و معلومات چشمگیرش در قرن هفتم درخشید، او در زمره بزرگترین علماء علم ادب پیش از خود قرار دارد و اگر چه لولو نگارش وسیله او گرد آورده شده و گردن بند شعر از نظم یافته است، اما با اینحال او یکی از سیاستمداران عصر درخشانش بوده که شانه های وزارت وسیله او بالا رفت و بساط آن رونق گرفت چنانکه حقیقت فقه و حدیث وسیله او آشکار گردید و سنگرهای مذهب وسیله او حمایت شد.

و کتاب ارزنده اش "کشف الغمه" بهترین کتابی است که درباره تاریخ پیشوایان دین و نشان دادن فضائلشان و دفاع از حریمشان و دعوت به سوی آنان نوشته شده است. و آن کتاب دلیل قاطع بردانش زیاد او و مهارتش در حدیث، و ثباتش در مذهب، و نبوغش در ادب، و جلوه اش در شعر است، خداوند او را با عترت پاک پیامبر محشور فرماید.

شیخ جمال الدین احمد بن منبع حلی، تقریظی که بر کتابش نوشته در ضمن آن چنین آورده است: آگاهانه و با سوگند به نویسنده این کتاب بگو که: به منتهای مقصودت نائل گشتی و با تالیف آن چیزهایی از فضائل اهل بیت عصمت و طهارت را آشکار کردی که دشمنان را ناراحت می کند."

مشایخ روایت او و کسانی که از او روایت کرده اند

او از بسیاری از بزرگان فریقین، (سنی و شیعه) روایت می کند که از آن جمله است:- آقای ما رضی الدین جمال الملّه، سید علی بن طاوس متوفی در سال ۶۶۴ هـ.

۲- آقای ما جلال الدین علی بن عبد الحمید بن فخر موسوی که در سال ۶۷۶ هـ به او اجازه داده است.

۳- شیخ تاج الدین ابو طالب علی بن انجب بن عثمان مشهور به ابن الساعی

[صفحه ۳۴۶]

بغداد سلامی متوفی در سال ۶۷۴ هـ. کتاب "معالم العتره النبویه العلیه" تالیف حافظ ابی محمد عبد العزیز بن اخضر جنابندی متوفی در سال ۶۱۱ هـ چنانکه در "کشف الغمه" صفحه ۱۳۵ آمده از او (شیخ تاج الدین) روایت می کند.

۴- حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد کنجی شافعی متوفی در سال ۶۵۸ هـ دو کتابش "کفایه فی مناقب علی بن ابی طالب" و "البیان فی اخبار صاحب الزمان" را در سال ۶۴۸ هـ در اربل بر او قرائت کرد و او از حافظ ابو عبیده الله اجازه ای با خطش

دارد و از کتابش "کفایه الطالب" زیاد در کشف الغمه نقل می کند.

۵- کمال الدین ابو الحسن علی بن محمد بن محمد بن وضاح فقیه حنبلی مقیم بغداد متوفی در سال ۶۷۲ هـ.

از او با اجازه و از کتاب "الذریه الطاره، تالیف ابی بشر محمد بن احمد انصاری دولابی متوفی در سال ۳۲۰ هـ که با خط ستادش ابن وضاح نوشته شده بوده در کشف الغمه صفحه ۱۰۹ روایت می کند.

۶- شیخ رشید الدین ابو عبد الله محمد بن ابی القاسم بن عمر بن ابی القاسم کتاب "المستغیثین" تالیف ۵۷۸ هـ را بر معی الدین ابی محمد یوسف بن شیخ ابی الفرج ابن جوزی که از مولف آن به اجازه روایت می کرد، قرائت کرد و مرحوم اربلی این کتاب را بر شیخ رشید یاد شده قرائت نمود و او در کشف الغمه صفحه ۲۲۴ می گوید: قرائت من بر او در شعبان سال ۶۸۶ هـ در خانه ام که مشرف بر دجله بغداد بوده صورت گرفته است.

او زیاد از عده‌ای از تالیفات معاصرینش نقل می کند و آن تالیفات عبارتند از

[صفحه ۳۴۷]

۱- تفسیر حافظ ابی محمد عبد الرزاق عز الدین رسعنی حنبلی متوفی در سال ۶۶۱ هـ که در میان مرحوم اربلی و او صداقت و پیوندی بوده است چنانکه در جلد اول این کتاب گذشت.

۲- "مطالب السوول" تالیف ابی سالم کمال الدین محمد بن طلحه شافعی چنانکه در شرح حالش در همین کتاب بیان کردیم.

۳- تالیفات استاد بی نظیر ما قطب الدین راوندی چنانکه در شرح حالش گذشت.

و از مرحوم اربلی عده زیادی از بزرگان فریقین روایت می کنند که از جمله است:

۱- جمال الدین علامه حلی حسن بن یوسف بن مطهر، چنانکه در اجازه استاد ما شیخ حر عاملی صاحب وسائل آمده است.

۲- شیخ رضی الدین علی بن مطهر چنانکه در اجازه ای که سید محمد بن قاسم بن معیه حسینی برای شمس الدین نوشته آمده است.

۳- سید شمس الدین محمد بن فضل علوی حسنی.

۴- پسرش شیخ تاج الدین محمد بن علی.

۵- شیخ تقی الدین بن ابراهیم بن محمد بن سالم.

۶- شیخ محمود بن علی بن ابی القاسم.

۷- نوه او شیخ شرف الدین احمد بن الصدر تاج الدین محمد بن علی.

۸- نوه دیگرش شیخ عیسی بن محمد بن علی، برادر شرف الدین یاد شده.

۹- شیخ شرف الدین احمد بن عثمان نصیبی فقیه و مدرس مذهب مالکی.

۱۰- مجد الدین ابو الفضل یحیی بن علی بن مظفر طیبی که در واسط عراق کاتب بوده قسمتی از کتاب "کشف الغمه" را بر او (مرحوم اربلی) قرائت کرده است.

مرحوم اربلی به او و به جمعی از بزرگان یاد شده در سال ۶۹۱ هـ اجازه داده است.

[صفحه ۳۴۸]

واز کسانی که بر او قرائت کرده اند عبارتند از:

- ۱۱- عماد الدین عبد الله بن محمد بن مکی.
- ۱۲- الصدر الکبیر عز الدین ابو علی حسن بن ابی الهیجا اربلی.
- ۱۳- تاج الدین ابو الفتح بن حسین بن ابی بکر اربلی.
- ۱۴- مولی امین الدین عبد الرحمن بن علی بن ابی الحسن جزری موصلی.
- ۱۵- شیخ حسن بن اسحاق بن ابراهیم بن عباس موصلی.
- در کتاب "امل الامل" و "ریاض العلماء" و "ریاض الجنه" در روضه چهارم و "روضات الجنات" و "اعلام" زرکلی و "تتمیم الامل" "الامل" ابن ابی شبانه و "الکنی و الالقاب" و "الطلیعه فی شعراء الشیعه" ذکر خیر و بیان شخصیت ارجمند اربلی آمده است.
- ابن فوطی در "الحوادث الجامعه" صفحه ۳۴۱ گفته: "در سال ۶۵۷ ه بهاء الدین علی بن فخر عیسی اربلی وارد بغداد شد و مقام نویسندگی را در دیوان به عهده داشت تا مرد.
- و در صفحه ۴۸۰ گفته است: او در سال ۶۹۳ ه در بغداد وفات کرد، و در صفحه ۲۷۸ گفته است: او در سال ۶۷۸ ه تولیت تعمیر مسجد "معروف" رابه عهده گرفت.
- و در صفحه ۳۸ قصیده ای را که او درباره مرگ خواجه نصیر طوسی و مالک عز الدین عبد العزیز گفته بوده چنین آورده است: "هنگامی که عبد العزیز بن جعفر به دنبال او خواجه نصیر طوسی مرد، به خاطر از دست دادن این دوستان، گریه ها کردم و رشته کارهایم همانند دانه های مروارید که نخ آنها پاره شده باشد، از هم گسست و پراکنده شد، و تمام وجودم را غم و اندازه فرا گرفت و گفتم: عزادار و صبور باش که آخر از پس امروز فردائی هست."
- و در صفحه ۳۶۶ گفته است: در بیستم جمادی الاخر "علاء الدین" صاحب دیوان، می رفت برای نماز جمعه وقتی که در مسجد که در محل آبخور سوزنکاران واقع بوده رسید، مردی با کارد به او حمله کرد و چند ضربه بر او وارد کرد، همه محافظان او، از ترس فرار کردند و ضارب نیز پا به فرار گذاشت، مرد حمالی که در

[صفحه ۳۴۹]

باب "غله ابن تومه" نشسته بود، جلوش را گرفت و لباسش را روی او انداخت و مامورین نیز سر رسیدند و با باتون بر سر او کوفتند و او را گرفتند، اما صاحب دیوان را به خانه بهاء الدین بن فخر عیسی (یعنی مرحوم اربلی) که در آن وقت در خانه اش که معروف به "دیوان شرابی" بود سکونت داشت بردند، وقتی که او از جریان آگاه شد پا برهنه بسویش دوید و بغلش گرفت، فوراً دکتر آورد، جراحتش را مورد بررسی قرار داد و آنرا مکید، معلوم شد که مسموم نشده است.

و در صفحه ۳۶۹ مکتوبی که درباره صدق دختر ابی العباس احمد بن خلیفه مستعصم که برای خواجه شرف الدین هارون بن شمس الدین جوینی در جمادی الاخر سال ۶۷۰ ه تزویج کرده بوده نوشته بوده آورده است.

و کتبی در "فوات الوفيات" جلد ۲ صفحه ۸۳ شرح حالش را نگاهشته و گفته است: او دارای شعر و نوشته ها است و آن زمان که رئیس بوده از "صلایا" به متولی "اربل" نامه هائی نوشته است. سپس در دیوان نگارش در زمان "علاء الدین صاحب دیوان در بغداد مشغول انجام وظیفه شد و در دولت یهود بازاریش سست گردید و بعد از آنها همچنان بر سرکار بود تا در سال ۶۶۲ ه فوت کرد. او دارای تجمل و حشمت و مکارم اخلاق و مذهب شیعه بوده و پدرش نیز در "اربل" والی بوده است.

او دارای نوشته های ادبی از قبیل: المقالات الاربع رساله اللطیف و غیر اینها است او هنگامی که مرد مال زیادی از خود بجا گذاشت

که در حدود هزار هزار درهم می شده و پسرش ابو الفتح آنها را دریافت کرد و زود آنها را از بین برد و بیچاره مرد!!
و صاحب " شذرات الذهب " جلد ۵ صفحه ۳۸۳ شرح حال او را به نام " بهاء الدین بن الفخر عیسی اربلی " نوشته و او از کسانی
که در سال ۶۸۳ هجرت فوت کرده است بشمار آورده است. و من فکر می کنم که آن تصیف ۶۹۳ ه باشد.
او را در فهرست کتاب " عیسی بن فخر اربلی " قرار داده اند به گمان اینکه عیسی در کلام مصنف بدل از قولش " بهاء الدین "
است (در صورتی که بدل از برای

[صفحه ۳۵۰]

الفخر است که همان فخر الدین پدر مرحوم اربلی باشد).
و صاحب " ریاض الجنه " درباره او چنین می گوید: " او وزیر بعضی ملوک بوده ثروت و شوکت عظیمی داشته و در آخر کار
وزارت را ترک کرده به تالیف و تصنیف و عبادت و ریاضت پرداخته بود.
و ملا عبد الرحمن جامی به خاطر آنکه او وزارت را ترک کرده بود قصیده ای فارسی در باره او گفته است.
آنگاه صاحب " ریاض الجنه " پانزده بیت از آن اشعار را نقل می کند که ما بخاطر اختصار از نقل آن خود داری می کنیم. و چون
آن قصیده خالی از اسم او و از هر گونه اشاره ای به موقعیت اوست، از این جهت می دهد که او از وزارت دست کشیده بوده و در
جوار حرم مقدس زندگی می کرده تا مرده است. "

ولی از ابن فوطی گذشت که او کاتب بوده تا مرده است و فواتش در بغداد واقع شده و در خانه اش که مشرف بر دجله نزدیکی پل
جدید بوده دفن شده است و هیچ کس در این باره اختلافی ندارد، و قبرش معروف و مورد زیارت بوده تا آنکه در این زمانهای
اخیر کسی مالک آن خانه شده و راه وصول به آن و زیارتش را قطع کرده است، و البته مردم با اعمالشان پاداش داده می شوند اگر
خیر باشد خیر و اگر شر باشد شر.

بیشتر اشعار او در باره عترت پاک پیامبر اکرم است که در کتابش " کشف الغمه " موجود است، و از آن جمله شعری است که در
کنار حرم شریف امیر المومنین در مدح آن حضرت سروده و در صفحه ۷۹ از کتابش بچشم می خورد و ترجمه آن چنین است: "
درباره علی از مقاماتی که به نام او شناخته شده و ریسمان دین در حل و حرم بدانها محکم شده پرس.

پرس از بدر و هوازن و واقعه جمل و احزاب آنگاه که عمرو بن عبدود مبارز می طلبید، و صفین.

او دارای افتخاراتی است که از لحاظ مرتبه با ستارگان آسمان و از لحاظ

[صفحه ۳۵۱]

منزل با زحل برابری می کند، و نیز دارای روش پسندیده ای است که راه و رسم صحیح زندگی را به انسان نشان می دهد.

چه مقدار دست توانای تو ای ابا الحسن حوادث ناگوار را از اسلام دور کرده است؟

و چه مصیبت‌هایی را که برای نابودی اسلام دندان قروچه می رفته از بین برده است؟

و چقدر رسول خدا را با تمام وجود، همانند شمشیر عاری از خلل یاری نمودی؟

و چه بسا روزی که همانند سایه نیزه نفس انسان شجاع از شدن فرع آرام نداشته تو در چنین روزهایی از رسول خدا و اسلام حمایت
نمودی.

و موضع جنگ تنگ است اما از آن گریزی نیست و آبشخور مرگ سیرابش نمی کند. غبار تیره جهان را پر کرده همانند کوهی که روی کوه دیگر قرار گرفته باشد. و تو با شمشیر قاطع و سپر طویل و نیزه چرخان تیزت، آنان را دور کردی. جانت را در راه یاری رسول خدا، بذل کردی و هیچ گاه در این راه بخل نورزیدی. و تو همانند نیزه تنها و بدون هیچ ترس و وحشتی در یاری پیامبر اکرم پیا خاستی. با عزم آهنین، دشمنان را پست و زبون می کردی که اگر با آن به سنگهای قله های کوه ها حمله می کردی نابودشان می نمودی. ای بهترین مرد از عرب و عجم و ای بهترین مردم از لحاظ گفتار و عمل! ای کسی وسیله تو مردم هدایت یافته و امید سلامت هنگام حوادث بزرگ دارند.

[صفحه ۳۵۲]

ای کسی که رسم عدالت را به طور آشکار بر گرداندی در صورتی که سالها در بوته تعطیل قرار گرفته بود. ای شهسواری که قهرمانان در برابرت خاشعند و ای کسی که همه مردم در برابرت بنده اند. ای آقای مردم، ای کسی که همانند نداری ای کسی که مناقبت ضرب المثل شده است. مدیحه ای که گفتم از باب کرم بپذیر و اگر نتوانستم چنانکه بایسته است مدحت کنم آن عجز از ناحیه من است، و بعدا مدیحه بهتری به سوی شما هدیه خواهم کرد اگر بتوانم و عمرم اجازه بدهد. "او درباره مدح امام صادق علیه السلام چنین گفته است: "مناقب امام صادق علیه السلام چنان مشهور است که راستگویی از راستگویی دیگر آن را نقل می کند او از لحاظ عظمت و برتری چنان مقامش بالا است که کسی نمی تواند حقیقت آن را درک کند، مجد گواری در دودمانش همانند شیر از پستان جریان دارد. او در جمیع حالاتش از مردم زمانش برتری داشته و دارد. آسمان بخشش ریزان و باران عطایش جاری است و هر صاحب فضیلتی به بخشش و فضیلتش معترف و گویاست. او دارای مقام شامخ و ارجمندی است و کوه مجدش سر بفلک کشیده است او از شجره عزت است که شاخه هایش از افلاک بالاتر رفته است. عطایش چون باران رحمت ریزان است و نیکویش در عطایش برق می زند رای او صواب است اگر چه نادان آن را دشمن دارد، و مانند ریزش باران که ممکن است راهروی را ترکند و او از ترشدنش ناراحت گردد در صورتی که باران برای عموم مفید و نافع است. و گویا که چهره اش همانند ماه می درخشد و دارای بذل و بخشش فراوان و

[صفحه ۳۵۳]

و اخلاق پسندیده ای است. آنان مردمی هستند که پاکیزه و بلند مرتبه اند که خداوند این خصائص را در نهاد آنان به ودیعت نهاده است. او بزرگواری و عظمت را محکم کرد و در راه نیل به آن کوشید و گویا که آنها به یکدیگر عشق می ورزند.

اگر کارها دشوار و راهی به سوی آن نباشد، و در آن وقت رتق و فتق امور بدست او خواهد بود. مجد و عظمت مشتاق اوست و این عجب نیست، او نیز مشتاق آن است. مولایم من مخلص شمایم اگر چه دیگران نسبت به شما مخلص نباشند. من آشکار می گویم که: دوست شمایم و سر به آستان شما گذارده ام و به شما امیدوارم. در آن هنگام که افراد مطیع نجات پیدا می کنند و نافرمانها سقوط می کنند تنها وسیله شما امید بر آوردن حاجات و تحقق آرمانم را دارم."

و درباره امام موسی کاظم علیه السلام نیز مدیحه ای دارد که ترجمه آن چنین است:
 "مدیحه هایم وقف بر امام موسی کاظم است به افراد ملامتگر چه ارتباط دارد؟
 و چگونه مدح نکنم مولائی را که در عصرش بهترین فرزندان ان آدم بوده است؟
 چه کسی همانند موسی و پدران و فرزندانش تا قائم آل محمد است؟
 او امام بر حق است اگر حکم به حاکم تسلیم گردد، عدلش اقتضا می کند افاضه عدل و بذل جود کند و جلو ظالم را بگیرد، و او در برابر سائل متبسم و خوشرو است ای قربان چنین تبسم و خوشروئی بروم.
 او در میدان جنگ شیر ژیان و در عالم بخشش همانند باران رحمت است

[صفحه ۳۵۴]

او دارای افتخاراتی است که بلاغت گوینده از وصف آن عاجز است. در دانش دریا بیکران و در جنگ از شمشیر برنده تر است، از گناهکاران در می گذرد و بخشش را دوست دارد و دین بدهکار را ادا می کند."

او در خاتمه کتاب "کشف الغمه" صفحه ۳۵۰ درباره خاندان پیامبر اکرم چنین می گوید:

"ای پیشوای بزرگوار شما بهترین خلق خدا همواره بوده و خواهید بود شما با مزایائی که دارید مقامتان بسیار ارجمند است، خدا درباره شما سوره هل اتی را با نص جلی فرستاده، چه کسی می تواند با شما همسری کند در صورتی که خداوند اخلاق شما را پاکیزه کرده است؟ برای شما بزرگواری است که قرآن آن را تثبیت کرده و اگر برق بخواهد به انتهای عظمت شما راه یابد به آخر نرسیده خاموش خواهد شد.

آنان دستهای دهنده و چهره های نورانی چون صادق دارند و بر مردم بخشش و در برابر بیچارگان دریای کرمند، به دوستان بهشت و به دشمنان جهنم می دهند، یتیم و فقیر و اسیر در حال عسر و یسر غذا می دهند، آنان از بخشش جزائی جز محبت خدا در نظر ندارند، خداوند آنان را از کیفر روزقیامت در امان نگه داشته و به آنان شادابی و سرور عنایت فرمود، و در برابر شکیبائی که کرده اند پاداش نیکو خواهد داد که او سزاوار تر است به پاداش بهشت و حریر دادن.
 و هنگامی که آغاز سخن می کنند، به منبر شرف می دهند و گفتارشان میزان و فضل خطاب است از لحاظ نورانیت جانشین خورشیدند و در شب ماه را شرمنده می کنند.

من بنده شمایم و در این علاقه ام خدایم پاداش می خواهم، خدا می داند که راه درستی رفته ام خداوند لطف خاصش را نصیب فرماید، از زمان طفولیت دلم مملو از علاقه و محبت شما بوده و شما را دوست می داشتم در صورتی که در خانواده ام

[صفحه ۳۵۵]

همانند کسی نبود، خداوند نور شما را آشکار کرد تا جایی که افق روشن گردید و بینا شدم و مرا از روی لطف به سوی شما هدایت فرمود و او همواره ولی و یارم بوده است.

او چقدر به من محبت فرمود و چه نعمتها که به من ارزانی داشت؟ اینک بر من است که بنده شکور باشم، از ناحیه او باران رحمت بر سرم بارید و حال شاداب و خوب شد، و هم او همواره مرا از حوادث ناگوار زمانه حفظ فرموده و من همیشه موید و منصور او بودم اگر در برابر نعتی که به من ارزانی داشته همواره شکر - گذار باشم سزاوار است. علیهذا سپاس همیشه مال اوست و شکر همواره مخصوص او."

در مجموعه های خطی و کتب ادبی به قصائد غدیریه دیگری بر خوردیم که آنها را به افرادی که گفته می شد در قرن ششم و هفتم زیست می کردند نسبت داده اند، اما چون شرح حال آنان را در کتب معتبره نیافتیم از اینرو از نقل آنها خود داری کردیم. پایان کتاب

[صفحه ۳۵۶]

تقریظهای منظوم

این تقریظها مال جمعی از شعراء غدیر در عصر حاضر است که شرح حالشان بعدا خواهد آمد:

۱- علامه جلیل. شیخ محمد سماوی صاحب تالیفات ارزنده می فرمایند:

"امینی بوستان و غدیر آورد و جام دوستی را در خم نه در خورتق و سدیر گرداند. ای فدای گرداننده آن شوم، و در این باره شروع کرد به نغمه سرائی با نص و دلیل آشکار، از ناحیه خدای قدیم و توانا و گفتار بهترین پیامبر، و اشعار افراد دانا و شایسته، تا آنکه در سال ۱۳۶۵ه این آرمان مقدس جامه عمل پوشید و به چاپ آن اقدام گردید."

و برای استاد ما علامه سماوی گفتاری درباره کتاب است که بعدا با کمال تشکر از جناب ایشان نقل خواهیم کرد.

۲- خطیب توانا شیخ محمد علی یعقوبی نجفی صاحب بابلیات می فرمایند:

"برای احمد در روز غدیر خم، در باره علی نصوصی است که از قرآن سرچشمه گرفته و روح الامین آن را سر بسته آورده و قلم امینی آنرا شرح کرده است..."

۳- از خطیب شاعر شیخ حسن سبتی نجفی صاحب "الکلم الطیب":

"امینی برای ما کتاب ارزشمندی آورده که انجیل و زبور در برابر آن بسیار ناچیز است.

آیات مربوط به فضائل علی در آن مندرج، و عنوانش "الغدیر" است.

جبرئیل آنها را برای پیامبر اکرم طوری آورده که جای هیچگونه شک و

[صفحه ۳۵۷]

شبهه ای در آنها نیست فضائل او همانند علمش بقدری زیاد است که یکی از هزار آن را نشان داده است.

او برای ما سرچشمه جوشانی که آب گوارا دارد و بی نظیر آورده است.

او در اوراقش علومى را که چشمها را خیره می کند و همواره از آن نور می باشد بودیعت نهاده است."

۴- از شاعر توانا حاج محمد شیخ بندر:

"ای عبد الحسین با تالیف الغدیر به آرزوی دیرینه ات نائل شدی.

و به طور تحقیق درهای گرانها را در آن گرد آوردی.

و بیعت روز غدیر را برای همسر زهرا و پدر امام منتظر با نص پیامبر و آیات قرآن با بهترین بیان و روشترین اثر ثابت نمودی، در نتیجه حقیقت چون خورشید درخشیده آشکار گردید و آیا کسی منکر خورشید خواهد بود؟ علیهذا عذر کسانی که نص غدیر را منکرند چیست؟ در صورتی که نص را اهل سیر و تواریخ تایید کرده اند.

آنان که با ما مخالف می کنند اگر آرزوی علم باشد، و در حقیقت با فرمان خدا مخالفت می کنند."

۵- از شاعر اهلبیت شیخ محمد رضا خالصی کاظمی:

"ای کسی که در قلعه افتخار و عظمت قرار گرفتی تو آقای من هستی ای آیت خدا!

آیا غدیر را برای ما آوردی یا اقیانوس، که برای سیر کننده در آن فراری نیست؟ آیا باغستان است که چنین شکوفه های معطر و زیبا دارد یا آسمان است که در آن اینهمه ستارگان می درخشید؟ و یا آنکه بهشت است که درختانش از کثرت میوه های پاکیزه سنگین شده است؟ تو در جهان علومى را نشر کردی که پیش از "الغدیر" زیر پرده بوده است.

تو برای مردم راه درستی را آماده کردی که با نورها روشن است.

تو با این عملت به ما لباس عزت و وقار و بزرگی و افتخار پوشیدی.

[صفحه ۳۵۸]

تو در غدیرت درهائی را به ودیعت نهاده ای

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

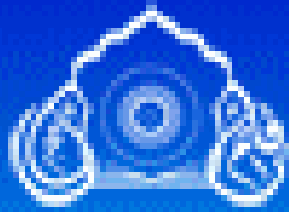
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات ایرانی

اصفهان

فانمیا

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹